کوردستان: هویتِ ممنوعه





هاورێ قەندیل

کوردستان: هویتِ ممنوعه

تقدیم به همه مبارزان و جان‌باختگان راه آزادی و استقلال کوردستان

نام کتاب: کوردستان: هویتِ ممنوعه

نویسنده: هاوڕێ قەندیل

سال انتشار: بەفرانباری ۲۷۲۵ کوردی (دسامبر ۲۰۲۵ میلادی)

کتاب « کوردستان: هویتِ ممنوعه » ابتدا به زبان کوردی نوشته شده و سپس توسط نویسنده به زبان‌های انگلیسی، تُرکی و فارسی نیز ترجمه شده است.

برای اینکه حقیقت ملت کورد، زبان کوردی و سرزمین کوردستان برای همگان روشن شود، از تو میهن‌دوست آگاه، انسان‌دوست و آزادی‌خواه سپاسگزارم که این کتاب را به هر شکلی که در توان دارید، چه به‌صورت فایل الکترونیکی، چه چاپی یا صوتی، منتشر بفرمایید.

از تو خواننده آگاه و گرامی نیز سپاسگزارم که این کتاب را به دست مردم کورد، تُرک، آذری، تُرکمن، فارس، عرب، آشوری، سریانی، کلدانی و سایر ملت‌های منطقه و جهان برسانید تا همگان بهره‌مند گردند.

خواهشمندم که هیچکس این کتاب را به‌عنوان منبع مالی مورد استفاده قرار ندهد، بلکه چاپ و انتشار آن را وظیفه اخلاقی، انسانی و وجدانی در راستای خدمت به انسانیت، تأمین صلح منطقه، معرفی هویت کوردها و استقرار کوردستان مستقل، بداند و انجام دهند.

سپاس و قدردانی از مسئولیت‌پذیری شما – هاوڕێ قەندیل

اهمیت تاریخ، هویت و زبان

هرکس گذشته خود را نداند، نمی‌تواند اکنون و آینده خود را به‌درستی بشناسد.

کسی که تاریخی برای افتخار ندارد، نمی‌تواند به حال و آینده خود افتخار کند.

کسی که برای تاریخ خود احترام قائل نباشد، نمی‌تواند احترام زمان حال و آینده‌اش را کسب کند.

کسی که نگاهی به گذشته‌اش ندارد، نمی‌تواند حال و آینده را درست ببیند.

کسی که برای گذشته ملت خود ارزشی قائل نیست، نمی‌تواند برای خود در حال و آینده ارزشی کسب کند.

کسی که خود را به‌درستی نشناسد، نمی‌تواند هیچکس دیگری را نیز درست بشناسد. پس دانستن تاریخ ملی خود و ملت‌شناسی، کلید اصلی بیداری فرد در جامعه است.

کسی که زبان مادری‌اش را نمی‌داند، نمی‌تواند هیچ زبان دیگری را به‌خوبی بیاموزد. پس شناخت زبان مادری وظیفه‌ای اخلاقی و الزامی برای هر فرد است.

کسی که از آموزه‌های گذشته ملت خود بهره نبرد، در درس‌های امروز و فردای زندگی نیز موفق نخواهد بود، و نمی‌تواند با افتخار از دانشش سخن بگوید.

بنابراین برای اینکه اشتباهات گذشته را بار دیگر تکرار نکنیم، باید تاریخ خود را به خوبی بیاموزیم تا امروز و فردایمان را با دانش و تجربه گذشته روشن کنیم.

هاوڕێ قەندیل

پیشگفتار

پس از خواندن کتاب‌ها و نوشته‌های تاریخی مختلف دربارۀ ملت کورد، ریشه‌های زبان کوردی و هستی سرزمین کوردستان، آرامش از دلم رخت بربست و نتوانستم خود را قانع کنم که این آثار تاریخی موجود تاکنون، آنچنان که باید، از دید ملت کورد نوشته شده و همۀ مراحل تاریخی، ملی، زبانی، هستی و هویت ملت کورد و سرزمین کوردستان را پوشش داده باشند. گرچه بخشی از نویسندگان این کتاب‌ها خود از ملت کورد بوده‌اند و برخی دیگر از ملت‌های غیرکورد، اما بخشی از محتوای نوشته‌های آنان به زبان رایج نویسندگان وابسته به ملت‌های اشغالگر کوردستان نگاشته شده است و برخی نیز، با نیمه‌کلام و ناتمام و در سایۀ ترس و تهدید، از بیان کامل حقیقت بازمانده‌اند و نتوانسته‌اند هدف مورد نظر را محقق سازند و پرده از هویت ممنوعۀ این ملت ۸۰ میلیونی بردارند.
در این راستا هرچه بیشتر مطالعه کردم، عطش دانستن من فزونی یافت، عطشی برای دانشی ژرفتر، دقیق‌تر و راست‌تر در باب هویت ممنوعه، جعل‌شده و غارت‌شدۀ ملت کورد و زبان کوردی و سرزمین کوردستان. اغلب این نوشته‌های تاریخی که دربارۀ کوردها نوشته شده‌اند، حاصل قلم افرادی هستند که به اشغالگران کوردستان وابسته بوده‌اند و نوشته‌هایشان از زبان‌های تُرکی، فارسی و عربی به کوردی ترجمه شده است. در برخی موارد، نویسنده خود کورد بوده اما تحلیل و تفسیر آنها از نوشته‌هایشان در چارچوب خواست و منفعت اشغالگران کوردستان قرار گرفته است. یا اینکه نویسنده با وجود کورد بودن، به هر دلیلی، ریشه‌های تاریخی ملت کورد و زبان کوردی و سرزمین کوردستان را از صمیم قلب، به درستی و بدون ترس بیان نکرده است. یا نویسنده تنها به بخشی از تاریخ کوردستان یا فقط منطقه‌ای خاص پرداخته، بنابراین نه به دیگر بخش‌ها توجه کرده و نه نگرشی فراگیر داشته است. قابل ذکر است که برخی از این نویسندگان حتی وابسته به اشغالگران بوده‌اند یا آثارشان مطابق با خواست حکومت‌های اشغالگر و در ضدیت با کوردها نگاشته شده‌اند.
در برخی نوشته‌ها، نویسندگانی از کشورهای غربی نیز با برخی از نویسندگان اشغالگر کوردستان تعامل داشته‌اند و نوشته‌های خود را با عنوان تاریخ کورد به ما و جهان فروخته‌اند. برخی دیگر نیز نوشته‌هایشان را به دستور حکمرانان وقت به نگارش درآورده‌اند و تا حد توان، حقیقت را تحریف کرده‌اند. یا ناچار بوده‌اند که با تحریف یا ناتمام‌گویی، اشاراتی ناقص به حقایق تاریخی کورد، تُرک، آذری، تُرکمن، فارس و عرب داشته باشند. بخشی نیز عامدانه حقیقت را تنها به میزانی مطرح کرده‌اند که بتوانند در چارچوب زبان رایج اشغالگران کوردستان از کوردها سخن بگویند و تاریخ را مطابق با خواست خود و منافع اشغالگران بازنویسی کنند.

در برخی از این آثار نیز نویسنده تحت تأثیر جریان یا شخصیتی خاص بوده و نوشته‌اش رنگ و بوی قوم‌گرایی پیدا کرده است. یا نویسنده، ملت کورد را به چند تبار گوناگون تقسیم کرده و در نهایت همهٔ کوردها را از طریق آن تبارها به ملتی وابسته به اشغالگران کوردستان مانند عرب‌های مسلمان یا فارس‌های آریایی نسبت داده است. به عبارتی، در پایان، به اشغالگران این‌گونه مشروعیت داده که گویی در تاریخ کهن، ملتی به نام کورد وجود نداشته است.
بدیهی است که برخی از این نویسندگان که از کوردهای میهن‌دوست و نویسندگان راستگو هستند و دربارهٔ تاریخ کوردستان و منطقه نگاشته‌اند، بسیار فداکارانه خود را به سختی انداخته‌اند، اما نتوانستند مرا قانع کنند که همهٔ حقایق تاریخی کورد را بیان کرده‌اند. حتی برخی از آنان، برخلاف حقیقت، مطالب نوشته‌اند. بنابراین نتوانستم ساکت بمانم و تلاش کردم همچون انسانی، سنگی بر پایهٔ افشای حقیقت بگذارم و پرده از این تاریخ ممنوعه بردارم و حقایق تحریف‌شده را آشکار سازم.
با این هدف و در این موضوع حساس، حس مسئولیت‌پذیری بر من غالب شد و با دقت و تأملی عمیق به سوی آن رفتم، به امید آنکه نسل‌های امروز و فردای ما صاحب تاریخی حقیقی باشند که به زبان امروزین نگاشته شده است. امید است خوانندگان این نوشته به آینده و هویت خود افتخار کنند، چراکه آنان وارث گذشته‌ای درخشان و تاریخی پررنگ و حائز اهمیت هستند که با تمام تاریخ تحریف‌شدهٔ اشغالگران کوردستان تفاوتی بارز دارد.

در حالی که در جستجوی کتابی در این زمینه بودم، چون دیدم آن را نمی‌یابم، تصمیم گرفتم که بیش از این تأخیر نکنم و تا زمانی که توان دارم، در این مسیر مقدس گام بردارم. از اینرو، با افتخار، خود را وقف این وظیفهٔ ملی و انسانی کردم و هرآنچه از این تاریخ ناپدیدشده داشتم، با صراحت و روشنی در این چند صفحه که اکنون در اختیار شماست، آورده‌ام. حال چه اندک و چه بسیار، این است آنچه در توانم بوده، و اگر نقص و کاستی دارد، از تو خوانندهٔ گرامی و میهن‌دوست کوردستانی پوزش می‌طلبم که آنچه در توان داشتم، این بوده و انجام دادم.

حتی در باب نگارش و زبان‌شناسی نیز نتوانستم خود را قانع کنم که این آثار تاریخی تا امروز بتوانند بازتاب‌دهندهٔ ملت ۸۰ میلیونی کورد در آغاز قرن بیست و یکم باشند. از اینرو، ناگزیر شدم که به این حوزه بازگردم تا تاریخی مکتوب دربارهٔ کورد، زبان کوردی و کوردستان، به زبان معاصر و با صراحت و وضوح در اختیار خوانندگان قرار دهم تا منبعی علمی برای قرن بیست و یکم و نسل‌های آینده باشد. در اینجا تلاش کرده‌ام که شیوهٔ نگارش را به گونه‌ای قرار دهم که استادان، معلمان و دانش‌آموزان بتوانند در مدارس، آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌های کوردستان و جهان از آن بهره‌مند شوند. همچنین تلاش کرده‌ام که مراحل، رخدادها و حکومت‌ها به ترتیب تاریخی ذکر شوند.

قابل ذکر است که در تحلیل‌های شخصی دربارۀ رویدادهای تاریخی، بسیار مختصر سخن گفته‌ام و تمرکزم تنها بر روشن‌سازی موضوع بوده است، چراکه خواسته‌ام خواننده خود با وجدانش قضاوت کند و وقایع را مطابق با درک و دانش خود بفهمد.
گرچه خواندن رویدادهای کهن تاریخی، به‌ویژه بدون تحلیل، گاهی خواننده را خسته می‌کند، اما از شرح‌دادن‌های مفصل پرهیز کرده‌ام و به‌صورت خلاصه ارائه داده‌ام تا خواننده سریع‌تر به پایان وقایع برسد. حتی بیشتر حکومت‌ها و سلسله‌ها را در جدولی گنجانده‌ام تا خواننده بتواند با نگاه کلی، اطلاعات مورد نیاز را استخراج کند. منابع مورد استفاده را نیز بارها بررسی کرده و صحت آن‌ها را سنجیده‌ام تا جای ممکن حقایق را بیان کنم و سپس به نگارش پرداخته‌ام.
قابل ذکر است که لازم ندانسته‌ام این کتاب را همچون کتابی آکادمیک بنویسم که در هر صفحه، نقل‌قول فلانی باشد یا ردّ قول دیگری ذکر شود. اگر چنین می‌کردم، نوشته‌ام پر می‌شد از نام نویسندگان و شمارۀ صفحات کتاب‌های مرجع و در نتیجه ساختار کتاب نیز دوچندان طولانی و پیچیده می‌شد. چنین نوشته‌ای شاید برای اهل فن مفید بود، اما برای عموم مردم خسته‌کننده می‌بود. از اینرو، نوشته‌ام را به‌مثابه منبعی مستقل و قابل رجوع فراهم آورده‌ام. در اینجا تمام تلاش خود را کرده‌ام که خواننده را خسته نکند و اگر هم موفق نبوده‌ام، آنانی که بهتر از من می‌اندیشند، ادامه‌دهندۀ راه باشند و در راه سرافرازی انسانیت و افشای حقایق تاریخی و هویتِ ملت کورد و کوردستان، ستارگان، ماه و خورشید و کهکشانها را نیز به خدمت گیرند تا با نگارش و بازشناسی و بازنگری تاریخ خود، تا رسیدن به همۀ حقوق ملی، هرگز از پای ننشینند.

تذکر کلی:

جای تأسف و اندوه است که در میان ملت‌هایی که هویت ملت کورد را انکار کرده، تاریخ کوردها را تحریف نموده و موجودیت کوردستان را تاراج کرده‌اند، کوردهای که در پروسه آسیمیلاسیون هویتشان با زور به فارس، تُرک، تُرکمن، آذری و عرب تغیرداده‌شده، خود بیش از تُرک‌ها، فارس‌ها و عرب‌ها به اجداد خود که کوردها هستند، ستم و ظلم کرده‌اند. اگر این کتاب را تا انتها مطالعه نمایید، برایتان آشکار خواهد شد که بخش عمده‌ای از شکست‌هایی که بر سر ملت کورد آمده، حاصل خیانت خود کوردها بوده است. بسیاری از کسانی که امروزه در تُرکیه، جمهوری آذربایجان، تُرکمنستان، ایران، عراق و سوریه خود را تُرک، آذری، تُرکمن، فارس و عرب می‌دانند، در اصل کورد بوده‌اند اما در طول تاریخ دچار آسیمیلاسیون

(همگون‌سازی) شده و نه تنها به عنوان تُرک، آذری، تُرکمن، فارس و عرب معرفی گشته‌اند، بلکه به دشمنان نیاکان خود که کورد بوده‌اند نیز بدل شده‌اند.
در تمام ادوار تاریخ، هیچ ملتی به اندازه‌ای که کوردها توسط کوردهای دیگر کشته شده‌اند، توسط تُرکان مغولی، فارس‌های تاجیکی و عرب‌های قریشی قتل‌عام نشده‌اند. از این رو، در پروسه تحریف تاریخ کورد و انکار هویت کوردی، کوردهایی که تبدیل به تُرک، آذری، تُرکمن، فارس و عرب شده‌اند، دوچندان از تُرکان مغولی، فارس‌های تاجیکی و عرب‌های قریشی مجرم‌تر و گناهکارترند.

برای اطلاع بیشتر، باید بدانید که بیش از هشتاد درصد ملت‌های ساکن این کشورها که نام برده شد، در اصل کورد هستند؛ اما در این کشورها، هویت کوردی آنان انکار شده و یا به کلی نابود شده است و آنان را به عنوان ایرانی، فارس، آذری، تُرکمن، تُرک، یا عرب معرفی کرده‌اند، تا هرگز به عنوان کورد و کوردستانی شناخته نشوند.
دشمان کورد حتی از تغییر نام "کورد" نیز دریغ نکرده‌اند. با آنکه در زبان تُرکی حرف "د" و در زبان فارسی حرف "و" وجود دارد، تُرک‌ها برای تحقیر کوردها آنان را "کورت" (کوتاه قد و کوتاه فکر، و یا گرک وحشی) می‌نامند و فارس‌ها نیز آنان را به "کرد" (انجام شده در گذشته) می‌نویسند و معرفی می‌کنند. اعراب نیز تا قرن بیستم در زبان محاوره‌ای خود، واژه "الکراد" را به جای "الراعی" (چوپان) به کار می‌بردند که معنای چوپان ولگرد و بی‌سرپناه را می‌داد.

با ادامه مطالعه این کتاب، خواهید دید که نام تمام شهرها، روستاها، کوه‌ها و مناطق کوردستان را تغییر داده‌اند و به جای نام‌های اصیل کوردی، نام‌های تُرکی، فارسی و عربی بر آن‌ها نهاده‌اند.

فهرست مطالب

مقدمه

بیش از یک قرن است که ملت کورد با اشکال گوناگون حذف و انکار سامان‌مند فرهنگی، زبانی، جغرافیایی و تاریخی دست‌وپنجه نرم می‌کند. در خاورمیانهٔ مدرن، جایی که روایت‌های ملی عمدتاً زیر تأثیر امپراتورسازی، کنترل ایدئولوژیک و بازنویسی‌های دولتی شکل گرفته‌اند، تاریخ کوردستان اغلب به مجموعه‌ای پراکنده از روایت‌های جانبی، تاریخ‌نگاری‌های جانبدارانه و تفاسیر سیاسی تبدیل شده است. در چنین بستری، هویت کوردها نه‌تنها نادیده گرفته نشده، بلکه عمداً پنهان، تحریف و به دیگران نسبت داده شده است.

این کتاب در پاسخ به احتیاج حیاتی پدید آمده است که ضرورتِ بازگرداندن شفافیت آن به تاریخی است که سال‌ها از صاحبان واقعی آن ممنوع و دریغ شده است.

کوردستان: هویتِ ممنوعه در پی ساختن روایتی تازه یا بازآفرینی اسطوره‌ای گذشته نیست؛ بلکه تلاش دارد آنچه را که وجود داشته و همواره وجود داشته، اما زیر لایه‌هایی از اهداف سیاسی، سرکوب فرهنگی و سهل‌انگاری علمی مدفون شده، بازیابی کند. با رجوع به منابع اصیل کوردی، بازخوانی تمدن‌های باستانی این سرزمین، و پیگیری پیوستگی‌های زبانی، فرهنگی و سیاسی در طی هزاران سال، این اثر می‌کوشد تحریف‌های دیرپا را اصلاح کرده و روایتی منسجم، پیوسته و واقع‌بینانه از چیستی و کیستی ملت کورد ارائه دهد.

گرچه ملت کورد امروز میان چندین دولت مدرن تُرکیه، ایران، عراق، سوریه، ارمنستان و جمهوری آذربایجان تقسیم شده است، ریشه‌های تاریخی آنان بسیار فراتر از این مرزهای تحمیلی امتداد دارد. مردمانی که در کوهستان‌های زاگرُس، ارتفاعات دجلهٔ علیا، دشت‌های فرات و دره‌های حاصل‌خیز ماد می‌زیستند، از نخستین دوره‌های پیدایش تمدن انسانی، حوزه‌ای فرهنگی یکپارچه و پیوسته ایجاد کرده بودند. تمدن‌هایی چون هوریان، سوباریان، لولوبیان، گوتیان و مادیان، اجزای اصلی این پیوستار فرهنگی بوده‌اند که در نهایت به فرایند قومزایش ملت کورد شکل بخشید. با این حال، قدرت‌های سیاسی در طول تاریخ از دوران باستان تا قرنهای میانی و از دوران مدرن تا امروز بارها این تمدن‌ها را «ایرانی»، «تُرک»، «سامی یا عربی» یا «هندوایرانی» معرفی کرده و بنیان‌های کوردی آن‌ها را حذف یا مصادره کرده‌اند.

این مقدمه، راهنمایی برای ساختار، هدف و روش‌شناسی کتاب است. در اینجا چگونگی تنظیم فصل‌ها، نحوهٔ تحلیل منابع، و دلیل نقد یا رد برخی تفسیرهای تاریخی توضیح داده می‌شود. مهم‌تر از همه، این مقدمه پرسش محوری کتاب را طرح می‌کند که:

چگونه ممکن است ملتی با جمعیتی بیش از ۸۰ میلیون نفر، از روایت‌های تاریخی سرزمینی که خود در ساخت آن سهم داشته، حذف شده باشد؟

هدف این کتاب

هدف اصلی این اثر سه بخش دارد:

۱- بازسازی تاریخ کورد از کهن‌ترین تمدن‌های ثبت‌شده تا امروز

با بررسی بیش از پنج هزار سال تحول فرهنگی، زبانی و سیاسی، این کتاب روایتی پیوسته و جامع ارائه می‌کند؛ روایتی که تصویر شکسته و ناپیوستهٔ موجود در بسیاری از نوشته‌های دانشگاهی را اصلاح می‌کند.

۲- نقد روایت‌های گمراه‌کنندهٔ قدرت‌های استعماری و دولت‌های حاکم

بسیاری از منابع چه غربی و چه منطقه‌ای بر پایهٔ داده‌های ناقص یا جانبدارانه نوشته شده‌اند و اغلب با منافع سیاسی دولت‌ها هماهنگ بوده‌اند. در نتیجه، میراث کوردی بارها مصادره، نام‌گذاری مجدد یا در قالب‌های بیگانه بازتفسیر شده است؛

۳- در دسترس قرار دادن تاریخ کورد برای همهٔ خوانندگان

این اثر برای جوانان کوردی که در جستجوی شناخت ریشه‌های خود هستند، پژوهشگران بین‌المللی که با خلأهای تاریخ‌نگاری خاورمیانه روبه‌رو می‌شوند، و خوانندگان عمومی علاقه‌مند به یکی از کهن‌ترین و درعین‌حال کم‌نمایش‌ترین ملت‌های جهان نوشته شده است. کتاب ضمن حفظ دقت و عمق علمی، از پیچیدگی غیرضروری پرهیز می‌کند و زبان آن برای همگان قابل فهم است.

روش‌شناسی و منابع

پژوهش حاضر بر تحلیل زمانیِ شواهد تاریخی، زبانی و باستان‌شناختی تمرکز دارد؛ با تأکید ویژه بر تمدن‌هایی که بومی زاگرُس و میان‌رودان (بین‌النهرین) علیا بوده‌اند. برخلاف بسیاری از تحقیقات رایج، این کتاب چارچوب‌های هویتِ تحمیل‌شده را بی‌چون‌وچرا نمی‌پذیرد.
تمدن‌هایی که غالباً «ایرانی»، «پارسی»، «سامی، عربی» یا «آناتولیایی» توصیف شده‌اند، در اینجا از منظر منطقه‌ای–زبانی و بر اساس حوزه‌های فرهنگی ماد، سوبارتو، لولوبیا و هورّیان مورد بازنگری قرار گرفته‌اند.

منابع مورد استفاده شامل:

- کتیبه‌ها، لوح‌ها و سال‌نامه‌های پادشاهی باستان

- گزارش‌های باستان‌شناسی از سراسر کوردستان، قفقاز و میان‌رودان

- دست‌نوشته‌ها و سنت‌های شفاهی کوردی

- پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی

- آثار دانشگاهی مدرن با ارزیابی انتقادی، نه پذیرش بی‌چون‌وچرا

هدف آن نیست که دانش موجود طرد شود، بلکه می‌کوشد سوگیری‌ها را اصلاح کند، شواهد نادیده‌گرفته‌شده را برجسته سازد، و پیوستار تاریخی کوردی را به جایگاه اصلی خود بازگرداند.

ساختار کتاب

این اثر در شش بخش اصلی تنظیم شده است؛ هر بخش به دوره‌ای تاریخی یا موضوعی کلیدی می‌پردازد:

بخش اول

بررسی تمدن‌های پیش از میلاد در زاگرُس و میان‌رودان علیا: فرهنگ کورا-ارس، لولوبیان، ایلامیان، هوریان و مادیان. این بخش بنیان‌های کهن هویت کوردی را روشن می‌سازد.

بخش دوم

تاریخ کوردها در دورهٔ پس از میلاد؛ پیدایش نخستین حکومت‌های کوردی، روابط با قدرت‌های عرب، پارس و تُرک، و تلاش‌های مداوم برای خودمختاری و استقلال.

بخش سوم

هشت قرن تاریخ امارت‌ها و شاهزاده‌نشین‌های کوردی؛ دوره‌ای سرشار از ساختارهای سیاسی بومی، دستاوردهای فرهنگی و مقاومت‌های کوردها.

بخش چهارم

قرن بیستم و بیست‌ویکم: خیزش‌ها، جنبش‌های ملی، مبارزه‌های سیاسی معاصر، نسل‌کشی، تبعید، آوارگی و تلاش پایدار برای آزادی و به‌رسمیت‌شناسی.

بخش پنجم

تحلیل زبان‌شناختی جامعِ زبان کوردی و ریشه‌های آن، مراحل تحول، گویش‌ها و پیوند آن با زبان‌های باستانی منطقه.

بخش ششم

بررسی نظام‌مندِ تغییر نام، مصادره و انکار میراث کوردی—از شهرها و آثار باستانی گرفته تا نمادها و دستاوردهای فرهنگی که به نادرستی به قدرت‌های بعدی نسبت داده شده‌اند.

مجموعهٔ این بخش‌ها تاریخی پیوسته و ناگسسته را ترسیم می‌کند؛ تاریخی که مرزهای سیاسی و روایت‌های تحمیلی نتوانسته‌اند آن را از میان ببرند

اهمیت این اثر

تاریخ، هویت را می‌سازد و هویت، سرنوشت را شکل می‌دهد. برای ملتی که پراکنده، سرکوب‌شده و بارها در معرض همگون‌سازی اجباری بوده است، بازپس‌گیری گذشته، گامی اساسی برای بازسازی آینده است. این کتاب در زمانی نوشته شده است که حقیقت هم قدرت دارد و هم خطر؛ زمانی که دولت-ملت‌ها همچنان روایت‌هایی را تحمیل می‌کنند که ریشه‌های عمیق ملت کورد را نادیده می‌گیرد؛ و زمانی که نسل جوان کورد در سراسر جهان در جستجوی فهم، غرور و پیوند با میراث خود است. این اثر پاسخی است به قرن‌ها خاموشی و تلاش برای محو هویت ملت کورد.

این کتاب نه مانیفستی سیاسی است—با آنکه ناگزیر از واقعیت‌های سیاسی سخن می‌گوید—و نه رساله‌ای دانشگاهی، هرچند بر پایهٔ پژوهشی دقیق است.

این کتاب پیش از هر چیز، بیانیه‌ای وجودی است؛ تأییدی بر این حقیقت که ملت کورد ریشه‌هایی عمیق و تاریخی دارد که هیچ تلاشی قادر به محو آن نیست و نخواهد بود.

برای خوانندگان داخل کوردستان، ایران و سراسر جهان، این مقدمه دعوتی است به سفری دراز از نخستین آتش‌هایی که در کوهستان‌های زاگرُس روشن شد تا مبارزهٔ امروز برای هویت، منزلت و سرزمین کوردستان. کوردستان هویتِ ممنوعه حاشیه‌ای بر تاریخ منطقه نیست بلکه **یکی از ستون‌های اصلی آن است.**

در یک جمله؛ این کتاب حقیقت را به جایگاه شایستهٔ خود بازمی گرداند.

بخش اول

۱- تاریخ قوم ماد و سرزمین آن در قرنهای پیش از میلاد

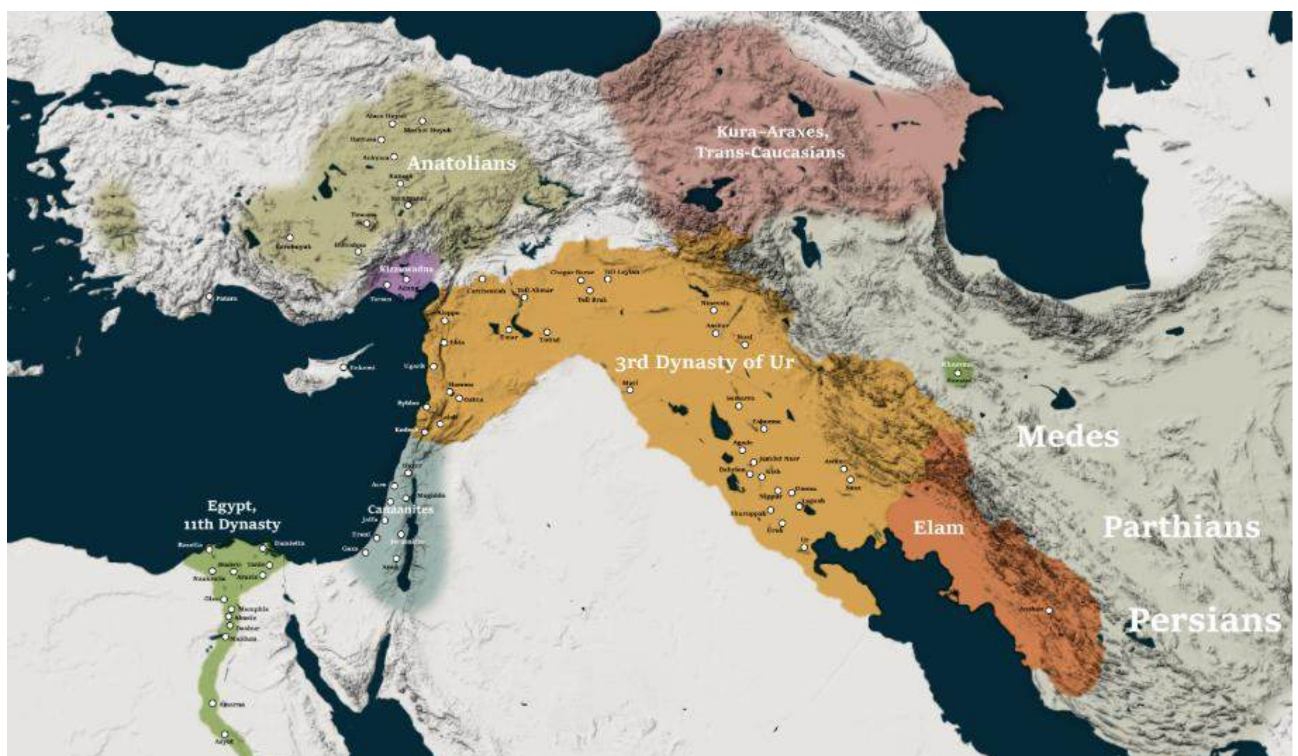
قوم ماد به عنوان قومی شناخته می‌شود که در میان قرنهای نهم تا ششم پیش از میلاد، توانست در سرزمین ماد با ساختار سیاسی واحد خود، امپراتوری و شاهنشاهی ماد را پایه‌گذاری کند و به‌مدت سه قرن در کشور خود حکمرانی نماید. منابع تاریخی موجود، قوم کورد را تداوم یافته قوم ماد می‌دانند که با گذر زمان، نام آن از ماد به کورد تغییر یافته است. برای آنکه دریابیم قوم ماد از کجا آمده و ریشه آن چیست، در اینجا نگاهی می‌اندازیم به هویت و تمدن آن اقوام و شاهنشاهی‌هایی که پیش از پیدایش قوم ماد، در سرزمین ماد و مناطق پیرامون آن زیسته و حکمرانی کرده‌اند. اقوامی همچون کورا-آراکس، لولوبی، ایلامی، سومری، خوری، گوتی، هیتی، لُوی، ارزا، میتانی، اورارتو، اکدی، بابلی، آشوری، آدیابنی، کورد، پارت، فارس، مانی، هخامنشی و آتروپات، که در این منطقه سکونت داشته‌اند، بررسی می‌کنیم که اینان که بودند، از کجا آمده‌اند، چگونه حکمرانی کردند و سرنوشتشان چه شد.

۱.۱- تمدن و فرمانروایی کورا-آراکس در فاصله سال‌های ۳۴۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از میلاد

تمدن کورا-آراکس که به عنوان نخستین فرهنگ قفقازی-کوردی شناخته می‌شود، در حدود سال ۳۴۰۰ پیش از میلاد در دشت آرارات (آذربایجان، ارمنستان و بخشی از کوردستان) شکل گرفت و تا نزدیک به سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد ادامه یافت. این تمدن به جای داشتن مرکزیت سیاسی ثابت، نمایندگی شبکه‌ای گسترده از پیوندهای فرهنگی و اقتصادی را بر عهده داشت که به صورت کنفدراسیون اتحادیه‌ها و سکونتگاه‌های خودمختار شناخته می‌شد. جامعهٔ کورا-آراکس تحت رهبری خاندان‌ها یا رؤسای اتحادیه‌های محلی اداره می‌شد. این فرهنگ در سراسر قفقاز جنوبی، شرق آناتولی، شمال و شرق کوردستان گسترش یافته بود و به واسطهٔ سفالگری‌های پیشرفتهٔ سرخ و سیاه رنگ، معادن فلزات گرانبها و استقرار در قلعه‌های مستحکم و شبکه‌های تجاری گسترده، شهرت داشت.

هرچند هیچ سند مکتوبی از فرمانروایی مشخص این تمدن در دست نیست، اما تأثیرگذاری قوم کورا-آراکس بر منطقه برای چندین قرن تداوم داشت و توانست بعدها پایه‌گذار تمدن‌های شهری مستقل گردد. از حدود سال ۲۲۰۰ پیش از میلاد، این تمدن به تدریج رو به افول گذاشت که احتمالاً ناشی از تغییرات اقلیمی، ادغام با دولت‌های مرکزی و تحولات سیاسی منطقه‌ای بود. گرچه بعداز سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد به عنوان یک هویت متمایز باقی نماند، اما میراث کورا-آراکس از طریق پیشرفت‌های فناورانه و نفوذ فرهنگی در جوامع نوپای خاور نزدیک باستان استمرار یافت.

فرمانروایان کورا-آراکس از میان مردم بومی منطقه برمی‌خاستند. زبان این اقوام از خانوادهٔ زبان‌های خوری بود که زبان کوردی تنها زبانیست که ریشه در همان زبان دارد. دین آنان خورشیدپرستی بوده و پایتخت آن‌ها شهر کورا-آراکس بود که شهری در حوالی رودخانهٔ آراکس یا آراس در کوردستان سرخ به شمار می‌رفت. این شهر امروزه ویران شده و اثری از آن باقی نمانده است.



نقشه نظام فرمانروایی کورا-آراکس

۱.۲- تمدن و حکومت لولوبی‌ها میان سال‌های ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از میلاد

براساس منابع تاریخی، قوم لولوبی میان سال‌های ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از میلاد در کوه‌های زاگرُس زندگی می‌کرده‌اند. حکومت آنان توسط خاندان سلطنتی لولوبی اداره می‌شده و در مناطقی چون شَهرزور، کرماشان، لورستان و کوه‌های زاگرُس استقرار داشته‌اند. بعدها در نبرد با شاهان امپراتوری آکدی و آشوری شکست خوردند. شاهنشاهی لولوبی در دوران قدرت خود همواره در معرض حمله و فشار شاهان آکدی و سومری قرار داشت (پیوست شماره ۱).

آنوبانینی در حدود سال ۲۳۰۰ پیش از میلاد یکی از پادشاهان شناخته‌شده دولت لولوبی بود. حکومت او همزمان با سلطنت "نارامسین" پادشاه آکدی بود که در سال‌های ۲۲۵۴ تا ۲۲۱۸ پیش از میلاد بر بخش‌هایی از آشور حکمرانی می‌کرد و همواره در حال جنگ با لولوبی‌ها بود.

ساتونی یکی دیگر از شاهان لولوبی بود که در حدود سال ۲۲۵۰ پیش از میلاد به قدرت رسید و در جنگ با نارامسین آکدی، وی را شکست داد.

ایرتوم، شاه دیگری از قوم لولوبی بود که در حدود سال ۲۱۰۰ پیش از میلاد، توانست در برابر حملات شاهان مصر و آکد از سلطنت خود دفاع کرده و آنان را شکست دهد.

تاردونی نیز یکی از پادشاهان لولوبی بود که در حدود سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد، مناطق کرکوک و شهرزور را به پایتخت خود تبدیل کرد.

قدرت لولوبی‌ها بارها در کشمکش و نبرد با امپراتوری‌های بزرگتری همچون آکد، اور سوم و بعدها آشور قرار گرفت، و پس از حدود هزار سال فرمانروایی، شکست خوردند و دوران سلطه آنان پایان یافت.

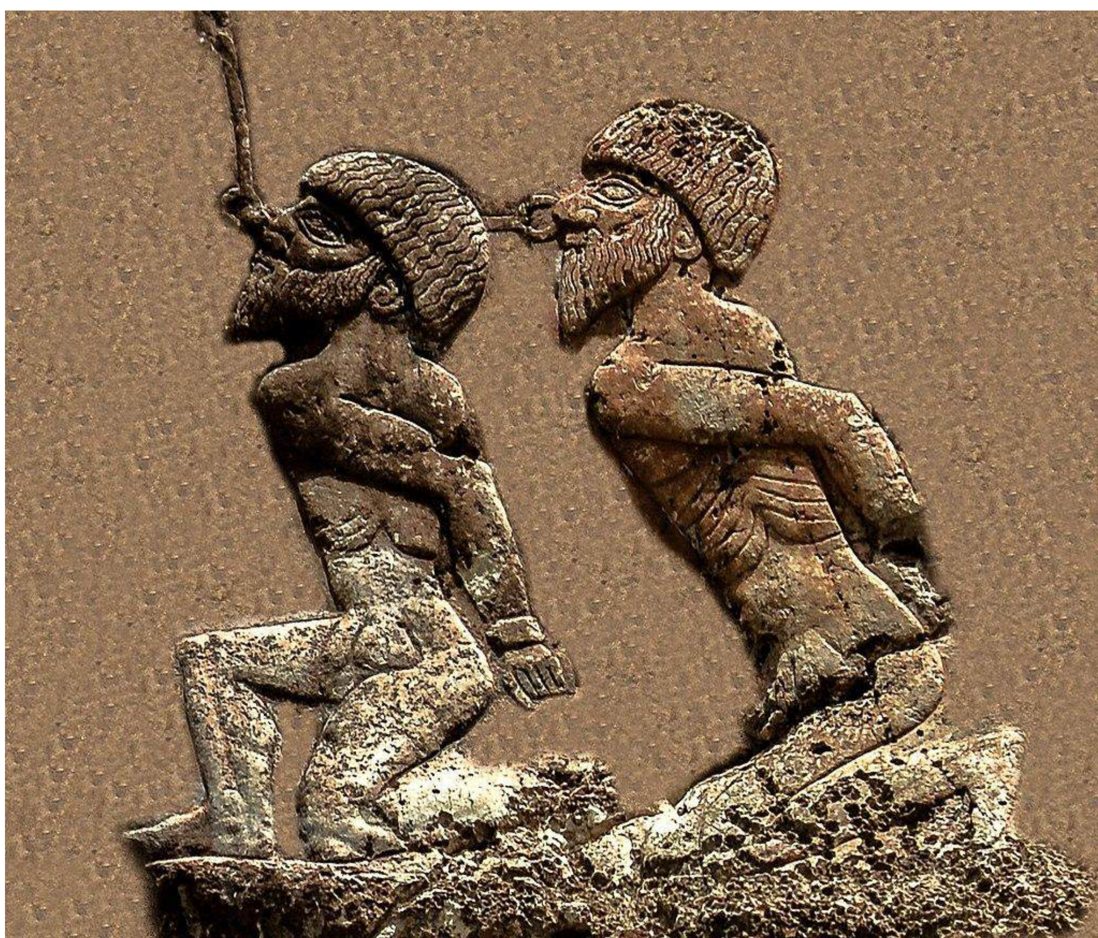
میان سال‌های ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد، لولوبی‌ها از درگیری مستقیم با آکدی‌ها و آشوری‌ها فاصله گرفتند و زندگی خود را در کوه‌های زاگرُس ادامه دادند.



آنوبانینی، پادشاه قوم لولوبی، فرمانروایی نیرومند و جنگاوری دلاور بود که دشمنانش را به زانو درآورد. نقش‌برجسته‌ی آنوبانینی، متعلق به حدود سال‌های ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از میلاد، در منطقه‌ی سرپل ذهاب کرماشان کشف شده است.



تصویری از ارتش قوم لولوبی و پادشاهانشان، مربوط به حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد، در منطقه‌ی سرپل ذهاب کرماشان کشف شده است.



تصویری از اسیران قوم لولوبی که به دست آشوریان گرفتار شده‌اند، در منطقه‌ی سرپل ذهاب کرماشان کشف شده است.



مجسمه تراشیده‌شده در دل سنگ، که در سرپل ذهاب کرماشان کشف شده، پس از هزاران سال تخریب و غارت، امروزه همچنان به‌عنوان نمادی از فرهنگ و تاریخ، توسط مردم کورد محافظت می‌شود.



بنیان یکی از سازه‌های متعلق به قوم لولوبی، واقع در سرپل ذهاب کرماشان، به حدود سال ۲۳۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد.



پیروزی پادشاه امپراتوری آکدی (آشوری) بر پادشاه قوم لولوبی، که به حدود سال ۲۲۵۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد، به‌صورت پیکره و نقش‌برجسته‌ای به تصویر کشیده شده است. این سنگ‌نگاره اکنون در موزه‌ی لوور پاریس به نمایش گذاشته شده است.

۱.۳- تمدن و حاکمیت خاندان پادشاهی آوان ایلام در میان سال‌های ۲۷۰۰ تا ۲۱۰۰ پیش از میلاد

ایلامی‌ها یکی از کهن‌ترین تمدن‌های باستانی هستند که به‌مدت بیش از دو هزار سال حکومت کرده‌اند. شاهنشاهی ایلام مناطق وسیعی را دربرمی‌گرفت که شامل ایلام، لورستان (لرستان)، خورستان (خوزستان)، بندر مانگشار (دربند ماهشهر)، به‌ختیاری (چهارمحال بختیاری)، کیوه‌گله (کهگیلویه و بویراحمد)، ئانشان (شیراز)، و ریی‌شار (بوشهر) می‌شد و تا کرانه‌های گه‌ناوه (خلیج فارس) زیر سلطه آن قرار داشت. تمدن ایلامی حدود سال ۲۷۰۰ پیش از میلاد پدید آمد و با سلطنت خاندان‌های مختلف تا حدود سال ۵۳۹ پیش از میلاد، که به‌دست کوروش بزرگ هخامنشی اشغال شد، به حیات خود ادامه داد. زبان حکومتی این تمدن، کوردی ایلامی بوده است. شهر شوش (سوس) پایتخت این دولت به‌شمار می‌رفت و شهرهای مهم دیگر آن عبارت بودند از:

ئانشان (شێرئه‌ز، شیراز)،

ور اونتاش (چوغا زه‌نبیل، واقع در جنوب دزفول)،

ماداکتو (شهری که امروزه ویران شده و در جنوب شوش قرار داشته است).

در میان پادشاهان خاندان‌های سلطنتی ایلام، افراد زیر شناخته‌شده‌اند:

پیلی، نخستین پادشاه خاندان آوان که در حدود سال ۲۷۰۰ پیش از میلاد پایه‌گذار این حکومت بود.

پوزو اینشوشیناک که با نام کوتک اینشوشیناک نیز شناخته می‌شود، در حدود سال ۲۱۰۰ پیش از میلاد این حکومت را احیا کرد و در دوران فرمانروایی‌اش به موفقیت‌هایی دست یافت.

شوتروک ناخونته یکی از برجسته‌ترین پادشاهان ایلام بود، به‌ویژه به‌سبب لشکرکشی‌هایش علیه بابل شناخته می‌شود. او تخت نارامسین را به غنیمت گرفت و کتیبه قانون حمورابی را با خود به ایلام آورد. با این حال، بحران‌های پایانی سلطنت او و شورش‌های داخلی موجب تضعیف قدرت خاندان سوکلما در ایلام شد.

تیپتی هومبان اینشوشیناک، آخرین پادشاه خاندان سوکلما، در میانه‌های قرن هشتم پیش از میلاد به‌دست آشوریان شکست خورد. این شکست باعث فروپاشی خاندان سوکلما شد و ایلام به‌تدریج در امپراتوری آشور ادغام گردید. خاندان سوکلما سلطنت را از دست داد و ایلام هرگز نتوانست شکوه و قدرت گذشته‌اش را باز یابد.



این فهرست زیر، شامل شاهان و فرمانروایان برجسته‌ی خاندان آوان در ایلام است، همراه با سال‌های دوران حکومت آن‌ها، پایتخت‌ها و رویدادهای مهم مربوط به آن دوره.

نام فرمانروا	سال‌های دوره‌ی فرمانروایی	پایتخت	رویدادهای مهم
پَلی	۲۷۰۰ پیش از میلاد	آوان (نزدیک جلگه‌ی کارون در خورستان (خوزستان)	نخستین پادشاه شناخته‌شده از خاندان آوان بود که حتی نام پایتخت را نیز به نام خاندان خود انتخاب کرد.
هیشی پراشینی	۲۴۵۰ پیش از میلاد	سوسا (شوش)	سلطنت ایلامی را ادامه داد.
لوهی ایشان	۲۳۰۰ پیش از میلاد	سوسا (شوش)	پسر هیشی پراشینی بود که توسط پادشاه سارگون آکدی شکست خورد.
ایمه‌هسینی	۲۲۷۰ پیش از میلاد	سوسا (شوش)	توسط پادشاه ریموش آکدی شکست خورد.
پوزو اینشوشیناک (شناخته‌شده با نام کوتک اینشوشیناک)	۲۱۰۰ پیش از میلاد	سوسا (شوش)	استقلال را از امپراتوری آکدی حفظ کرد. زبان و فرهنگ ایلامی را تقویت نمود. مرگ او زمینه‌ساز ضعف ایلام و برتری دولت اور سوم شد. با او سلطنت خاندان آوان پایان یافت.



نقشه گستره حاکمیت شاهنشاهی ایلام

۱.۴- تمدن و حکومت سومر میان سال‌های ۲۷۰۰ تا ۲۰۰۴ پیش از میلاد

تاریخ سومریان به حدود ۴۵۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد، اما سلطنت آنها تنها از حدود ۲۷۰۰ پیش از میلاد به‌طور رسمی ثبت شده است. مرکز حکومت آن‌ها در جنوب بین‌النهرین، یعنی جنوب عراق امروزی قرار داشت. سومریان در شهرهایی مانند اوروک، اور، اریدو، لاگش و نیپور سکونت داشتند و قدرت سیاسی در اختیارشان بود. سومریان یکی از کهن‌ترین تمدن‌های تاریخ بشر به شمار می‌روند. آن‌ها دولت‌شهری بنیان نهادند، خط نوشتاری ابداع کردند، کشاورزی و آبیاری را توسعه دادند، قوانین اداره‌ی کشور را وضع کردند و آیین‌هایی برای مردم خود تدوین نمودند. بخشی از دستاوردهای ماندگار آن‌ها عبارت‌اند از:

خط میخی (نخستین سیستم نوشتاری در جهان).

ساخت پرستشگاه‌های عظیم موسوم به زیگورات.

پایه‌گذاری سیستم ریاضی، نجوم، و قانون‌گذاری.

اختراع ارابه‌های دوچرخ و چهارچرخ از چوب و فلز، که بعدها برای حمل‌ونقل و جنگ به‌کار رفتند.

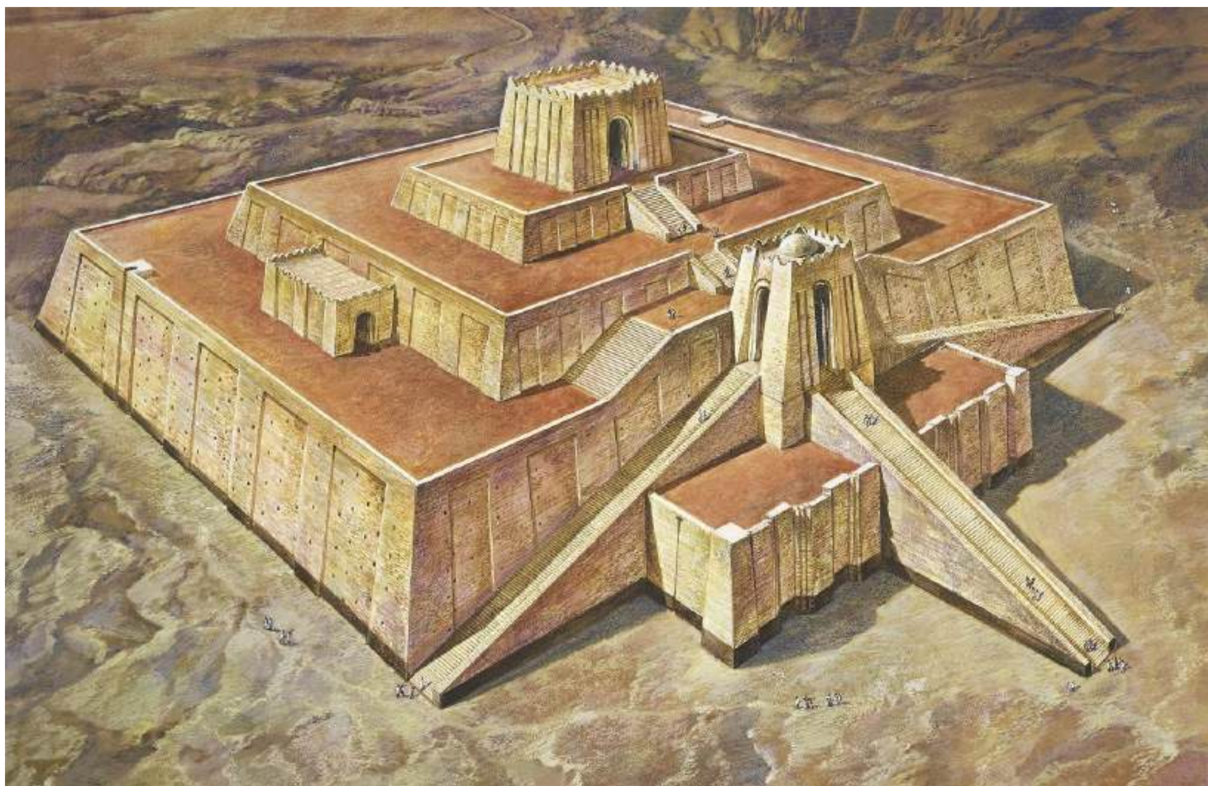
تنظیم تقویم روزانه و پیشرفت در سال‌شماری.

قابل ذکر است که زبان سومری، زبان رسمی حکومت سومر بود و به خط میخی نگاشته می‌شد. از این زبان، تاکنون ده‌ها نمونه‌ی مکتوب در موزه‌های مختلف جهان حفظ و نگهداری شده است.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده‌ی خاندان سومر آمده است، همراه با سال‌های حکومت، پایتخت، و رویدادهای مهم دوران سلطنت آن‌ها.

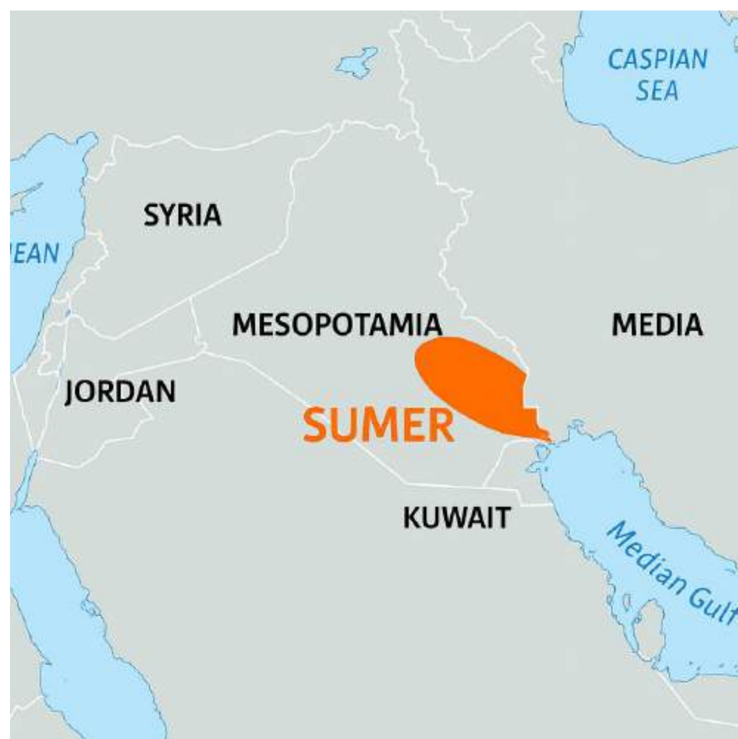
نام فرمانروایان	سال‌های دوران فرمانروایی	پایتخت	دین فرامانراویی	رویدادهای مهم
گیلگامش	۲۷۰۰–۲۵۰۰ پیش از میلاد	اوروک (وارکا، که امروزه یک تپه باستانی میان	دین چندخدایی: خدایان مانند	نخستین پادشاه اوروک، که در جهان به

		شهرهای ناصریه و دیوانیه عراق است)	آنو، انلیل، و ایناناًئینلیل و ئینانا	نام «گیلگامش» شناخته می‌شود.
ئوروکاگینا	۲۳۵۰ پیش از میلاد	لاگاش (تپه‌ای به نام تل‌العبید در نزدیکی شهر ناصریه عراق)	دین چندخدایی: نینگیرسو (خدای لاگاش)	صلاحات اولیه در لاگاش، شناخته‌شده با عنوان "قانون‌نامه لاگاش".
لوگال زاگزسی	۲۳۴۰–۲۲۷۰ پیش از میلاد	اوما (تپه‌ای میان دیوانیه و خه‌راپه (بصره) در عراق)	دین چندخدایی: ننلیل و انلیل	آخر فرمانروای سومر، پیش از امپراتوری اکد.
سارگون اکدی	۲۲۷۹–۲۲۳۴ پیش از میلاد	کد (تپه‌ای میان بغداد و تکریت در عراق).	دین چندخدایی: آنو، انلیل، ایشتار	بنیان‌گذار امپراتوری اکد، که در پایان سومر را فتح کرد.
اور نامو	۲۱۱۲–۲۰۹۵ پیش از میلاد	اور (تپه‌ای نزدیک شهر ناصریه عراق).	دین چندخدایی: نانا (خدای ماه)، انلیل.	بنیان‌گذار خاندان سوم اور، شناخته‌شده به دلیل قانون‌نامه اور.
شولگی	۲۰۹۵–۲۰۴۷ پیش از میلاد	اور (تپه‌ای نزدیک شهر ناصریه عراق)	دین چندخدایی: نانا (خدای ماه)	پسر اور نامو که قلمرو حکمرانی خود را گسترش داد.
ایبیسین	۲۰۲۸–۲۰۰۴ پیش از میلاد	اور (تپه‌ای نزدیک شهر ناصریه عراق)	دین چندخدایی: نانا (خدای ماه)	واپسین پادشاه خاندان سوم اور که از سوی ایلامیان شکست خورد.



تصویری دیجیتال از سازه‌ی آجری بلند سومری، یا زیگورات شهر اور Sumerian Claym Clinder

این بنای بلند آجری، در سال‌های ۲۱۱۲ تا ۲۰۹۵ پیش از میلاد در شهر اور ـ که امروزه در نزدیکی شهر ناصریه‌ی عراق قرار دارد ـ توسط یکی از پادشاهان سومری به نام اور-نمو ساخته شد. با گذر زمان، شاهنشاهی سومر به‌دست آکدیان و بابلیان سقوط کرد و از سلطه خارج شد.

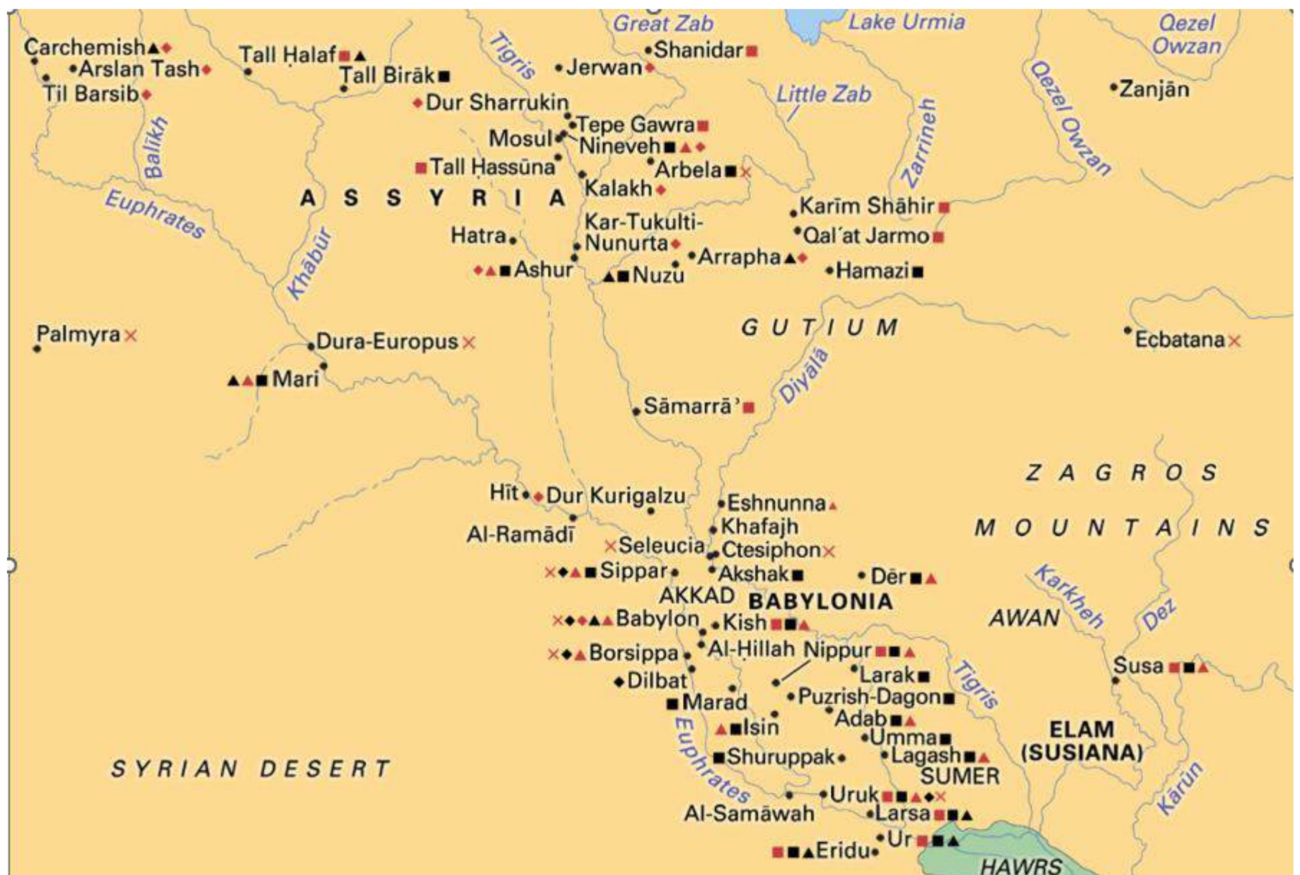


موقعیت سرزمین سومر





نخستین نوشته‌های بشری به دست سومری‌ها نگاشته شده‌اند.



نام مناطق و شهرهای آن دوران



نخستین نوشته‌های بشری به دست سومری‌ها نگاشته شده‌اند



استاندارد شهری «اور» که به حدود سال‌های ۲۶۰۰ تا ۲۴۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد و در گورستان سلطنتی اور کشف شده است.

۱.۵– حکومت خمازی در فاصله سال‌های ۲۵۳۰ تا ۲۰۱۰ پیش از میلاد

خمازی یا همازی، شاه‌نشینی کهن یا دولتی شهری بود که در دوران آغازین تمدن‌های میان‌رودان (بین‌النهرین) در حدود سال ۲۵۳۰ پیش از میلاد پایه‌گذاری شد. این حکومت در ناحیه‌ای میان حلبچه امروزی در جنوب کوردستان و همدان در شرق کوردستان، و بین رودخانه‌های زاب بالا و دیاله واقع شده بود. میان‌رودان نام سرزمینی است که میان دو رود بزرگ دجله و فرات قرار دارد. این دو رود از کوه‌های شمال کوردستان سرچشمه می‌گیرند و در نهایت به خلیج میدیا می‌ریزند. در جریان خود، این رودها به‌طور کامل از خاک کوردستان عبور می‌کنند؛ سرزمینی که امروزه بخش‌هایی از آن تحت اشغال کشورهای تُرکیه، عراق و سوریه قرار دارد.

در فهرست پادشاهان سومری، از حادانیش به‌عنوان تنها پادشاه خمازی یاد شده است؛ خاندانی که به مدت ۳۶۰ سال حکومت کرد. پس از شکست پادشاه کیش (شهری سومری نزدیک به تل الوهیمیر در عراق کنونی)، حادانیش پادشاهی خود را بر تمامی سرزمین سومر گسترش داد. هرچند در نهایت، این پادشاهی توسط انشه‌کوشانا، پادشاه شهر اوروک (یکی دیگر از شهرهای سومری)، سرنگون شد و دوران حکومت حادانیش و شاهی خمازی به پایان رسید.

شخصیت مهم دیگری که با حکومت خمازی مرتبط است، «زیزیه» نام دارد که در اسناد دیپلماتیک پادشاه «ایرکاب دامو»ی ایبلا از او یاد شده است. این نشان‌دهنده وجود روابط میان ایبلا و خمازی هستند که شامل تبادل کالا و درخواست اجاره کالا و خدمات می‌شد.

در دوران اور سوم، یعنی حدود سال‌های ۲۰۴۶ تا ۲۰۳۷ پیش از میلاد، خمازی به یکی از استان‌های تحت سلطه امپراتوری نوین سومری تبدیل شد. فرمانروایانی همچون «لونانا» پسر «نمهانی» و «اور ایشکور» در زمان فرمانروایی «عمار سین» منطقه خمازی را اداره می‌کردند. پس از الحاق خمازی به امپراتوری سوم سومر، نام و اعتبار آن رو به کاهش نهاد. در حدود سال ۲۰۱۰ پیش از میلاد، پس از فروپاشی اور سوم، منطقه خمازی توسط نیروهای «ایسین» تصرف و غارت شد.

پادشاهی خمازی در پایان به پرستش خورشید روی آورد و پایتخت آن در «کانی جوزی» واقع در نزدیکی شهر حلبچه قرار داشت.





تابلوی باقی‌مانده از دوران حکومت هخامنشی که با خط میخی نوشته شده و به موضوع این تمدن و شاهنشاهی می‌پردازد، در موزه اشمولین شهر آکسفورد بریتانیا نگهداری می‌شود.

۱.۶– پادشاهی سوبار از سال ۲۳۳۴ تا ۲۲۴۰ پیش از میلاد

سوبار، که با نامهای سوبارتو، شوبور یا شوبارتوشی نیز شناخته می‌شود، منطقه‌ای فرهنگی در شمال میان‌رودان (بین‌النهرین) بود که در میانه هزاره سوم پیش از میلاد حکومت کرده است. این منطقه در بخش‌های کوهستانی شمال، جنوب و شرق کوردستان امروزی قرار داشته است. از دیدگاه امپراتوری اکد، سوبار نماینده جغرافیای شمالی قلمرو آنان به شمار می‌آمد، همانگونه که مارتو نماینده غرب، ایلام نماینده شرق، و سومر نماینده جنوب بودند.

سوبار هرگز یک دولت متمرکز و یکپارچه نبوده که ساختار سلطنتی ثابتی داشته باشد، بلکه مجموعه‌ای از دولت شهرها و حکومت‌های محلی را در بر می‌گرفته که با قدرت‌های مجاور در ارتباط بوده‌اند. این روابط به شکل‌های گوناگون ظاهر شده‌اند:

ایناتوم لاگاش، یکی از پادشاهان سومری، ادعا کرده که سوبار را فتح کرده و آن را تحت قلمرو خود درآورده است.

سارگون اکدی، در فاصله سال‌های ۲۳۳۴ تا ۲۲۷۹ پیش از میلاد به قدرت رسید و لشکرکشی نظامی‌ای علیه سوبار انجام داد و آن را به امپراتوری خود افزود.

نارام‌سین، که از ۲۲۵۴ تا ۲۲۱۸ پیش از میلاد فرمانروایی کرد و نوه سارگون بود، سوبار را به عنوان یکی از نواحی تحت فرمانروایی خود ذکر کرده است.

ایشبی‌ارای ایسین و **حمورابی بابل** نیز هر دو در دوران سلطنتشان، از پیروزی‌هایی بر سوبار سخن گفته‌اند.

در آغاز قرن سیزدهم پیش از میلاد، پس از شکست پادشاه خوری شاتوارا در میتانی به دست پادشاه آشور، آداد نیراری اول، منطقه سوبار تحت سلطه سیاسی آشوریان قرار گرفت و به یکی از ایالات تابع آنان بدل شد.

هیچ سند یکپارچه‌ای وجود ندارد که پایتخت دقیقی برای سوبارتو معرفی کند. این منطقه از نواحی بالادستی رود دجله آغاز می‌شد و تا کوهستان‌های شمال کوردستان، به‌ویژه جنوب غربی دریاچه وان امتداد می‌یافت. این منطقه با سرزمین‌های ارمنستان باستان و قلمرو خوریها هم‌مرز بود.

نام سوبارتو در متون میانه هزاره سوم پیش از میلاد آمده و تا قرن هشتم پیش از میلاد در متون گوناگون به آن اشاره شده است. ساکنان این منطقه عمدتا به زبان خوری سخن می‌گفتند و واژه "سوباری" برای توصیف زبان آنان به‌کار رفته است.

از منظر دینی، سوبار در حوزه فرهنگی میان‌رودان جای داشت و نظام خدایان آنان (پانته‌ئون) مشابه باورهای اقوام همسایه بود. خدایانی مانند خورشید و مردوخ در آنجا مورد احترام بودند و آیین‌ها و مناسک مذهبی شامل تطهیر روح و پرستش خدایان گوناگون رواج داشت.

با گذر زمان و به دلیل نبود اتحاد میان اقوام سوباری، هویت سیاسی آنان تضعیف شد و در نهایت از سوی امپراتوریهای قدرتمندتر مانند آشور و سپس اورارتو تحت سلطه قرار گرفت. در قرن نهم پیش از میلاد، این منطقه به بخشی از قلمرو اورارتو بدل شد، اما ساکنان آن علیه سلطه اورارتویها مقاومت نشان دادند.

دانشمندان دوران میانه و پژوهشگران معاصر، مردم سوبار را اجداد ملت کورد در نواحی بادینان، حَکّاری و ورمه (ارومیه) دانسته‌اند. حتی نام‌هایی مانند "زێبار" و " حَکّار" از نظر ریشه‌شناسی به واژه "سوبار" بسیار نزدیک هستند.



نقشه دوران حکومت سوبار (سوبارتو)

۱.۷– تمدن و حاکمیت خوریان میان سال‌های ۲۳۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد

قوم خوری که با نام‌های حوری یا هوری نیز شناخته می‌شوند، در میان سال‌های ۲۳۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد، در ناحیه‌ی میان دو رود بزرگ دجله و فرات سکونت داشتند.
شاهنشاهی آنان در حدود سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ پیش از میلاد بنیان نهاده شد و در جنگ‌هایی علیه مصریان به پیروزی‌هایی دست یافتند. با این حال، پس از برخی موفقیت‌ها در برابر آشوریان، به دلیل بحران‌های داخلی، قدرت سیاسی آنان رو به افول گذاشت. دیوارهای شهر آمد (دیاربکر) در شمال کوردستان از آثار باقی‌مانده‌ی این حاکمیت کهن کوردی به شمار می‌رود.

توپکشی اورکش و **تیش آتال** از پادشاهان مشهور این حاکمیت هوری بودند.



نقش حاکمیت پادشاهی خوری (حوری)

اورکش شهری باستانی از تمدن خورشیدی است که در سال ۱۹۸۰ میلادی کشف شد. این شهر در نزدیکی روستای تل موزان، در میان شهرهای قامیشلو و حسکه در منطقه روژاوای





کشف اورکش، شهری فراموش‌شده از خوریها

اورکش شهری باستانی از تمدن خورشیدی است که در سال ۱۹۸۰ میلادی کشف شد. این شهر در نزدیکی روستای تل موزان، در میان شهرهای قامیشلو و حسکه در منطقه روژاوای

کوردستان واقع شده است. این کشف اهمیت زیادی داشت، چرا که باستان‌شناسان توانستند تل موزان را به عنوان شهر اورکش شناسایی کنند.

اورکش یکی از مراکز اصلی تمدن خوری به شمار می‌رفت و پیش‌تر نیز در منابع هزاره دوم پیش از میلاد به شکلی برجسته ذکر شده بود. حفاری‌ها در تل موزان کهن‌ترین شواهد مربوط به تمدن و حاکمیت خوریان را آشکار کرد.

این شهر از نظر مذهبی نیز اهمیت زیادی داشته و به عنوان معبد و محل پرستش خدای خور (خورشید) مورد استفاده قرار می‌گرفت. بنای تالار بزرگی در آن وجود داشته که به عنوان مرکز معبد به کار می‌رفته است. همچنین زیرزمینی ارزشمند در آن ساخته شده بود که برای آیین‌های مربوط به دنیای زیرزمینی به کار می‌رفته است؛ به عبارتی، مردگان را در آنجا می‌شستند و مراسم دینی خاصی برایشان برگزار می‌کردند.



تصویری کشف‌شده از درون غارهای سلطنتی خورها در هنگام نیایش آنها. نام خور در آیینشان برگرفته از پرستش خورشید بوده است.

۱.۸– تمدن و حکومت گوتیان بین سال‌های ۲۱۵۰ تا ۲۱۰۰ پیش از میلاد

تمدن و حکومت گوتیان به دوره‌ای میان سال‌های ۲۱۵۰ تا ۲۱۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد، دوره‌ای که در منابع تاریخی با عنوان «گوتی» (گوتیان) ثبت شده است. پس از فروپاشی امپراتوری آکدی، گوتیان توانستند فرمانروایی خود را بر بخش‌هایی از میان‌رودان (بین‌النهرین) برقرار کنند. این پادشاهی توسط خاندان گوتی اداره می‌شد که در امور داخلی به موفقیت‌هایی دست یافت، اما در نبرد با سومریان شکست خورد.

فرمانروایان حکومت گوتی به شرح زیر بودند:

سارلاگاب- یکی از نخستین فرمانروایان گوتی که در حدود سال ۲۱۵۰ پیش از میلاد شناخته شده است.

شولمی- در حدود سال ۲۱۴۵ پیش از میلاد، بر سلطه گوتیان در میان‌رودان ادامه داد.

ایلومش- در حدود سال ۲۱۴۰ پیش از میلاد توانست کنترل شهرهای سومری را به‌دست گیرد و آن‌ها را زیر فرمان خود درآورد.

لائیرابوم- در حدود سال ۲۱۳۵ پیش از میلاد با شورش ساکنان شهرهای سومری مواجه شد.

تیریگان- در حدود سال ۲۱۳۰ پیش از میلاد توسط اوتوهینگال از اوروک شکست خورد و سلطنت گوتی‌ها به پایان رسید.

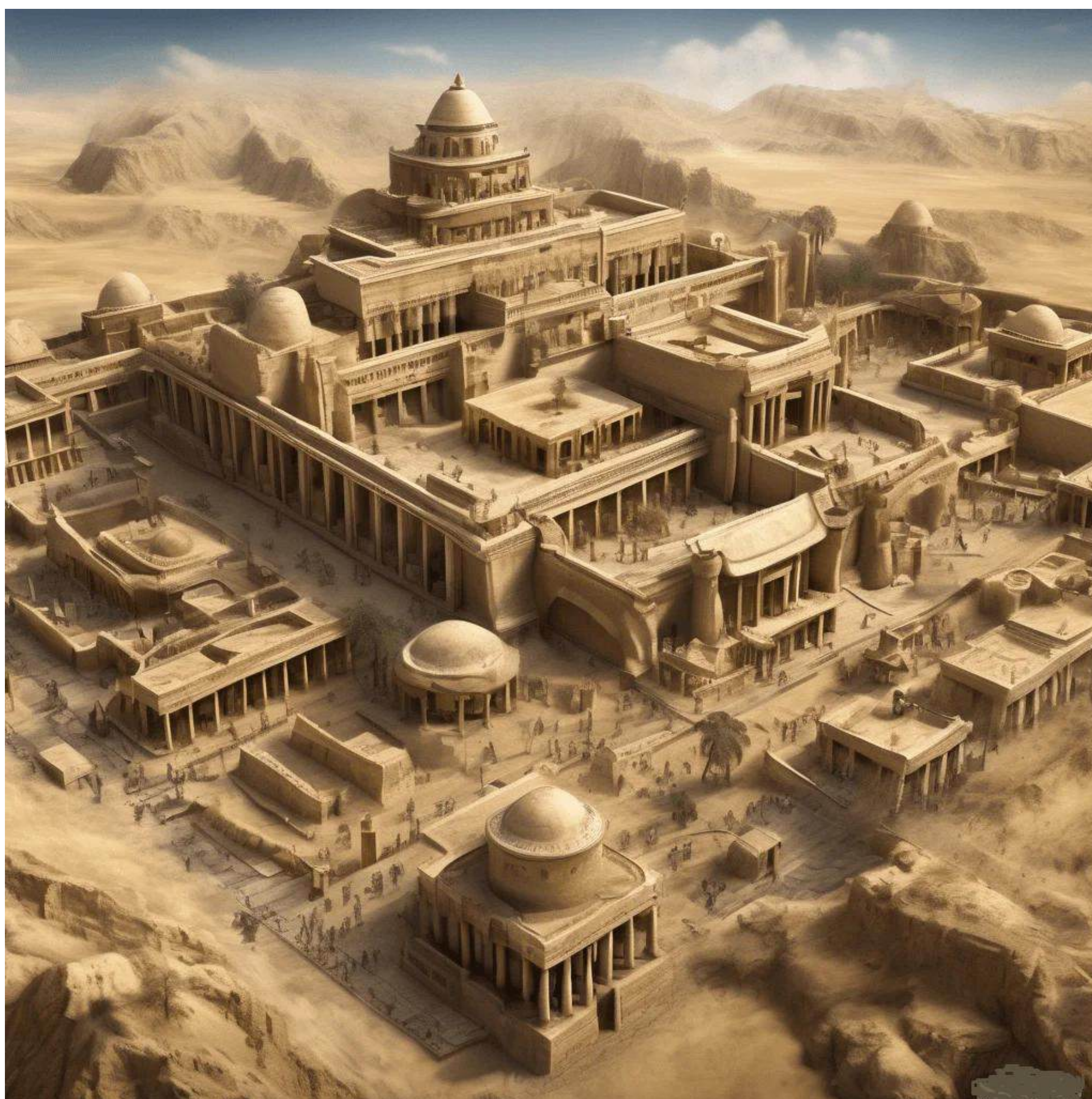
وارکا، نام امروزی شهر اوروک است که در حدود ۳۰ کیلومتری شهر سامرا در عراق قرار دارد.



نقشه جغرافیای خاور نزدیک باستان، همراه با نامهای مرتبط با دوران گوتیان و امپراتوری آکد (پایان هزاره سوم پیش از میلاد).



تصویری دیجیتالی بازسازی‌شده از جنگجویان گوتی که در غارهای از رشته‌کوه‌های زاگرُس کشف شده است.



.

تصویر دیجیتالی از تمدن، معماری و شهرسازی دوران گوتیان کورد. این بنا در شهر «آراپخا» (کرکوک امروزی) قرار داشته که بزرگ‌ترین شهر این حکومت و پایتخت تمدن گوتیان بوده است.

۱.۹– حکومت خاندان شیمشکی ایلام در فاصله سال‌های ۲۱۰۰ تا ۱۹۰۰ پیش از میلاد

خاندان شیمشکی یکی از سلسله‌های حاکم بر ایلام بود که در اواخر دوره حکومت خاندان آوان، قدرت را به دست گرفت. این پادشاهی در بسیاری از موارد با نیروهای میان‌رودان، به‌ویژه با خاندان «اور سوم» در سومر، دچار تنش و درگیری می‌شد. زبان اداری و رسمی این حکومت، گویش‌های کوردی جنوبی از جمله ایلامی (لری و لکی) بوده است.

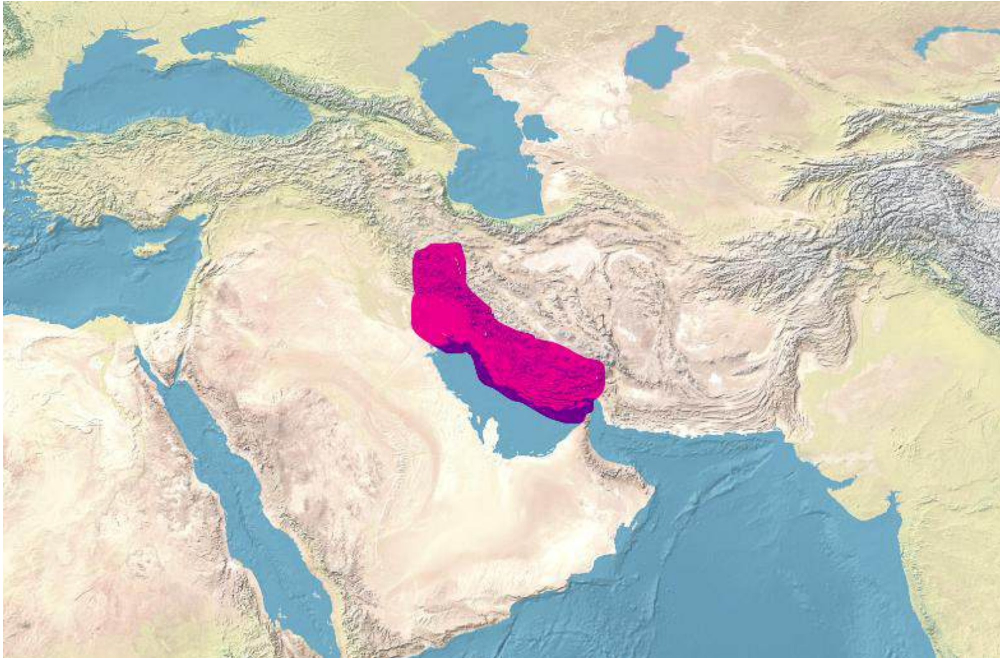
در زیر فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده خاندان شیمشکی آمده است، به همراه سال‌های حکومت، پایتخت‌ها و رویدادهای مهم این دوره.

نام فرمانروایان	**سال‌های سلطنت**	**پایتخت**	**رویدادهای مهم**
گرنامه اول	۲۱۰۰ پیش از میلاد	شیمشکی (منطقه‌ای در شرق شوش)	نخستین پادشاه شناخته‌شده از خاندان شیمشکی.
عبارتی اول	۲۰۹۵ پیش از میلاد	شیمشکی	حکومت سلسله خاندانی ادامه یافت.
گرنامه دوم	۲۰۹۰ پیش از میلاد	شیمشکی	هم‌دوره با شولگی سوم از اور بود.
تازیتای اول	۲۰۷۰ پیش از میلاد	شیمشکی / شوش	پایتخت را به شوش منتقل کرد. هم‌دوره با عمار سینی سوم از اور بود.
تازیتای دوم	۲۰۵۰–۲۰۴۰ پیش از میلاد	شوش	فرزند تازیتای اول و ادامه همان سلطنت. هم‌دوره با شوسینی سوم از اور.
کینداتو	۲۰۴۰–۲۰۲۰ پیش از میلاد	شوش	معروف به شکست دادن سومین پادشاه ایبی‌سین و تصرف شهر اور.
ایمازو	۲۰۲۰–۲۰۰۰ پیش از میلاد	شوش / ئانشان (شیراز)	فرزند کینداتو بود که ئانشان (شیراز) را به‌عنوان پایتخت دوم تعیین کرد.
لوراک لوهان	۲۰۰۰–۱۹۸۰ پیش از میلاد	شوش	فرزند ایمازو. سلطنت ایلامی را با موفقیت ادامه داد.
شیلهاک اینشوشیناک	۱۹۸۰–۱۹۷۵ پیش از میلاد	شوش	مشهور به پیروزی‌های نظامی بر دشمنانی همچون سومریان.

			حکومت او نماد قدرت خاندان شیمشکی ایلامی شد.
کودورلاگامار	۱۹۷۵–۱۹۷۰ پیش از میلاد	شوش	نام او در کتاب مقدس (پیدایش ۱۴) آمده و با دشمنان درگیر بوده است.
ایندانو اینشوشیناک اول	۱۹۶۵–۱۹۵۰ پیش از میلاد	شوش	حکومت او ادامه داشت و توانست قدرت بیشتری در منطقه به دست آورد.
تان روهوراتیری دوم	۱۹۵۰–۱۹۳۵ پیش از میلاد	شوش	فرزند ایندانو اینشوشیناک اول بود. سلطنت ایلامی را با موفقیت ادامه داد.
ایندانو اینشوشیناک دوم	۱۹۳۵–۱۹۳۰ پیش از میلاد	شوش	فرزند تان روهوراتیری دوم بود. سلطنت ایلامی را با موفقیت ادامه داد.
سیوی پالار خوپاک	۱۹۳۰–۱۹۲۵ پیش از میلاد	شوش / شیمشکی	نیرومندترین پادشاه شیمشکی بود که علیه بابلیان اتحاد کرد و برای مدتی کوتاه بر بخشی از میان‌رودان حکومت کرد.
ایدادوی دوم	۱۹۲۵–۱۹۲۰ پیش از میلاد	شوش	روابطش با میان‌رودان ادامه داشت.
تان روهوراتیر	۱۹۲۰–۱۹۱۲ پیش از میلاد	شوش	دارای گرایش به فعالیت‌های دیپلماتیک بود.
کودور ناهونته	۱۹۱۲–۱۹۰۰ پیش از میلاد	شوش	در دوران فرمانروایی او، ایلام به قدرتی بزرگ در منطقه تبدیل شد. چندین حمله موفق علیه پادشاهان سومری و اکدی انجام داد.

در حدود سال‌های ۲۰۴۰ پیش از میلاد، کیندانو پادشا نقش محوری در فروپاشی سلسله خاندان اور سوم ، شکست ایبی‌سین، و سقوط شهر اور ایفا کرد. آخرین شاه بزرگ این

خاندان، «سیوی‌پالار خوپاک» بود که حتی از سوی امپراتوری سومر با لقب «شاه چهارگوشه جهان» شناخته می‌شد. پس از دوران فرمانروایی سیوی‌پالار خوپاک، این خاندان به‌تدریج کنترل خود را از دست داد و قدرت به خاندان سوکلما منتقل شد که از شهر شوش حکومت می‌کرد.



نقشه فرمانروایی حکومت ایلام

۱.۱۰– حکومت سلطنتی خاندان سوکلمه در ایلام، از سال ۱۹۰۰ تا ۱۶۶۰ پیش از میلاد

خاندان سوکلمه که با عنوان «سوکلمه‌های ایلامی» نیز شناخته می‌شود، یکی از خاندان‌های مهم ایلام باستان بود که از آغاز تا میانه‌ی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد بر ایلام حکومت می‌کرد. فرمانروایان این خاندان تأثیر بسزایی بر سیاست، امور نظامی و روابط ایلام با حکومتهای میان‌رودان همچون آکد و سومر داشتند. زبان حکومت این دوره، گویشی از کوردی کهن، یعنی زبان ایلامی بود و پایتخت آنان نیز شهر شوش (سوسا) به‌شمار می‌رفت.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده‌ی خاندان سوکلمه همراه با سال‌های دوره فرمانروایی، پایتخت، و رویدادهای مهم تاریخی آمده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوره فرمانروایی**	**رویدادهای مهم**
پوزور سوکلمه	۱۸۹۰ –۱۹۰۰ پیش از میلاد	پس از سقوط خاندان شیمه‌شکی، حکومت خاندان سوکلمه تأسیس شد. با تأسیس پادشاهی خاندان سوکلمه، قدرت در ایلام متمرکز گردید.
ایبارتی دوم	۱۸۸۰ –۱۸۹۰ پیش از میلاد	پس از اختلافات داخلی، موفق شد قدرت خود را در منطقه تثبیت کند و با پسرش به صورت مشترک حکومت کرد.
شیهاها	۱۸۶۰ –۱۸۸۰ پیش از میلاد	پسر سوم ایبرتی بود و توانست حکومت خاندان سوکلمه را توسعه دهد.
کوک ناشوری اول	۱۸۴۰ –۱۸۶۰ پیش از میلاد	پسر شیهاها بود و توانست حکومتی موفق تشکیل دهد.
پالار ایشان	۱۸۲۰ –۱۸۴۰ پیش از میلاد	از حاکمان موفق این خاندان به شمار می‌رفت.
کوک سانیت	۱۸۰۰ –۱۸۲۰ پیش از میلاد	پسر اول پالار ایشان بود که با موفقیت حکومت خود را گذراند.
لانکوکو	۱۷۸۰ –۱۸۰۰ پیش از میلاد	پسر دوم پالار ایشان بود که با موفقیت حکومت خود را گذراند.
کوک کیرواش	۱۷۶۰ –۱۷۸۰ پیش از میلاد	برادر پالار ایشان بود که به دلیل نفوذش، لقب‌های ایلامی سوکال، شیمه‌شکی و شوشی به او داده شد.
تیم سانیت	۱۷۴۰ –۱۷۶۰ پیش از میلاد	پسر کوک کیرواش بود که با موفقیت حکومت خود را گذراند.
کودور ناهونتی	۱۷۲۰ –۱۷۴۰ پیش از میلاد	پسر کوک کیرواش بود که با موفقیت حکومت خود را گذراند.

اتا کوشو	۱۷۰۰ –۱۷۲۰ پیش از میلاد	پسر کودور ناخونتی بود که به عنوان قهرمان، لقب‌های سوکال و اپیر شوشی را کسب کرده بود.
تیتیپ مادا	۱۶۸۰ –۱۷۰۰ پیش از میلاد	پسر کوک ناشوری اول بود که لقب چوپان مردم شوشی را داشت.
ایدانتوناپیر	۱۶۶۰ –۱۶۸۰ پیش از میلاد	جانشین تیتیپ مادا و آخرین حاکم شناخته‌شده از خاندان سوکلمه بود.

شیهاها فرمانروای نظامی قدرتمندی بود که در دوران حکومت خود، سلطنت ایلام را بر بخش مهمی از منطقه تحت کنترل درآورد. او نفوذ ایلام را گسترش داد و چندین جنگ موفق علیه نیروهای متخاصمی چون سومر را رهبری کرد.

در دوران فرماندهی **کودور ناهونتی**، ایلام به قدرت منطقه‌ای بزرگی تبدیل شد و با امپراتوری آکد وارد اتحاد شد؛ به این ترتیب توانست تأثیرگذاری خود را افزایش دهد. حکومت او که به قرن نوزدهم پیش از میلاد بازمی‌گردد، آغازگر شکوفایی خاندان سوکلمه به‌شمار می‌رود.

۱.۱۱– حاکمیت بابل از سال ۱۸۹۴ تا ۵۳۹ پیش از میلاد

خاندان بابلی (بابل) در طول تاریخ این تمدن، با چندین سلسله و فرمانروایی در ارتباط بوده است. دوران برجسته آن به امپراتوری بابلی نو بازمی‌گردد که اغلب به‌عنوان یکی از پیشرفته‌ترین تمدن‌های بابلی شناخته می‌شود. نامدارترین پادشاهان این امپراتوری در فاصله‌ی سال‌های ۶۲۶ تا ۵۳۹ پیش از میلاد حکومت می‌کردند، که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها نبوخودنسر دوم بود.

افزون بر این، خاندان‌های بابلی پیشین نیز به دوره‌ای بسیار کهن‌تر بازمی‌گردند، نظیر خاندان بابل قدیم که از سال ۱۸۹۴ تا ۱۵۹۵ پیش از میلاد حکومت داشتند؛ در این دوره حمورابی یکی از مشهورترین پادشاهان آن زمان بود. پایتخت این پادشاهی، شهر بابل و زبان رسمی

حکومت، زبان بابلی که لهجه‌ای از زبان خوری بود. زبان خوری، زبان رسمی بابلی‌ها بود و امروزه تنها زبانی که از آن منشأ گرفته، زبان کوردی است.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده حاکمیت بابل همراه با سال‌های فرمانروایی و رویدادهای مهم دوره‌ی ایشان آمده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های فرمانروایی**	**دین**	**رویدادها**
حمورابی	۱۷۹۲–۱۷۵۰ پیش از میلاد	دین چندخدایی (مردوخ به‌عنوان خدای بزرگ)	به‌صورت طبیعی درگذشت. قانونی به نام قانون حمورابی وضع کرد که یکی از مهم‌ترین قوانین دوران باستان بود. حکومت او با موفقیت نظامی و تمرکزگرایی در امپراتوری بابل مشخص می‌شود.
نبوخودنسر دوم	۶۰۵–۵۶۲ پیش از میلاد	دین چندخدایی (مردوخ به‌عنوان خدای بزرگ)	به دلیل فتوحات نظامی‌اش مشهور بود، از جمله تصرف اورشلیم و ویران‌سازی معبد اول. همچنین باغهای معلق بابل که یکی از عجایب هفت‌گانه دنیای باستان است را ساخت. سپس در بابل درگذشت.
اویل مردوخ	۵۶۲–۵۶۰ پیش از میلاد	دین چندخدایی (مردوخ به‌عنوان خدای بزرگ)	توسط شوهر خواهرش نریگلیسار کشته شد. مرگش باعث نزاع بر سر قدرت شد. او به‌عنوان نخستین پادشاه بابلی که در کتاب مقدس به آن اشاره شده شناخته می‌شود، به‌ویژه در زمینه آزادسازی یهویاکین پادشاه یهودا از زندان.
نریگلیسار	۵۶۰–۵۵۶ پیش از میلاد	دین چندخدایی (مردوخ)	پس از چهار سال حکومت ترور شد. نریگلیسار بیشتر بر فعالیت‌های نظامی تمرکز داشت.

لاباشی مردوخ	۵۵۶ پیش از میلاد	دین چندخدایی (مردوخ)	پس از چند ماه از سلطنت کنار گذاشته شد. قتل او نشانگر پایان خط مستقیم بابلیان نوین بود و نبونید جانشین او شد.
نبونید	۵۳۹–۵۵۶ پیش از میلاد	دین چندخدایی، پرستش خدای ماه که گناهی علیه مردوخ تلقی شد.	حکومت او تأثیر بابل را تضعیف کرد. او بر اصلاحات دینی تمرکز کرد که مورد پسند قرار نگرفت. پس از حمله کوروش کبیر به بابل، امپراتوری او در سال ۵۳۹ پ.م به دست کوروش غارت و نبونید زندانی و برکنار شد.
بلشسر	۵۳۹–۵۵۳ پیش از میلاد	دین چندخدایی، نادیده گرفتن خدای مردوخ	در جنگ و هنگام سقوط بابل به دست ایرانیان کشته شد. گفته می‌شود داستان مرگش در انجیل با عنوان «نوشته بر دیوار» پیش‌بینی شده است.



ایتیمینانکی به معنای خانه‌ی بنیادین آسمان و زمین است. Etemenanki (𒂍𒋼𒀭𒆠)

یک تصویر دیجیتالی بازسازی‌شده از زیگورات ایتیمینانکی، بنای مذهبی باشکوهی در بابل باستان، الهام‌بخش داستان کتاب مقدس با عنوان "برج بلند بابل" بوده است.

ایتیمینانکی یک زیگورات عظیم بود که به خدای اصلی بابلیان، مردوخ (مردوک)، اختصاص داشت. این بنا در شهر بابل واقع شده بود و ریشه‌های آن به دوران فرمانروایی پادشاه حمورابی، بین سال‌های ۱۷۹۲ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد، بازمی‌گردد. بعدها در دوران پادشاهی نبوخودنسر دوم، در سال‌های ۶۰۵ تا ۵۶۲ پیش از میلاد، بازسازی شد؛ بنابراین، این زیگورات در دوران طلایی تمدن بابل بنا نهاده شد.

ارتفاع این بنا حدود ۹۱ متر و دارای ۷ طبقه بود، که از خشت خام و آجر پخته ساخته شده بود.

پرستشگاه بزرگ، باغ‌های پرپشت، درختان نخل، کانال‌های آب، و زیرساخت‌های شهری از جمله عناصر بنیادین تمدن بابلی بودند. شلوغی، بازارها و فعالیت‌های گسترده تجاری نشان می‌دهد که این شهر مرکز تجارت، مذهب و قدرت سیاسی در آن دوران بوده است. این سازه نمادی از قدرت و روحانیت تمدن بابلی بود و الهام‌بخش افسانه‌ها و روایت‌های فرهنگی در سراسر تمدن‌های گوناگون شد، به‌ویژه داستان برج بابل در کتاب مقدس. این مکان امروزه بخشی از بقایای شهر بابل است که در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است.



این همان «دروازه ایشتار» است که در ابتدا دروازه اصلی ورود به درون شهر باستانی بابل بود، اما از اوایل دهه ۱۹۰۰ میلادی به موزه پرگامون در شهر برلین آلمان منتقل شده است.

دروازه ایشتار به دستور پادشاه نبوخودنسر دوم، حدود سال ۵۷۵ پیش از میلاد ساخته شد. سطح آن با نقش برجسته‌هایی از خدایان به‌شکل اژدها و گاو تزیین شده بود. این دروازه با آجرهای لعاب‌دار آبی‌رنگ ساخته شده و زیبایی خیره‌کننده‌ای دارد که چشم هر بیننده‌ای را مجذوب می‌کند.

بخشی از شالوده و بقایای اصلی این دروازه همچنان در شهر باستانی بابل در نزدیکی شهر حله در عراق باقی مانده است.





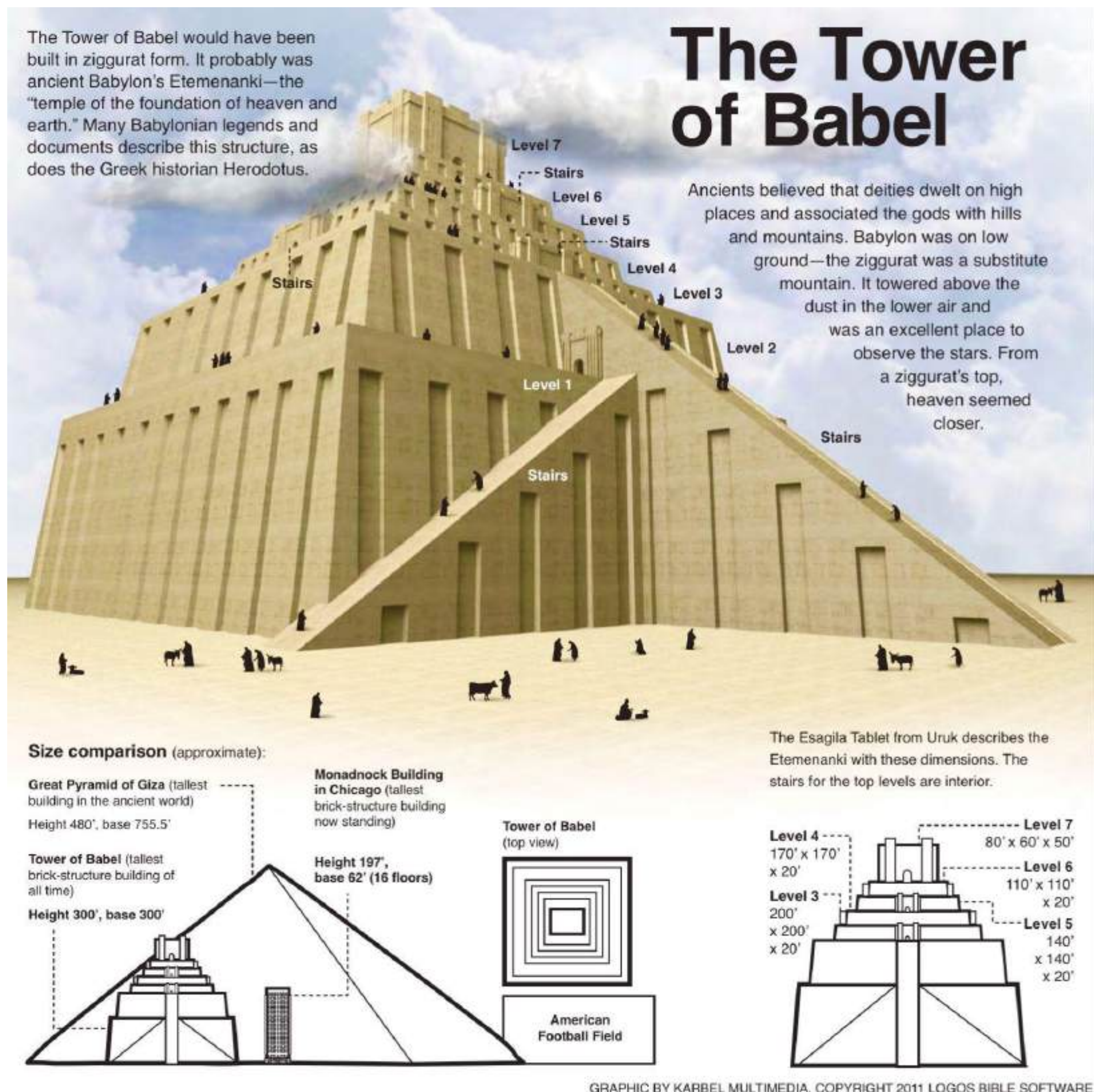
ساختمان سلطنتی شهر بابل





این بنای زیگورات نیز چون پرده‌ای بر تاریخ ملت کورد کشیده شده، همچون تمام تاریخ کورد، تاراج و نادیده گرفته شده است. تا سال ۲۰۱۹ میلادی حتی در فهرست یونسکو هم به

رسمیت شناخته نشده بود. چقدر ملت کورد بی‌پناه و بی‌قدرت مانده است. سرزمین کوردها زمانی یکی از مراکز تمدن و شکوه قدرت جهانی بود، اما اکنون بیش از دو هزار سال است که به حاشیه رانده شده‌اند. امروز که کوردها تا این اندازه از شهر بابل دور نگه‌داشته شده‌اند، حتی اجازه بازدید از این مناطق و دفاع از میراث فرهنگی خود را نیز ندارند.



تصویر دیجیتالی بنای زیگورات بابل



مردوخ (مردوک)، فرزند خورشید، و نیروی روشنایی است. کوردهای ایلامی، بابلی و سومری، بر سر اینکه این تابلوی مقدس که در اختیار کدامیک از آنان باشد، ده‌ها هزار نفر را از یکدیگر کشتند و صدها سال با هم جنگیدند؛ چرا که باور داشتند هر کس این تابلو را در اختیار داشته باشد، خوشبختی تمام جهان از آن او خواهد بود.

مردوخ، ایزد اصلی بابل

در آغاز، مردوخ یکی از خدایان محلی سومری بود، اما بعدها پرستش او به بابل منتقل شد. پس از آن‌که بابل قدرت سیاسی و نظامی را به دست گرفت، آیین مردوخ در سراسر مناطق اطراف گسترش یافت.
در دوران پادشاهی حمورابی (۱۷۹۲–۱۷۵۰ پیش از میلاد)، مردوخ به عنوان ایزد اعظم بابل و تمامی خاورمیانه شناخته شد. به‌ویژه در دوران امپراتوری نوین بابلی (همچون دوره نبوخودنسر دوم)، مردوخ به‌عنوان پادشاه خدایان مورد پرستش قرار گرفت.
اسطوره «انوما الیش» (افسانه آفرینش بابلی) شرح می‌دهد که چگونه مردوخ اژدهای آشوب‌گر، تیامات، را شکست داد و جهان را از بدن او آفرید. از این‌رو، در نگاه مردمان آن دوران، مردوخ حاکم بر آسمان و زمین بود، خدایی دادگستر و فرمانروا که بر روشنایی، آب، زمین، سبزی و بادها سیطره داشت.

پرستشگاه اصلی مردوک «اسگیلا» نام داشت و در شهر بابل، در نزدیکی زیگورات عظیم « اتیمینانکی» واقع شده بود، که همان برجی است که در کتاب مقدس به نام «برج بابل» شناخته می‌شود.
در زمان جشن سال نو «آکیتو»، مراسم بزرگی برای ادای احترام به مردوخ برگزار می‌کرد که نماد نوسازی فرمان و شریعت پادشاهی او بود.
این نکته قابل تأمل است که مردوخ نه‌تنها مورد پرستش بابلی‌ها بود، بلکه به مرکز آیین و جهان‌بینی آنان تبدیل شده بود و در میان همه خدایان آن دوران، مقام و منزلت بالاتری داشت.

سال نوی سومری و بابلی در ابتدای ماه «آپریل» رخ می‌داد که در تقویم امروزی از پایان ماه «مارس» تا آغاز «آپریل» را دربر می‌گیرد. به‌طور خاص، این جشن در نخستین روز بهار برگزار می‌شد و با تعادل بهاری همزمان بود. از این‌رو، معمولا در حدود ۲۰ تا ۲۱ مارس، سال نوی سومری و بابلی آغاز می‌شد.
این‌که سال نوی بابلی و سومری همزمان با نوروز کوردی است، نشان می‌دهد که کوردها از نوادگان و بازماندگان مستقیم تمدن‌های سومر و بابل هستند.

در بابل باستان، سال نو با جشن آکیتو همراه بود که یکی از مهم‌ترین رویدادهای تقویم بابلی محسوب می‌شد. این جشن آغاز سال کشاورزی را رقم می‌زد و پیوندی نزدیک با آغاز فصل بهار داشت. بیشتر اوقات این مراسم در ماه مارس یا آپریل انجام می‌گرفت و با زمانی همزمان بود که خورشید وارد برج «بره» می‌شد، که نمادی از تولد دوباره و نوزایی خورشید بود.

جشن آکیتو و سال نو بابلی

جشن آکیتو ۱۲ روز به طول می‌انجامید و رویداد مهم آیینی، اجتماعی و سیاسی به‌شمار می‌رفت. جزئیات اصلی این مراسم به شرح زیر است

تولد دوباره ایزد مردوخ

مردوخ، ایزد اعظم بابل، در این ایام به‌صورت نمادین تولد می‌یافت. این جشن یادآور پیروزی او بر هیولای آشوب‌گر آخرالزمانی بود، همان‌طور که در اسطوره «انوما الیش» آمده است، جایی که تصمیم خدایان برای خلق جهان و نظم کیهانی پس از نبردی عظیم شکل گرفت.

در روز نخست، شاه بابل وفاداری خود را به مردوخ اعلام می‌کرد، که نشانه‌ای از مشروعیت فرمانروایی‌اش بود. این نماد رضایت خدایان از پادشاه برای ادامه حکومت در سال جدید بود.

کارناوال کاروان‌ها و آیین‌ها

کاروان‌ها بخش مهمی از جشن را تشکیل می‌دادند. مردم زیادی در خیابان‌ها گرد می‌آمدند، تصاویر خدایان و نمادهای مقدس را حمل می‌کردند، سرود می‌خواندند، دعا می‌کردند و نیایش به‌جا می‌آوردند. قربانی دادن، آیین پاک‌سازی شهر، بزم و شادی و دعا برای حفاظت خدایان در سال آینده نیز اجرا می‌شد.

تحقیر نمادین شاه و بازگشت به قدرت

یکی دیگر از مراسم نمادین این بود که شاه به مقابل کاهن اعظم برده می‌شد و ناچار بود زانو بزند و خود را فروتن سازد. این آیین نمادی بود از این‌که شاه نه به قدرت شخصی، بلکه به اراده خدایان فرمان می‌راند. پس از این مراسم، شاه به جایگاه خود بازمی‌گشت و اعلام می‌شد که او توسط خدایان تأیید شده و فرمانروایی‌اش باید ادامه یابد.

جشن و سرور مردمی

همانند بسیاری از جشن‌های سال نو، آکیتوی بابلی با رقص و شادی همراه بود. این فرصتی بود برای مردم تا غذا و خوشی را با یکدیگر تقسیم کنند و در شادی و همبستگی شرکت جویند. همین مراسمها هنوزهم در میان کوردها موجود است.



متن نوشته‌شده در بالای این تابلو به جشن سال نو (آکیتو) در بابل اشاره دارد.

۱.۱۲– حاکمیت ارزاوا بین سال‌های ۱۷۰۰ تا ۳۰۰ پیش از میلاد

ارزاوا یکی از شاهنشین‌های باستانی بود که در ناحیه غربی آناتولی ظاهر شد و در دوران پایانی عصر برنز به حکومت رسید. این شاهنشین نقش مهم و منطقه‌ای در آن دوره ایفا می‌کرد، زیرا همزمان با قدرت‌گیری امپراتوری‌های هیتی و مصر بود. این حکومت که در غرب آناتولی (غرب تُرکیه امروزی) مستقر بود، مناطقی چون میرا، هاپالا، و سرزمین‌های اطراف رودخانه‌های سه‌ها و ویلوسا را در بر می‌گرفت. مردم آن به زبان خوری (حوری) سخن می‌گفتند که زبانی مشترک با هیتی‌ها، خوری‌ها و میتانی‌ها به شمار می‌رفت. دین آن‌ها مبتنی بر چندخدایی بود، به‌ویژه پرستش خدای خورشید، گردالول، و تارهونت در میان آنان رایج بود.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده ارزاوا همراه با سال‌های حکومت، پایتخت‌ها و رویدادهای مهم آن دوره آمده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوره فرمانروایی**	**پایتخت**	**رویدادهای مهم**
کوپانتا کورونتا	۱۴۴۰ پیش از میلاد	آپاسا (در نزدیکی سلجوق در استان ازمیر واقع شده است).	در اتحاد و هماهنگی با شاهنشینان نزدیک خود قرار داشت.
تارهونتارادو	۱۳۷۰ پیش از میلاد	آپاسا	با فرعون مصر، امنهوتپ سوم، پیمان صلحی امضا کرد. به "پادشاه بزرگ" معروف بود.
تارکاسناوا	۱۳۲۰ پیش از میلاد	میرا	پادشاه میرا بود که به عنوان بخشی از فرمانروایی تحت سلطه پادشاهی ارزاوا فعالیت می‌کرد.

اوحا زیتی	۱۳۲۰-۱۳۰۰ پیش از میلاد	آپاسا	آخرین پادشاه مستقل بود که رهبری حمله علیه پادشاه هیتی، مورسیلی دوم، را بر عهده داشت، اما در پایان شکست خورد و این امر پایان استقلال ارزاوا را رقم زد.



نقشه پادشاهی ارزاوا



نقشه پادشاهی‌های ارزاوا، هیتی، میتانی، کاسی، ایلامی و سوبارتو



آپاسا شهری متعلق به دوران پادشاهی ارزاوا است که امروزه ویرانه‌ای بیش نیست و در نزدیکی شهر سلجوک در استان ازمیر آناتولی واقع شده است.

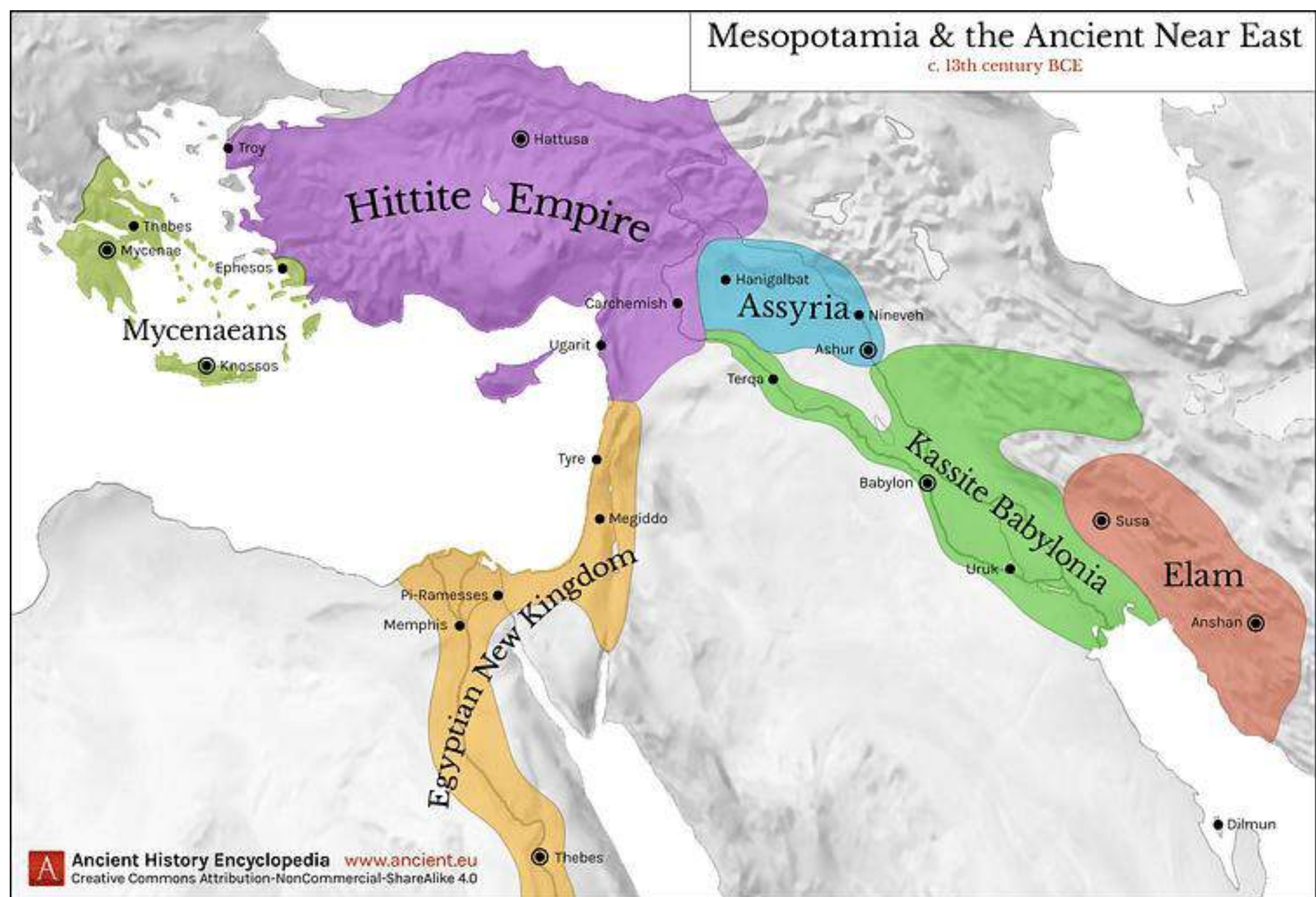
۱.۱۳– حکومت هیتی‌ها میان سال‌های ۱۶۸۰ تا ۱۱۷۸ پیش از میلاد

هیتی‌ها امپراتوری نیرومندی در آناتولی بنیان‌گذاری کردند که پایتخت آن‌ها شهر «هاتوسا» بود. این شهر در ناحیه‌ای قرار داشت که امروزه به نام بوغازکاله شناخته می‌شود و در استان چوروم تُرکیه واقع شده است، و حدود ۱۵۰ کیلومتر با آنکارا فاصله دارد. زبان خوری، زبان رسمی هیتی‌ها بود و امروزه تنها زبانی که از آن منشأ گرفته، زبان کوردی است.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده خاندان هیتی آمده است، همراه با سال‌های فرمانروایی آن‌ها، پایتخت، و رویدادهای مهم دوران این حاکمیت.

نام فرمانروا	سال‌های فرمانروایی	پایتخت	رویدادهای مهم
لابارنا اول	۱۶۸۰ پیش از میلاد	هاتوسا	به بنیان‌گذاری پادشاهی کهن هیتی نسبت داده می‌شود.
هاتوسیلی اول	۱۶۵۰ پیش از میلاد	هاتوسا	جانشین او قلمرو را گسترش داد و شهر ئالاپو (حلب) را غارت کرد.
مورسیلی اول	۱۶۲۰ پیش از میلاد	هاتوسا	بابل را تصرف کرد اما در بازگشت ترور شد.
سوپیلولیوما	۱۳۴۴–۱۳۲۲ پیش از میلاد	هاتوسا	در نبردی با مصر درگیر شد.
موواتالی دوم	۱۲۷۲–۱۲۹۵ پیش از میلاد	هاتوسا	در نبرد قادش با رامسس دوم مصر جنگید.
هاتوسیلی دوم	۱۲۳۷–۱۲۶۷ پیش از میلاد	هاتوسا	نخستین پیمان صلح مکتوب را با مصر منعقد کرد.
تودهالیا چهارم	۱۲۳۷–۱۲۰۹ پیش از میلاد	هاتوسا	با تهدید امپراتوری آشور مواجه شد و برای مقابله با خشکسالی نظام اقتصادی ایجاد کرد.

هاتوسیلی سوم	۱۲۰۷–۱۱۷۸ پیش از میلاد	هاتوسا	پادشاهی و امپراتوری شناخته‌شده هیتی در این دوره فروپاشید.





هاتوسا – پایتخت امپراتوری هیتی در فاصله سال‌های ۱۴۲۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد که امروزه به روستای بوغازکوی در نزدیکی شهر چوروم در منطقه آناتولی تبدیل شده است.



تصویر تندیسی از سوپیلو لیوما، یکی از پادشاهان هیتی که در قرن چهاردهم پیش از میلاد حکومت کرده است. این تندیس هم‌اکنون در موزه باستان‌شناسی شهر هاتای در منطقه آناتولی نگهداری می‌شود.

۱.۱۴– تمدن کاسی‌ها بین سال‌های ۱۵۹۵ تا ۱۱۵۵ پیش از میلاد

کاسی‌ها (که با نام کاشی یا کسایو نیز شناخته می‌شوند) قومی کهن بودند که نقش مهمی در تاریخ میان‌رودان (بین‌النهرین) ایفا کردند. آنان مردمانی کوه‌نشین بودند که در نواحی کوهستانی زاگرُس (در مناطق جنوبی کوردستان امروزی) زندگی می‌کردند و پس از پیروزی‌شان بر امپراتوری قدیم بابل، در حدود سال ۱۵۹۶ پیش از میلاد به شهرت رسیدند. کاسی‌ها به مدت چهار قرن بر بابل فرمانروایی کردند و ثبات سیاسی قابل توجهی در آن منطقه برقرار ساختند.

آنها در فاصله سال‌های ۱۵۹۵ تا ۱۱۵۵ پیش از میلاد، حکومت بر تمدن بابلی را در دست داشتند و در این دوره نزدیک به چهار قرن، یکی از طولانی‌ترین خاندان‌های پادشاهی بابل را تشکیل دادند. برخی از برجسته‌ترین فرمانروایان آنان عبارت بودند از:

آگوم دوم (آگوم کاکریم): در حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد به قدرت رسید و پیکره مردوخ را از هیتی‌ها بازگرداند.

کارایینداش: حدود ۱۴۱۰ پیش از میلاد معابدی در بابل ساخت و همزمان روابط دیپلماتیک با مصر برقرار نمود.

کودور انلیل: در حدود سال‌های ۱۲۵۰ پیش از میلاد معابدی برای خدایان بزرگ ساخت و دوره‌ای از صلح و همزیستی را در منطقه برقرار کرد.

کاشتیلیاش چهارم: در فاصله سال‌های ۱۲۳۲ تا ۱۲۲۵ پیش از میلاد توسط پادشاه آشوری، توکولتی نینورتای اول، مورد حمله قرار گرفت و سلطنتش پایان یافت.

انلیل نادین آهی: آخرین پادشاه کاسی بود که در سال‌های ۱۱۵۷ تا ۱۱۵۵ پیش از میلاد توسط ایلامیان شکست خورد و سلطنت کاسیان پایان یافت.

قابل ذکر است که پایتخت اصلی آنان در دوران سلطه بر بابل، خود شهر بابل بود.

یکی دیگر از شهرهای وابسته به کاسی‌ها، شهر «دور کوریگالزو» بود که توسط کوریگالزو اول و دوم، در نزدیکی بغداد کنونی در عراق ساخته شد. آنان آیین بابلی را پذیرفته بودند و خدایانی چون مردوخ، انلیل و ایشتار را می‌پرستیدند، در عین حال خدایان خاص خود را نیز داشتند؛ مانند شوغامنا و شومالیا که خدایان مرتبط با شاهنشاهی و جنگ بودند.

کاسی‌ها برای چندین قرن به عنوان نیرویی منطقه‌ای در زاگرُس حضور داشتند و در منابع معاصر، از آن‌ها با نام کاشو یا کاشیو یاد می‌شد. هرچند دیگر نتوانستند بار دیگر سلطه بر بابل را به‌دست آورند، اما در منابع تاریخی از آن‌ها به عنوان یکی از شاخه‌های اصلی مردمان کورد جنوب کوردستان یاد شده است.



نقشه‌ی امپراتوری کاسی

۱.۱۵– حکومت میتانی بین سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد

قوم میتانی یکی از پادشاهی‌های باستانی زاگرُسی‌تبار بود که در قرن پانزدهم پیش از میلاد در شمال میان‌رودان (بین‌النهرین) به قدرت رسید. قلمرو آنان بخشی از جنوب، شمال و غرب کوردستان امروزی را نیز در بر می‌گرفت. آنها حکومتی نیرومند و مستقل تشکیل داده بودند که میان امپراتوری هیتی در غرب و مصر در جنوب حکومت می‌کردند و غالبا با هر دو قدرت از طریق دیپلماسی و گاه از طریق جنگ تعامل داشتند. پایتخت پادشاهی میتانی شهر واشوکانی بود که باستان‌شناسان احتمال می‌دهند در نزدیکی شهر سریکانی (سه‌ری کانیه) امروزی و در جوار رودخانه خابور در غرب کوردستان قرار داشته است.

برخی از پادشاهان مشهور میتانی عبارت‌اند از:

کیرتا- بنیان‌گذار پادشاهی میتانی در حدود سال ۱۵۰۰ پیش از میلاد که به مدت بیست سال حکومت کرد.

شوتارنای اول- در حدود سال ۱۴۸۰ پیش از میلاد به قدرت رسید و پس از او پسرش، **شوتارنای دوم** در حدود سال ۱۴۵۰ پیش از میلاد به سلطنت رسید و روابط دیپلماتیک با مصر را آغاز کرد.

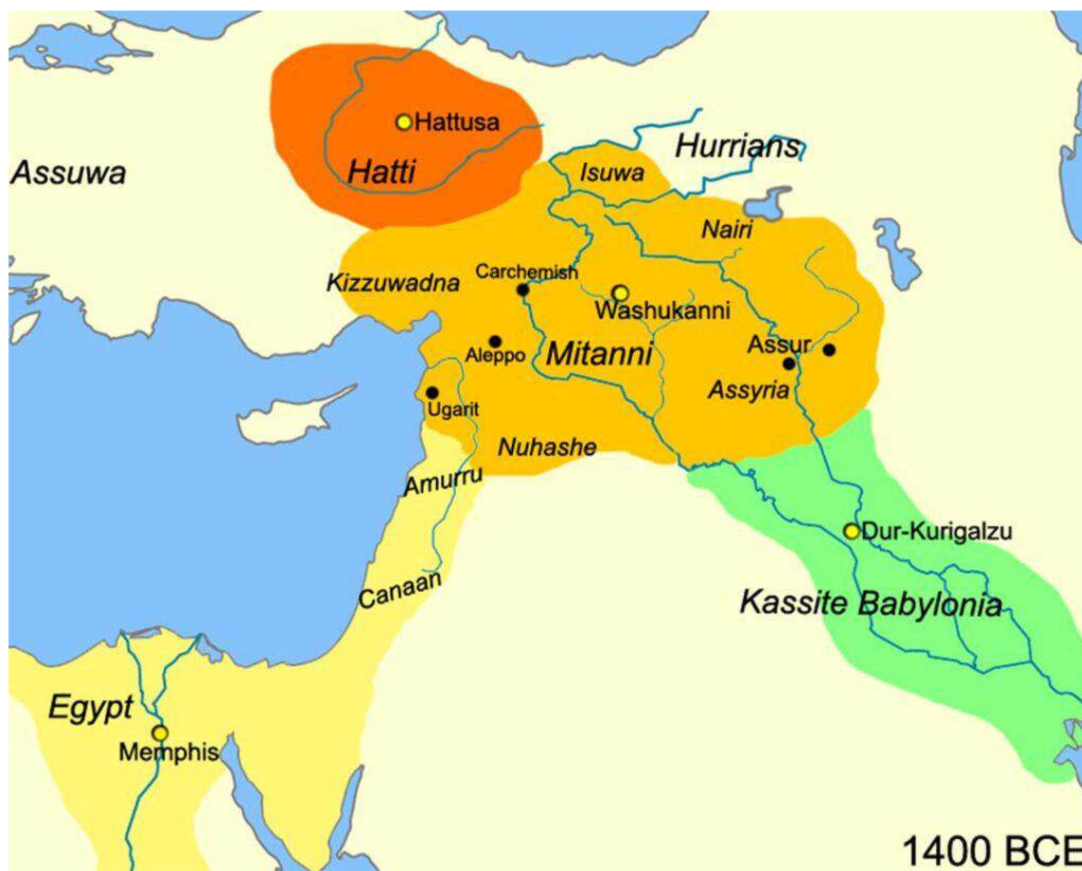
آرتاتامای اول - در حدود سال ۱۴۰۰ پیش از میلاد به سلطنت رسید و برای تحکیم دوستی با مصر، دختر خود را به ازدواج فرعون مصر، توتموس چهارم، درآورد.

توشراتا - در حدود سال ۱۳۵۰ پیش از میلاد یکی از پادشاهان مقتدر میتانی بود، اما توسط هیتی‌ها به قتل رسید.

شاتیوازا - در حدود سال ۱۳۴۰ پیش از میلاد با حمایت هیتی‌ها به قدرت رسید، اما با شورش‌های داخلی مواجه شد.

پادشاهی میتانی حدود ۳۰۰ سال، از ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد، دوام یافت، اما در نهایت به دلیل اختلافات داخلی و حملات هیتی‌ها که از آناتولی حکومت می‌کردند، شکست خورد و از میان رفت.





نقشه‌ی حکومت میتانی



یک تصویر دیجیتالی از جنگاوران خوری میتانی که در غارهای حَکّاری در شمال کوردستان کشف شده است.

۱.۱۶– حاکمیت لووی‌ها میان سال‌های ۱۴۳۰ تا ۷۰۰ پیش از میلاد

لووی‌ها (یا لوویی‌ها) مردمانی کهن بودند که در منطقه آناتولی زندگی می‌کردند. آن‌ها در دوران برنز و پس از آن، در بخش‌های غربی و جنوبی آناتولی ساکن بودند. تمدن لووی نقش مهمی در شکل‌گیری چشم‌انداز فرهنگی و تمدنی خاور نزدیک باستان ایفا کرد.

لووی‌ها به‌طور عمده مناطق غربی و جنوبی آناتولی، مانند شهرهای کیزوواتنا (چوکوروا)، ارزوا (نزدیک شهر سلجوق امروزی) و لوکا (لیکیا) را تحت سلطه خود داشتند. این مناطق امروزه بخشی از کشور تُرکیه محسوب می‌شوند و عمدتا در امتداد سواحل اژه و دریای مدیترانه قرار دارند. شهر کیزوواتنا که در جنوب شرق آناتولی واقع بود، به‌عنوان یکی از مراکز مهم لووی شناخته می‌شد که بعدها به زیر فرمانروایی امپراتوری هیتی درآمد.

این مناطق تحت سلطه یک حکومت واحد لووی قرار نداشتند، بلکه مجموعه‌ای از شاه‌نشین‌ها و امارت‌های مستقل با فرهنگ و زبان مشترک بودند. لووی‌ها به زبانی به‌نام "خوری" سخن می‌گفتند.

خط میخی لووی، که همان زبان خوری را بازتاب می‌داد، تحت تأثیر نظام نگارش بین‌النهرین توسعه یافته بود و عمدتا در متون دیپلماتیک و اداری استفاده می‌شد. دین لووی‌ها چندخدایی بود و تأثیرپذیری زیادی از هیتی‌ها و دیگر نظام‌های باورمند آناتولی داشت. برخی از خدایان مورد پرستش آن‌ها عبارت‌اند از:

تارهونزا - خدای طوفان، همتای "تارهون" در آیین هیتی و "تشوب" در آیین خوریان.

آرما- خدای ماه

کامروسیپا - ایزد مرتبط با جادو و درمان

مراسم مذهبی لووی‌ها شامل آیین‌ها، نذرها، ساخت معابد و مکان‌های پرستش بود. سنگ‌نگاره‌هایی مانند آنچه در تپه‌های کارا و ملید یافت شده‌اند، این آیین‌ها و باورهای مذهبی لووی‌ها را به‌روشنی نشان می‌دهند.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده لووی، به‌همراه سال‌های سلطنت، پایتخت، و رویدادهای مهم دوران آن‌ها ارائه می‌شود.

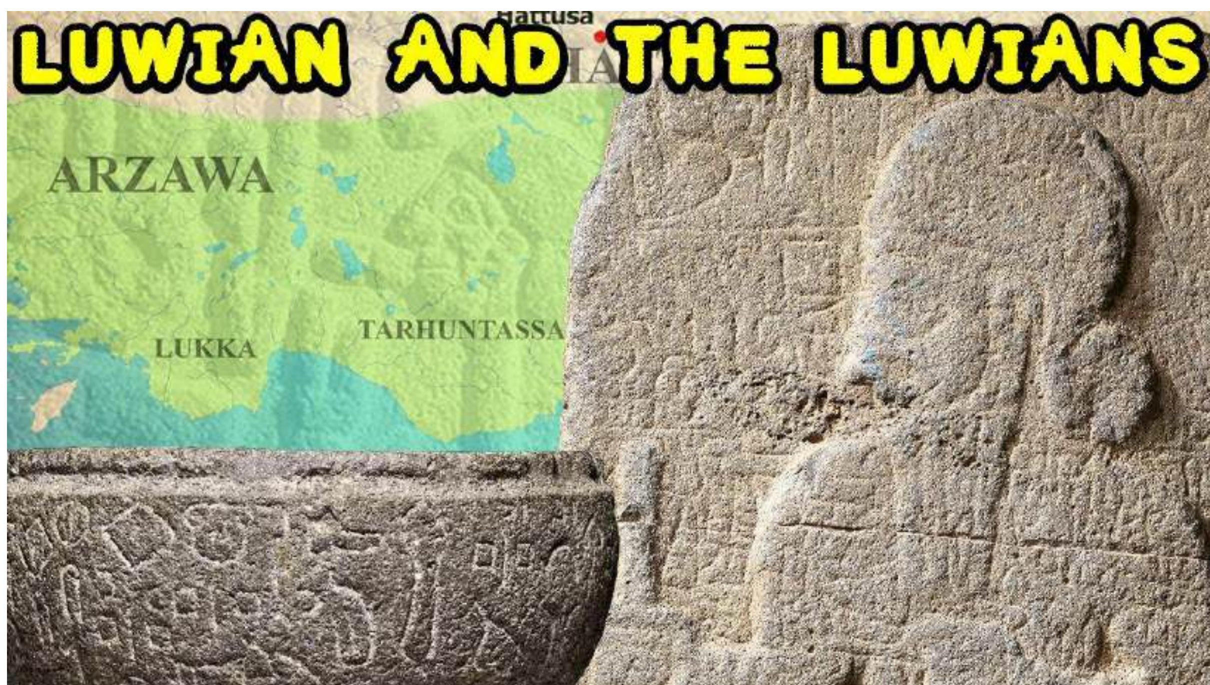
نام فرمانروایان	سال‌های فرمانروایی	پایتخت	رویدادهای مهم
تودهالیا اول	۱۴۰۰-۱۴۳۰ پیش از میلاد	هاتوسا (پایتخت هیتی‌ها و لویی‌ها)	تقویت تمرکز قدرت در میان پادشاهی‌های هیتی و لویی به سوی غرب منطقه، یعنی نواحی لویی.
سوپیلیولیوما	۱۳۲۲-۱۳۵۰ پیش از میلاد	هاتوسا (پایتخت هیتی‌ها و لویی‌ها)	مناطق تحت کنترل قدرت لویی و بخشی از سرزمین لویی‌ها به امپراتوری هیتی الحاق شد.
کورونتا	۱۲۸۰-۱۳۰۰ پیش از میلاد	تارهونتاسا	اعلام استقلال از هیتی‌ها و آغاز فرمانروایی مستقل.
فرمانروایان محلی ناشناخته	۷۰۰-۱۱۸۰ پیش از میلاد	مِلید، کارچَمش، تپه کارا	هیتی‌ها شکست خوردند و پادشاهی جدیدی از هیتی و

			لویی ایجاد شد که بعدها به دست آشوریان افتاد.





نام شهر، حاکمیت و مناطق مربوط به آن دوره



تصویری بازمانده از مجسمه‌ای از حکومت لویی‌ها

۱.۱۷– حاکمیت خاندان ایگیهالکید در ایلام (۱۴۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد)

خاندان ایگیهالکید یکی از سلسله‌های مهم حکومت ایلام باستان بود که بر نواحی جنوب شرقی کوردستان کنونی فرمانروایی داشت و به‌مدت ۲۰۰ سال در این منطقه قدرت را در دست داشت. پادشاهان این خاندان اغلب با قدرت‌های همسایه، به‌ویژه با حکومت بابل، روابطی پیچیده و پرتنش داشتند. زبان رسمی آن‌ها کوردی جنوبی (گویش ایلامی) بود و آیین آن‌ها نوعی چندخداباوری به‌شمار می‌رفت؛ به‌ویژه پرستش خدایانی چون ناپیراشا و اینشوشیناک در میان آن‌ها رایج بود. پایتخت این حاکمیت شهرهای شوش (سوسا)، ئانشان (شیراز) بودند.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده ایگیهالکید، به‌همراه سال‌های سلطنت، پایتخت، و رویدادهای مهم دوران آن‌ها ارائه می‌شود.

نام فرمانروایان	**سال‌های فرمانروایی**	**رویدادهای مهم**
ایگی‌هالکی	۱۴۰۰- ۱۳۸۵ پیش از میلاد	بنیان‌گذار این سلسله بود.
پاهیر ایشان	۱۳۸۵-۱۳۷۱ پیش از میلاد	پسر ایگی‌هالکی بود. با خواهر پادشاه بابل، کورگالزو اول ازدواج کرد.
عتارکیتا	۱۳۷۱-۱۳۶۰ پیش از میلاد	پسر ایگی‌هالکی بود.
هومان‌نومینا	۱۳۶۰-۱۳۴۱ پیش از میلاد	پسر عتارکیتا بود. با دختر پادشاه بابل ازدواج سیاسی کرد.
اوتاش‌ناپیریشا	۱۳۴۱- ۱۳۱۰ پیش از میلاد	پسر هومان‌نومینا بود. با دختر پادشاه بابل، بورنابوریاش دوم ازدواج کرد. به بین‌النهرین حمله نظامی نمود.
هوربتیلا	۱۳۱۰- ۱۲۹۶ پیش از میلاد	توسط پادشاه بابل، کورگالزو دوم، سرنگون شد.
اونپاهش ناپیراشا	۱۲۹۶- ۱۲۹۳ پیش از میلاد	پسر پاهیر ایشان بود.
کیدین‌هترانی اول	۱۲۹۳- ۱۲۸۶ پیش از میلاد	پسر پاهیر ایشان بود.
کیدین‌هترانی دوم	۱۲۸۶- ۱۲۷۵ پیش از میلاد	پسر اونپاهش ناپیراشا بود.
اونتاش‌ناپیریشا	۱۲۷۵- ۱۲۴۰ پیش از میلاد	پسر کیدین‌هترانی دوم بود. چغازنبیل را ساخت.
کیدین‌هترانی سوم	۱۲۴۰- ۱۲۰۰ پیش از میلاد	علیه پادشاهان انلیل‌نادین‌شومی و ادادشومای‌دینا جنگید. بابل را برای مدتی کوتاه تصرف کرد.

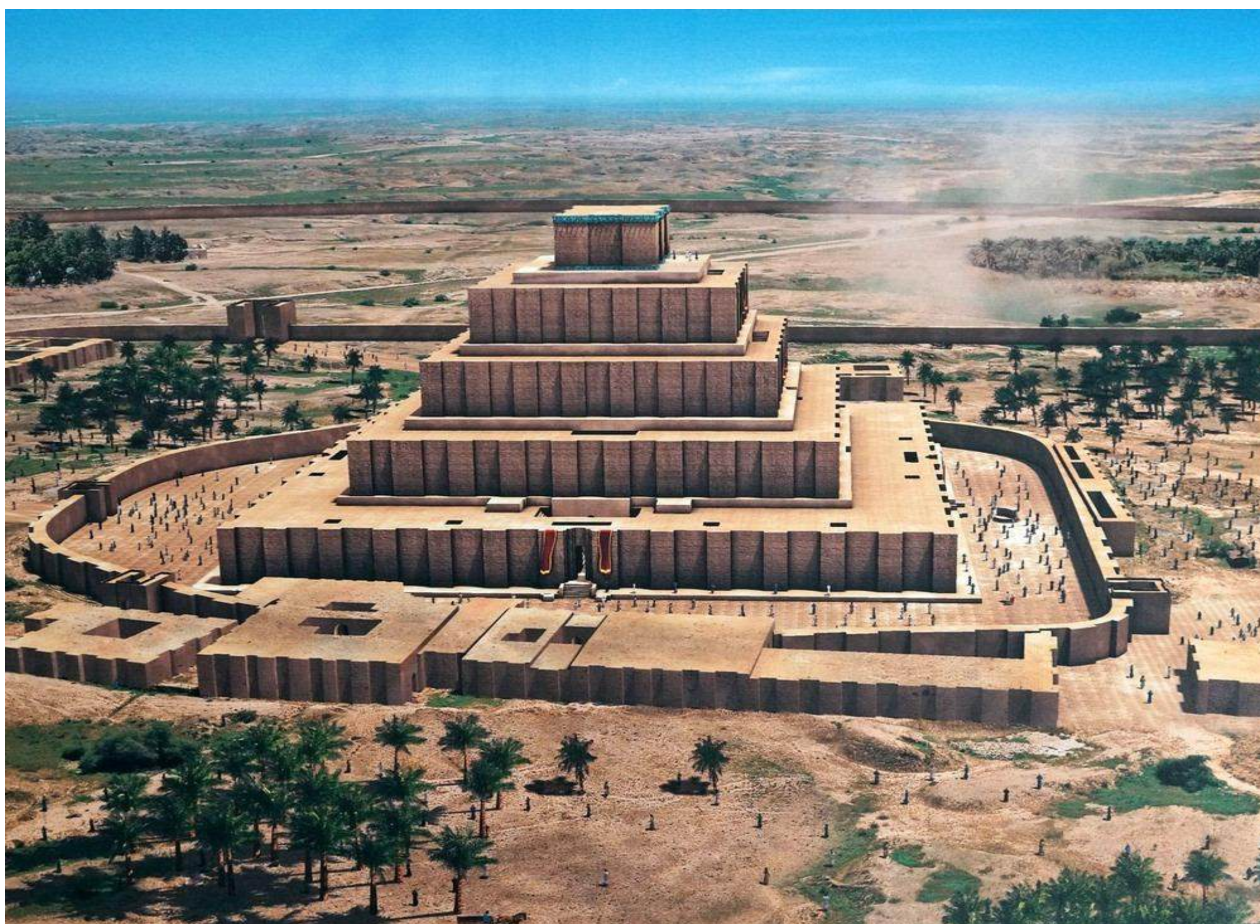
این خاندان ارتباطی استوار و مهم با حکومت بابلی به‌صورت اتحاد، وصلت خانوادگی و درگیری‌های نظامی داشت. قابل ذکر است که «کیدین‌هتران سوم» با پادشاهان بابل جنگید و برای مدتی کوتاه در بابل حکومت کرد.

"هومبان-نومنا" یکی از فرمانروایان برجسته‌ی این خاندان بود که در نبردهایش با آشور و بابل، با توسعه‌طلبی نظامی «سارگون دوم» مواجه شد. شورش‌های داخلی در ایلام، حکومت بابل را تقویت کرد و در نهایت، به‌دلیل ضعف این خاندان، سرزمین ایلام هدف حملات آشوریان قرار گرفت.

"کیدین‌هتران سوم" آخرین پادشاه شناخته‌شده از خاندان «ایگی‌هالکید» بود که به‌خاطر حمله‌اش به بابل شناخته می‌شود. اگرچه اقدامات او در نهایت به ضررش تمام شد و سبب عقب‌نشینی بابلی‌ها و بی‌ثباتی داخلی حکومت ایلام گردید.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۴۰ پیش از میلاد، پادشاهانی مانند «**اونتاش ناپیریشا**» که بنای «چغازنبیل» را ساخت، فرمانروایی قدرتمندی داشتند. **چغازنبیل** یکی از بزرگ‌ترین و بلندترین زیگورات‌های دوره‌ی خود به‌شمار می‌رفت که برای پرستش و انجام آیین‌های مذهبی ساخته شده بود. این بنا برای سکونت یا کاخ‌نشینی ساخته نشده بود، بلکه به‌عنوان مکانی مقدس برای نیایش، اجرای مراسم مذهبی و رصد ستارگان (ستاره‌شناسی) به‌کار می‌رفت. ساخت زیگورات چغازنبیل حدود ۲۰ سال طول کشید. این سازه عمدتا از خشت خام ساخته شده و سنگ‌هایی که در آن استفاده شده از کوه‌های زاگرُس آورده شده‌اند که حدود ۱۰۰ کیلومتر با محل ساخت فاصله داشتند. این سنگ‌ها از طریق رودخانه‌ی دز که از کوه‌های زاگرُس سرچشمه می‌گیرد، از نزدیکی شهر دزفول عبور کرده و به رود کارون می‌پیوندد، منتقل شده‌اند.

در پی ناهماهنگی‌های داخلی و فشارهای خارجی از سوی بابل و نیروهای مهاجم، این خاندان در نهایت قدرت خود را از دست داد.



زیگورات چغا زنبیل که در نزدیکی شهر شوش در استان خورستان (خوزستان) از مناطق شرقی کوردستان قرار دارد، یکی از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین زیگورات‌های جهان به‌شمار می‌رود. این معبد در دوران تمدن ایلام، در قرن سیزدهم پیش از میلاد و به فرمان پادشاه ایلام، اونتاش ناپیراشا، طی بیست سال ساخته شد. ساختمان زیگورات چغا زنبیل می‌توانست مایه افتخار هر کشوری در این کره زمین باشد و به عنوان یکی از برجسته‌ترین جاذبه‌های گردشگری جهانی شناخته شود. اما از آنجا که این اثر در سرزمین کوردستان و متعلق به ملت کورد است، نه‌تنها هیچگاه معرفی و و شناسانده نشده، بلکه تصاویر زیر نیز نشان می‌دهد که کاملا ویران، تخریب و تاراج‌شده است.

زیرا اشغالگران کوردستان به‌خوبی دریافته‌اند که معرفی چنین مکان تاریخی به‌روشنی نشان می‌دهد که ملت کورد پیش از آمدن این اشغالگران، دارای شکوه، کرامت، اقتدار و پادشاهی مستقل بوده است.





زیگورات چغازنبیل که در جنوب دزفول واقع شده است، در گذشته یکی از پایتخت‌ها، قلعه‌ها و مراکز تمدنی کوردها به‌شمار می‌رفت و امروزه نیز به همین صورت ویرانه شده است. اگرچه از سال ۱۹۷۹ میلادی نام چغازنبیل در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده است، اما هیچگونه محافظت مؤثری از آن صورت نمی‌گیرد و هر فردی می‌تواند به آن آسیب وارد کند و ارزش تاریخی آن را کاهش دهد. حکومت ایران تاکنون هیچ اقدام جدی برای حفاظت اصولی از این بنای باستانی انجام نداده است.

۱.۱۸–حکومت خاندان شوتروکید در ایلام میان سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۱۰۰ پیش از میلاد

خاندان شوتروکید به‌عنوان احیاگر دولت ایلام شناخته می‌شود؛ دورانی که مشخصه‌های آن شامل فتوحات نظامی و پیشرفت‌های فرهنگی در منطقه بوده است. این حکومت به‌طور مداوم در تعاملات و تنش‌هایی با تمدن‌های سومر، اکد، بابل و آشور قرار داشت. قابل ذکر است که پایتخت این شاهنشاهی شهر شوش (سوسا) بود و زبان رسمی آن‌ها، کوردی جنوبی لهجه ایلامی بوده است.

در ادامه فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده این خاندان، همراه با سال‌های دوره فرمانروایی و مهم‌ترین رویدادهای این دوران آمده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوره فرمانروایی**	**رویدادهای مهم**
شوتروک ناخونتی	۱۱۸۵–۱۱۵۵ پیش از میلاد	او فرمانروایی خود را از منطقه ایلام به میان‌رودان گسترش داد. بابل را تصرف کرد و لوح نارامسین و قانون حمورابی را به شوش آورد. این دوران به‌دلیل موفقیت‌های نظامی و فرهنگی به‌عنوان عصر طلایی شناخته می‌شود.
کوتیر ناهونتی دوم	۱۱۵۵–۱۱۵۰ پیش از میلاد	حملات نظامی به‌سوی بابل را ادامه داد. لوحه مردوخ را در این جنگ‌ها به‌دست آورد.
شیلهاک اینشوشیناک اول	۱۱۵۰–۱۱۲۰ پیش از میلاد	گستردگی در قدرت ایلامیان و مشغول درهم‌آمیختگی با میان‌رودان بود. نگارش زبان کوردی با الفبای میخی آغاز شد.
هومبان نیمینا	۱۱۲۰–۱۱۱۰ پیش از میلاد	با نیروهای آشور جنگید و در برابر سارگون دوم مقاومت کرد. به‌دلیل حمایت از استقلال بابل در برابر آشور شناخته شد.

هوتلوتوش اینشوشیناک	۱۱۱۰–۱۱۰۰ پیش از میلاد	با حمله پادشاه بابل نبوخودنسر اول مواجه شد. لوحه مردوخ را از دست داد. در این حمله، قدرت ایلامی از بین رفت.

شوتروک‌ناخونته که در سال ۱۱۸۵ پیش از میلاد به سلطنت رسید، قلمرو خود را به سوی شرق و غرب گسترش داد. او بابل را تصرف کرد، پایتخت آن را به دست گرفت و لوح‌های «نارامسین» و «قانون حمورابی» را به شوش منتقل نمود. دوران فرمانروایی شوتروک‌ناخونته به‌خاطر موفقیت‌های نظامی و شکوفایی فرهنگی ایلام، به عنوان «عصر زرین» شناخته می‌شود.

شیلهاک اینشوشیناک اول در آغاز سلطنت خود در سال ۱۲۳۰ پیش از میلاد، نگارش زبان کوردی ایلامی را با الفبای میخی پایه‌گذاری کرد و بستر آموزش خواندن و نوشتن به زبان کوردی ایلامی را فراهم ساخت.

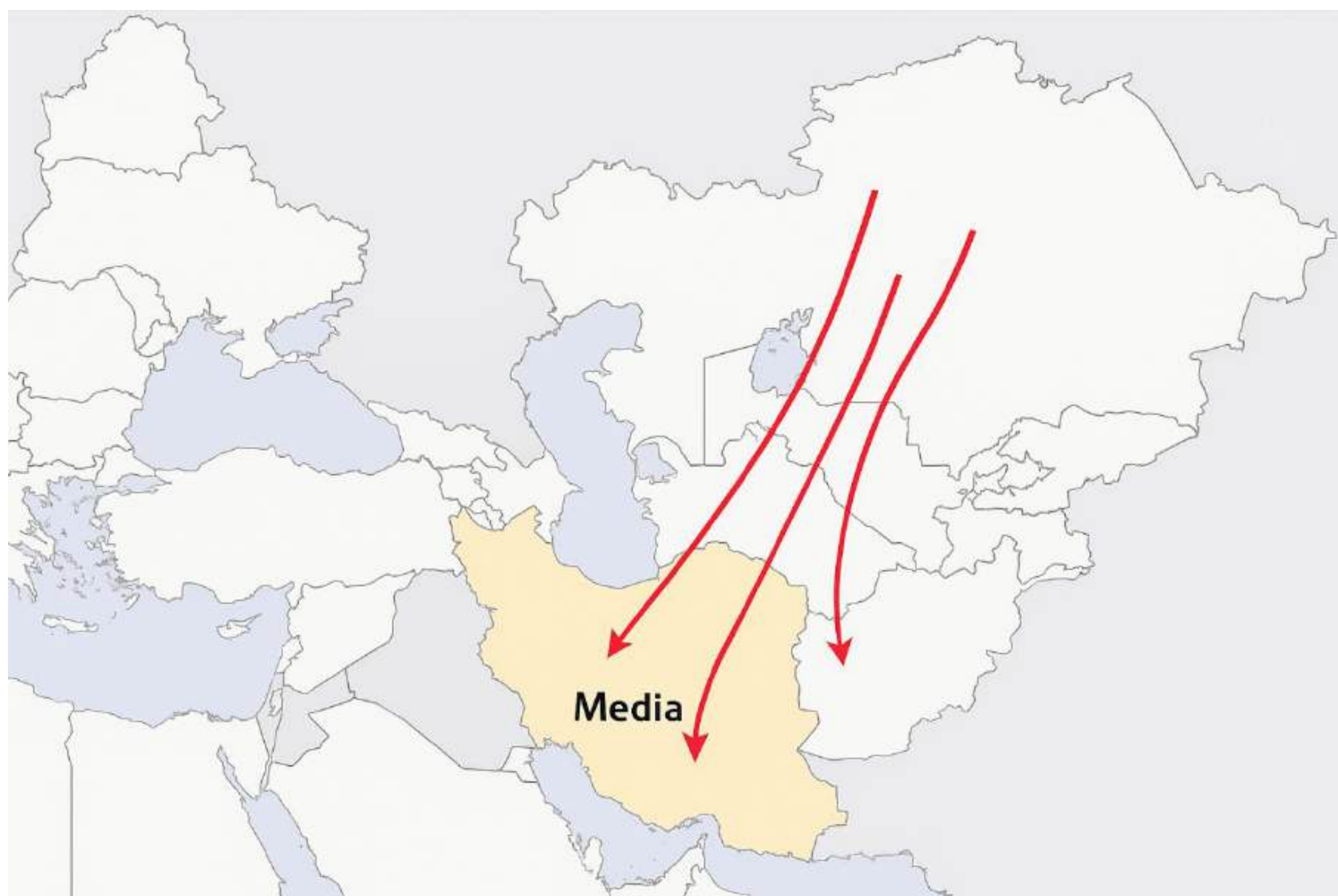
۱.۱۹– کوچ قوم فارس به سرزمین ماد (کوردستان) در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد

براساس اسناد تاریخی بشری و شواهد موجود از حضور انسان در منطقه، اقوام ماد در سرزمین ماد که امروز شامل ایران، کوردستان، تُرکمنستان، آذربایجان و تُرکیه می‌شود، زندگی می‌کردند. شواهد نشان می‌دهند که در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد، تنها اقوام ماد (کوردها) و بلوچ‌ها در این ناحیه ساکن بودند. اما از حدود سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد، این منطقه با موج مهاجرت قبایل آریایی مواجه شد؛ گروه‌هایی که بعدها به عنوان فارس، تاجیک، افغان شناخته شدند.

در آن دوران، در مناطق کوهستانی و مرزی ماد، حکومت‌های محلی و قبایل ماد حضور پررنگی داشتند. به همین دلیل، اقوام فارس، تاجیک، و افغان توانستند بدون مقاومت جدی به این نواحی مهاجرت کنند. نخست از شمال ماد مانند خراسان وارد شدند و سپس به سوی جنوب ماد مانند اصفهان و بندر «رون» (امروزه بندر عباس) کوچ کردند.

مردم ماد اکثرا به دامپروری مشغول بودند و تا آن زمان با مشکلات اقتصادی جدی یا کمبود منابع غذایی مواجه نبودند. در مقابل، فارس‌ها به‌دلیل شرایط اقتصادی دشوار، ناگزیر به مهاجرت شدند. زمانی که از ثروت و رفاه سرزمین ماد آگاه شدند، در طی سالیان، خانواده‌ها و دام‌های خود را به چراگاه‌های سرسبز ماد منتقل کردند.

در نتیجه، پس از سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد، گروه‌های متعددی از اقوام فارس از آسیای میانه، تاجیکستان و قزاقستان به‌صورت دائم به سرزمین ماد مهاجرت کردند. به‌دلیل ثروت و منابع فراوان این منطقه، این روند مهاجرتی تا حدود ۵۰۰ سال ادامه یافت.



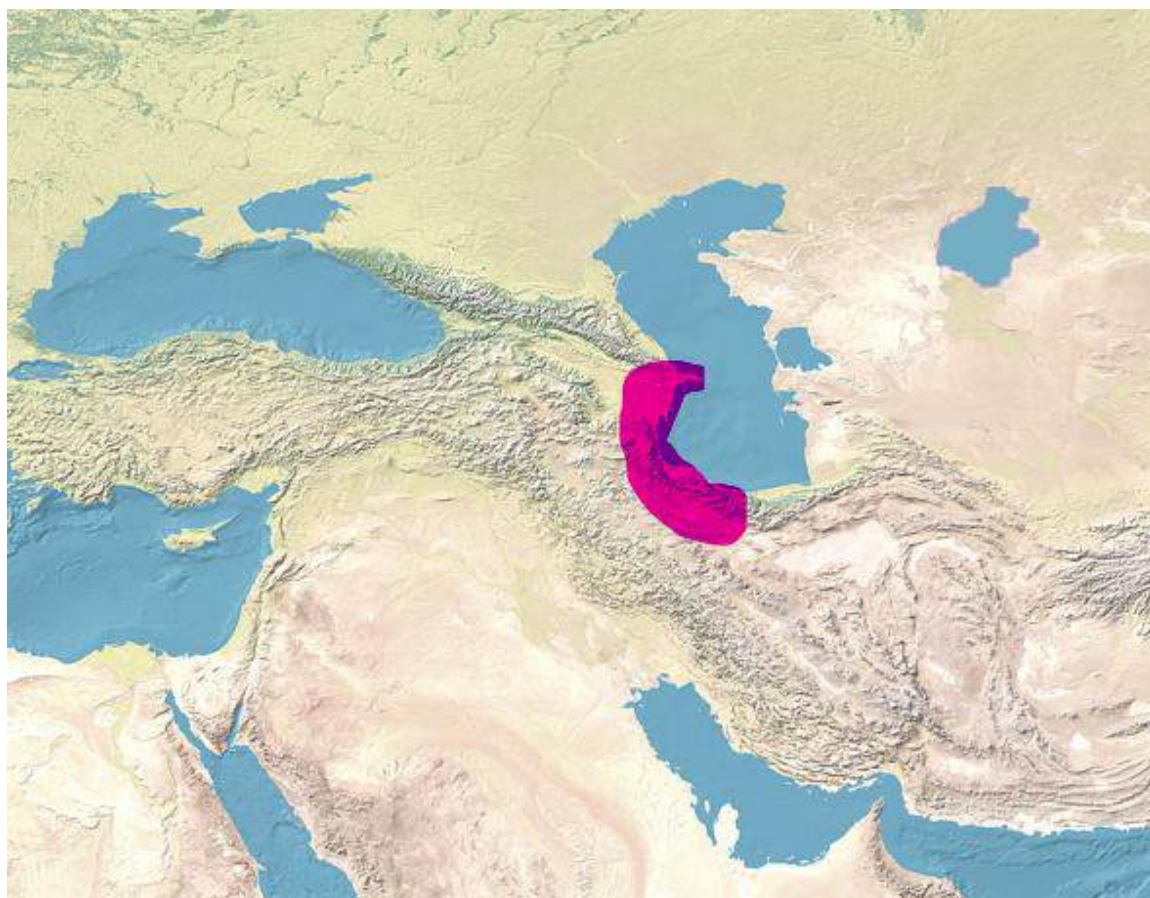
این خطوط فلش‌دار ترسیم‌شده در نقشه‌ی بالا، کوچ‌نشینی فارس‌ها را از آسیای میانه به‌سوی سرزمین ماد (ایران کنونی)، افغانستان و مناطق اطراف، در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد نشان می‌دهند.

۱.۲۰- حاکمیت کادوسیان از سال ۱۰۰۰ تا ۳۰۰ پیش از میلاد

کادوسیان یا کوردوسیان یکی از اقوام کهن کورد بودند که در مناطق ساحلی جنوب غربی دریای کاسپین (خزر) به‌ویژه در نواحی باخو (باکو)، ریبار (گیلان)، آرَدَویل (اردبیل) و بخشی از شمال غربی تپورستان (مازندران امروزی) سکونت داشتند. سرزمین آنان به طول رشته‌کوه‌های تالش، ارتفاعات خلخال و تا دشت‌های ساحلی دریای کاسپین (خزر) گسترده بود. این اقلیم کوهستانی که پوشیده از جنگل‌ها و رودخانه‌های فراوان بود، به آنان امکان داده بود تا شیوه زندگی قبیله‌ای و خودمختار خود را در برابر امپراتوری‌های قدرتمند پیرامونی حفظ کنند.

مورخان کلاسیک همچون استرابون، پلوتارک، آریان و زینوفون بارها از کادوسیان به‌عنوان قومی جنگجو و مستقل یاد کرده‌اند که در طول تاریخ بارها به‌صورت گسسته تحت کنترل مادها قرار گرفتند. در دوره هخامنشی، کادوسیان در برابر نفوذ فارس‌ها مقاومت کردند. آنان در برابر کوروش فارس ایستادگی کرده و سپس در زمان داریوش اول نیز شورش نمودند.

کادوسیان در این دوره تاریخی، کنفدراسیونی قبیله‌ای با ساختاری مشابه حکومت‌های ملوک‌الطوایفی تشکیل دادند که به‌جای سلطنت متمرکز، توسط رهبران قبیله‌ای یا شوراهای قومی اداره می‌شد. زبان آنان گویشی کهن از کوردی و شاخه‌ای از زبان مادی بود. هرچند در تاریخ‌نگاری ملت‌های همجوار، نقش کادوسیان عمداً نادیده گرفته شده است، اما کاریزمای آنان به‌عنوان نگهبانان خودمختاری محلی در مرزهای امپراتوری‌های زمانه اهمیت بسزایی داشت. این مقاومت و حفاظت از استقلال خویش، بعدها تأثیر مستقیمی بر نقش حکومت‌های ملوک‌الطوایفی کوردی در کوه‌های زاگرُس گذاشت و آنان را به بخشی از میراث پایداری ارتفاعات ماد تبدیل کرد که همواره در برابر سلطه امپراتوری‌ها برای حفظ خودمختاری‌شان ایستادگی می‌کردند.



نقشهٔ حاکمیت کنفدراسیون کادوسی

۱.۲۱– حکومت شاهنشاهی کیانی بین سال‌های ۹۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد

خاندان شاهنشاهی کیانی در فاصله‌ی زمانی بین ۹۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد، بر بخش‌هایی از شمال و شرق ایران امروزی و تُرکمنستان حکومت می‌کردند. شاهان این خاندان در آغاز با آیین زرتشتی مخالفت داشتند، اما بعدها این دین را پذیرفته و خود زرتشتی شدند و آن را به‌عنوان دین رسمی حکومت شاهنشاهی خود برگزیدند.

در ادامه، فهرستی از شاهان شناخته‌شده خاندان کیانی به همراه سال‌های دوره فرمانروایی‌شان، پایتخت‌ها، و رویدادهای مهم آن دوران آمده است.

نام فرمانروایان	سال‌های فرمانروایی	پایتخت	دین	رویدادها
که‌ی قباد	۸۰۰–۹۰۰ پیش از میلاد	منطقه کوه‌های البرز	آغاز آیین زرتشتی	در شمال کشور، با افراسیاب شاه توران جنگید. در شمال ماد (شمال ایران کنونی) حکومت می‌کرد. توران به نواحی شرق رود اوکسوس، ازبکستان و تاجیکستان امروزی اطلاق می‌شد. پس از دوره‌ای فرمانروایی طولانی، در صلح درگذشت.
که‌ی کاووس	۷۰۰–۸۰۰ پیش از میلاد	منطقه مازندران	زرتشتی	با دشمنان در مازندران وارد جنگ شد و حمله تورانیان را درهم شکست. رستم در شکست دادن دشمنان، به ایشان کمک کرد.
که‌ی خسرو	۶۵۰–۷۰۰ پیش از میلاد	زابول، سیستان (زادگاه رستم پهلوان)	زرتشتی	افراسیاب تورانی را شکست داد. چون پادشاهی دادگر بود، از نظر معنوی نیز تعالی یافت. در شمال و شرق ماد و آسیای میانه حکومت کرد.
لوهراسپ	۶۰۰–۶۵۰ پیش از میلاد	بلخ – شهری در شمال افغانستان	زرتشتی	با چند جنگ داخلی در شرق ایران مواجه شد و سپس در نبردی کشته شد.
گشتاسپ	۵۵۰–۶۰۰ پیش از میلاد	بلخ	آیین زرتشتی دین رسمی	زرتشت به دربار گشتاسپ در بلخ رفت و در نهایت گشتاسپ آیین زرتشتی را پذیرفت. سپس با ارجاسپ شاه توران، که با آیین زرتشتی مخالف

			پادشاهی شد.	بود، وارد نبردی بزرگ شد. در خراسان بزرگ، شرق ایران و بخشی از آسیای میانه حکومت کرد. سپس به مرگ طبیعی درگذشت.
بهمن	۵۰۰–۵۵۰ پیش از میلاد	بلخ	زرتشتی	با یاغیان و دشمنان جنگید. در خراسان و شمال ایران حکومت کرد. سپس به مرگ طبیعی درگذشت.

پس از آنکه شهر بلخ در سال ۵۷۰ پیش از میلاد توسط ارجاسپ، پادشاه توران، مورد یورش قرار گرفت، در زمانی که زرتشت در نیایشگاهی مشغول عبادت بود، مورد حمله سربازان سپاه ارجاسپ قرار گرفت و کشته شد. اگرچه به این رویدادها گاه به شکل داستان و افسانه اشاره شده است، اما در مجموع بخشی از تاریخ این سرزمین به شمار می‌روند.

۱.۲۲– دوران حاکمیت پادشاهی اورارتو از سال ۸۶۰ تا ۵۸۵ پیش از میلاد

پادشاهی اورارتو (یا اورارتی) یکی از حکومت‌های باستانی بود که از ارتفاعات رشته‌کوه‌های قفقاز تا نواحی مرکزی کوه‌های زاگرُس و پیرامون دریاچه ارومیه گسترش یافته بود. این پادشاهی مناطقی از آذربایجان، ارمنستان و بخش‌هایی از شمال و شرق کوردستان امروزی را در بر می‌گرفت. خاندان سلطنتی اورارتو از قرن نهم تا قرن ششم پیش از میلاد در این سرزمین حکمرانی می‌کرد.

بر پایه منابع مکتوب و تاریخی، پادشاهان اورارتو از تبار ارمنی بودند و در نواحی حکومت می‌کردند که در آن فرهنگ‌ها و اقوام اورارتویی و ماد (یعنی ارمنی و کوردی) در هم آمیخته بودند. زبان رسمی این حکومت اورارتویی و خوری بود و پایتخت آن، شهر توشپا (که همان وان امروزی در شمال کوردستان است) محسوب می‌شد.

اگرچه پادشاهان این پادشاهی از قوم اورارتو بودند، اما فرماندهان ارتش و نیروهای نظامی از میان اقوام اورارتو و ماد ترکیب شده بودند. به عبارتی، حاکمیتی مشترک از اورارتوـ ماد در این منطقه برقرار بود.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده خاندان اورارتو به همراه سال‌های دوره فرمانروایی و رویدادهای مهم دوران ایشان آمده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوره فرمانروایی**	**رویدادها**
پادشاه آرامی	۸۶۰ تا۸۴۰ پیش از میلاد	آرامی به‌عنوان بنیان‌گذار پادشاهی اورارتو معرفی شد.
پادشاه لوتیپری	۸۴۰ تا ۸۲۵ پیش از میلاد	قدرت اورارتو بیشتر تثبیت شد.
پادشاه ساردوری اول	۸۲۵ تا۸۱۰ پیش از میلاد	به‌طور برجسته‌ای قلمرو اورارتو گسترش یافت و به آشور حمله کرد.
پادشاه مینوا	۸۱۰ تا ۷۸۵ پیش از میلاد	با لشکرکشی نظامی و تثبیت جانشینی‌اش شناخته شد.
پادشاه آرگیشتی اول	۷۸۵ تا۷۶۰ پیش از میلاد	قلمرو اورارتو بسیار گسترش یافت و بناهای یادبود متعددی ساخته شد، از جمله ساخت قلعه‌های متعدد برای تحکیم قدرت؛ حکومت او نماد قدرت اورارتویی بود.
پادشاه ساردوری دوم	۷۶۰ تا ۷۴۰ پیش از میلاد	درگیر رقابت با آشور شد. از سوی نیروهای آشوری تضعیف گردید.
پادشاه روسای اول	۷۴۰ تا ۷۱۴ پیش از میلاد	به‌سبب جنگ با آشور شناخته شد. پس از شکست بزرگ، سلطنتش دچار ضعف شد.

پادشاه آرگیشتی دوم	۷۱۴ تا ۶۸۰ پیش از میلاد	به مقاومت در برابر آشور ادامه داد و حکومتش با تشدید درگیری با امپراتوری آشور شناخته شد.
پادشاه روسای دوم	۶۸۰ تا ۶۴۵ پیش از میلاد	کوشید در برابر فشار آشور مقاومت کند، اما در نهایت شکست خورد که نشانگر افول قدرت اورارتو بود.
پادشاه روسای سوم	۶۴۵ تا ۶۲۰ پیش از میلاد	به‌خاطر تلاش برای مقابله با سلطه آشور شناخته شد، اما در نهایت شکست خورد و پایتختش ویران شد.
پادشاه روسای سوم و پادشاه روسای چهارم	۶۲۰ تا ۵۸۵ پیش از میلاد	آخرین پادشاه ثبت‌شده اورارتو بود. سلطنت روسای چهارم با فشار شدید از سوی آشور روبه‌رو شد و پس از ضعف حکومت، پادشاهی فروپاشید.

اورارتوها به‌طور کلی پیرو نوعی چندخدایی بودند که در آن ایزدانی همچون خالدی (خدای اصلی)، تیشبا (خدای طوفان) و شیوینی (خدای خورشید) پرستش می‌شدند. آنها دین رسمی و دولتی خاصی داشتند که ساختار آن بر پایه پادشاهان بنا شده بود؛ به‌طوری‌که اغلب پادشاهان خود ویژگی‌های الهی داشتند. آیین‌های مذهبی آنها شامل مناسک و مراسم پیشکش نذرها به خدایان بود که اغلب با جنگ، پیروزی و پدیده‌های طبیعی در ارتباط بودند.

پادشاهی اورارتو به‌تدریج در اثر تهاجمات پی‌درپی آشوریان و ناآرامی‌های داخلی از هم پاشید. پایتخت این پادشاهی شهر وان (توشپا) در شمال کوردستان بود. در این حکومت، هر دو زبان اورارتی (ارمنی) و مانی (کوردی) مورد استفاده قرار می‌گرفتند. گرچه تمامی پادشاهان از تبار اورارتو بودند، اما بیشتر فرماندهان نظامی از میان مانی‌ها (کوردها) برگزیده می‌شدند.

The Kingdom of Urartu, 9th-6th Centuries B.C.



نقشه قلمرو سلطنت اورارتو. کاملا آشکار است که تمامی این مناطقی که تحت سلطه‌ی آن‌ها قرار داشتند، ارمنی‌نشین نبودند، بلکه بخش عمده‌ای از آن‌ها کوردنشین بودند. بنابراین، سلطنت خاندان اورارتو (که امروزه به نام ارمنی شناخته می‌شوند) و فرمانروایی نظامی مانایی‌ها (کوردها)، اداره و کنترل این منطقه را بر عهده داشتند.

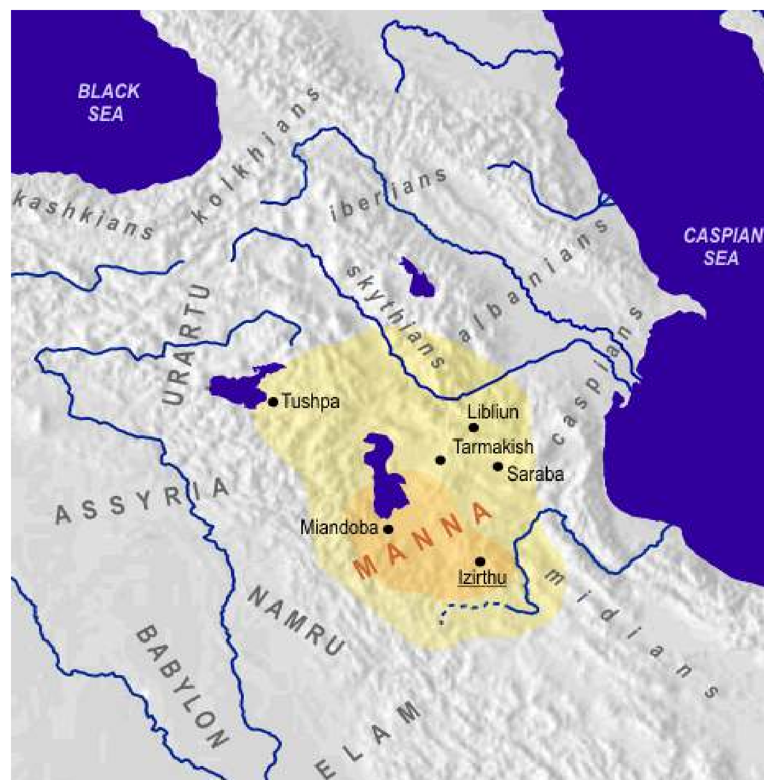
۱.۲۳– حکومت مانی‌ها بین سال‌های ۸۵۰ تا ۶۱۶ پیش از میلاد

مانی‌ها قومی بودند که در نواحی کوهستانی زاگرُس، در میان منطقه‌هایی همچون تورز، سنه (سنندج)، ورمه (ارومیه) تا هه‌ولیر (اربیل) زندگی می‌کردند. پادشاهی آنان که با نام "مانیا" شناخته می‌شد، از حدود سال ۸۵۰ تا ۶۱۶ پیش از میلاد بر این مناطق فرمانروایی داشت. این پادشاهی اگرچه از نظر جغرافیایی کوچک بود، اما از لحاظ استراتژیک در میان امپراتوری‌های قدرتمندی مانند آشور، اورارتو و بعدها ماد، جایگاهی مهم داشت و نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست منطقه‌ای آن دوران ایفا می‌کرد.

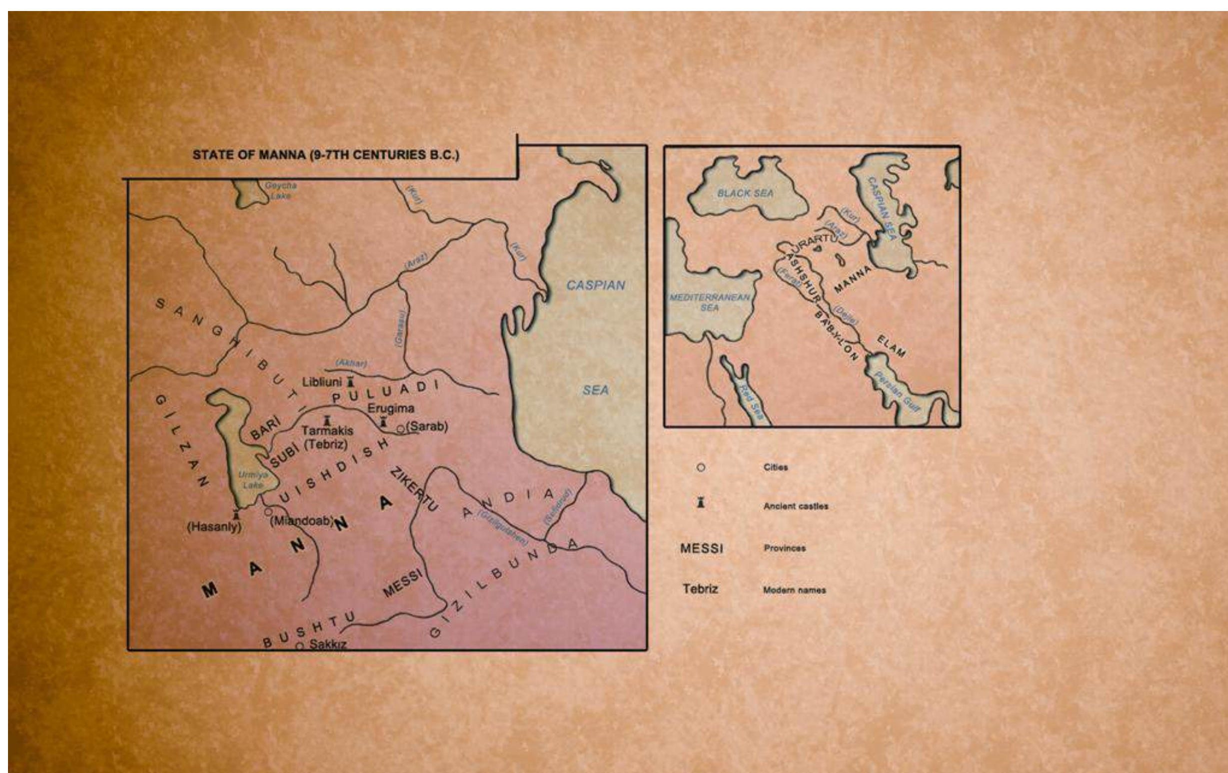
پایتخت مانی‌ها شهر ایزیرتو بود که امروزه در محل شهر سقز قرار دارد. نام ایزیرتو در منابع متعدد آشوری ذکر شده است، به‌ویژه در دوران پادشاهانی چون سارگون دوم که در حدود سال ۷۱۶ پیش از میلاد به این شهر حمله کرد و آن را غارت نمود.

مانی‌ها اغلب درگیر کشمکش‌های قدرت با همسایگان خود بودند. گاهی با آشوری‌ها متحد می‌شدند و در برهه‌هایی نیز در برابر آنان وارد جنگ می‌گشتند. پادشاهان مشهور مانی شامل افرادی چون ایرانزو، آزا، و اولوسونو بودند که بیشتر آنان توانایی ایجاد تعادل مناسبی میان مقاومت و همکاری با نیروهای آشوری را داشتند.

از نظر زبانی و نژادی، مانی‌ها به زبانی مانی (کوردی) صحبت می‌کردند. پس از آنکه حکومت آنان تحت فرمانروایی خاندان پادشاهی ماد قرار گرفت، این قوم با عنوان "ماد" و زبان‌شان به نام "مادی" شناخته شد. به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی و فرهنگی، بسیاری از پژوهشگران نیاکان مادها را از ریشه‌های مشترک با کوردها دانسته‌اند. دین آنان آیینی یکتاپرست بوده و زبان مانی، کهن‌ترین شکل زبان کوردی به شمار می‌رود. پس از سال ۶۱۶ پیش از میلاد، در پی تغییرات قدرت در منطقه، مانی‌ها با عنوان "مادها" در متون تاریخی ثبت شده‌اند.



نقشه شاهنشاهی مانی



نقشه شاهنشاهی مانی

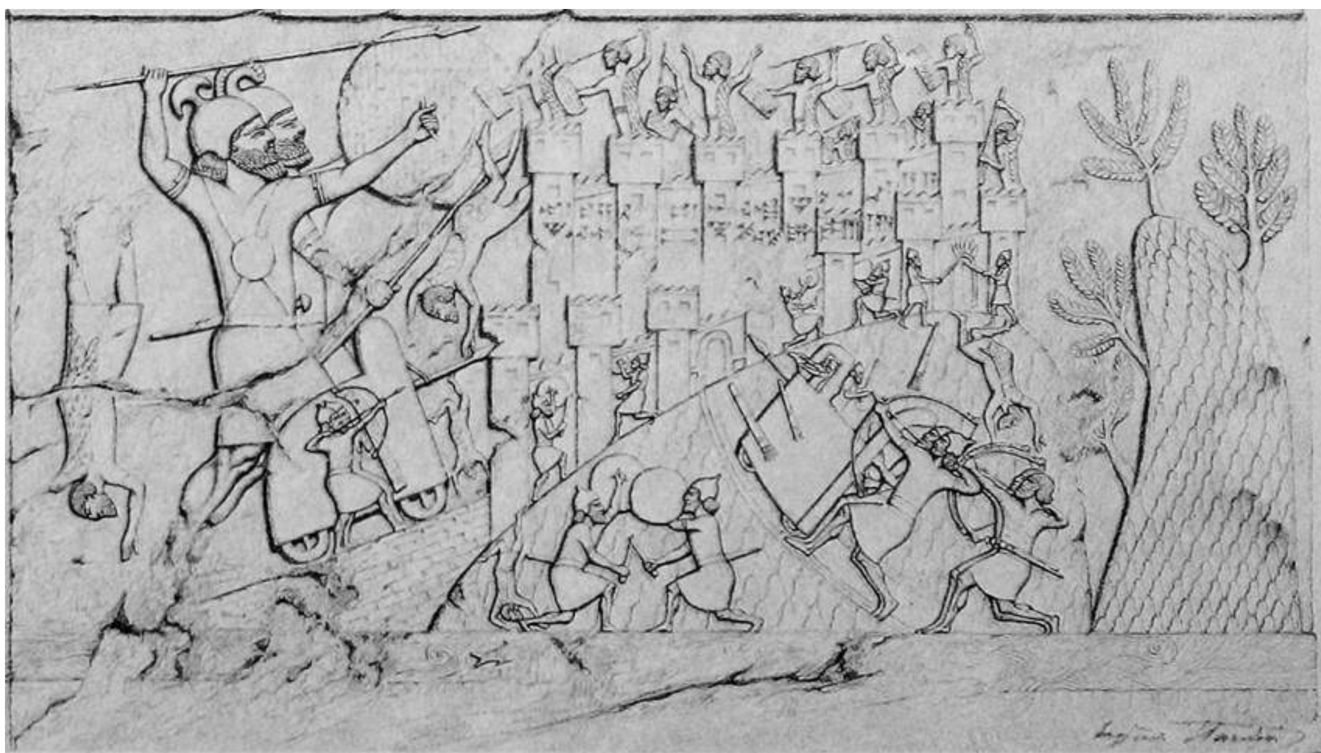
این جدول فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده خاندان مانایی است، همراه با سال‌های دوران فرمانروایی آنها، پایتخت، و رویدادهای مهم این دوره.

نام فرمانروایان	سال‌های حکومت	پایتخت	رویدادها
ایرانزو	۷۱۶ تا ۷۰۹ پیش از میلاد	ایزیرتو (منطقه‌ای در شرق کوردستان، حوالی شهر سقز)	در زمان جنگ‌های آشوریان که از دوران سارگون دوم آغاز شد، درگذشت. مرگ او باعث شکست بزرگی در حکومت مانی شد.
آزا (پسر ایرانزو)	۷۰۹ پیش از میلاد	ایزیرتو	حکومت او ضعیف و کوتاه‌مدت بود و توسط داخلیانی که با آشوریان همکاری داشتند کشته شد و حکومتش سرنگون گردید.

یواللی	۷۰۹ تا ۷۰۰ پیش از میلاد	ایزیرتو	پس از مرگ آزا، توسط سارگون دوم منصوب شد. اتحاد با آشور را حفظ کرد و سپس به دلایل طبیعی درگذشت.
احسری (یا اولوسونو)	اواخر قرن هشتم پیش از میلاد	ایزیرتو	بر علیه آشور شورش کرد و سپس توسط آشوریان تبعید شد.
مانی	قرن هفتم پیش از میلاد	ایزیرتو	به دلیل حملات مداوم آشوریان، حکومتش شکست خورد و در نهایت توسط آشوریان اشغال و نابود شد.



مجسمه تاریخی از شاهنشاهی مانا



یورش آشوریان به شاهنشاهی مانا

۱.۲۴– حاکمیت خاندان جدید ایلامی از سال ۷۶۰ تا ۶۸۸ پیش از میلاد

پس از آنکه سلطه خاندان شوتروکید ایلامی در حدود سال ۱۱۰۰ پیش از میلاد توسط حکومت بابلی سرنگون شد، این منطقه به مدت حدود ۳۴۰ سال تحت سلطه بابلیان و آشوریان باقی ماند. تا آنکه در سال‌های ۷۶۰ پیش از میلاد، ایلامیان علیه این سلطه‌ها شورش کرده و حکومت مستقل جدیدی را تأسیس کردند. زبان رسمی این حکومت کوردی بود و پایتخت آن شهر شوش (سوسا) بود.

در زیر فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده این خاندان بومی ایلامی، به همراه سال‌های فرمانروایی، پایتخت، و رویدادهای مهم این دوره آمده است.

نام فرمانروایان	سال‌های دوران فرمانروایی	رویدادهای مهم
هومبان تهرا	۷٦۰ تا ۷۴۳ پیش از میلاد	این حکومت را تأسیس کردکه به یکی از کهن‌ترین سلسله‌های ایلام نو به شمار می‌رود و نام آن در منابع بابلی آمده است.
هومبان نیکاش اول	۷۴۳ تا ۷۳۰ پیش از میلاد	در مخالفت با حکومت آشور، با دولت بابل هم‌پیمان شد.
هومبان مینانو	۷۳۰ تا ۷۱۷ پیش از میلاد	در مخالفت با حکومت آشور، با دولت بابل هم‌پیمان شد.
شاتروک ناهونته	۷۱۷ تا ۶۹۹ پیش از میلاد	با مشکلات داخلی و خارجی روبه‌رو شد. در مخالفت با حکومت آشور، با دولت بابل هم‌پیمان شد، اما در حمله آشوری‌ها شکست خورد.

۱.۲۵– کاوهٔ آهنگر و نام ملت کورد در سال ۷۰۰ پیش از میلاد

ضحاک (دهاک) پادشاهی ستمگر در ناحیی نینوا بود که بسیاری از مردم بی‌گناه قوم ماد را قتل‌عام کرد. او در بخش‌هایی از زاگرُس و میان‌رودان (بین‌النهرین) بر سرزمین‌های ماد و آشوری حکومت می‌کرد و پایتخت او شهر نینوا (موصل) بود. ضحاک با این بهانه که بر شانه‌هایش دو مار روئیده، مردم را به وحشت انداخت؛ به این ادعا که خوراک این مارها، مغز دو جوان زاگرُسی در هر روز است. اما در واقع هیچ مارهای روی شانه‌هایش وجود نداشت، بلکه فقط زخم‌هایی بر شانه‌هایش بود و ضحاک از این ادعا برای سرکوب و کشتار مردم

سوءاستفاده می‌کرد. بدین روش، هزاران جوان زاگرُسی را به قتل رساند و تلاش داشت این ملت را از میان ببرد و آنها را نسل کشی کند.

قصابی که مسئول تأمین روزانه مغز دو جوان برای ضحاک بود، در هر نوبت، مغز یکی از جوانان را با مغز یک گوسفند مخلوط می‌کرد و برای درمان زخم‌های ضحاک تحویل می‌داد، و بدین ترتیب جوان دیگر را آزاد می‌کرد تا به کوه‌های زاگرُس بگریزد. به این صورت، به‌طور پنهانی، شمار زیادی از جوانان ماد به کوه‌های زاگرُس، به‌ویژه کوه‌های قندیل، فرستاده شدند. نخستین فردی که به زاگرُس فرستاد شد، «کورد» نام داشت. در آن دوران، خاندانی در میان کوه‌های زاگرُس زندگی می‌کردند که نام آنان نیز «کورد» بود. نام این پسرشان را نیز به نام خاندانشان نامگذاری کرده‌بودند. آن قصاب همواره به جوانان دیگر می‌گفت: «به کوه‌های زاگرُس، نزد کورد بروید» بدین ترتیب، گروه کورد در کوه‌های زاگرُس مستقر شدند.

زمانی‌که نیروهای ضحاک، دو فرزند کاوۀ آهنگر را به قتل رساندند، کاوه از بیستون کرماشان به سوی نینوا حرکت کرد و با مردمان مظلوم همراه شد. همه در کنار کاوه گرد آمدند و با نقشه‌ای دقیق و همکاری آن شخص (قاصب) و گروه کورد، به قلعه ضحاک یورش بردند. در نهایت، کاوه با ضحاک وارد نبرد شد و پس از پیکار سختی، با پتک آهنگری‌اش، سر ضحاک را شکافت. در نخستین روز بهار سال ۷۰۰ پیش از میلاد، کاوه با افروختن آتش، بشارت آزادی، صلح و شادی را به مردم ماد و میان‌رودان اعلام کرد. سپس گروه کورد با مردم ماد متحد شدند، و به‌سبب فداکاری گروه کورد، نام ملت ماد در گذر زمان به ملت کورد تبدیل شد.

پس از کشته شدن ضحاک، مردم ماد به مدت سه ماه در آرامش، صلح و شادی زندگی کردند. کاوه خود ۶۰ ساله بود، چونکه کورد ۳۰ ساله بود، او را به‌عنوان شاه ماد معرفی کرد و شهر «اکباتان» (همدان) را پایتخت او قرار داد.

در همان دوران زرین، «فریدون جمشیدی»، فرزند یک اسپ سوار و تاجیک‌تبار از قوم فارس، با کاوه رابطه‌ای دوستانه برقرار کرد و از پادشاهی کورد حمایت نمود. فریدون به مناسبت پیروزی کاوه، جشنی باشکوه در شهر «ئانشان» (شیراز امروزی) برگزار کرد و کاوه و کورد را به آن دعوت نمود. کاوه و کورد به همراه گروهی ۲۰۰ نفره در این مهمانی شرکت کردند و از سوی ۱۰۰۰ نفر از فارس‌ها مورد استقبال گرم قرار گرفتند.

در هنگام صرف غذا، مراسم اسب‌سواری و نمایش‌های رزمی بین کوردها و فارس‌ها آغاز شد. در میدان رقابت، فارس‌ها چنان فشار و خستگی‌ای بر کوردها وارد کردند که آنان حتی توان راه رفتن نداشتند.

در همین حین، فریدون خیانت نمود و غذای کاوه و کورد را مسموم کرد. به‌طور همزمان و در چارچوب توطئه‌ای ناجوانمردانه، فارس‌ها در مدت تنها دو ساعت، تمامی نیروی کوردها را قتل‌عام کردند و در خون غرق ساختند. به این ترتیب، فارس‌ها قدرت را به دست گرفتند و تلاش کردند پیروزی کاوه بر ضحاک را یا به نام خود ثبت کنند و یا آن را به افسانه‌ای خیالی تبدیل نمایند.

گرچه تاریخ کاوهٔ آهنگر بیشتر در قالب داستان، اسطوره و افسانه شناخته شده و نه به‌عنوان تاریخ رسمی، اما اگر این رویداد تاریخی نبوده است، چگونه هزاران سال تداوم یافته و تا امروز ملت کورد، پس از ۲۷۲۵ سال، همچنان به آن افتخار می‌کند و آن را مهم‌ترین رویداد تاریخی خود می‌داند؟ این واقعه منبع الهام، اتحاد و نیروی بزرگ برای ملت کورد بوده و باشکوه‌ترین جشن سالانه آنان به شمار می‌رود. بیشتر کوردها با جان و دل به کاوهٔ آهنگر باور دارند و او را یک شخصیت واقعی تاریخی می‌دانند، نه افسانه‌ای.

اما دشمنان ملت کورد هرگز نخواستند این رویداد به‌عنوان تاریخ نگاشته و ثبت شود، بلکه آن را در قالب اسطوره و افسانه معرفی کردند تا ارزش و اهمیت این واقعه بزرگ تاریخی را کمرنگ کنند. پرسش اینجاست: مگر چه کسی تاریخ‌های کهن را در دوران باستان به‌درستی ثبت کرده است؟ منابع تاریخی قدیم که در کوردستان و خاورمیانه باستان شکل گرفته‌اند، همگی تحت کنترل اشغالگران کوردستان بوده‌اند. حتی فردوسی در شاهنامهٔ خود، عمدا این داستان را به افسانه فارس‌ها نسبت داده تا اصالت تاریخی این رویداد را زیر سؤال ببرد.

بنابراین، به‌سبب اشغال تاریخی سرزمین کوردها، تمام شواهد تاریخی مربوط به کوردها از بین رفته و نویسندگان وابسته به اشغالگران هرگز نخواستند حقیقت تاریخ ملت کورد را بازگو کنند. روشن است که تمامی احساسات، افکار و اقدامات در داستان تاریخی کاوهٔ آهنگر، بیانگر رنج‌های ملت کورد و در عین‌حال پیروزی شجاعانه آنان با وحدت و بی‌باکی است.

به همین دلیل است که گفته می‌شود: این افسانه است و واقعیت ندارد؛ زیرا نمی‌خواهند کوردها دوباره به آگاهی، اتحاد و اراده دست یابند تا سر ضحاک‌های زمانه را بشکافند و آزادی و استقلال ملی خویش را به‌دست آورند.



کاوۀ آهنگر

۱.۲۶ امپراتوری پادشاهی ماد بین سال‌های ۶۷۸ تا ۵۵۰ پیش از میلاد

در سال ۶۷۸ پیش از میلاد، دیاکو اتحادیه‌ای از قبایل ماد تشکیل داد و علیه فارس‌ها شورش کرد. او پادشاهی ماد را بنیان نهاد و شهر ایکباتان (همدان امروزی) را از دست فارس‌های تاجیک آزاد کرد و آن را به پایتخت امپراتوری خود تبدیل نمود. دیاکو نخستین پادشاه ماد شد و در اولین روز بهار تأسیس امپراتوری ماد را اعلام کرد. او به مدت ۳۱ سال، تا سال ۶۴۷ پیش از میلاد، حکومت کرد. پس از مرگ طبیعی او، پسرش به نام فرورتیش زمام پادشاهی ماد را به‌دست گرفت. پس از اینکه فرورتیش به پادشاهی رسید، بخشی از سرزمین‌های امپراتوری آشور را تصرف کرد، اما در جریان جنگ با آشوریان، پس از ۲۲ سال فرمانروایی، در سال ۶۲۵ پیش از میلاد به دست آشوربانی‌پال کشته شد.



نقشه امپراتوری ماد در سال ۶۲۰ پیش از میلاد

پس از کشته شدن فرورتیش، پسر بزرگش به نام کیخسرو یکم به پادشاهی رسید. او توانست اتحاد مؤثری با بابلی‌ها تشکیل دهد و در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، حکومت آشوریان را سرنگون کند. به این ترتیب، کیخسرو یکم به بزرگ‌ترین و موفق‌ترین پادشاه دوران خود و

شاهنشاه ماد تبدیل شد.

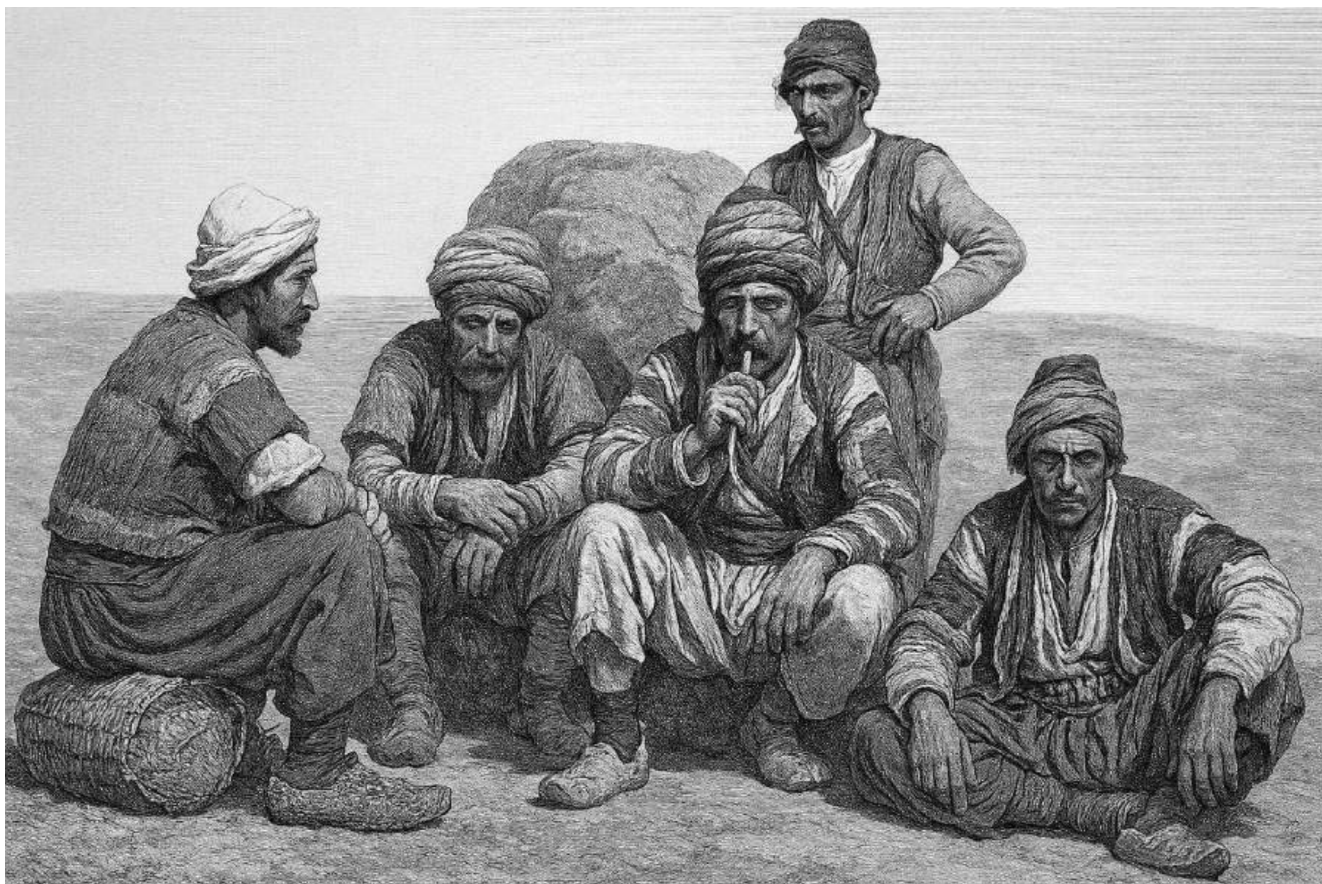


نقشه پادشاهی ماد در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، قلمرو گسترده‌ای از منطقه خاورمیانه را در بر می‌گرفت. این سرزمین از ناحیه کوهستانی ماد آغاز می‌شد و تا دریای مدیترانه و دریای خزر امتداد می‌یافت و بخش‌های وسیعی از ایران و کوردستان امروزی، همچنین مناطقی از عراق، ارمنستان، تُرکمنستان، تاجیکستان و کشورهای شرقی ناحیه کوهستانی را در برمی گرفت.

پس از درگذشت کیخسرو، پسر او به نام آستیاگوس در سال ۵۸۵ پیش از میلاد به تخت پادشاهی رسید و به شاه ماد منصوب شد. آستیاگوس اعتقاد راسخی به آیین زرتشتی داشت و چون این دین، صلح‌طلب و هم‌زیستانه بود، او نیز بیش از پیش به این باور گرایش یافت و فرماندهی سپاه ماد را به گویره‌ش (به معنای گوش سیاه) سپرد که یکی از سرداران وفادار و مورد اعتمادش به‌شمار می‌رفت.

بیشتر مردمانی که در قلمرو این پادشاهی می‌زیستند، از قوم ماد یعنی کوردها بودند، اما گویره‌ش از قوم تاجیک‌های پارسی‌تبار بود. به دلیل آنکه این منطقه برای حدود ۵۰۰ سال در معرض کوچ‌نشینی تاجیک‌ها قرار گرفته بود، ساختار جمعیتی منطقه تا حدی دستخوش تغییر

قرار گرفته بود. در این شرایط، گویره‌ش خواستگاری دختر آستیاگوس را کرد و با او وصلت نمود. در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، گویره‌ش از همین رابطه خانوادگی بهره گرفت و به مناسبت جشن، تمامی خاندان آستیاگوس و خانواده سلطنتی ماد را دعوت کرد. در این ضیافت، زهر را در خوراک و شراب ریخت و تمام اعضای آن خاندان را به همراه همسر خود به قتل رساند. بدین روش، گویره‌ش قدرت را به‌دست گرفت، نام خود را به کوروش تغییر داد و پادشاهی هخامنشیان پارسی را بنیان نهاد.



مادها

۱.۲۷– خاندان هومبانی‌ها در ایلام بین سال‌های ۶۸۸ تا ۶۴۵ پیش از میلاد

پس از آنکه حاکمیت ملی ایلام در سال ۶۸۸ پیش از میلاد به‌دست مردمان بومی سرنگون شد، در همان سال ایلامی‌ها به رهبری هومبان هلتاشی، شاهی هومبانی را بنیان نهادند. قابل ذکر است که این خاندان به‌مدت ۴۳ سال بر تخت سلطنت ایلام حکومت کرد و پایتخت آن شهر شوش بود. زبان رسمی این حکومت، کوردی جنوبی بوده است.

در ادامه، فهرستی از شاهان شناخته‌شده‌ی خاندان هومبانی در ایلام، همراه با سال‌های دوران فرمانروایی‌شان و مهم‌ترین رویدادهای آن دوره ارائه می‌گردد.

نام فرمانروایان	سال‌های فرمانروایی	رویدادهای مهم
هومبان‌هلتاشی اول	۶۸۸ تا ۶۸۱ پیش از میلاد	در آغاز قدرت را به دست گرفت و سپس به دلیل بیماری درگذشت.
هومبان‌هلتاشی دوم	۶۸۱ تا ۶۷۴ پیش از میلاد	به صورت موروثی قدرت را حفظ کرد.
اورتاک	۶۷۴ تا۶۶۴ پیش از میلاد	بابل را تصرف کرد. با اپوزیسیون آشوری مواجه شد. در جنگ زخمی شد و پس از مدتی کوتاه بر اثر جراحات درگذشت.
تیئومان (تپتی هومبان اینشوشیناک)	۶۶۴–۶۴۵ پیش از میلاد	علیه آشوربانی‌پال، شاه آشور، جنگید. در جنگ اولای به دست آشوری‌ها همراه با پسرش تاماریتو کشته شد و حکومتش سرنگون شد.

۱.۲۸– حکومت پادشاهی ایلام نوین بین سال‌های ۶۴۵ تا ۵۲۰ پیش از میلاد

حکومت پادشاهی ایلام نوین در سال ۶۴۷ پیش از میلاد توسط آشوربانی‌پال، پادشاه آشور، شکست خورد و تاراج شد. اما یک دهه بعد، ایلامیان توانستند حکومت شاهنشاهی ایلامی خود را دوباره بازسازی کنند. در نتیجه، این حکومت برای مدت ۱۰۸ سال به صورت مستقل حکومت کرد تا اینکه در سال ۵۳۹ پیش از میلاد به‌طور کامل توسط کوروش فارس غارت شد و به پایان رسید.

آنچه در ادامه می‌آید، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده ایلامی به همراه سال‌های حکومت آنان، پایتخت و رویدادهای مهم این دوره تاریخی است.

نام فرمانروایان	**سال‌های فرمانروایی**	**پایتخت**	**رویدادهای مهم**
تمریتوی دوم	۶۵۲ تا ۶۴۹ پیش از میلاد	شوش	اومانگاشی را شکست داد. در جنگ پادشاه بابل علیه پادشاه آشور شرکت کرد. توسط ژنرال ایندابیبی از کار برکنار شد و سپس به آشور پناه برد.
ایندابیبی	۶۴۹ پیش از میلاد	شوش	ژنرالی بود که تاج و تخت را تصاحب کرد. ابتدا علیه آشور بود اما سپس درخواست صلح داد. حکومت او ضعیف و کوتاه‌مدت بود.
ایندادا	۶۴۵ تا ۶۳۵ پیش از میلاد	شوش	با همکاری فرمانروایان سپا، ایندابیبی را از کار برکنار کرد.
شوتور ناهونت	۶۳۵ تا ۶۱۰ پیش از میلاد	شوش	فرزند ایندادا بود. مشغول فعالیت‌های دیپلماتیک با پادشاه بابل بود. پیکره

			آیینی ایلامی را که قبلا توسط آشوریان غارت شده بود، بازگرداند.
هومبان کیتین	۶۹۰ تا ۵۹۸ پیش از میلاد	شوش	حکومت در خاندان پادشاهی ادامه یافت.
هالوتاش اینشوشیناک دوم	۵۹۸ تا ۵۸۳ پیش از میلاد	شوش	حکومت در خاندان پادشاهی ادامه یافت. نام او در منابع بابلی آمده‌است.
هومبان شوتوروک	اوایل قرن ششم پیش از میلاد	شوش	حکومت در خاندان پادشاهی ادامه یافت.
اومانونو نیمه اول	قرن ششم پیش از میلاد	شوش	در اسناد بایگانی آشوری از او به‌عنوان فرمانروایی قدرتمند یاد شده‌است.
باهوری نیمه اول	قرن ششم پیش از میلاد	شوش	نام او با خط میخی در میان‌رودان ثبت شده‌است.
شیلهاک اینشوشیناک دوم	نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد	شوش	در متون شاهانه بابلی از او نام برده شده و لقب شاهانه داشته‌است.
آتاهمتی اینشوشیناک	اوایل قرن ششم	شوش، ئانشان (شیراز)	آخرین پادشاه مهم ایلام نو دانسته می‌شود. لقب شاهانه داشت. حکومت او آغاز افول قدرت ایلام بود.
تیپتی هومبان اینشوشیناک دوم	۵۵۰ تا ۵۳۹ پیش از میلاد	شوش	تیپتی هومبان اینشوشیناک موفق نشد حمله آشوریان را دفع کند، اما در سال ۵۳۹ پیش از میلاد در جنگ با کورش فارس شکست خورد و به‌دست کورش کشته شد.

اچینا	پیش از ۵۴۲ میلاد	مناطق کوهستانی ایلام	علیه کورش فارس شورش کرد، اما در نهایت شکست خورد و اعدام شد. این پایان حکومت مستقل بومی ایلام بود.



تصویری دیجیتال از کوردهای ایلام (لور، ایلامی، خوری، بختیاری). حکومت ایلام بر مناطقی که امروزه با نام‌های ایلام، لورستان، خورستان (خوزستان)، کیوه‌گله (کهگیلویه و بویراحمد)، به‌ختیاری (چهارمحال و بختیاری)، ئانشان (شیراز)، ریی‌شار (بوشهر)، ئیکباتانا (همدان)، روژهه‌لات (استان مرکزی) و کرماشان (کرمانشاه) شناخته می‌شوند، سلطه داشته است. مردمان این منطقه همه کورد زبان بودند و با زور زبانشان را آسمله کردند و حالا تعداد زیادی مجبورا فارس شده‌اند بدون این بدانند که خود از نژاد ملت کورد هستند. به همین خاطر است که دی-ان-ای این مردمان، هنوز کوردی است.

۱.۲۹– امپراتوری هخامنشیان فارس (۵۵۰–۳۳۰ پیش از میلاد)

پس از جلب اعتماد خاندان ماد، کوروش تمام خاندان سلطنتی ماد را به ئانشان فراخواند و با حیله نابودشان کرد. پس از قتل این خاندان در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، خود را به‌عنوان فرمانروای کشور اعلام کرد، امپراتوری ماد را منحل ساخت و امپراتوری هخامنشی فارس را بنیان نهاد.

کوروش در سال ۵۳۹ پیش از میلاد به پادشاهی بابل حمله کرد و آن را شکست داد. در این دوره، امپراتوری هخامنشی به بزرگ‌ترین قدرت زمان تبدیل شد و بدین‌ترتیب سلطه منطقه‌ای به‌دست تاجداران پارسی افتاد.

کوروش در نبرد با ماساگت‌ها (تُرکان تُرکمنستان امروزی) در سال ۵۳۰ پیش از میلاد کشته شد. پس از او پسرش، کمبوجیه دوم، به قدرت رسید و در طی جنگی چند ساله توانست مصر را به قلمرو خود ضمیمه کند. اما به‌دلیل جراحاتی که در این جنگ برداشته بود، هنگام بازگشت به پایتخت، در مسیر به‌سبب شدت جراحت در سال ۵۲۲ پیش از میلاد درگذشت. سپس بردیا، پسر دیگر کوروش، به‌تخت نشست، ولی پس از چند ماه به‌دست داریوش یکم کشته شد. داریوش در همان سال ۵۲۲ پیش از میلاد به‌قدرت رسید، اصلاحاتی انجام داد و ارتشی منظم و آموزش‌دیده تشکیل داد.

پس از مرگ داریوش در سال ۴۸۶ پیش از میلاد، خشایارشا به‌تخت نشست و به امپراتوری یونان حمله کرد. خشایارشا در سال ۴۶۵ پیش از میلاد به‌دست آرتابانوس، یکی از فرماندهان سپاهش، به‌علت اختلافات سیاسی کشته شد. سپس اردشیر یکم، پسر خشایارشا، به سلطنت رسید. پس از او خشایارشای دوم و سپس سوگدیانوس هر کدام برای مدتی کوتاه حکومت کردند.

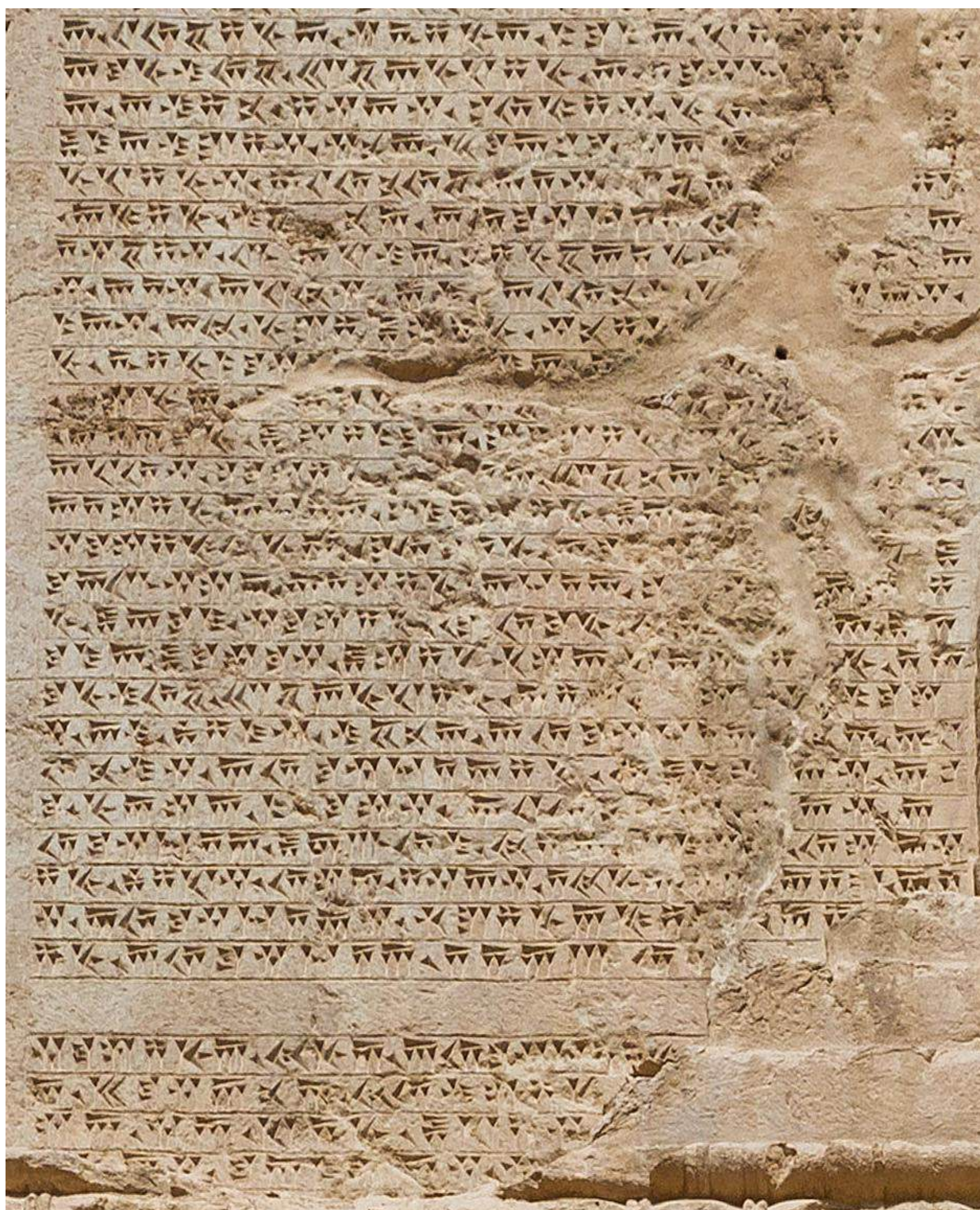
در سال ۴۲۳ پیش از میلاد، داریوش دوم به‌تخت نشست، ولی تعادل قدرت را از دست داد و مصر از قلمرو امپراتوری خارج شد. پس از مرگ داریوش دوم، پسرش اردشیر دوم در همان سال به سلطنت رسید. اردشیر دوم با برادر ناتنیش به نام سیروس وارد نبرد شد و او را

کشت. در سال ۳۵۸ پیش از میلاد، اردشیر سوم به‌تخت نشست و توانست دوباره مصر را به فرمانروایی خود بازگرداند.

پس از آن‌که اردشیر سوم در سال ۳۳۶ پیش از میلاد توسط اطرافیانش مسموم و کشته شد، داریوش سوم به سلطنت رسید. او با حملات و لشکرکشی‌های اسکندر مقدونی روبه‌رو شد. داریوش سوم پس از شکست در جنگ، هنگام فرار در سال ۳۳۰ پیش از میلاد توسط یکی از فرماندهانش به نام بسوس کشته شد. پس از قتل داریوش سوم، اسکندر مقدونی فرمانروای این سرزمین شد و تا حدود سال ۳۲۳ پیش از میلاد حکومت کرد.



نقشه امپراتوری هخامنشی در سال ۵۲۵ پیش از میلاد



در بالا، کتیبه‌ای به زبان فارسی باستان (پهلوی) دیده می‌شود که از نوشته‌های سلطنتی در نقش رستم در ایران برگرفته شده و به حدود سال ۵۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد. مضمون آن چنین است:

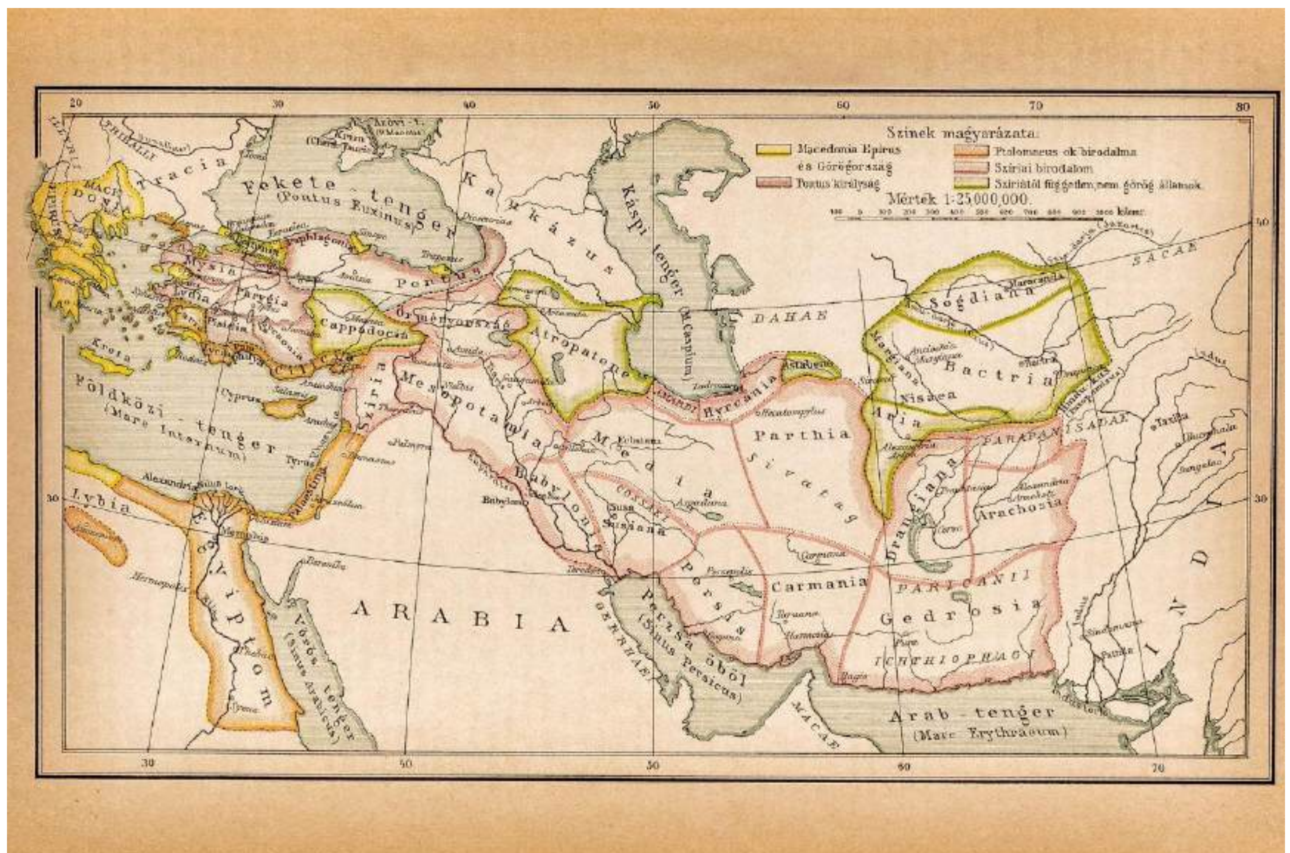
من داریوش، پادشاه بزرگم؛ پادشاه پادشاهانم؛ پادشاه همه مردمانم؛ پادشاه این سرزمین بزرگ، دور و گسترده‌ام؛ پسر ویشتاسپ، از خاندان هخامنشی، پارسی‌ام، آریایی‌ام، با نژاد آریایی. پادشاه ماد، ایلام، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، لودیه، یونان، سکا، سغد، خوارزم، زرنگ، هرات، بلخ، سغدیانا و بسیاری سرزمین‌های دیگرم.

این نوشته اشاره دارد به اینکه داریوش یکی از پادشاهان بزرگ پارسی از خاندران هخامنشی بوده که در فاصله سال‌های ۵۲۲ تا ۴۸۶ پیش از میلاد در بخشی از این مناطق ذکرشده فرمانروایی می‌کرده است.

این نوشته در تابلو بالا، این را تأکید می‌کند که داریوش خود را از قوم فارس و از نژاد آریایی می‌دانسته است. آریایی‌ها نیز در فاصله‌ی میان سال‌های ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد به مناطق پارت و ماد کوچ کرده بودند. در مقابل، کوردها آریایی نیستند و از اقوام بومی پارت و ماد به شمار می‌آیند؛ اقوامی که ریشه‌شان به تمدن‌های ایلامی، سومری، بابلی، خوری، لولو و گوتی بازمی‌گردد. زبان فارسی، زبانی از آسیای میانه (پهلوی) بوده است، اما با کوچ آریایی‌ها به مناطق پارت و ماد، زبان اصلی آن‌ها به فراموشی سپرده شد و از زبان کوردی ایلامی و زبان عربی، به مرور زمان زبانی نو با عنوان "فارسی جدید" پدید آمد که هیچ پیوندی با فارسی پهلوی ندارد. این دو، به‌کلی دو زبان متفاوت هستند.

۱.۳۰– حاکمیت آتروپات کورد از سال ۳۲۳ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی

آتروپات یکی از فرماندهان نظامی داریوش سوم بود که پس از کشته شدن داریوش، تحت فرمانروایی اسکندر مقدونی، در سال ۳۲۸ پیش از میلاد به عنوان والی ماد منصوب شد. پس از مرگ اسکندر مقدونی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد، آتروپات حکومت خود را به "امپراتوری آتروپات" تغییر نام داد. او قلمرو خود را گسترش داد و بخشی از شهرهای کوردستان مانند لانک کران، آراس، توفَرَقان (آذرشهر)، زنگیان (زنجان)، ریبار (رشت)، رامسوار (رامسر)، آرِدَویل (اردبیل)، ورمه (ارومیه)، تەوریز (تبریز)، مەراقه (مراغه)، موکری، بلباس، اردلان، ایکباتان (همدان)، مالامیر (ملایر) و کرماشان (کرمانشاه) را در اختیار گرفت. شهر گانزاک (دواوان، میاندوآب امروزی) را به عنوان پایتخت امپراتوری خود انتخاب کرد.



حکومت آتروپات در دو قرن نخست



حکومت آتروپات در سال ۳۵۲ پیش از میلاد به پایان رسید.

قدرت آتروپات، یک حاکمیت کوردی بود که بخش‌هایی از مناطق شرق کوردستان و کوردستان سرخ را دربر می‌گرفت، و همچنین شهرهایی را که امروزه به‌طور کامل دگرگون شده‌اند و به آذربایجان منسوب شده‌اند، شامل می‌شد. زبان رسمی این حاکمیت، زبان مادی (کوردی) و دین آن زرتشتی بود. در تمام این دوران، شهر دواوان (میاندوآب) پایتخت این حکومت به‌شمار می‌رفت.

این امپراتوری پس از ۵۵۲ سال حاکمیت، در سال ۲۲۴ میلادی مورد حمله امپراتوری ساسانی کورد ایلامی قرار گرفت؛ امپراتوری‌ای که پایتختش شهر تیسفون (شهری در جنوب بغداد) بود. پس از نبردی خونین، قدرت آتروپات شکست خورد و فروپاشید. در پی این واقعه، تعداد زیادی از کورردها قتل‌عام و اموالشان غارت شد. پس از فروپاشی این حکومت، ساسانیان کورد تا سال ۶۵۱ میلادی بر مناطق کوردستان فرمان روایی کردند.

قابل ذکر است که شاهان ساسانی از نژاد کورد ایلامی بودند، اما برای گسترش سلطه خود با اقوام دیگر کورد وارد جنگ شدند. به این ترتیب، کوردهای ایلامی در بیشتر مناطق کوردستان تا زمان ورود اعراب قریش، حاکمان اصلی به‌شمار می‌رفتند.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوران فرمانروایی**	**رویدادها**
آتروپات	۳۲۸ پیش از میلاد	آتروپات با اسکندر مقدونی اتحاد بست. ابتدا حکومت ماد را تأسیس کرد و پس از مرگ اسکندر، پادشاهی مستقل آتروپات را ایجاد نمود.
آرتابازانس	نامشخص	در دوران آنتیوخوس سوم، سیادت سلوکیان را پذیرفت ولی استقلال داخلی خود را حفظ کرد.
میتریداتس	نامشخص	از طریق ازدواج با خاندان سلطنتی ارمنی پیوند برقرار کرد.
آریوبرزن اول	۶۵ تا ۵۶ پیش از میلاد	دوستی و روابط نزدیک با ارمنیان داشت.
آرتاوسدس اول	نامشخص	روابط دوستانه با ارمنیان داشت.
آسینالوس	نامشخص	روابط دوستانه با ارمنیان داشت.
آریوبرزن دوم	۲۰ پیش از میلاد تا ۴ میلادی	به عنوان پادشاه به همراه گایوس سزار به ارمنستان رفت. با مقاومت ارمنیان روبرو شد و در سال ۴ میلادی درگذشت.
آرتاوسدس دوم	نامشخص	پسر آریوبرزن دوم بود.
آرتابانوس	نامشخص	از خاندان ارسید بود.
ونونوس	نامشخص	پسر آرتابانوس بود.
پاکوروس	۲۰۰ تا ۲۲۶ میلادی	پسر ونونوس بود. توسط اردشیر اول ساسانی سرنگون شد.

۱.۳۱– امپراتوری اشکانی (پارتی) کورد بین سال‌های ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی

امپراتوری اشکانیان که با نام‌های "امپراتوری پارت" یا "ارسید" نیز شناخته می‌شود، یکی از برجسته‌ترین امپراتوری‌های تاریخی منطقه بود که بین سال‌های ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی بر بخش‌های وسیعی از کوردستان، ایران، میان‌رودان (بین‌النهرین)، قفقاز و بخش‌هایی از آسیای میانه حکومت راند.

فهرست زیر شامل نام پادشاهان پارتی است که همگی از نژاد کورد بوده‌اند:

ارساس یکم (۲۴۷–۲۱۱ پ.م): بنیان‌گذار شاهنشاهی پارت که علیه حکومت سلوکیان یونانی قیام کرد. سلوکیان از ۳۰۵ تا ۲۴۷ پ.م. به مدت ۵۸ سال بر سرزمین‌های پارت و کوردستان فرمانروایی می‌کردند.

اشک یکم (۲۱۱–۱۸۵ پ.م): فرمانروای پارت و بنیان‌گذار ساختار نظامی متحد.

پریاپاتیوس (۱۸۸–۱۷۰ پ.م): ادامه‌دهنده فرمانروایی بر سرزمین پارت.

فرهات یکم (۱۷۰–۱۶۵ پ.م): پیشروی به سمت شمال تا هیرکانیه در شرق پارت.

میتریدات یکم (۱۶۵–۱۳۲ پ.م): توسعه قلمرو به سمت غرب و تصرف ماد و بابل.

فرهاد دوم (۱۳۲–۱۲۷ پ.م): جنگ با سکاها (هندی‌ها) و سلوکیان (یونانی‌ها).

اردوان یکم (۱۲۷–۱۲۴ پ.م): در نبرد با یوئه‌ژی‌ها (چینی‌ها) کشته شد.

میتریدات دوم (۱۲۴–۸۸ پ.م): دوران طلایی، آغاز روابط دیپلماتیک با روم و چین.

ارد یکم (۸۸–۳۸ پ.م): مواجهه با جنگ‌های داخلی و نبرد با امپراتوری روم.

ارد دوم (۵۷–۳۷ پ.م): جنگ در شمال کوردستان علیه روم و پیروزی بر کراسوس.

فرهاد چهارم (۳۷–۲ پ.م): ایجاد حکومتی مقتدر و تیره شدن روابط با روم.

ونون یکم (۸–۱۲ م): فرمانروایی کوتاه‌مدت.

اردوان دوم (۱۲–۳۸ م): بازپس‌گیری قدرت و جنگ تأثیرگذار با روم.

وردان یکم (۳۸–۵۰ م): فرمانروایی بر پارت.

بلاش یکم (۵۱–۷۸ م): تأسیس امپراتوری نسبتا باثبات، علی‌رغم تداوم درگیری با روم.

پاکور دوم (۷۸–۱۰۵ م): واگذاری موقت میان‌رودان.

اوسروئس یکم (۱۰۹–۱۲۹ م): درگیری با امپراتوری روم، تصرف تیسفون توسط تراژان.

بلاش سوم (۱۲۹–۱۹۱ م): گرفتار جنگ داخلی و تجزیه‌ی کشور.

هرمزگان اردوان چهارم (۲۱۳–۲۲۴ م): آخرین پادشاه اشکانی که توسط اردشیر یکم (ساسانی کورد) شکست خورد و بدین ترتیب پایان سلطه‌ی اشکانیان رقم خورد.

پایتخت‌ها: نسا (در تُرکمنستان امروزی)، تیسفون (در نزدیکی بغداد کنونی)، و همچنین شهرهایی مانند ئیکباتانا (همدان)، سلوکیه (شمال بغداد)، و ری (در جنوب تهران امروزی) به‌عنوان مراکز اداری مورد استفاده بودند.

زبان رسمی: زبان مادی، که با خط آرامی نوشته می‌شد. آیین زرتشتی، به‌ویژه در معابد، نقش مهمی در زندگی دینی و سیاسی ایفا می‌کرد.

مدارا با آیین زرتشتی نشان از احترام قانونی این حکومت به مذهب و مردم آن دوران داشت، هرچند که در کنار آن، جنگ‌های داخلی، عدم تمرکز سیاسی، و ماهیت نیمه‌مستقل نواحی مختلف، خاندان سلطنتی اشکانی را تضعیف کرد.

در نهایت، قیام اردشیر یکم در سال ۲۲۴ میلادی، که از خاندان کورد دیگری بود، علیه هرمزگان اردوان چهارم، منجر به سقوط اشکانیان و آغاز امپراتوری ساسانی شد. به این ترتیب، قدرت از خاندان کورد اشکانی به خاندان کورد ساسانی منتقل گردید.



نقشه امپراتوری اشکانی که به‌مدت ۴۹۱ سال بر این مناطق حاکم بوده و زبان کوردی را به‌عنوان زبان رسمی و دین زرتشتی به‌کار برده است.

امپراتوری اشکانی در دوران آنتیوخوس تئوس اول و پادشاهی کومه‌گنه به‌عنوان بزرگ‌ترین قدرت منطقه‌ای شناخته می‌شد. اشکانیان به‌ویژه در اطراف قرن اول پیش از میلاد بر بیشتر مناطق منطقه فرمانروایی داشتند.

پادشاهی کومه‌گنه (که کوه نمرود در این منطقه و در همان دوران ساخته شده است) یک حکومت مستقل به‌شمار می‌رفت، اما رابطه‌ای پیچیده با اشکانیان داشت. زیرا امپراتوری اشکانی تأثیر چشمگیری بر بسیاری از دولت‌های کوچک منطقه، از جمله کومه‌گنه، داشت. پیوند امپراتوری اشکانی با پادشاهی کومه‌گنه به‌خوبی مستند است؛ چراکه بیشتر ساکنان کومه‌گنه کوردی‌زبان بوده‌اند.

آنتیوخوس اول، پادشاه کومه‌گنه، در فاصله سال‌های ۶۹ تا ۳۴ پیش از میلاد حکومت می‌کرد. ساخت مجسمه‌های کوه نمرود بخشی از تلاش‌های سلطنتی او برای تثبیت پادشاهی خدایی و پایه‌گذاری میراث فرهنگی قدرتمند برای پادشاهی کومه‌گنه بود. این اقدام او تأثیرات فرهنگی یونانی و کوردی را در خود داشت. این مجسمه‌ها بازتابی از بافت فرهنگی تمدن کوردی هستند، زیرا ساکنان آن منطقه کورد بوده‌اند.

مردم کورد در این بستر تاریخی، پیشینه‌ای کهن و سرشار از فرهنگ و ثروت در مناطق آناتولی و میان‌رودان دارند که در آنجا ده‌ها پادشاهی و امپراتوری مختلف شکل گرفته‌اند. پادشاهی کومه‌گنه ریشه‌های نیرومند کوردی داشت و در هویت ملی کوردها نقش مهمی ایفا می‌کرد. از این‌رو، در بازشناسی سیمای فرهنگی و تمدنی منطقه، باید آن را به‌عنوان بخشی از تاریخ کوردها تلقی کرد.

مجسمه‌های کوه نمرود و مجموعه سلطنتی وابسته به آن، نه‌تنها به‌دلیل تأثیرات یونانی و هلنیستی حائز اهمیت‌اند، بلکه در چارچوب فرهنگی و تاریخی کوردها نیز از ارزش بالایی برخوردارند.

نادیده‌گرفتن یا فراموش‌کردن هویت کوردی در بازخوانی‌های تاریخی، به‌ویژه در مکان‌هایی چون کوه نمرود، نتیجه تضاد و تقابل با فرهنگ و تمدن مردم کورد است؛ به‌ویژه در دوران مدرن که هویت کوردی بارها تحریف یا محو شده است.

۱.۳۲– حاکمیت پادشاهی کومه‌گین از سال ۱۶۳ پیش از میلاد تا سال ۱۷ میلادی

پادشاهی کومه‌گین در شمال کوردستان قرار داشت و به‌مدت ۱۸۰ سال، میان دو امپراتوری اشکانی و روم حکومت کرد. این پادشاهی روابط دوستانه‌ای با هر دو امپراتوری داشت، اما همواره در تنش و رقابت میان آن‌ها قرار می‌گرفت. پادشاهان این حکومت از تبار یونانی بودند، اما فرمانروایان محلی آن عمدتا از میان کوردها انتخاب می‌شدند، چرا که جمعیت بومی این منطقه به‌طور کلی از ملت کورد بودند. پایتخت این حاکمیت، شهر «ساموساتا» بود که امروزه زیر آب‌های سد آتاتُرک قرار گرفته و در نزدیکی شهر آدیامان در شمال کوردستان واقع شده بود. به‌عبارتی، دولت تُرکیه یکی از شهرهای تاریخی ملت کورد را به زیر آب برده است.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده کومه‌گین، همراه با سال‌های سلطنت و رویدادهای مهم دوران فرمانروایی آنان آمده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های فرمانروایی**	**رویدادها**
بطلمیوسی کومگینی	۱۶۳ تا ۱۳۰ پیش از میلاد	با استقلال حکومت می‌کرد. روابط دوستانه‌ای با امپراتوری اشکانی کوردها ایجاد کرد و روابطی هماهنگ با امپراتوری سلوکی روم برقرار نمود.
سامی دوم تئوسئوس دیکائوس	۱۳۰ تا ۱۰۹ پیش از میلاد	با صلح‌طلبی داخلی و روابط مسالمت‌آمیز با همسایگان شناخته می‌شد.
میتریدات اول کالینیکوس	۱۰۹ تا ۷۰ پیش از میلاد	با خاندان ارمنی ازدواج کرد. در دیپلماسی موفق بود و سپس به صورت طبیعی درگذشت.
آنتیوخوس اول تئوس	۷۰ تا ۳۸ پیش از میلاد	قلمرو کومگین را گسترش داد. به دلیل ساخت تندیس‌های کوه نمرود مشهور شد. خود را کورد معرفی می‌کرد.

میتریدات دوم	۳۸ تا ۲۰ پیش از میلاد	پس از فشارهای امپراتوری روم، قدرتش کاهش یافت و سپس به صورت طبیعی درگذشت.
آنتیوخوس دوم	۲۹ تا ۲۰ پیش از میلاد	توسط رومیان به اتهام توطئه اعدام شد.
میتریدات سوم	۲۰ تا ۱۲ پیش از میلاد	به صورت طبیعی درگذشت.
آنتیوخوس سوم	۱۲ پیش از میلاد تا ۱۷ میلادی	پس از مرگ آنتیوخوس سوم، پادشاهی کومگین به امپراتوری روم ضمیمه شد و این پادشاهی پایان یافت.



نقشه پادشاهی کومه‌گین و کشورهای هم‌پیمان آن در آن دوره



مجسمه‌های ساخته‌شده توسط این حکومت که بر فراز کوه نمرد قرار دارند و تا به امروز نیز پابرجا مانده‌اند، هرچند در قرون نوزدهم و بیستم از سوی حکومت‌های عثمانی و تُرکیه به‌شدت تخریب شده‌اند و بسیاری از این مجسمه‌ها نیز به موزه‌های کشورهای دیگر فروخته یا غارت شده‌اند، اما هنوز هم نمایی چشم‌گیر و قابل‌توجه دارند.

۱.۳۳– حاکمیت ادیابن از سال ۱۴۵ پیش از میلاد تا ۱۱۶ میلادی

ادیابن یکی از خاندانهای کهن کوردی بود که از سال ۱۴۵ پیش از میلاد تا ۱۱۶ میلادی، به‌مدت ۲۶۱ سال بر مناطق هه‌لیر (اربیل)، کرکوک، سلیمانیه و حَکّاری حکومت می‌کرد. فرمانروایان ادیابن شاهان بومی بودند که بیشتر آن‌ها دارای نام‌های کوردی یا بین‌النهرینی بودند. اساسا، پادشاهان ادیابن پیرو آیین زرتشتی بودند، اما در اوایل قرن اول میلادی، پادشاه هلینا و پسرانش به آیین یهود گرویدند. این رویداد باعث شد که ادیابن در تاریخ یهودیان جایگاه برجسته‌ای پیدا کند. هلینا به اورشلیم سفر کرد و مقادیر زیادی طلا به مردم فقیر اورشلیم بخشید و حتی کاخ و آرامگاهی در آن‌جا ساخت. بنابراین در قرن اول میلادی، ادیابن رابطه نزدیکی با قوم یهود پیدا کرد.



تصویر نخستین پادشاه حکومت ادیابن، بر روی سکه‌های این شاهنشاهی.

این فهرست زیر شامل پادشاهان معروف آدیابن، همراه با سال‌های دوره فرمانروایی آن‌ها و رویدادهای مهم این دوران است.

نام فرمانروایان	سال‌های دوره فرمانروایی	رویدادها
ابدیسارس	۱۴۵ تا ۱۲۰ پیش از میلاد	در زمان سقوط سلوکی‌های یونانی که پس از مرگ اسکندر مقدونی رخ داد، این حاکمیت تأسیس شد.
پادشاه ناشناس	۱۲۰ تا ۷۰ پیش از میلاد	در زمان نبرد تیگرانوس در سال ۶۹ پیش از میلاد در شمال میان‌رودان، با پادشاه ارمنستان تیگران متحد شد و علیه روم پیمان بست.
ارتکسارس	۵۰ تا ۳۰ پیش از میلاد	توسط پادشاه اشکانی، فراتیس چهارم، از قدرت برکنار شد و سپس به آگوستوس، امپراتور روم، پناهنده شد. ادیابن تحت سلطه نسبی باقی ماند.
ایزات اول	۳۰ پیش از میلاد تا ۵ میلادی	پدر مونو باز اول و ملکه هلینا بود.
مونو باز اول و ملکه هلینا	۵ تا ۳۰ میلادی	پدر ایزات دوم بود و در دیپلماسی منطقه‌ای مشارکت داشت.
ایزات دوم	۳۰ تا ۵۵ میلادی	به یهودیت گروید و از پادشاه اشکانی، ارتابان دوم، حمایت کرد. به سبب مدارا و خیرخواهی دینی شناخته شد.
مونو باز دوم	۵۵ تا ۷۰ میلادی	سیاست برادرش را ادامه داد و به قیام‌ها علیه رومیان در سال‌های ۶۶–۷۰ میلادی کمک کرد.
میهاراسپیس (میبارساپس)	۹۰ تا ۱۱۶ میلادی	آخرین پادشاه ادیابن که توسط امپراتور روم، تراژان، سرنگون شد.



پادشاهی ادیابن در حدود سال ۳۷ میلادی، در دوران شکوه و سلطنت ایزد دوم.

۱.۳۴– حاکمیت پادشاهی اسروین از سال ۱۳۲ پیش از میلاد تا ۲۴۴ میلادی

پادشاهی اسروین یک حاکمیت سریانی–کوردی بود که از سال ۱۳۲ پیش از میلاد تا ۲۴۴ میلادی، به مدت ۳۷۶ سال، بر بخش‌هایی از شمال و شمال‌غرب کوردستان فرمانروایی می‌کرد. پایتخت این شاهنشاهی شهر «ادسا» بود که امروزه به نام «روحا» (اورفا) در شمال کوردستان شناخته می‌شود. این شاهنشاهی در دوره‌های مختلف تابع امپراتوری روم، اشکانیان، و بعدها ساسانیان بود. آیین آغازین آن خورشیدی بود و در ادامه به یکی از مراکز مهم مسیحیت تبدیل شد. زبان رسمی این منطقه، زبان خوری (کوردی) بود.

در ادامه، فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده اسروین، همراه با سال‌های دوران حکومت، پایتخت، و رویدادهای مهم آن دوره آمده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوره حکومت**	**رویدادها**
آریو	۱۳۲ تا ۱۲۷ قبل از میلاد	به مرگ طبیعی درگذشت.
ابگار اول	۱۲۷ تا ۱۲۰ قبل از میلاد	به مرگ طبیعی درگذشت.
ابگار دوم	۱۲۰ تا ۱۰۰ قبل از میلاد	به مرگ طبیعی درگذشت.
ابگار سوم	۱۰۰ تا ۶۸ قبل از میلاد	به مرگ طبیعی درگذشت.
ابگار چهارم	۶۸ تا ۵۳ قبل از میلاد	به مرگ طبیعی درگذشت.
ابگار پنجم (اوکاما سیاه)	۵۰ قبل از میلاد تا ۴ میلادی	پادشاهی بسیار مشهور بود زیرا نامه‌ای به حضرت عیسی نوشت و از او خواست که به ادسا بیاید (این داستان در تاریخ مسیحیت آمده است).
مانو ششم	۵۰ تا ۵۷ میلادی	سرنوشتی نامشخص دارد.
ابگار ششم	۵۷ تا ۷۱ میلادی	به مرگ طبیعی درگذشت.
مانو هفتم	۷۱ تا ۹۱	به مرگ طبیعی درگذشت.

	میلادی	
ابگار هفتم	۹۱ تا ۱۰۹ میلادی	در جنگ با رومیان کشته شد.
یالور	۱۰۹ تا ۱۱۶ میلادی	حکومت سریانی برچیده شد و حکومت کوردی تأسیس شد.
پارتاماسپات	۱۱۶ تا ۱۱۸ میلادی	از سوی رومیان، حکومت سریانی دوباره تأسیس شد.
مانو هشتم	۱۱۸ تا ۱۲۳ میلادی	به طور طبیعی درگذشت.
ابگار هشتم	۱۶۷ تا ۱۷۷ میلادی	مسیحیت را پذیرفت، رسماً مسیحی شد و ادسا به اولین شهر مسیحی در تاریخ تبدیل شد.
ابگار نهم	۱۷۷ تا ۲۱۲ میلادی	توسط کاراکالای رومی کشته شد.
ابگار دهم	۲۱۲ تا ۲۱۴ میلادی	دوره فرمانروایی او کوتاه بود، زیرا این پادشاهی توسط امپراتوری روم به پایان رسید و با آن ادغام شد.

۱.۳۵– حاکمیت کوردان (کوردوئین) از سال ۹۰ پیش از میلاد تا سال ۶۹ میلادی

حاکمیتی که از سوی کوردان، با نام‌های کوردوئین، گردوئین یا کاردوچی شناخته می‌شود، به مدت ۱۵۹ سال از سال ۹۰ پیش از میلاد تا ۶۹ میلادی در مناطق شمالی و جنوبی کوردستان

برقرار بود. مرکز حکومت آن‌ها در نواحی شمالی و جنوبی کوردستان، به‌ویژه در اطراف استان‌های دیاربکر، شرنخ و دهوک قرار داشت.

فرمانروایان کوردوئین به ترتیب زیر بودند:

زربینوس در سال‌های نزدیک به ۹۰ پیش از میلاد حکومت کرد و با روم (لوکولوس) علیه تیگران بزرگ پادشاه ارمنستان پیمان اتحاد بست. در حوالی سال ۶۹ پیش از میلاد، به دلیل ائتلاف و همکاری ارمنستان با تیگران، از سه طرف مورد هجوم قرار گرفت.

مانی‌ساروس (مانی‌ساری) در ابتدای قرن اول میلادی فرمانروایی کرد. برای حفظ اقتدار خود، از اختلافات میان روم و پارت بهره برد و تلاش کرد استقلال خود را حفظ کند، اما نهایتا توسط روم دستگیر شد.

در دوران این حاکمیت، بارها پادشاهی ارمنستان (تیگران بزرگ)، امپراتوری اشکانی، و امپراتوری روم به این قلمرو تاخت‌وتاز کرده و دست به غارت و کشتار جمعی زدند.

در قرن اول میلادی، کوردوئین به‌دست امپراتوری روم اشغال شد و سپس بخشی از مناطق آن تحت سلطه امپراتوری بیزانس قرار گرفت. در ادامه، این منطقه به قلمرو خلافت اسلامی و در نهایت به بخشی از کوردستان تحت سلطه امپراتوری عثمانی تبدیل شد.



پایتخت این سلسله شهری به نام "کارهای" بوده است که امروزه با نام "هاران" شناخته می‌شود و در جنوب شهر "روحا" در شمال کوردستان قرار دارد.



این خانه‌های تاریخی متعلق به دوران حاکمیت خاندان کوردوین هستند که هم‌اکنون نیز در محل اصلی خود در شهرک هاران واقع در شمال کوردستان باقی مانده‌اند و به‌عنوان یک مکان گردشگری مورد استفاده قرار می‌گیرند. درآمد حاصل از این مکان به دولت تُرکیه می‌رسد، اما هیچ تلاشی برای ثبت آن در فهرست میراث جهانی یونسکو جهت حفاظت رسمی صورت نگرفته است.

بخش دوم

۲- تاریخ ملت کورد و سرزمین آن در قرنهای پس از میلاد

ملت کورد همان ملتی است که میان قرنهای نهم تا ششم پیش از میلاد در سرزمین ماد توانست با اتحاد خویش امپراتوری و شاهنشاهی ماد را بنیان نهد و به مدت سه قرن بر سرزمین‌های خود فرمانروایی کند. منابع تاریخی معتبر تا به امروز بر این باورند که ملت کورد از ملت ماد برخاسته و با گذر زمان، نام این ملت از "ماد" به "کورد" تغییر یافته است. برای درک این که ملت کورد از کجا برخاسته و ریشه دارد، در اینجا نگاهی به هویت آن اقوام خواهیم انداخت که پس از تشکیل ملت ماد در سرزمین ماد و پیرامون آن زیسته و حکمرانی کرده‌اند.

در این بخش، تاریخ اقوام ساسانیِ کورد، اُمویان عرب، خاندان عباسی عرب، غزنویان تُرک، سامانیان پارس، سلجوقیان تُرک، خوارزمشاهیان تُرک، مروانیان کورد، شوانکاره کورد، فتحلوی کورد، خورشادیان کورد، ایوبیان، شدادیان کورد و مغولان تُرک را مورد بررسی قرار خواهیم داد و به تفصیل خواهیم پرداخت که این اقوام کی بودند، از کجا آمده‌اند، چگونه و در کجا حکومت کرده‌اند و سرنوشت آنان چگونه رقم خورده است.



دو سکه پولی ساخته‌شده از نقره مربوط به دوران پادشاهی خسرو دوم ساسانی (۵۹۱–۶۲۸ میلادی).

۲.۱- خاندان امپراتوری ساسانی کورد در سال‌های ۲۴۴ تا ۶۵۱ میلادی

امپراتوری ساسانی در فاصله سال‌های ۲۴۴ تا ۶۵۱ میلادی، به رهبری خاندان اصیل کوردی به نام ساسان، علیه امپراتوری اشکانیِ کورد قیام کرده و قدرت را به دست گرفت. خاندان ساسانی و مردم ساکن این ناحیه، همگی از ریشه و نژاد کورد بودند. ساسان، نیای خاندان ساسانی، از سرزمین کوردستان برخاسته بود. اسناد تاریخی اشاره دارند که پس از پیشگویی یکی از عارفان مبنی بر اینکه نوادگان ساسان در آینده فرمانروای ماد خواهند شد، او برای فراگیری دانش و تربیت خویش به سوی نواحی شرقی پارت مهاجرت کرد.

قابل ذکر است که خاندان ساسان به طایفه شوانکاره کوردی تعلق داشت و از خاندان کوردی بازرنگی بودند. این جزئیات تاریخی به روشنی نشان می‌دهد که اردشیر یکم، بنیان‌گذار سلسله ساسانیان، از نژاد اصیل کوردی بوده است.

پادشاه اشکانی، هرمزدگان اردوان چهارم، در نامه‌نگاری‌هایی که با اردشیر یکم داشته، آشکارا از لفظ "کورد" برای خطاب به او استفاده کرده است. این مکاتبات در منابع تاریخی همچون تاریخ طبری و ابن اثیر ذکر شده‌اند؛ جایی که هرمزدگان اردوان چهارم با طعنه به اردشیر می‌نویسد: «تو ای مرد کورد که در چادرهای کوردی پرورش یافته‌ای، چه کسی به تو اجازه داده است که تاجی بر سر نهی؟» این اظهارنظر گواهی است بر اصالت کوردی اردشیر و خاندان او است.

بهرام شوپن، فرمانروای ارمنستان و آذربایجان در دوران ساسانیان، دیدگاه مشابهی داشت و در نامه‌ای که به خسرو دوم نوشته، او را "فرزند زنی پشم‌ریس که در چادرهای کوردی بزرگ شده" نامیده است. این اسناد به روشنی نشان می‌دهند که فرمانروایان ساسانی حتی از سوی هم‌عصران و اطرافیان خود به عنوان کورد شناخته می‌شدند.



در سال ۶۲۰ پیش از میلاد، نقشه‌ی امپراتوری ساسانی سرزمین‌هایی همچون هندوستان، افغانستان، پاکستان، بلوچستان، ایران، تُرکمنستان، کوردستان، آذربایجان، ارمنستان، تُرکیه، عراق، سوریه، فلسطین، لبنان، کویت، قطر، امارات عربی متحده و مصر را در بر می‌گرفت. نکته‌ی قابل تأمل این است که ملت کورد در آن دوران تا چه اندازه صاحب قدرت و اقتدار بوده است، در حالی که امروز تا چه اندازه فاقد قدرت و بی‌اختیار است.

چندین شهر که توسط ساسانیان بنا نهاده شدند، نام‌های کوردی داشتند. پایتخت سیاسیشان منطقه‌ای را دربر می‌گرفت به نام "کوردآباد"، که به معنای سرزمینی است که کوردها آن را ساخته‌اند. اردشیر اول شهری به نام "بَهبَردشیر" (بوپ اردشیر) در نزدیکی موصل امروزی برای کوردها بنیان نهاد. همچنین پادشاهان ساسانی همچون کاوه و انوشیروان دو شهر دیگر برای کوردها ساختند که نامهایشان به وضوح به ریشه کوردی آنها اشاره دارد؛ شهرهایی چون "ملزکورد" و "کاوه‌کورد"، که نامهایشان بیانگر پیوند عمیق با هویت کوردی است. این شهرها در منطقه کنونی صلاح‌الدین و موصل قرار داشتند و با یورش مسلمانان عرب تخریب و ویران شدند و به جای آن‌ها شهرهای عربی تأسیس گردید.

واژه "خەسرەو" که ساسانیان به عنوان لقب شاهانه استفاده می‌کردند، از دو واژه کوردی "خَاس" (به‌معنای خوب) و "رو" گرفته شده است. این واژه ابتدا به شکل "خاسرو" رواج یافت و سپس به صورت "خەسرەو" درآمد. این نشان می‌دهد که القاب شاهان ساسانی ریشه در زبان کوردی داشته است و بر خلاف زبان فارسی که چنین واژگانی در آن وجود ندارد، ریشه‌یابی نام‌های شاهان ساسانی به وضوح به فرهنگ و زبان کوردی بازمی‌گردد. بعدها فارسی‌زبانان واژه "خەسرەو" را به صورت "خسرو" نوشتند و معنای "پادشاه" را به آن نسبت دادند تا آن را فارسی جلوه دهند.

علاوه بر این، بسیاری از نام‌های ساسانی دارای پیوندهای ریشه‌ای با زبان کوردی هستند. به عنوان نمونه، شهر "یزدکورد" ترکیبی از دو واژه "یزد" و "کورد" است. نام "اردشیر" نیز از ترکیب واژه‌های کوردی "ارد" (زمین) و "شیر" (شیر) ساخته شده است. واژه "پیروز" نیز که امروزه در زبان کوردی کاربرد دارد، نمونه دیگری از این پیوند زبانی است.

نام "هورمزد" نیز به خدای سومری "هورمس" بازمی‌گردد که بعدها به "اهورا مزدا" تغییر یافت. این اسامی و ریشه‌های زبانی و فرهنگی، بازتابی از پیوند عمیق شاهان ساسانی با هویت کوردی دارند و این موضوع در پژوهش‌های زبان‌شناختی به وضوح دیده می‌شود.

در زمان یورش عرب‌ها و گسترش اسلام، مقاومت علیه متجاوزان عمدتاً در قلعه‌های کوردی همچون شارزور، موصل، حلوان، نهاوند و جلولا سازماندهی شد. این مقاومت گسترده از سوی نیروهای کوردی علیه حکومت ساسانی نشان می‌دهد که ساسانیان در اصل به عنوان یک خاندان کوردی شناخته می‌شدند.

پرچم امپراتوری ساسانی که به "درفش کاویانی" معروف بود، به نام "کاوه آهنگر" کورد مشهور است؛ شخصیتی ملی و اسطوره‌ای در فرهنگ کوردی. احترام و جایگاه کاوه در میان ساسانیان، نماد بارزی از هویت ملی نیرومند کوردها و پیوند عمیق ساسانیان با هویت کوردی آنان بود.

تمامی شواهد تاریخی، زبان‌شناختی و فرهنگی از این دیدگاه حمایت می‌کنند که خاندان ساسانی ریشه‌ای کوردی داشته‌اند. از واژه‌های خاص، نام‌های شاهان، موقعیت جغرافیایی و فرهنگی شهرها تا ایستادگی آنان در برابر حمله اعراب، همگی بر این واقعیت تأکید دارند که فرمانروایان ساسانی دارای هویتِ اصیل و کوردی بوده‌اند.

امپراتوری ساسانی بر کوردستان، ایران، میان‌رودان (بین‌النهرین)، عراق، آتروپات (آذربایجان)، تُرکمنستان و بخش‌هایی از آسیای میانه همچون افغانستان و تُرکمنستان حکومت می‌کرد. در آن دوران، مردم این مناطق عمدتاً کورد بودند و بیش از ۹۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند. پایتخت آنان شهر تیسفون بود که در جنوب بغداد امروزی قرار داشت و با یورش اعراب مسلمان ویران شد و شهری به نام "مدائن" به جای آن تأسیس گردید. "طاق کسری" که امروزه همچنان پابرجاست، تنها بازمانده این شهر تاریخی است. تیسفون بزرگ‌ترین شهر زمان خود بود و به مدت ۴۰۷ سال پایتخت کوردهای ساسانی به‌شمار می‌رفت. زبان رسمی حکومت آنان کوردی بود و حتی بسیاری از نزاع‌ها و ترورها در میان رهبرانشان، ناشی از خیانت‌های درون‌قومی بود؛ پدیده‌ای که متأسفانه در قرن بیست و یکم نیز در میان کوردها مشاهده می‌شود. (پیوست شماره ۲).

در ادامه، فهرستی از شاهان شناخته‌شده ساسانی، به همراه سال‌های حکومت، پایتخت و رویدادهای مهم آن دوره آمده است.

نام پادشاه	سال‌های فرمانروایی (میلادی)	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
اردشیر یکم	۲۲۴–۲۴۲	به مرگ طبیعی درگذشت.
شاپور یکم	۲۴۲–۲۷۰	به مرگ طبیعی درگذشت.
هرمزد یکم	۲۷۰–۲۷۱	به مرگ طبیعی درگذشت.
بهرام یکم	۲۷۱–۲۷۴	به مرگ طبیعی درگذشت.
بهرام دوم	۲۷۴–۲۹۳	به مرگ طبیعی درگذشت.
بهرام سوم	۲۹۳	به دست نرسی کشته شد.

نرسی	۲۹۳–۳۰۲	به مرگ طبیعی درگذشت.
هرمزد دوم	۳۰۲–۳۰۹	به دست یکی از نزدیکان خود کشته شد.
شاپور دوم	۳۰۹–۳۷۹	به مرگ طبیعی درگذشت.
اردشیر دوم	۳۷۹–۳۸۳	با زهر کشته شد.
شاپور سوم	۳۸۳–۳۸۸	به دست یکی از نزدیکان خود کشته شد.
بهرام چهارم	۳۸۸–۳۹۹	به دست یکی از فرماندهان خود کشته شد.
یزدگرد یکم	۳۹۹–۴۲۰	توسط نزدیکان خود مسموم شد.
بهرام پنجم	۴۲۰–۴۳۸	در حادثه‌ای هنگام شکار درگذشت.
یزدگرد دوم	۴۳۸–۴۵۷	به مرگ طبیعی درگذشت.
هرمزد سوم	۴۵۷–۴۵۹	به دست برادرش پیروز کشته شد.
پیروز یکم	۴۵۹–۴۸۴	در جنگ با هفتالیان تاجیک نزدیک سمرقند کشته شد.
بلاش	۴۸۴–۴۸۸	به دست اطرافیانش کور و از قدرت برکنار شد.
قباد یکم	۴۸۸–۴۹۶	توسط دژم‌آسپ زندانی و برکنار شد.
دژم‌آسپ	۴۹۶–۴۹۸	در دوره‌ای قباد دوم از قدرت کنار رفت.
قباد دوم	۴۹۸–۵۳۱	به مرگ طبیعی درگذشت.
خسرو یکم (انوشیروان)	۵۳۱–۵۷۹	به مرگ طبیعی درگذشت.
هرمزد چهارم	۵۷۹–۵۹۰	به دست اطرافیانش زندانی و از قدرت برکنار شد.
خسرو دوم (خسرو پرویز)	۵۹۰–۶۲۸	در نبرد با حمله اعراب قریش مقاومت کرد و شکست خورد و توسط پسرش قباد سوم اعدام شد.

قباد سوم	۶۲۸	بر اثر بیماری طاعون درگذشت.
اردشیر سوم	۶۳۰–۶۲۸	به دست شره‌وراز کشته شد.
شره‌وراز	۶۳۰	به دست اطرافیانش کشته شد.
بوران	۶۳۱–۶۳۰	به دست اطرافیانش کشته شد.
شاپور پنجم	۶۳۱	به دست اطرافیانش کشته شد.
آذرمی‌دخت	۶۳۱	به دست اطرافیانش کشته شد.
هرمزد ششم	۶۳۲–۶۳۱	به دست اطرافیانش کشته شد.
یزدگرد سوم	۶۵۱–۶۳۲	در حمله خلفای راشدین از تیسفون به حلوان، استخر و مرو عقب‌نشینی کرد و نهایتاً در مرو (شهری در تُرکمنستان امروزه) توسط خیانت داخلی کشته شد.



جنگ کوردهای ساسانی علیه نیروهای عرب به فرماندهی سعد بن ابی وقاص در سال ۶۳۶ میلادی.

۲.۲- حمله قوم عرب به کوردستان میان سال‌های ۶۱۰ تا ۶۳۲ میلادی

پیامبر اسلام، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم، در فاصله سال‌های ۶۱۰ تا ۶۳۲ میلادی، حکومت دینی–فرهنگی اسلام عربی را بنیان نهاد و ابتدا در سال ۶۲۲ میلادی شهر مدینه و سپس در سال ۶۳۰ میلادی شهر مکه را به عنوان پایتخت قدرت سیاسی و دینی خود انتخاب کرد. پس از وفات او، یارانش حکومت خود را تحت عنوان خلافت راشدین تأسیس کردند. خلافت راشدین از سال ۶۳۲ تا ۶۶۱ میلادی توسط اصحاب پیامبر که همگی از قوم عرب بودند اداره شد. این حکومت با جنگ‌ها و فتوحات گسترده تحت عنوان جهاد اسلامی توانست خاورمیانه، شمال آفریقا و بخش عمده‌ای از آسیا را تحت سلطه خود درآورد و شهر مدینه را به عنوان پایتخت خلافت اسلامی عربی تعیین کند.

ابوبکر به عنوان اولین خلیفه در فاصله سال‌های ۶۳۲–۶۳۴ میلادی حکومت را به دست گرفت، اما حکومتش محدود به سرزمین عربستان باقی ماند. عمر بن خطاب به عنوان دومین خلیفه در سال‌های ۶۳۴–۶۴۴ میلادی موفق شد قلمرو خلافت را گسترش داده و کوردستان، ایران و مصر را فتح کند. در آن زمان، بزرگ‌ترین امپراتوری جهان، امپراتوری ساسانی کورد بود که ۴۰۷ سال بر سرزمین‌های ساسانی (کوردستان، ایران، عراق، آذربایجان و تُرکمنستان امروزی) حکومت می‌کرد.

عمر بن خطاب در سال ۶۳۶ میلادی سپاهی از قوم عرب را به فرماندهی سعد بن ابی وقاص به سوی سرزمین کوردها روانه کرد و در نبردهای قادسیه، شاروزور و زاب بزرگ با کوردها رویارو شدند. پس از جنگ و کشتار گسترده مردم غیرنظامی و بی‌گناه کورد، بسیاری از آنان را با زور وادار به پذیرش دین اسلام کردند. کسانی که مقاومت کردند و حاضر به تسلیم نشدند، کشته شدند و اموال و دارایی‌هایشان به غارت رفت و زنان و دخترانشان به عنوان کنیز به سپاهیان عرب واگذار شدند. در سال ۶۴۲ میلادی، نعمان بن مقرن به شرق کوردستان حمله کرد و در نبردهای دماوند، گَردشیتان و خُرّی گاوران، هزاران کورد را قتل‌عام کرد و سرزمین‌شان را ویران و تاراج نمود.

پس از آن، عثمان بن عفان (۶۴۴–۶۵۶ میلادی) و علی بن ابی‌طالب (۶۵۶–۶۶۱ میلادی) به خلافت رسیدند. علی بن ابی‌طالب که پسرعموی حضرت محمد نیز بود، در تاریخ ۲۶ ژانویه ۶۶۱ میلادی به دست عبدالرحمن بن ملجم ترور شد و با این واقعه، معاویه خلافت اموی را اعلام و دمشق را پایتخت حکومت خود قرار داد و در فاصله سال‌های ۶۶۱–۶۸۰ میلادی فرمانروایی کرد.

با تشکیل خلافت اسلامی، سرزمین ساسانی کورد که در دوران خود بزرگ‌ترین امپراتوری جهان بود، بر اساس فتوای عمر و دیگر خلفای اسلامی، زیر سلطه و اشغال کامل عرب‌ها درآمد. در این حملات ده‌ها هزار کورد قتل‌عام شدند و ده‌ها هزار زن و دختر کورد به عنوان کنیز و برده جنسی به فروش رسیدند و به زور به خدمت سپاه عرب درآمدند. ده‌ها هزار کودک کورد نیز به سپاه عرب منتقل شدند و آنان را به عنوان عربان نژادپرست بار آوردند تا در آینده به عنوان ابزار سرکوب و جنگ علیه کوردها از آنان استفاده کنند.

در سرزمین‌های عراق، سوریه و ایران تا آن زمان هیچ عربی سکونت نداشت و این سرزمین‌ها، سرزمین‌های کوردها بودند. اما پس از این حملات، ثروت، اموال، زمین و دام‌های کوردها به تصرف سپاه عرب درآمد و شهرها و روستاهای کوردها به غارت رفتند. کوردها را وادار کردند که یا عرب شوند، یا کشته شوند و یا به اجبار از دست عرب‌ها بگریزند و سرزمین‌هایشان را ترک کنند.

شهرهایی چون نجف، کربلا، خه‌راپه (بصره)، ناصریه، بغداد، کاوه‌کورد (صلاح‌الدین)، تکریت، موصل، هه‌ویز (اهواز)، بندرعباس، ریسافا (رقه)، ئالاپو (حلب)، ادلب و لاذقیه همه نام‌های عربی یافتند و فرهنگ و زبان عربی بر آنان تحمیل شد و کوردها را از سرزمین‌هایشان رانده و آن‌ها را به عنوان سرزمین‌های عرب معرفی کردند. تا پیش از حمله عرب‌های مسلمان، تا بیست فرسنگ (معادل ۱۰۸ کیلومتر) از غرب رود فرات تا ئالاپو (حلب) و لاذقیه تماماً سرزمین‌های کوردهای ساسانی بود. به همین دلیل پایتخت آنان شهر تیسفون بود که در ۳۵ کیلومتری جنوب بغداد امروزی قرار داشت.



حال اگر خلفای اسلامی در ۱۴۰۰ سال پیش (یعنی پیش از قرن بیست‌ویکم میلادی) به سرزمین کوردها حمله نکرده و آن‌ها را تحت سلطه خود درنیاورده بودند، بی‌تردید امروز کوردها صاحب این تمدن بزرگ و پیشرفته می‌بودند.

آیا سرچشمه تمام بدبختی‌های ملت کورد از همان حملات خلفای اسلامی آغاز نشده است؟ حملاتی که باعث شد کوردستان تا به امروز در زنجیر اسارت بماند و فریاد دادخواهی ملت کورد همچنان از سینه‌های فشرده به آسمان برخیزد.

حتی پس از آن‌که کوردها به اجبار به اسلام گرویدند، باز هم حق مالکیت بر خانه و زمین خود را نیافتند و در قرن بیستم با فاجعه انفال و در قرن بیست‌ویکم با فرمان‌های ویرانگر داعش مواجه شدند. پس از تهاجم خلفای اسلامی، دیگر ملت‌های منطقه و جهان نیز به بهانه‌های دینی و قومی، یکی پس از دیگری بر سر ملت کورد تاختند و نسل‌کشی‌ها و کشتارهای جمعی را بر آنان روا داشتند. بدین ترتیب، سرزمین‌های کوردستان را اشغال کردند، ثروت‌هایشان را به یغما بردند و فرهنگشان را نابود ساختند؛ هویتشان را انکار کردند و زبانشان را از طریق آسیمیلاسیون به لهجه‌ای فرعی از زبان فارسی تقلیل دادند.

۲.۳– خلافت خاندان امویان عرب (۶۶۱–۷۵۰ میلادی)

امویان از خاندان قریش و از تبار حضرت محمد (ص) بودند که در سال‌های ۶۶۱ تا ۷۵۰ میلادی بر مناطق وسیعی شامل کوردستان، ایران، عراق، سوریه، اردن، فلسطین، شمال آفریقا، بخش‌هایی از آسیا و جنوب اروپا حکومت کردند. آن‌ها توانستند اسپانیا، آسیای مرکزی و هند را نیز تحت سلطه خود درآورده و خلافت خویش را در این سرزمین‌ها گسترش دهند.

حکومت امویان توسط چندین خلیفه اداره می‌شد که اغلب آن‌ها تمرکز خود را بر لشکرکشی‌های نظامی و اشغال کوردستان و ایران گذاشته بودند. اسامی خلفای اموی که در اشغال و غارت کوردستان نقش داشتند به شرح زیر است:

معاویه اول (۶۶۱–۶۸۰ میلادی): بنیان‌گذار خلافت اموی.

یزید اول (۶۸۰–۶۸۳ میلادی): مسئول واقعه کربلا.

معاویه دوم (میلادی ۶۸۴–۶۸۳).

مروان اول (میلادی ۶۸۵–۶۸۴).

عبدالملک (۶۸۵–۷۰۵ میلادی): نفوذ امویان را در کوردستان، ایران و آسیای میانه گسترش داد.

ولید اول (۷۰۵–۷۱۵ میلادی): به فتوحات در آسیای میانه و هند ادامه داد.

سلیمان (میلادی ۷۱۷–۷۱۵).

عمر دوم (۷۱۷–۷۲۰ میلادی): بیشتر بر اصلاحات متمرکز بود تا فتوحات.

یزید دوم (میلادی ۷۲۴–۷۲۰).

هشام بن عبدالملک (۷۲۴–۷۴۳ میلادی): فرماندهی سرکوب گسترده کوردها در شهرها و روستاهای کوردستان را برعهده داشت، کوردها را کافر و مشرک خواند و جهاد علیه آنان اعلام کرد. ده‌ها هزار کورد را قتل‌عام کرد و زنان و کودکان‌شان را به عنوان برده و کنیز به عربستان منتقل نمود.

ولید دوم (میلادی ۷۴۴–۷۴۳).

یزید سوم (میلادی ۷۴۴) .

ابراهیم (میلادی ۷۴۴).

مروان دوم (۷۴۴–۷۵۰ میلادی): آخرین خلیفه اموی بود که پیش از سقوط به دست عباسیان، جنگ‌های امویان در کوردستان و ایران را پیش برد.

تعدادی از ژنرال‌ها و فرمانروایان اموی لشکرکشی‌های خونین و گسترده‌ای را در کوردستان و ایران رهبری کردند. برجسته‌ترین آن‌ها عبارتند از:

حجاج بن یوسف (فرماندار عراق ۶۹۴–۷۱۴ میلادی): رهبری سرکوب شورش‌های کوردستان و ایران را به‌عهده داشت و تسلط نظامی امویان را بر این مناطق مستحکم کرد.

قتیبه بن مسلم (ژنرال عرب): در سال ۷۱۵ میلادی فرماندهی گسترش نفوذ عرب‌ها به خراسان (شمال شرق ایران) و آسیای میانه (بخارا و سمرقند) را برعهده گرفت.

مسلمه بن عبدالملک (۷۳۰–۷۳۸ میلادی): در کوه‌های زاگرُس با نیروهای کورد جنگید و فرمانده عملیات نظامی در طبرستان (شمال ایران) و قفقاز بود.

هشام بن عبدالملک (۷۲۴–۷۴۴ میلادی): طی سال‌های خلافت خود، جنگ‌های خونین متعددی را در کوردستان و ایران به راه انداخت و با قیام‌های کوردها و جنبش‌های مقاومت فارس‌ها مقابله کرد. تلاش کرد ایل‌های دیلمی در شمال ایران و تمام امیرنشین‌های کورد را تحت کنترل درآورد.

مروان دوم (۷۴۴–۷۵۰ میلادی): پیش از سقوط خلافت امویان به دست عباسیان، در کوردستان و ایران با شورش‌های کوردها و عباسیان جنگید و شورش کوردها را سرکوب نمود.

در این دوره، تمامی نیروهای امویان با توجه به قدرت و نفوذ خود، تا جای ممکن به کشتار و سرکوب ملت کورد پرداختند و در میادین نبرد، کوردها را به قتل رساندند. بخشی از کوردها از روستاها و مناطق خود تبعید شدند و به زور زبان عربی را به آن‌ها تحمیل کرده و سیاست عربی‌سازی کوردها را به اجرا گذاشتند.



۲.۴– امپراتوری خلافت عباسیان عرب در فاصله سال‌های ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی

خاندان عباسی عرب در سال ۷۵۰ میلادی با اتکاء به سپاهی متشکل از قبایل عرب و لشکری سازماندهی‌شده از کوردها، حکومت امویان عرب را پس از ۸۹ سال فرمانروایی در منطقه زِیِ جنوبی کوردستان سرنگون کردند و خلافت عباسی را تأسیس نمودند. رهبران اولیه این خلافت عبارت بودند از:

ابوالعباس سفاح: در فاصله سال‌های ۷۵۰ تا ۷۵۴ میلادی خلافت عباسی را بنیان نهاد.

منصور: در فاصله سال‌های ۷۵۴ تا ۷۷۵ میلادی پایتخت را از دمشق به بغداد منتقل کرد.

هارون‌الرشید: در فاصله سال‌های ۷۸۶ تا ۸۰۹ میلادی به توسعه علوم، معماری و آموزش پرداخت؛ اما در عین حال کوردستان را به شدت تحت سلطه درآورد و دانش و فرهنگ این منطقه را در قالب دانش و فرهنگ عربی بسط داد و ملت کورد را در هویت عربی حل نمود.

مأمون: در فاصله سال‌های ۸۱۳ تا ۸۳۳ میلادی حامی علوم بود و بیش از پیش به گسترش فرهنگ عربی در کوردستان و ایران پرداخت.

معتصم بالله: در فاصله سال‌های ۸۳۳ تا ۸۴۲ میلادی به قدرت‌گیری تُرک‌ها در کوردستان و ایران اهمیت داد و کوردها را به عنوان "کافر"، "آتش‌پرست" و "بی‌دین" در نوشته‌ها ثبت نمود.

مستنصر بالله: در فاصله سال‌های ۱۲۳۶ تا ۱۲۴۲ میلادی زیر یورش مغول‌ها قرار گرفت و در جنگ و نزاع با تُرک‌های مغول جان خود را از دست داد.

مستعصم بالله: در فاصله سال‌های ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۸ میلادی در بغداد به دست سپاه مغول به قتل رسید.

پیش از پیروزی عباسیان بر امویان عرب، عباسیان با کوردها پیمان اتحاد بسته بودند. در این پیمان، وعده بازگرداندن املاک و اراضی کوردها داده شده بود به شرطی که در جنگ علیه امویان به عباسیان یاری رسانند. اما پس از پیروزی، خلفای عباسی هیچ یک از وعده‌های خود به کوردها را عملی نکردند و به بهانه اینکه در زمان جهاد اسلامی به سر می‌برند، کوردها را از میادین جنگی دور نگه داشته و آنان را در مناطق کوهستانی تبعید نمودند تا از قدرت‌یابی آنان جلوگیری کنند و با تثبیت قدرت خود، بر سراسر مناطق کوردنشین با اتکاء به خون کوردها و سرزمین آنان چیره شوند.

پس از کشتار گسترده سپاه کوردها در جنگ‌های فتوحات اسلامی، عباسیان اقدام به ویران‌سازی برخی از شهرهای کهن کوردستان کردند و شهرهای جدیدی را در نزدیکی این شهرها احداث نمودند. برخی از شهرهای ویران‌شده تنها نامشان در تاریخ باقی ماند. به عنوان نمونه، این چند شهر به طور کامل نابود شدند:

نام اصیل کوردی شهرها	نام کنونی عربی شهرها
سلوکیه – شهر سلوکیه در سال ۳۰۵ پیش از میلاد به‌دست سلوکوس، که پس از مرگ اسکندر مقدونی به قدرت رسید، بنیان‌گذاری شد. سلوکیه در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب بغداد و در ساحل راست و شمالی رود دجله واقع شده بود.	المدائن

تیسفون – این شهر در قرن دوم پیش از میلاد به‌دست مهرداد (میتریداتس)، پادشاه پارتیای کورد، بنیان‌گذاری شد. پس از آن، شاهان ساسانیِ کورد، از جمله شاپور یکم (۲۴۰–۲۷۰ میلادی) و خسرو یکم (۵۳۱–۵۷۹ میلادی)، از تیسفون به‌عنوان پایتخت حکومت خود بهره می‌بردند. تیسفون در حدود ۳۵ کیلومتری جنوب بغداد و در کرانهٔ چپ و بخش جنوبی رود دجله واقع شده بود. طاق کسری (یا ایوان خسرو) هنوز پابرجاست و گواهی استوار بر میراث تاریخی و تمدنی کوردستان به‌شمار می‌آید.	المدائن – در دوران یورش خلیفهٔ دوم، عمر بن خطاب، در سال ۶۳۷ میلادی، شهرهای سلوکیه و تیسفون ویران شدند و دارایی‌ها و خزائن شاهان ساسانیِ کورد به‌دستور عمر بن خطاب غارت گردید. پس از آن، در قرن هشتم میلادی، به‌جای سلوکیه و تیسفون، شهر بغداد به‌دست ابوجعفر منصور بنیان‌گذاری شد.
نینوا	موصل
حیره	کوفه
حیره	نجف
نیبور (شهری تاریخی که در دوران استقلال بابلی‌ها و سومریان اهمیت زیادی داشت، به‌ویژه به‌عنوان منطقه‌ای مقدس در باورهای مردم آن زمان شناخته می‌شد. این شهر نقش مکه و کربلا و قدس آن دوران را برای کوردها داشت، به همین دلیل اعراب آن را غارت و ویران کردند تا جایی که دیگر قابل سکونت نباشد.)	در حمله مسلمانان این شهر به‌طور کامل ویران و تخریب شد. در استان قادسیه و در دو کیلومتری شمال شهر عفک قرار دارد. ۳۰ کیلومتر در شرق شهر دیوانیه و ۱۰۰ کیلومتر در شرق شهر نجف واقع شده است. امروزه اعراب بخشی از آن را به زمین‌های کشاورزی تبدیل کرده‌اند، اما برخی آثار ویرانی همچنان باقی مانده‌اند.
اوروک (شهر تاریخی کوردها از دوران تمدن سومر)	در حمله مسلمانان به‌طور کامل ویران و تخریب شد.
اور (شهر تاریخی کوردها از دوران تمدن سومر).	در حمله مسلمانان به‌طور کامل ویران و تخریب شد.

بابیولون (شهر تاریخی کوردها از دوران بابلی‌ها و سومریان)	در حمله مسلمانان به‌طور کامل ویران و تخریب شد و شهر حله در نزدیکی آن ساخته شد. بابلی‌ها نام بابل را بر آن نهادند.
خراپه، خارکس، قورنا	در حمله مسلمانان به‌طور کامل ویران و تخریب شد و شهر خه‌راپه (بصره) در نزدیکی آن ساخته شد.
آفامیا	ویران شد و سپس شهر حما در جای آن ساخته شد.
دورا	دیرالزور
تێدمۆر	تدمر
بۆسره	بصری
هه‌وێز	اهواز
امیسا	حمص
ریسافا	رقه
آرادوس	طرطوس
رامیسا	اللاذقیه

کوردها جنگ‌های متعددی علیه خلافت عباسی انجام دادند و بارها در مناطق موصل، هه‌ویز (اهواز)، کرماشان و ارومیه در برابر عرب‌های اشغالگر مقاومت کردند. بسیاری از فرمانروایان و ژنرال‌های ارشد خلافت عباسی، فرماندهی جنگ‌های نظامی علیه کوردها را برعهده داشتند.

منصور در فاصله‌ی سال‌های ۷۵۴ تا ۷۵۵ میلادی جهاد علیه مقاومت‌های کوردها را آغاز کرد و در سال‌های ۷۵۵ تا ۷۶۷ میلادی جنگ‌های خونینی علیه کوردهای موصل، کرماشان، اردَلان، لورستان، موکری، ارومیه و بلباس به راه انداخت و بسیاری از کوردها را قتل‌عام کرد.

ژنرال عیسی فرزند (برادرزاده منصور) موسی نیز در همان سال‌ها فرماندهی جنگ‌های سرکوب شورش‌های کوردهای مناطق بلباس، ارومیه و موکری را برعهده داشت.

معتصم نیز در سال ۸۳۰ میلادی شورش‌های کوردها در ارومیه، بلباس و موکری را سرکوب کرد و با نام "جهاد اسلامی" دست به قتل‌عام گسترده کوردهای این مناطق زد. سپس به کوردهای همدان حمله کرد و آن‌ها را قتل‌عام نمود. پس از اشغال تمام کوردستان، به اصفهان نیز یورش برد و آن شهر را غارت کرد.

متوکل که بین سال‌های ۸۴۷ تا ۸۶۱ میلادی خلافت می‌کرد، در سال ۸۴۹ میلادی با رهبری یک کورد به نام شرق کوردی به مناطق خۆرستان (خورستان) حمله کرد و شهرهای آن را به‌طور کامل اشغال و با تغییر ترکیب جمعیتی، ساختار دموگرافی آن مناطق را دگرگون ساخت. برخی فرماندهان عرب در این مناطق اسکان داده شدند و نام شهر هەوێز را به "اهواز" تغییر دادند و زبان کوردی را ممنوع کردند.

معتضد که بین سال‌های ۸۹۲ تا ۹۰۲ میلادی خلافت داشت، در سال ۸۹۵ میلادی جنگی علیه کوردهای موصل و تکریت به راه انداخت و تهاجمی ویرانگر را علیه کوردهای جنوب کوردستان آغاز کرد. خلفای عباسی هیچ‌گاه به وعده‌هایی که پیش از به دست گرفتن قدرت به کوردها داده بودند عمل نکردند و شهرهای آن‌ها را ویران و کوردها را آواره کردند، به همین دلیل کوردها نیز در این مناطق به عرب‌های اشغالگر حمله می‌کردند.

مقتفی که بین سال‌های ۱۱۳۶ تا ۱۱۶۰ میلادی خلافت می‌کرد، در جنگ‌هایی علیه کوردهای موصل، آمَدیه، دیاربکر و حَکّاری در سال‌های ۱۱۳۰ تا ۱۱۴۰ میلادی شرکت کرد و در برابر کوردها در جوله‌میرگ (حَکّاری)که با حاکمیت عباسیان مخالف بودند، به نبرد پرداخت.

خاندان خلفای عباسی که از سال ۷۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی پایتخت خود را در بغداد تأسیس کرده بودند، بر سراسر کوردستان، عربستان سعودی، مصر، تونس، الجزایر و مراکش فرمانروایی داشتند. پس از ۵۰۸ سال غارت و ویرانی مناطق کوردنشین، حکومت آن‌ها سرانجام به دست سلجوقیان و مغول‌های تُرک به پایان رسید.



Nibor (نفر / Nippur)   محل باستانی شهر نیبور

این تصاویر زیر گواهی است انکارناپذیر بر ویرانگری‌های عرب‌های مسلمان در سرزمین‌های مقدس سومریان که بعدها کوردهای ساسانی آن‌ها را به‌عنوان زیارتگاه‌های زرتشتی به کار می‌بردند. این تصاویر مربوط به شهر "نیبور" است:





تا کنون نیز غارتگران عرب، با فرصت‌طلبی، همچنان مشغول چپاول منابع تاریخی کوردها هستند؛ یا این منابع را می‌فروشند، و یا به‌عنوان منبع فرهنگی خود، آن‌ها را بدون ذکر منبع و بی‌هیچ سند و جایگاهی مصادره می‌کنند.



تصویری از شهر مقدس نیبور که روزگاری قبله کوردها به‌شمار می‌رفت و کوردها برای زیارت به این مکان تاریخی و سرشار از تمدن و غنا روی می‌آوردند؛ اما متأسفانه از سوی اعراب ویران و به تلی از خاکستر تبدیل شد.



بازمانده‌های گنجینه‌های غارت‌شده‌ی شهر نیبور، گواهی روشن بر این حقیقت است که هرچند این شهر امروز در محدوده‌ی جغرافیایی ملت عرب قرار گرفته است، اما اعراب نه تمدن و نه تاریخی از خود در این دیار دارند؛ از همین‌رو آن را بی‌پروا و بی‌هیچ ملاحظه‌ای غارت و ویران کرده‌اند.



این تصویر یک "لاماسو" را به نمایش می‌گذارد؛ ایزدبانو یا نگهبان باستانی تمدن‌های آغازین کوردها، موجودی اسطوره‌ای با سر انسان، بال‌های عقاب و بدن گاو و شیر. این پیکره اکنون در سالن شماره ٦ موزه بریتانیا در لندن نگهداری می‌شود و تحت عنوان "دادگاه پیکرتراشی آشوری" معرفی شده است. در کنار این، برای تحریف هویت تاریخی کوردها و مشروعیت‌بخشی به اشغالگران سرزمین کوردستان، بقایای معماری شهرهای باستانی همچون نیپور (نیبور) و دیگر مراکز تمدنی کوردها عمدا آشوری نامیده می‌شوند. این اقدام در راستای احترام‌گذاری ساختگی به میراث ملت‌های تُرک، عرب و فارس صورت می‌گیرد و سیاستی هدفمند برای محو واقعیت‌های تاریخی ملت کورد در پس‌زمینه‌ی تاریخ رسمی است.





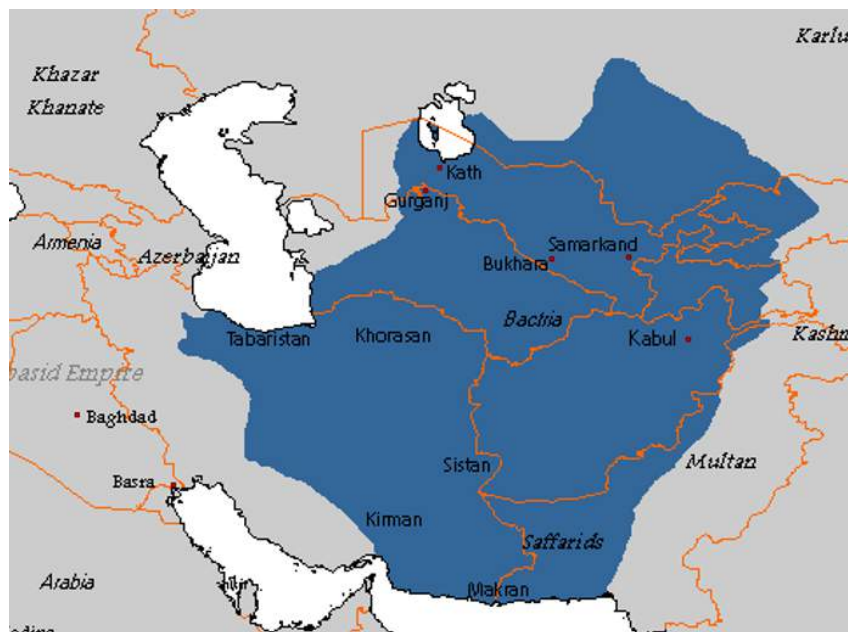
دیوارها و سازه‌های کهنِ تمدنی شهر تاریخی نیبور، در هر سرزمینی به‌عنوان میراث فرهنگیِ ملّی آن ملت‌ها با احترام حفظ می‌شوند، اما چون این شهر مقدس به کوردها تعلق دارد، این دیوارهای سه‌هزار ساله همواره در برابر هر هجوم و توحشی تنها مانده‌اند. طبیعت نتوانست آنها را نابود کند، اما اعراب در تخریب و ویرانی آن‌ها موفق شدند.

۲.۵ – حکومت قوم سامانیان فارس (۸۱۹–۹۹۹ میلادی)

پس از آنکه خلافت عباسی در موقعیت ضعف و انحطاط قرار گرفت، خاندان سامانی در خراسان و سمرقند دست به قیام زد و توانست در سال ۸۱۹ میلادی در این مناطق ضربه‌ای سخت به خلافت عباسی وارد آورد. در نتیجه، سامانیان طی سال‌های ۸۱۹ تا ۹۹۹ میلادی بر بخش‌های شرقی و مرکزی ایران، تاجیکستان، تُرکمنستان، افغانستان، ازبکستان و بخش‌هایی از کوردستان حکومت کردند و شهر بخارا را به‌عنوان پایتخت خود برگزیدند.

حکومت سامانی بیش از هر چیز به گسترش و تثبیت زبان فارسی اهتمام ورزید و برای این منظور از واژگان و ساختارهای زبان‌های کوردی و عربی بهره گرفت. در همین راستا، با حمایت از شاعران نامداری چون رودکی، کتاب "کلیله و دمنه" را از زبانهای هندی و عربی ترجمه کردند و منتشر ساختند که در آن زمان به بزرگ‌ترین اثر ادب فارسی این منطقه تبدیل شد و شکوه ویژه‌ای به زبان فارسی بخشید.

خاندان سامانی چندین بار به کوردهای کرماشان و ورمه (ارومیه) حمله‌ور شدند، اما هرگز نتوانستند سلطه‌ی خود را بر این مناطق تثبیت کنند. این حکومت در نهایت زیر فشار سلجوقیان تُرک و با شکست از محمود غزنوی در سال ۹۹۹ میلادی، به حیات سیاسی خود پایان داد.



نقشهٔ قلمرو حکومت سامانیان

۲.۶ – حاکمیت خاندان هزبان (هده‌بان) کوردها در سال‌های ۹۰۶ تا ۱۱۴۴ میلادی

هزبان (هده‌بان، هوزبان، هوزوان) یکی از خاندان‌های مشهور و سرشناس کورد بود که در فاصله‌ی سال‌های ۹۰۶ تا ۱۱۴۴ میلادی بر بخش‌هایی از جنوب، شمال و شرق کوردستان حکومت می‌کردند. قلمرو این حاکمیت مناطقی همچون اربیل، سوران، دهوک، شنگال، نینوا (موصل)، بلباس، ورمه (ارومیه)، موکری، مه‌راقه (مراغه)، سلماس و جوله‌میرگ را در بر می‌گرفت. اربیل به عنوان پایتخت زمستانی و سلماس به عنوان پایتخت تابستانی این حکومت انتخاب شده بود.

در ادامه فهرستی از فرمانروایان شناخته‌شده خاندان هزبان، به همراه سال‌های دوره حکومت آن‌ها و رویدادهای مهم آن دوران ارائه شده است.

نام فرمانروایان	سال‌های دوره فرمانروایی	توضیحی کوتاه در مورد ویژگی‌های این دوره
محمد پسر بلال هزبان	۹۰۶ پیش از میلاد	علیه عباسیان قیام کردند و این حکومت کوردی را در منطقه کوردستان تأسیس نمودند. سپس از سوی نیروهای عباسیان مورد تهاجم قرار گرفتند اما توانستند حمله را در هم بشکنند. سرزمین‌هایی که عرب‌ها اشغال کرده بودند را بازپس گرفتند و دوباره به صاحبان اصلی آن یعنی کوردها بازگرداندند.
جعفر پسر شَکویه	۹۴۳ میلادی	توانست حاکمیت هزبان را در منطقه سلماس حفظ کند و به تثبیت اقتدار هزبان در این ناحیه ادامه دهد.
میر ابو هژا مسک پسر چاکو	۱۰۰۰ میلادی	ادامه تثبیت حاکمیت هزبان در این منطقه.

ابو هژا پسر ربیب‌الدوله	۱۰۴۰ میلادی	در دوره فرمانروایی ابو هژا، منطقه تحت تسلط مستقیم او قرار گرفت.
میر شرف‌الدین عیسی پسر مسک	۱۰۴۵ میلادی	استمرار فرمانروایی بر این منطقه.
میر سالار پسر موسی	۱۰۴۶ میلادی	استمرار فرمانروایی بر این منطقه.
میر ابو حسن علی پسر مسک	۱۰۴۶–۱۰۴۸ میلادی	استمرار فرمانروایی بر این منطقه.
میر ابو علی احسن پسر مسک	۱۰۴۸–۱۰۶۳ میلادی	در دوره فرمانروایی میر ابو علی، منطقه تحت سلطه مستحکم‌تری قرار گرفت.
میر ابو هژای دوم حسین پسر بابا علی حسن	۱۰۶۳–۱۰۸۰ میلادی	در این دوره خاندان وابسته به این حکومت عبارت بودند از: مهرانیه، روادیه، حکامیه و مارانیه. حکومت هزبان در جنبه‌های مدیریتی و فرهنگی کوردی نقش داشت.
بیناو	۱۰۸۰–۱۱۴۴ میلادی	در این دوره این حکومت توانست قلمرو خود را گسترش دهد و چندین منطقه از شمال کوردستان را از دست تُرک‌های عطا بیگی اوغوز آزاد کند. اما در پایان تُرک‌ها که دریافتند با جنگ نمی‌توانند بر کوردها غلبه کنند، با دادن مقام و منزلت به برخی کوردها، از شمال عطا بیگی اوغوز و از شرق ایمادالدین زنگی تُرک اوغوز، حمله کردند و با خیانت دستان کوردها، این حکومت را سرنگون کردند.

۲.۷– حاکمیت خاندان بویهی کوردها در سال‌های ۹۳۴ تا ۱۰۴۸ میلادی

بویهیان، خاندان دیلمی یا تاتی منطقه کوهستانی اطراف دریای کاسپین (دریاچه خزر) بودند که در دوران خلافت عباسی به عنوان ژنرال‌ها و فرماندهان ارتش، جایگاهی برجسته یافتند. پس از ضعف خلافت عباسی، این خاندان فرصت را غنیمت شمردند و نخستین حکومت بویهی را در منطقه شیراز بنیان نهادند و سپس بغداد را نیز تحت سلطه خود درآوردند. این خاندان به لهجه‌های تاتی و زازاکی کوردی سخن می‌گفتند. در حقیقت، آنان به عنوان دیلمیان شناخته می‌شدند، اما اصالتاً کورد بودند. امروزه نیز بخشی از کوردهای شمال کوردستان گویش خود را «دیمیلکی» می‌نامند که شباهت زیادی به دیلمی دارد. در واقع، گویش‌های دیمیلی، زازاکی و تاتی همگی بسیار به هم نزدیک‌اند و در اصل گویش‌های یک زبان واحد هستند که همان زبان کوردی است.

حاکمیت بویهیان در حقیقت استقلال کامل داشت، هرچند خلیفه عباسی را همچون نماینده‌ای تشریفاتی برای امور دینی (شریعت اسلامی) حفظ کرده بودند.

در ادامه، فهرستی از فرمانروایان شناخته‌شده بویهی به همراه سال‌های دوران حکومت آنان و رویدادهای مهم این دوره ارائه شده است.

نام فرمانروایان	**سال‌های فرمانروایی**	**پایتخت و منطقه فرمانروایی**	**خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره**
علی بن بویه (عمادالدوله)	۹۳۴–۹۴۹ میلادی	شیراز – استان شیراز	نخستین فرمانروای محلی آل بویه که بر استان شیراز مسلط شد و تحت ضعف خلافت عباسی حکومت آل بویه را تأسیس کرد. سپس به مرگ طبیعی درگذشت.
احمد بن بویه (معزالدوله)	۹۴۵–۹۶۷ میلادی	بغداد – استان بغداد	در سال ۹۴۵ میلادی شهر بغداد را تصرف کرد. خلیفه عباسی را به عروسک دست‌نشانده مردم تبدیل نمود. خود را

			امیرالامرا و فرمانروای واقعی خلافت عباسی خواند. سپس درگذشت.
حسن بن بویه (رکن‌الدوله)	۹۳۵–۹۷۶ میلادی	ری – ری، همدان، اصفهان	در مناطق شمالی ایران به قدرت رسید. با فرمانروایان عباسی درگیر جنگ و درگیری بود و سپس به مرگ طبیعی درگذشت.
عضدالدوله (فناخسرو)	۹۴۹–۹۸۳ میلادی	شیراز و بغداد - مناطق بین استان شیراز تا استان بغداد	حکومت آل بویه را گسترش داد. پس از مرگ پدر و عمویش، بزرگ‌ترین فرمانروای آل بویه شد. بیمارستان و زندان ساخت و سرپرستی آموزش را بر عهده داشت. سپس به مرگ طبیعی درگذشت.
شرف‌الدوله	۹۸۳–۹۸۸ میلادی	بغداد – جنوب عراق	در عراق جنگ داخلی شروع کرد و با برادرش بهاءالدوله درگیر جنگ شد و هراس برپا کرد. سپس درگذشت.
بهاءالدوله	۹۸۸–۱۰۱۲ میلادی	بغداد و شیراز - جنوب عراق و جنوب ایران	پس از پایان جنگ برادکشی، توانست صلح پایدار برقرار کند. به مرگ طبیعی درگذشت.
سلطان‌الدوله	۱۰۱۲–۱۰۲۱ میلادی	شیراز – جنوب ایران	جنوب عراق و بغداد را در جنگ با سلجوقیان از دست داد.
ابوکالیجار مرزبان	۱۰۲۱–۱۰۴۸ میلادی	شیراز – جنوب ایران	آخرین فرمانروای مهم آل بویه بود. در زمان شکست و واگذاری مناطق به سلجوقیان، درگذشت.
مالک‌رحیم	۱۰۴۸–۱۰۵۵ میلادی	بغداد	آخرین فرمانروای آل بویه بود که مدتی شهر بغداد را تحت فرمانروایی خود داشت و سپس در درگیری‌های سلجوقیان به سر برد. سرانجام توسط طغرل‌بگ سلجوقی شکست خورد و حکومت آل بویه پایان یافت.



نقشه‌ی ساختار قدرت بوییان

۲.۸– حاکمیت خاندان کوردی شَدّادیان (۹۵۰–۱۲۵۸ میلادی)

خاندان شَدّادیان یک خاندان کوردی بود که از سال ۹۵۰ تا ۱۲۵۸ میلادی، به مدت ۳۰۷ سال، بر قفقاز و مناطق اطراف ارمنستان و جمهوری آذربایجان کنونی حکومت کردند. قلمرو حکمرانی دولت کوردی شَدّادیان شامل تمام سرزمین‌های آذربایجان و ارمنستان امروزی بود. نام رسمی این حکومت «دولت کوردی شَدّادیان» بود و زبان رسمی مردم و حکومت، زبان کوردی محسوب می‌شد. پایتخت سیاسی این حکومت شهر گه‌نجه (گنجه) (در آذربایجان امروزی) و پایتخت اقتصادی آن شهر دِوین (آرتاشات) در ارمنستان کنونی بود.

حکام خاندان شَدادی به ترتیب زیر بودند:

شَدّاد بن بُدهان، بنیان‌گذار خاندان، در فاصله سال‌های ۹۵۱ تا ۹۷۶ میلادی بر گه‌نجه (گنجه) حکومت می‌کرد. او ابتدا فرمانده‌ای نظامی بود که پس از فروپاشی امپراتوری سامانیان،

حکومت خود را در گه‌نجه (گنجه) بنا نهاد. پس از وفاتش در سال ۹۷۶ میلادی، حکومت به نسل‌های بعدی‌اش منتقل شد.

فضل بن شَدّاد، در فاصله سال‌های ۹۷۶ تا ۹۹۷ میلادی بر گه‌نجه (گنجه) و آذان حکومت کرد و سعی نمود قلمرو کوردی خود را گسترش دهد. پس از وفاتش در سال ۹۹۷ میلادی، حکومت به وارثانش رسید.

محمد بن فضل شَدّاد، در فاصله سال‌های ۹۹۷ تا ۱۰۲۷ میلادی حکومت کرد و تلاش زیادی برای دفاع از قلمرو خاندان در برابر مهاجمان خارجی انجام داد. پس از درگذشتش در سال ۱۰۲۷ میلادی، پسرش جانشین وی شد.

شَمس‌الدوله ابوالفتح (شمس‌الدوله)، در فاصله سال‌های ۱۰۲۷ تا ۱۰۳۱ میلادی حکومت کرد. دوران حکومت او کوتاه بود و با تهدیدات فزاینده مواجه شد که در نهایت موجب تضعیف حکومتش شد و پس از مرگش خاندان شَدادی مورد تهاجم نیروهای خارجی قرار گرفت.

مظفَّرالدوله ابوالقاسم (ابوالقاسم)، در فاصله سال‌های ۱۰۳۱ تا ۱۰۵۲ میلادی حکومت کرد و سعی در احیای قدرت خاندان داشت، اما در برابر فشارهای فزاینده سلجوقیان موفق نبود. او در سال ۱۰۵۲ میلادی توسط سلجوقیان شکست خورد و کشته شد و با مرگ او، حکومت خاندان شَدادی عملاً پایان یافت.

شهریار بن محمد، در فاصله سال‌های ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۳ میلادی بر گه‌نجه (گنجه) حکومت کرد و تلاش نمود استقلال خاندان شَدادی را در برابر امپراتوری سلجوقی حفظ کند. اما در سال ۱۰۷۳ میلادی توسط سلجوقیان کشته شد و این امر منجر به تضعیف شدید قدرت خاندان گردید.

سلیمان بن شَمس‌الدوله، در فاصله سال‌های ۱۰۷۳ تا ۱۰۹۳ میلادی حکومت کرد. دوران او با درگیری‌های داخلی همراه بود و با شدت یافتن تهاجمات خارجی، حکومتش به ضعف گرایید. در سال ۱۰۹۳ میلادی توسط سلجوقیان کشته شد.

شاه عزیزالدین، در فاصله سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۰ میلادی حکومت کرد و پایتختش شهر دِوین و آران بود. او در میانه قرن سیزدهم میلادی حکومت نمود و در سال ۱۲۵۸ میلادی توسط سپاهیان مغول تحت فرماندهی هولاکوخان مورد حمله قرار گرفت و در نبرد کشته شد. حمله مغولان بخش عظیمی از ساختارهای حکومتی کوردی در قفقاز را ویران کرد.

ساختار قدرت این خاندان عمدتاً بر اساس روابط خاندانی و خانوادگی استوار بود. جانشینان بیشتر از نسل مستقیم بنیان‌گذار بودند و در طول چندین نسل، حکومت در میان اعضای خاندان منتقل می‌شد. با این حال، جانشینی همیشه ساده نبود و در بسیاری مواقع منازعات داخلی برای کسب قدرت در میان اعضای خاندان وجود داشت که به ویژه در سال‌های پایانی حکومت، عامل ضعف و انحطاط آن شد.

خاندان شَدادی پس از مدت‌ها تحت فشار شدید سلجوقیان و بعدها مغولان قرار گرفت و کنترل خود بر مناطق تحت حکمرانی را به تدریج از دست داد. روابط حکام شَدادی با این دو امپراتوری بزرگ پرتنش بود؛ برخی از فرمانروایان تلاش می‌کردند با آن‌ها متحد شوند، در حالی که برخی دیگر در برابرشان مقاومت می‌کردند.

درگیری‌های داخلی میان شاخه‌های مختلف خاندان شَدادی، عامل اصلی بی‌ثباتی و سقوط این حکومت بود. سرانجام در سال ۱۲۵۸ میلادی، زمانی که شاه عزیزالدین توسط مغولان هولاکوخان کشته شد، حکومت خاندان شَدادی به پایان رسید و ساختارهای حکومتی آن فروپاشید. بسیاری از کوردهای این مناطق یا کشته شدند و یا به اجبار تُرک‌سازی شدند. امروزه اکثریت آذری‌هایی که در جمهوری آذربایجان زندگی می‌کنند و دشمنی با کوردها دارند، در اصل کورد تبار هستند که به زور تُرک‌سازی و دگرگون شدند و به دشمنان کوردها تبدیل شدند.



تابلوی از ابوالاسر کوردی در میدان‌های نبرد، یکی از نمودهای برجسته موفقیت او در برابر سپاهیان امپراتوری بیزانس روم در فاصله سال‌های ۱۰۲۲ تا ۱۰۴۰ میلادی بود. ابوالاسر کوردی از فرماندهان برجسته حکومت شَدادی به‌شمار می‌رفت و نقش بسزایی در پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی این خاندان ایفا نمود.



نقشهٔ قلمرو حکومت شَدّادیان

۲.۹– حکومت خاندان روادی کورد در سال‌های ۹۵۰ تا ۱۰۷۱ میلادی

خاندان روادی یکی از خاندان‌های اصیل کوردی بود که در قرنهای دهم و یازدهم میلادی به مدت ۱۲۱ سال بر بخشی از شرق کوردستان حکومت می‌کرد. روادیان به عنوان یک خاندان شناخته‌شده کورد پس از فروپاشی خلافت عباسی در آن منطقه، قدرت را به دست گرفتند و اقتدار خود را مستقر ساختند.

حکومت روادی به صورت عمده در شرق کوردستان متمرکز بود و شهر ته‌وریز (تبریز) به عنوان پایتخت این حکومت انتخاب شده بود. با این حال، شهر مه‌راقه (مراغه) نیز در آن دوره به عنوان یکی از مراکز مهم فرهنگی و اداری شناخته می‌شد.

در ادامه، فهرستی از امیران نامدار خاندان روادی به همراه سال‌های حکومت آنان و رویدادهای مهم آن دوره ارائه می‌شود.

نام فرمانروایان	سال‌های دوره فرمانروایی	منطقه فرمانروایی	ویژگی‌های این دوره
محمد بن حسین روادی	۹۵۰–۹۵۵ میلادی	ته‌وریز (تبریز)، مه‌راقه (مراغه)، اَردَویل	بنیان‌گذار خاندان روادی بود. به مرگ طبیعی درگذشت.
ابوالحَیجاء حسین	۹۵۵–۹۹۸ میلادی	ته‌وریز (تبریز)، مه‌راقه (مراغه)، اَردَویل، مکریان، ورمه (ارومیه)، بلباس	نیروی متحدی تشکیل داد و قلمرو فرمانروایی خود را گسترش داد. در جنگی علیه ارمنیان در سال ۹۸۸ میلادی کشته شد.
ابوالحَیجاء مملان	۹۸۸–۱۰۰۰ میلادی	ته‌وریز (تبریز)، مه‌راقه (مراغه)، اَردَویل، مکریان،	ثبات و گسترش مداوم قلمرو فرمانروایی را حفظ کرد. به مرگ طبیعی درگذشت.

		ورمه (ارومیه)، بلباس	
ابو نصر حسین دوم	۱۰۰۰–۱۰۲۵ میلادی	تەوریز (تبریز)، مەراقه (مراغه)، آردَویل، مکریان، ورمه (ارومیه)، بلباس	پایه‌های قدرت موروثی خاندان را تقویت کرد.
ابو منصور وحسودان	۱۰۲۵–۱۰۵۹ میلادی	تەوریز (تبریز)، مەراقه (مراغه)، آردَویل، مکریان، ورمه (ارومیه)، بلباس	در برابر تُرکمانان اوغوز به مقابله مسلحانه پرداخت و توانست حمله تُرک‌ها را در کوه‌های سهند دفع کند. اهمیت بسیاری به فرهنگ کوردی می‌داد. در سال ۱۰۵۹ میلادی در نبردی دفاعی علیه حمله سلجوقیان کشته شد.
ابو نصر مملان دوم	۱۰۵۹–۱۰۷۰ میلادی	تەوریز (تبریز)، مەراقه (مراغه)، آردَویل، مکریان، ورمه (ارومیه)، بلباس	قلعه آردَویل را ساخت. تحت فشار سلجوقیان و به دست فرمانروای سلجوقی آلپ ارسلان در سال ۱۰۷۱ میلادی کشته شد.
احمدیل بن ابراهیم بن وحسودان	۱۱۰۰–۱۱۱۶ میلادی	مەراقه (مراغه)، تەوریز (تبریز)	پایتخت را به مەراقه (مراغه) منتقل کرد. همراه با ملک شاه سلجوقی در حمله به سوریه شرکت کرد. در مذاکرات صلح با صلیبی‌ها فعالانه حضور داشت. در سال ۱۱۱۷ میلادی به دست اسماعیلیان در بغداد کشته شد.

در سال ۱۰۲۹ میلادی، وحسودان در نبردی که برای درهم شکستن تُرک‌های مهاجم اغوز در مەراقه (مراغه) به وقوع پیوست، به یاری کوردهای هزبانی شتافت. خاندان روادی به

دلیل گسترش قدرت سلجوقیان با تهدیدی جدی مواجه شدند که این امر نهایتاً به فروپاشی حکومت آن‌ها انجامید.

در سال ۱۰۴۰ میلادی، مظفری سوزانی فرزند مامه‌لان با ده هزار نیروی مسلح کورد به تُرک‌های اغوزی در منطقه گیلان حمله برد و تعداد زیادی از آن‌ها را کشت. بازماندگان تُرک به سمت ورمه عقب‌نشینی کردند و سپاه کوردها نیز آنان را تا ورمه تعقیب نمود. تُرک‌ها در شهر جوله‌میرگ (حَکّاری) دست به غارت مردم زدند و به دامنه‌های کوه‌های اطراف پناه بردند. اما چون آشنایی کافی با کوهستان‌های جوله‌میرگ نداشتند، کوردها مسیر بازگشت آن‌ها را مسدود کردند و به آن‌ها حمله‌ور شدند و نزدیک به ۱۵۰۰ تن از آنان را کشتند و دیگران را به اسارت گرفتند که در میان آن‌ها هفت امیر بزرگ اغوز نیز حضور داشتند. تمامی غنایمی که تُرک‌ها به غارت برده بودند، باز پس گرفته شد.

در همین دوره، دیلمیان تاتی که ارتش خود را از کوردهای گیلان و مازندران تشکیل داده بودند، توانستند عنوان خلافت عباسی را به شاهنشاهی تغییر دهند.

خاندان اغوز از جمله پیشگامان لشکرکشی‌های سلجوقی بودند. پس از کشتار گسترده مردم منطقه، اغوزیان پیروز شدند و خود را به مه‌راقه (مراغه) رساندند. در سال ۱۰۳۷ میلادی، شهر کوردنشین مه‌راقه (مراغه) را ویران و غارت کردند و سپس بر بخشی از خاندانهای هزبانی کورد در ته‌وریز (تبریز) تاختند و بسیاری را کشتند. اگرچه کوردها در برابر آنان مقاومت کردند، اما تُرک‌ها به دلیل برخورداری از تجهیزات جنگی و سواره‌نظام قوی و همچنین مهارت بالای جنگاوری، با بی‌رحمی بسیاری از کوردها را قتل‌عام کردند و فاجعه‌ای بزرگ رقم زدند و نهایتاً کوردها را شکست دادند.

به همین ترتیب، تُرک‌های اغوز در سال ۱۰۷۱ میلادی به شهر ورمه حمله کردند و کوردهای این شهر، به ویژه خاندانهای ابوحیجار و هزبانی را قتل‌عام نمودند. گرچه کوردها به مدت ده روز مقاومت جانانه‌ای از خود نشان دادند، اما شمار زیاد نیروهای اغوز باعث شد که آنان سرانجام شکست بخورند و ورمه برای اولین بار در تاریخ، تحت سیطره تُرک‌های آذری قرار گرفت. پیش از آن زمان، هیچ خاندان تُرک آذری در این منطقه حضور نداشت.

سپاه تُرک‌های طغرل‌بک به فرماندهی امیر منصور به کوردهای آیروان (ایرَوان) حمله‌ور شد. همزمان، نیروی دیگری از همین تُرک‌ها به فرماندهی بوقا به دیاربکر و پیشخابور یورش برده و دست به غارت و قتل‌عام گسترده کوردها زدند.

۲.۱۰–دوران حکمرانی خاندان حسن واحدی کوردی میان سال‌های ۹۵۹ تا ۱۰۱۵ میلادی

خاندان حسن واحدی، خاندانی کوردی بود که در قرون دهم و یازدهم میلادی به مدت ۵۶ سال بر بخشی از مناطق کوردنشین شرق کوردستان حکومت کردند. خاندان حسن واحدی یکی از خاندان‌های نامدار کورد بودند که پس از سقوط خلافت عباسی در آن منطقه، قدرت را به دست گرفتند.

حکومت حسن واحدی به‌صورت عمده در شرق کوردستان متمرکز بود و شهر دیناور (دینور) در استان کرماشان پایتخت این حکومت به شمار می‌رفت. همچنین، شهر کرماشان در همان دوره یکی از مراکز مهم فرهنگی و اداری منطقه محسوب می‌شد. قلمرو این حکومت شامل مناطق لورستان، کرماشان، دیناور، نهاوند، همدان و ته‌وریز (تبریز) بود که تحت فرمانروایی آن‌ها قرار داشت.

در ادامه، فهرستی از فرمانروایان نامدار خاندان حسن واحدی به همراه سال‌های دوران حکومت و رویدادهای مهم این دوره ارائه می‌شود.

نام فرمانروایان	سال‌های دوره فرمانروایی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
حسن واحدی پسر حسین	۹۶۱–۹۷۹ میلادی	بنیان‌گذار این حکومت کوردی بود. توانست تحت سلطه بوییان، استقلال نسبی خود را حفظ کند. تأثیرات فراوانی بر کوردهای شرق گذاشت. در سال

		۹۷۹ میلادی درگذشت. پس از مرگ وی، اختلافات داخلی میان پسرانش به‌وجود آمد.
بدرالدین حسن واحد	۹۷۹–۱۰۱۴ میلادی	اداره حکومت را کارآمدتر کرد. ساختار اقتصادی را بهبود بخشید. از واحد پول کوردی استفاده نمود. پس از مرگش، پسرش زاهیر جانشین وی شد.
زاهیر پسر هلال	۱۰۱۴–۱۰۱۵ میلادی	به دلیل اختلافات داخلی و فشارهای خارجی، قدرت ارضی کاهش یافت. توسط فرمانروایان بویی تبعید شد. پس از مدت کوتاهی کشته شد. فرمانروایی او به بی‌ثباتی، ضعف و کم‌تجربگی شناخته می‌شود. نتوانست یکپارچگی سرزمین پیشین را حفظ کند.

پس از سال ۱۰۱۵ میلادی، مناطق شرق کوردستان میان انزیده‌ها، بوی‌ها و کاکه‌ای‌ها تقسیم شدند و در نهایت به دست سلجوقیان تحت فرمانروایی طغرل قرار گرفتند.

۲.۱۱– ورود قوم تُرک به کوردستان میان سال‌های ۹۷۷ تا ۱۱۸۶ میلادی

آلب‌تکین، یکی از فرماندهان تُرک بود که در سپاه سامانیان به درجات بالایی دست یافت و به فرمانروایی ولایت غزنه افغانستان منصوب شد. زمانی که امپراتوری سامانی به دلیل اختلافات داخلی و تهدیدات خارجی دچار ضعف و فروپاشی شد، آلب‌تکین به تدریج در سال ۹۶۳ میلادی استقلال ولایت غزنه را اعلام کرد. سپس سبکتکین، یکی دیگر از فرماندهان تُرک در درون حکومت سامانی، به آلب‌تکین نزدیک شد و با دختر او ازدواج کرد. در نهایت، او قدرت را به‌دست گرفت و پایه‌های حکومتی تازه به‌نام امپراتوری غزنویان را بنا نهاد. به طور کلی، غزنویان بخشی از امپراتوری‌های اسلامی تُرک-فارسی بودند که میان سال‌های ۹۷۷ تا ۱۱۸۶ میلادی بر افغانستان، پاکستان، ایران و کوردستان فرمانروایی کردند و به نام اسلام‌گرایی، قدرت خود را با زبان فارسی تثبیت و سیاست‌های سلطه‌طلبانه خویش را پیش بردند. بیشتر فرماندهان آن‌ها از تُرکان قراخانی بودند که ابتدا به بهانه تجارت و کسب‌وکار وارد این سرزمین‌ها شدند و سپس به تدریج در ساختار قدرت خلافت عباسی، امپراتوری سامانی و نهایتاً حکومت غزنویان نفوذ و سلطه پیدا کردند.

حکومت غزنویان با سبکتکین آغاز شد که میان سال‌های ۹۷۷ تا ۹۹۷ میلادی قدرت را در دست داشت. پس از مرگ آلب‌تکین، سلطان محمود غزنوی در سال‌های ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ میلادی به بزرگ‌ترین پادشاه دوران بدل شد. او با کشتار و خشونت گسترده علیه هندوها و بودایی‌ها توانست هند را زیر سلطه خود درآورد. سپس مسعود غزنوی در سال‌های ۱۰۳۰ تا ۱۰۴۰ میلادی به تخت نشست و در نبرد دندانقان (میدان نبردی در ۴۰ کیلومتری جنوب شهر مرو در ولایت ماری تُرکمنستان) از سلجوقیان تُرک شکست خورد. پایتخت آن‌ها شهر غزنه افغانستان بود و زبان حکومت‌شان فارسی و عربی بود.

در ادامه، فهرستی از شاهان معروف غزنوی به همراه سال‌های حکومت و رویدادهای مهم دوران آن‌ها ارائه می‌شود.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوره فرمانروایی**	**خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره**
سبکتکین	۹۷۷–۹۹۷ میلادی	توسط نیروهای قبیله‌ای غزنه انتخاب شد. بنیان‌گذار حکومتی خودمختار تُرک بود و به هند و شاهنشاهی هندوستان حمله برد. به دلیل بیماری در هنگام بازگشت از بلخ به غزنه در اواخر تابستان ۹۹۷ میلادی درگذشت.
اسماعیل	۹۹۷–۹۹۸ میلادی	توسط پدرش سبکتکین به عنوان جانشین منصوب شد، اما در نبرد غزنه از برادر بزرگترش محمود شکست خورد.
محمود (یمین‌الدوله)	۹۹۸–۱۰۳۰ میلادی	برادرش را کنار زد و تاج و تخت پادشاهی را تصرف کرد. خراسان را غارت کرد و ۱۷ لشکرکشی مشهور به هند انجام داد. سپس بر اثر بیماری مالاریا و سل درگذشت.
محمد	میلادی ۱۰۳۰	توسط محمود به پادشاهی رسید اما توسط مسعود، برادر دوقلویش از قدرت برکنار شد و سپس در سال ۱۰۴۱ میلادی توسط برادرزاده‌اش مودود کشته شد.
مسعود اول	۱۰۳۰–۱۰۴۰ میلادی	تاج و تخت پادشاهی را از برادر دوقلوی خود محمد تصاحب کرد. در نبرد دندانقان شکست خورد و خراسان را به سلجوقیان واگذار کرد و در منطقه "گری" کشته شد.

مودود	۱۰۴۱–۱۰۵۰ میلادی	راه پدرش را ادامه داد و برای مدت کوتاهی بلخ و هرات را از سلجوقیان بازپس گرفت و سپس به طور طبیعی درگذشت.
مسعود دوم	۱۰۴۸ میلادی	فرزند بی‌بندوبار مودود بود که توسط جناح‌های درباری به پادشاهی رسید. در همان سال از قدرت برکنار شد و پس از مدت کوتاهی کشته شد.
علی	۱۰۴۸–۱۰۴۹ میلادی	عموی مسعود دوم بود که در قصر سلطنت را به دست گرفت و توسط وزیر عبدالرشید کشته شد.
عبدالرشید	۱۰۴۹–۱۰۵۲ میلادی	پس از مرگ علی، توسط محافظان تُرک منصوب شد و سپس همراه با ۱۱ شاهزاده دیگر توسط ژنرال طغرل از تخت پایین کشیده شد.
طغرل	۱۰۵۲–۱۰۵۳ میلادی	یکی از غلامان فرمانده بود که خاندان سلطنتی را قتل‌عام کرد و تاج و تخت را به دست گرفت. توسط غلامان وفادار به شاهزادگان ترور شد و سر بریده‌اش در غزنه به نمایش گذاشته شد.
فرّخزاد	۱۰۵۳–۱۰۵۹ میلادی	برادر مسعود اول بود که خاندان سلطنتی را دوباره به قدرت بازگرداند. در تلاش برای قتل در حمام جان سالم به در برد اما بعداً بر اثر اسهال شدید درگذشت.
ابراهیم	۱۰۵۹–۱۰۹۹ میلادی	پس از قتل‌عام طغرل، آخرین شاهزاده زنده بود. فرمانروایی‌اش با صلح با سلجوقیان و گسترش فرهنگی شناخته شد و سپس به طور طبیعی درگذشت.
مسعود سوم	۱۰۹۹–۱۱۱۵ میلادی	جانشین پدرش شد. مناره و کاخ بزرگی در غزنه بنا کرد و سپس به طور طبیعی درگذشت.
شیرزاد	۱۱۱۵–۱۱۱۶ میلادی	بزرگترین پسر مسعود سوم بود. سپس عزل شد و بعداً توسط ارسلان‌شاه برادرش کشته شد.
ارسلان‌شاه	۱۱۱۶–۱۱۱۷ میلادی	تاج و تخت را تصرف کرد و برادران دیگر خود را کور نمود. در نبردی با شاهزاده سلجوقی سنجر شکست خورد و با حمایت بهرام در شرق کشته شد.

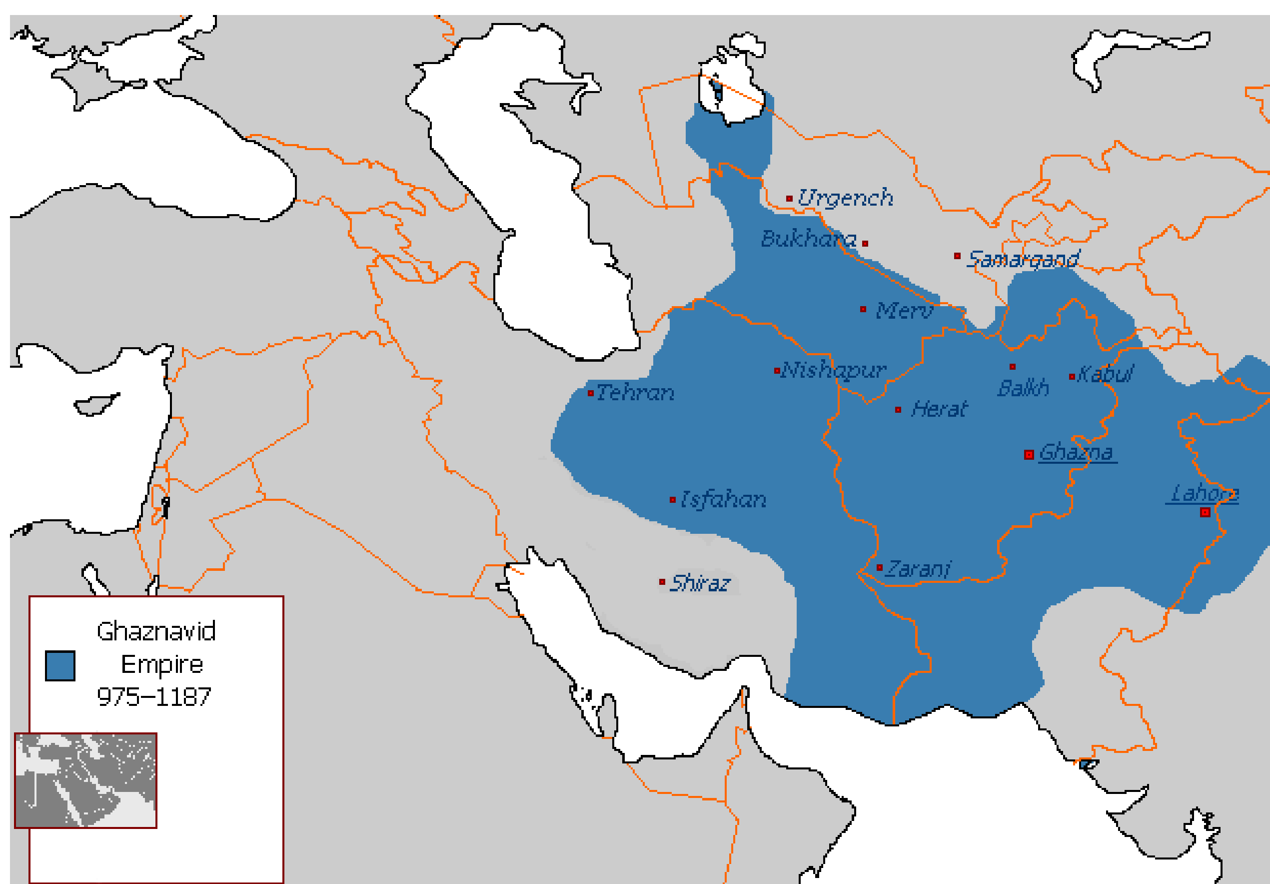
بهرامشاه	۱۱۱۷–۱۱۵۷ میلادی	توسط سلطان سنجر سلجوقی منصوب شد. پس از غارت غوریان، بار دیگر سلطنت غزنه را بازسازی کرد. طولانی‌ترین دوران فرمانروایی را داشت و به طور طبیعی در غزنه درگذشت.
خسروشاه	۱۱۵۷–۱۱۶۰ میلادی	پسر بزرگ بهرامشاه بود. علیه قیام غوریان جنگید و سپس به طور طبیعی درگذشت.
خسرو ملک	۱۱۶۰–۱۱۸۶ میلادی	دادگاه و پایتخت را به شهر لاهور منتقل کرد پس از آنکه اغوزها غزنه را تصرف کردند. تلاش کرد از طریق اتحاد با خودمختاران پنجاب قدرت را بازپس گیرد اما توسط معزالدین محمد غوری دستگیر شد. در غور زندانی شد و در سال ۱۱۹۱ میلادی به دار آویخته شد و به این ترتیب به سلطنت غزنویان پایان داده شد.

در آغاز قرن یازدهم میلادی، اقوام تُرک تاتار و قپچاق از مغولستان به سوی کوهستان‌های قفقاز و مناطق پیرامونی دریای کاسپین (خزر) در کوردستان کوچ کردند. این گروه‌های تُرک که در ابتدا با نام چوپانی و فعالیت‌های مربوط به ماهیگیری و بازرگانی به مناطق باخو و آراسِ کوردستان وارد شدند، به نام‌های افشار، بایندور، سالور، غُز، دیلم و قاجار شناخته می‌شدند. به دلیل تمایل شدیدشان به کشتار و غارت مردمان دیگر و پیشه‌کردن این اعمال، پس از شناسایی و آشنایی با این مناطق، به کوردهای این سرزمین یورش آوردند و با ابزارهای جنگی چون نیزه، تیر و کمان و شمشیر، به قتل‌عام کوردها پرداختند و اموال و زمین‌هایشان را تصاحب نمودند.

این تُرک‌ها به شکلی مداوم و سازمان‌یافته در اندیشه کشتار و غارت کوردها بودند. کوردها به صورت خاندانهای پراکنده و ناهماهنگ زندگی می‌کردند که هزاران سال در این مناطق ساکن بودند. اما تُرک‌ها بسیار هوشمندانه متحد و هماهنگ بودند؛ به همین دلیل گروه‌های کوچکی از کوچ‌نشینان تُرک توانستند دسته‌های بزرگی از کوردهای بومی را سرکوب کرده و یا آنان را وادار به کوچ اجباری نمایند و یا به زور آنان را تُرک و آذری‌زبان سازند. به عبارت دیگر، سرزمین‌هایی که امروز به نام‌های آذربایجان و تُرکمنستان شناخته می‌شوند، پیش از این یورش‌ها بخش اعظم جمعیت‌شان کورد بودند و به زبان کوردی سخن می‌گفتند.

تُرک‌ها به اندازه‌ای کوردها را کشتند و قتل‌عام کردند که بخش‌های باقی‌مانده را نیز به زور تُرک کردند و زبان کوردی را بر آنان ممنوع ساختند. تا پس از دوران خلافت عباسی، این تُرک‌ها در مناطقی که اشغال کرده بودند، قدرت و تسلط خود را افزایش دادند. به همین ترتیب، این طوایف تُرک تحت فرماندهی غزها بیشتر سواحل دریای کاسپین را به اشغال خود درآوردند که در آن زمان به عنوان شمال شرقی کوردستان شناخته می‌شد.

به این ترتیب، منطقه شَدادیان (آذربایجان امروزی) و شهرهایی چون گه‌نجه (گنجه)، باخو (باکو)، شیروان، آراس (نخجوان)، لانکَران، اَردَویل (اردبیل)، ریبار (رَشت)، لاجان (لاهیجان) و رامسوار (رامسر) را اشغال کردند و ترکیب جمعیتی این شهرها را دگرگون ساخته و زبان تُرکی را بر مردم این مناطق تحمیل نمودند.



نقشهٔ امپراتوری غزنوی

۲.۱۲– حکومت مروانی کوردی در فاصله سال‌های ۹۸۳ تا ۱۰۸۵ میلادی

خاندان مروانی، خاندان اصیل کوردی بود که در قرنهای دهم و یازدهم میلادی به مدت ۱۰۲ سال بر بخش‌هایی از شمال و غرب کوردستان حکومت می‌کردند. مروانیان یکی از خاندان‌های شناخته‌شده کورد بودند که پس از زوال خاندان پیشین ایوبیان، قدرت را در این منطقه به دست گرفتند. شهر فارقین (سیلوان) پایتخت این حکومت بود، اما شهر دیاربکر نیز در آن زمان به عنوان یکی از مراکز مهم فرهنگی و اداری شناخته می‌شد.

در ادامه فهرستی از فرمانروایان برجسته خاندان مروانی همراه با سال‌های حکومت و رویدادهای مهم دوران آن‌ها ارائه می‌شود.

نام فرمانروایان	**سال‌های دوره فرمانروایی**	**منطقه فرمانروایی**	**شرح مختصر از ویژگی‌های این دوره**
بابا شجاع بن دُستَک	۹۸۳–۹۹۰ میلادی	دیاربکر، بدلیس، بخشی از جزیره فارقین (سیلوان)	خاندان مروانی تشکیل شد و قبایل کورد تحت یک رهبری واحد متحد شدند. سپس در جنگی علیه حکومت بوییان کشته شد.
بابا علی حسنی فرزند مروان	۹۹۰–۹۹۷ میلادی	دیاربکر، بدلیس، بخشی از جزیره فارقین (سیلوان)	حکومت را تثبیت کرد و روابط دیپلماتیک با حکومت‌های بیزانس و بویی برقرار نمود. به شکل طبیعی درگذشت.
مُمَهَیدَ دوله سعید	۹۹۷–۱۰۰۱ میلادی	دیاربکر، بدلیس، بخشی از جزیره فارقین (سیلوان)	دوران کوتاه فرمانروایی، اما سپس از حکومت کناره‌گیری کرد و به طور طبیعی درگذشت.
ناصرالدوله احمد فرزند مروان	۱۰۰۱–۱۰۶۱ میلادی	دیاربکر، ادسه (رُها)، حَیلوان،	دوران طلایی مروانیان بود که به رشد فرهنگی و اقتصادی منطقه معروف است. در صلح درگذشت.

		حسکه، قامشلو، فارقین (سیلوان)	
ناظم‌الدوله ناصر فرزند احمد	۱۰۶۱–۱۰۷۹ میلادی	دیاربکر، فارقین (سیلوان)	به دلیل حملات سلجوقیان، حکومت دچار ضعف شد و مناطق ادسه را از دست داد. اما توانست شدیدترین حملات سلجوقی را دفع کند.
ابو سعید منصور	۱۰۷۹–۱۰۸۵ میلادی	دیاربکر، فارقین (سیلوان)	پس از شش سال مقاومت، در نبردی علیه حملات سلجوقیان شکست خورد. در جنگ کشته شد و حکومت مروانی به پایان رسید.

۲.۱۳– حکومت آنازیدی کوردی میان سال‌های ۹۹۰ تا ۱۱۱۷ میلادی

خاندان آنازیدی کوردی، خاندانی کوردی بود که در اواخر قرن دهم و اوایل قرن دوازدهم میلادی، به‌مدت ۱۲۷ سال بر بخشی از مناطق شرق و جنوب کوردستان فرمانروایی می‌کردند. خاندان آنازیدی کوردی از خاندان‌های شناخته‌شده‌ی کورد بودند که پس از فروپاشی خلافت عباسی در آن ناحیه، قدرت را در دست گرفتند.

حکومت آنازیدی کوردی به‌صورت عمده در شرق و جنوب کوردستان اداره می‌شد و شهر هَلوَان (واقع در نزدیکی سرپُل زهاب از توابع استان کرماشان) نخستین پایتخت آنان بود که بعدها به شهر شارزور در جنوب کوردستان منتقل شد. شهر هَلوَان از شهرهای تاریخی مهم کوردها به‌شمار می‌رفت که در دوران مادها بنیان نهاده شده بود و ساسانیان کورد نیز به‌خوبی از آن محافظت می‌کردند، اما در حملات تُرکان سلجوقی غارت شد و تخریب گردید و به مردم اجازه‌ی بازسازی آن داده نشد.

در ادامه، فهرستی از فرمانروایان برجسته‌ی خاندان آنازیدی کوردی همراه با سال‌های حکومت آنان و رویدادهای مهم آن دوره ارائه شده است:

نام فرمانروایان	سال‌های دوره فرمانروایی	منطقه فرمانروایی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
بابا فتح محمد بن اناز	۹۹۰–۱۰۱۱ میلادی	حلوان، شهرزور، داقوق، داسقره، مندلی، نعمانیه	فرمانروایی خاندان انازی کورد در نبرد و نزاع با بنی عقیل و بنی مزیات شکل گرفت. برای مدتی منطقه را توسعه دادند اما سپس با فشارهای نظامی حسن واحدث‌ها مواجه شدند. در نهایت به بوییان پناه بردند و در سال ۱۰۰۶ میلادی تحت سلطه بوییان درآمدند.
حسین‌الدوله بن بابا شوق	۱۰۱۱–۱۰۴۶ میلادی	حلوان، شهرزور، داقوق، داسقره، مندلی، نعمانیه، همدان، کرماشان	منطقه را توسعه دادند. شمسه‌الدوله و تُرکمان‌های اوغوز را شکست دادند. شهرهای مهمی مانند همدان و کرماشان را تصرف کردند. در سال ۱۰۴۶ میلادی درگذشت.
موحلهیل بن محمد	۱۰۴۶–۱۰۵۵ میلادی	شهرزور، داقوق، داسقره، مندلی، نعمانیه	از یک سو با نزاع‌های داخلی خاندان و از سوی دیگر با گسترش حملات سلجوقیان مواجه شد. در نهایت در دل سپاه سلجوقیان کشته شد.
سرخاب‌الدین محمد	۱۰۵۵–۱۰۷۰ میلادی	شهرزور، داقوق، داسقره، مندلی، نعمانیه	قدرت منطقه‌ای را به دست گرفت اما به دلیل فشارهای خارجی، نفوذش کاهش یافت.

سعدی بن بابا شوق	۱۰۷۰–۱۰۹۱ میلادی	شهرزور، داقوق، داسقره، مندلی، نعمانیه	با قدرت‌های اطراف درگیر نبرد، نزاع و دیپلماسی شد. مشکلات عمدتاً بر سر مسئله قدرت‌طلبی و اختلافات شیعه و سنی بود.
سرخاب دوم بن بدر	۱۰۹۱–۱۱۰۷ میلادی	شهرزور، داقوق، داسقره، مندلی، نعمانیه	با قدرت‌های اطراف درگیر نبرد، نزاع و دیپلماسی شد. مشکلات عمدتاً بر سر مسئله قدرت‌طلبی و اختلافات شیعه و سنی بود.
ابو منصور بن سرخاب	۱۱۰۷–۱۱۱۲ میلادی	شهرزور، داقوق، داسقره، مندلی، نعمانیه	با قدرت‌های اطراف درگیر نبرد، نزاع و دیپلماسی شد. مشکلات عمدتاً بر سر مسئله قدرت‌طلبی و اختلافات شیعه و سنی بود.
سرخاب سوم بن اناز	۱۱۱۲–۱۱۱۷ میلادی	لورستان	آخرین فرمانروای خاندان انازی کورد بود که در لورستان حکومت داشت. در پایان دوره، منطقه‌شان توسط سلجوقیان و نیروهای خارجی دیگر اشغال شد.

۲.۱۴– یورش‌های سلجوقیان تُرک به کوردستان در سال ۱۰۳۰ میلادی

سلجوقیان در قرن یازدهم میلادی، یعنی در سال ۱۰۳۰ میلادی، از کوهستان‌های آتای مغولستان به سمت شمال ایران امروزی که شامل کشورهای ازبکستان، تُرکمنستان و قزاقستان کنونی می‌شد، یورش آوردند. در جریان این لشکرکشی‌ها، سلطان طغرل بگ سلجوقی در سال ۱۰۴۰ میلادی حکومت غزنویان را در این مناطق شکست داد و با تغییر کامل بافت جمعیتی، مناطق مذکور را تُرک‌نشین کرد. او در این فرایند، از ملت کورد، ازبک، تُرکمن و قزاق ترکیبی جدید ایجاد نمود.

سلطان طغرل بگ در سال ۱۰۵۵ میلادی وارد خاک کوردستان شد و بغداد، پایتخت خلافت عباسی را تصرف کرد و به عنوان سلطان سلجوقی، حاکمیت خود را بر ایران، عراق و کوردستان گسترش داد، اما خلافت عباسی را به عنوان ابزار مذهبی تحت فرمان خود نگاه داشت. طغرل بگ سلجوقی بین سال‌های ۱۰۴۰ تا ۱۰۶۳ میلادی حکومت کرد و پس از او آلب ارسلان (۱۰۶۳–۱۰۷۲ میلادی) و ملک‌شاه (۱۰۷۲–۱۰۹۲ میلادی) در ایران حکومت کردند. پس از مرگ ملک‌شاه، قدرت در ایران و کوردستان به حکومت‌های محلی تقسیم شد و تا سال ۱۱۵۷ میلادی، سلجوقیان به‌طور کامل شکست خوردند و قدرت به خاندان خوارزمشاهیان انتقال یافت.

تُرک‌های سلجوقی که اصالتاً شاخه‌ای از اقوام تُرک آسیای میانه بودند، در قرن دهم میلادی به سمت فلات ایران و کوردستان کوچ کردند. آن‌ها در طول قرن یازدهم نقش مهمی در تاریخ ایران و کوردستان ایفا نمودند، زیرا با تصرف مناطق مختلف توانستند قدرت سیاسی و اداری خود را تثبیت کنند. تصرف بخش‌های وسیعی از ایران و کوردستان توسط سلجوقیان در قرن یازدهم به رهبری طغرل بگ انجام شد که نخستین سلطان امپراتوری سلجوقی محسوب می‌شود.

در سال ۱۰۴۰ میلادی، سلجوقیان به رهبری طغرل بگ در نزدیکی شهر دندانقان، سپاه غزنویان را شکست دادند. این پیروزی آغاز سلطه سلجوقیان بر ایران بود. غزنویان که بر بخشی از ایران و کوردستان کنترل داشتند، تضعیف شدند و سلجوقیان جای آن‌ها را گرفتند.

پس از تثبیت قدرت در ایران، سلجوقیان به کوردستان لشکرکشی کردند. ملت کورد بارها در برابر پیشروی سلجوقیان مقاومت کردند که این موضوع منجر به زنجیره‌ای از قیام‌های داخلی و درگیری‌های نظامی در سراسر شهرها و مناطق کوردستان شد. سلجوقیان تأثیر قابل‌توجهی بر مناطق اصلی کوردنشین گذاشتند و مناطقی چون ارومیه، کرماشان، موصل و دیاربکر را طی چندین حمله غارت و اشغال کردند.

در سال ۱۰۷۱ میلادی، در نبرد ملازگرد (مانزیکرت) که به فرماندهی آلب ارسلان سلجوقی انجام شد، منطقه مانزیکرت (مالاتیا) در شمال کوردستان غارت شد. آلب ارسلان در این نبرد، امپراتور بیزانس، رومانوس چهارم دیوژن را به شدت شکست داد و همین موضوع زمینه‌ساز

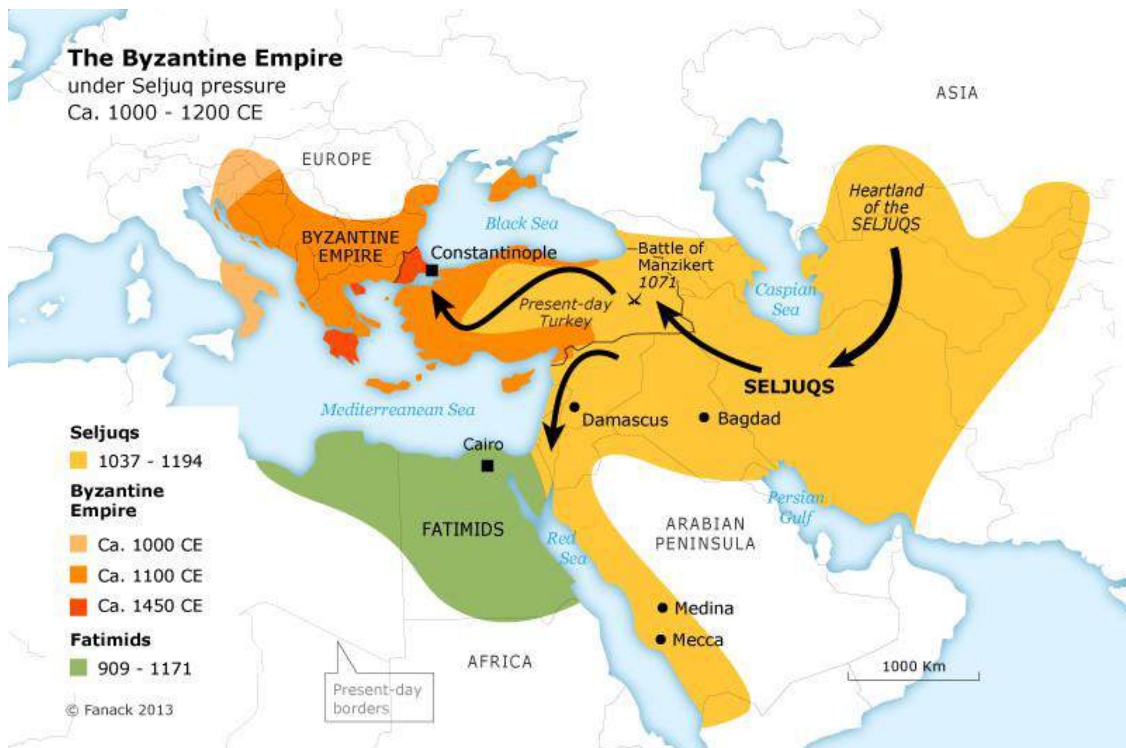
ورود سلجوقیان به شمال کوردستان و آناتولی شد. گرچه این نبرد عمدتاً علیه امپراتوری بیزانس بود، اما تأثیرات عمیقی بر سرزمین‌های کوردی و مناطق اطراف داشت. این پیروزی به سلجوقیان کمک کرد تا کنترل کامل شمال کوردستان و آناتولی را به دست گیرند.

هرچند سلجوقیان به قدرتی بزرگ در منطقه تبدیل شدند، اما حکومت کوردها را به طور کامل از بین نبردند. در عوض، در مواردی با فرمانروایان کورد همکاری کردند یا آنان را تحت سلطه خود قرار دادند. برخی از خاندان‌های کوردی که تحت سلجوقیان باقی ماندند و حتی رشد کردند، عبارت بودند از:

آرتقیان: خاندان آرتقی که یک خاندان کوردی بودند، تحت حکومت سلجوقیان توانستند حکمرانی خود را در دیاربکر و ماردین ادامه دهند.

ایوبیان: خاندان ایوبی که توسط نورالدین زنگی، عموی صلاح‌الدین ایوبی هدایت می‌شد، در سایه قدرت سلجوقیان به مدیریت مناطق دیاربکر، ماردین، حسکه و موصل پرداختند.

در سال ۱۰۷۰ میلادی، پس از آنکه رومانوس، فرمانده سپاه روم شرقی، در دشت ملازگرد در جنگی با آلب ارسلان سلجوقی شکست خورد و اسیر شد، اکثر کوردهای شمال کوردستان یکی پس از دیگری تحت سلطه سلجوقیان قرار گرفتند. تُرک‌های سلجوقی پس از آنکه حمایت کوردهای شمال کوردستان را در جنگ علیه امپراتوری روم شرقی جلب کردند، به فرمان آلب ارسلان به مناطق شمال، غرب و جنوب کوردستان یورش بردند و دست به کشتار گسترده زدند و کوردها را به جمعیت خود ملحق کردند. در این قتل‌عام‌ها، تمامی امیران کورد، فرمانروایان و جنگجویان کورد کشته شدند.



نقشه امپراتوری سلجوقی تُرک

۲.۱۵–حکومت پادشاهی شوانکارۀ کوردی در فاصله سال‌های ۱۰۵۰ تا ۱۱۸۰ میلادی

در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۵۰ تا ۱۱۸۰ میلادی، حکومت شاهنشاهی شوانکاره کوردی در بخش اعظم شهرهای کوردستان تأسیس شد و در مدت زمانی کوتاه توانست بخشی از مناطق کوردستان را تحت فرمانروایی خود درآورد. در آن دوران، شهرهای ورمه (ارومیه)، مهاباد، مەراقه (مراغه)، کرماشان، ئیکباتانا (همدان)، ئانشان (شیراز)، مرودشت، کازرون و جوانرود (جهرم) تحت حاکمیت آن‌ها قرار گرفتند.

خاندان شوانکاره کوردی به خاندان شوانکاره وابسته بود که از نظر تاریخی اهمیت ویژه‌ای داشتند. این خاندان از نوادگان شاهزادگان ساسانی بودند که بر استان شوانکاره کوردی (که امروزه به استان فارس شناخته می‌شود) حکومت می‌کردند و پایتخت آنان شهر ئانشان بود که به "شێرئەز" (شیر من) نیز شهرت داشت. نام این شهر در دوران سامانیان تاجیک، به شیراز تغییر یافت.

فرمانروایان خاندان شوانکاره کوردی به ترتیب زیر بودند:

شمس‌الدین شوانکاره که بنیان‌گذار این حکومت بود و در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۵۰ تا ۱۰۷۳ میلادی بر سرزمین کوردها حکومت کرد. او موفق شد سلطه‌ی خاندان بویه را در این منطقه در هم بشکند و حکومتی مستقل به نام کوردها تأسیس کند.

بوییان خاندان قدرتمند از دیلمیان کورد گیلان بودند که در فاصله‌ی سال‌های ۹۳۲ تا ۱۰۶۲ میلادی به مدت ۱۳۰ سال بر ایران و عراق کنونی حکومت کردند. بوییان به مذهب شیعه گرایش داشتند و این امر باعث شد تا با ملت کوردی اهل‌سنت همچون شوانکاره‌ها درگیر شوند، چراکه کوردهای ئانشان و ساکنان کشور شوانکاره و بیشتر کوردهای سایر مناطق نیز سنی‌مذهب بودند.

شمس‌الدین شوانکاره پس از سرنگونی بوییان، حاکمیت کوردی را بر سراسر استان شوانکاره کوردی برقرار کرد، اما پس از او به دلیل درگیری‌های نظامی با سلجوقیان و سایر خاندان‌های کوردی، منطقه دچار بی‌ثباتی شد و حکومت آنان با مشکلات داخلی و تهدیدات خارجی مواجه شد. پس از او نیز نوادگانش با همین چالش‌ها دست و پنجه نرم کردند.

علی بن شمس‌الدین در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۷۳ تا ۱۱۰۰ میلادی بر این حکومت کوردی فرمانروایی کرد. علی همچنان بر فرمانروایی پدرش بر سرزمین کوردها پایبند ماند، اما با تهدید فزاینده‌ی سلجوقیان مواجه شد. در نهایت از سوی سلجوقیان و غزنویان شکست خورد و به تدریج مناطق تحت کنترلش را از دست داد.

نظام‌الدین شوانکاره بین سال‌های ۱۱۰۰ تا ۱۱۳۵ میلادی بر این منطقه حکومت کرد. حکومت نظام‌الدین با فشارهای شدید سلجوقیان مواجه شد که به تدریج کنترل بیشتری بر استان کوردها اعمال کردند. نظام‌الدین تلاش کرد حاکمیت شوانکاره کورد را احیا کند، اما در سال ۱۱۳۵ میلادی به دلیل افزایش نفوذ سلجوقیان، حکومتش رو به ضعف نهاد.

احمد بن نظام‌الدین شوانکاره در فاصله‌ی سال‌های ۱۱۳۵ تا ۱۱۵۰ میلادی فرمانروای این منطقه بود. حکومت احمد به دلیل گسترش نفوذ سلجوقیان ضعیف و کوتاه‌مدت بود. خاندان

شوانکاره درگیر نزاع با هژمونی سلجوقیان شد و در نهایت احمد بن نظام‌الدین دستگیر و به سیاهچال افکنده شد. این رویداد برای سه ماه به حکومت مستقل کوردها در استان ئانشان پایان داد.

شهاب‌الدین و شوانکاره در فاصله‌ی سال‌های ۱۱۵۰ تا ۱۱۷۵ میلادی فرمانروایی این منطقه را به عهده داشت. او تلاش کرد کنترل ئانشان را حفظ کند، اما حکومتش مملو از درگیری‌های مداوم با امپراتوری سلجوقی بود. سال‌های پایانی عمرش با بحران‌های داخلی و تهدیدات خارجی همراه شد و در نهایت کنترل ئانشان را از دست داد و ناچار به تابعیت ملک‌اشعری سلجوقیان گردید.

آغا شوانکاره که آخرین فرمانروای خاندان شوانکاره بود، بین سال‌های ۱۱۷۵ تا ۱۱۸۰ میلادی بر این منطقه حکمرانی کرد. او آخرین فرمانروای مهم خاندان شوانکاره بود که با گسترش قدرت سلجوقیان، حکومتش دچار فروپاشی شد. در پایان سال ۱۱۸۰ میلادی، خاندان شوانکاره سلطه‌ی خود را از دست داد و حکومت آنان در برابر تحولات بزرگ سلجوقیان و سپس یورش‌های مغولان نابود شد.



۲.۱۶–حکومت خاندان دانشمند قازی در سال‌های ۱۰۷۲ تا ۱۱۰۰ میلادی

قدرت خاندان دانشمند قازی توسط شخصیت برجسته‌ی کوردی به نام "دانشمند قازی" در بخشی از باختر کوردستان و آناتولی، در فاصله‌ی سال‌های ۱۰۷۲ تا ۱۱۰۰ میلادی تأسیس شد. بزرگان این خاندان از کوردهای زازاک بودند. این حکومت بر شهرها و مناطقی همچون ملطیه، ارزرنجان، ترابزون، سیواس، توکات، قیصریه، آماسیه و نیکسار سلطه داشت. زبان رسمی حکومت دانشمند قازی، کوردی زازاکی بود.

در ادامه فهرستی از پادشاهان شناخته‌شده‌ی خاندان دانشمند، همراه با سال‌های دوران حکومتشان، پایتخت و رویدادهای مهم این دوره ارائه می‌شود.

نام پادشا	سال‌های حکومت	پایتخت	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
دانشمند قازی	۱۰۷۱–۱۰۸۴ میلادی	نیکصار	در آمسیه و نیکصار زندگی می‌کرد و در حدود سال ۱۰۸۴ میلادی پس از تأسیس این پادشاهی و گسترش قدرت کوردی در آناتولی به طور طبیعی درگذشت.
گوموشتگین قازی	۱۰۸۴–۱۱۰۴ میلادی	ابتدا نیکصار سپس مالاتیا	علیه بیزانسی‌های رومی و سلجوقیان تُرک جنگید و از قدرت دانشمند محافظت کرد. مناطق آلبستان و کاپادوکیه را نیز به قلمرو خود افزود. در سال ۱۱۰۴ میلادی درگذشت.
امیر قازی	۱۱۰۴–۱۱۳۴ میلادی	نیکصار	درگیر نبرد و نزاع با بیزانسی‌های رومی بود اما توانست قدرت خود را تثبیت کند. در سال ۱۱۳۴ میلادی به طور طبیعی درگذشت.
ملک محمد قازی	۱۱۳۴–۱۱۴۲ میلادی	نیکصار	مرگ وی ناشی از جنگ داخلی میان شاخه‌های خاندانش بود. خاندان وی رو به ضعف نهاد.

ملک یاغی‌باسان قازی	۱۱۴۲–۱۱۶۴ میلادی	سیواس	درون خاندان خود با بحران قدرت مواجه شدند و در نهایت حکومتشان به دو شاخه تقسیم شد. به دلیل ضعف قدرت، شهرهای نیکصار و آمسیه را در جنگ با سلجوقیان تُرک از دست دادند. در دوران حکومتش درگذشت.
ملک عین‌الدوله	میلادی ۱۱۴۲	مالاتیا	مشخص نیست که کی و چگونه به قدرت رسید، اما مدت زیادی در رأس قدرت نبود و برکنار شد.
بوزکورد	۱۱۶۴–۱۱۷۸ میلادی	توکات	توسط سلطان سلجوقی کلیچ ارسلان دوم مورد حمله قرار گرفت و پس از قتل‌عام خاندان قاضی و رهبران کورد، حکومت دانشمند به پایان رسید و این سرزمین پس از ۲۸ سال حکومت، سقوط کرد و به تصرف و غارت سلجوقیان تُرک درآمد.

۲.۱۷– حاکمیت خاندان فتحلوی کورد بین سال‌های ۱۱۵۵ تا ۱۴۳۲ میلادی

خاندان فتحلوی کوردی در بازه زمانی ۱۱۵۵ تا ۱۴۳۲ میلادی بر استان کورد (که امروزه به عنوان استان فارس شناخته می‌شود) حکومت می‌کردند. زبان رسمی حکومت آنان کوردی بود و خود را از طایفه شوانکاره کوردی می‌دانستند. ایشان به میراث و سنت‌های شاهان ساسانی ارج می‌نهادند و خود را بازمانده آن خاندان تلقی می‌کردند. فرمانروایان خاندان فتحلوی کوردی عبارت بودند از:

فتح‌الدین بین سال‌های ۱۱۵۵ تا ۱۱۸۱ میلادی فرمانروایی کرد. او بنیان‌گذار خاندان فتحلوی کوردی و حکومت فتحلوی کوردی در استان کورد بود. فتح‌الدین موفق شد کل منطقه را تحت کنترل خود درآورد و حاکمیت کوردی را در آنجا پایه‌گذاری کند. با وجود گسترش قلمرو خود، در دوران بی‌ثباتی سیاسی در منطقه، در نهایت به شکل طبیعی درگذشت.

شهاب‌الدین بین سال‌های ۱۱۸۱ تا ۱۲۱۰ میلادی به حکومت ادامه داد. او به تثبیت قدرت خاندان فتحلوی کوردی پرداخت و در میان طوفان تحولات امپراتوری سلجوقی، حاکمیت کوردی را حفظ کرد. دوران حکومت شهاب‌الدین با فشارهای شدید خارجی به‌ویژه از سوی سلجوقیان همراه بود و سرانجام در سال ۱۲۱۰ میلادی در شرایطی نامعلوم درگذشت.

مظفرالدین بین سال‌های ۱۲۱۰ تا ۱۲۵۰ میلادی فرمانروایی کرد. او جانشین شهاب‌الدین شد و بر حکومت خاندان خود در منطقه کورد ادامه داد. حکومت مظفرالدین درگیر بی‌ثباتی داخلی بود و همواره در برابر تهاجمات مغولان مقاومت می‌کرد. سرانجام در هنگام یورش مغولان، حدود سال ۱۲۵۰ میلادی از قدرت برکنار شد.

تاج‌الدین بین سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۲۷۰ میلادی حکومت کرد. او در دوره زوال مغولان بر منطقه کورد به قدرت رسید و ناچار شد با نفوذ ایلخانان مغول روبه‌رو شود. تاج‌الدین توانست تا حدودی خودمختاری منطقه را حفظ کند، اما در نهایت توسط مغولان دستگیر و اعدام شد.

نظام‌الدین بین سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۳۰۰ میلادی رهبری شورش‌های ضد مغولی را بر عهده داشت. او تلاش کرد پس از حملات مغولان، حاکمیت خاندان فتحلوی کوردی را بازسازی کند. نظام‌الدین با نیروهای داخلی برای دفاع از سرزمین کوردی جنگید، اما در برابر مغولان شکست خورد و در شرایطی مبهم درگذشت.

اسماعیل‌الدین بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰ میلادی شورش‌های ضد مغولی را ادامه داد. او کوشید تا نفوذ و اقتدار خاندان خود را احیا کند، اما به دلیل درگیری‌های مداوم با نیروهای داخلی و خارجی، همواره با ناپایداری مواجه بود. در جریان درگیری با مغولان و دیگر گروه‌های منطقه‌ای، در سال ۱۳۳۰ میلادی درگذشت.

علیم‌الدین بین سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۸۰ میلادی رهبری شورش‌های ضد مغولی را بر عهده گرفت. او برای بازگرداندن حاکمیت کوردی در منطقه تلاش بی‌وقفه‌ای داشت. دوران حکومت علیم‌الدین به علت فشارهای داخلی و حملات مغولان، دچار بی‌ثباتی شد. پس از

درگیری‌های طولانی با تهدیدهای خارجی به‌ویژه از سوی امپراتوری تیموری، به طرز نامعلومی به قتل رسید.

بهرام‌الدین بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۷ میلادی به فرمانروایی شورش‌های ضد مغولی ادامه داد. او آخرین فرمانروای خاندان فتحلوی کوردی بود که دوران حکومتش همزمان با قیام تیموریان و قدرت‌گیری تیمور لنگ (تیمور گورکانی) بود. بهرام‌الدین توسط نیروهای تیمور شکست خورد و کشته شد. بدین ترتیب، خاندان فتحلوی کوردی پس از این حمله به پایان رسید.

میراث خاندان فتحلوی کوردی همچنان بخشی از تاریخ این منطقه است، به‌ویژه در روایت‌های تاریخی کوردی که حاکمیت این خاندان کورد را به دوره ساسانیان پیوند می‌دهند.

۲.۱۸– حاکمیت خاندان خورشادی کورد در فاصله سال‌های ۱۱۸۴ تا ۱۵۹۸ میلادی در جنوب شرقی و جنوب غربی کوردستان

آتا (پاشا) بگِ لور، که به خاندان خورشادی شهرت داشتند، در فاصله سال‌های ۱۱۸۴ تا ۱۵۹۷ میلادی به مدت ۴۱۳ سال بر مناطق لورستان، ایلام، کرماشان و خورستان (خوزستان)، ئانشان (شیراز)، اراک، مالامیر (ملایر)، ئیکباتانا (همدان)، مانگشار (ماهشهر)، ریی‌شار (بوشهر)، بندر گناوه، انوا (انزلی)، قه‌سران (گچساران) و تمامی نواحی شرق دجله، از بغداد تا خه‌راپه (بصره)، حکومت خورشادی را برقرار کردند. این حکومت کاملاً مستقل بود و شهرهای خورآوا (خرم‌آباد) و ئانشان (شیراز) پایتخت‌های آن به‌شمار می‌رفتند. زبان رسمی این حکومت، کوردی جنوبی (گویش ایلامی) بود.

فرمانروایان خاندان خورشادی:

شجاع‌الدین خورشادی فرزند علی، از سال ۱۱۸۴ تا ۱۲۲۴ میلادی بنیانگذار و نخستین حاکم خاندان خورشادی بود که پس از وی فرزندان و نوادگانش این حکومت را ادامه دادند. او در سال ۱۲۲۴ میلادی به مرگ طبیعی درگذشت.

سیف‌الدین رستم، برادرزاده شجاع‌الدین، در فاصله سال‌های ۱۲۲۴ تا ۱۲۳۱ میلادی حاکمیت خاندان را برعهده گرفت.

شرف‌الدین ابوبکر، سومین فرمانروای خورشادی، از سال ۱۲۳۱ تا ۱۲۴۲ میلادی حکومت را در اختیار داشت و سپس به مرگ طبیعی درگذشت.

عزالدین گرشاسب، چهارمین فرمانروای خاندان، بین سال‌های ۱۲۴۲ تا ۱۲۵۲ میلادی حکومت کرد و به مرگ طبیعی درگذشت.

حسام‌الدین خلیل، پنجمین فرمانروای خاندان، از سال ۱۲۵۲ تا ۱۲۵۸ میلادی زمام امور را در دست گرفت، اما در یک نزاع خانوادگی به قتل رسید.

بدرالدین مسعود، ششمین فرمانروا، از سال ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۰ میلادی حکومت را به دست داشت و در نبردی برای تصرف بغداد با مغولان متحد شد؛ اما در سال ۱۲۶۰ میلادی مغول‌ها به وی خیانت کرده و او را به قتل رساندند.

تاج‌الدین شاه، فرزند خلیل، هفتمین فرمانروای خاندان خورشادی بود که در سال ۱۲۷۸ میلادی به قدرت رسید، ولی در سال ۱۲۹۳ میلادی به دست ایلخانان مغول خیانت شده و کشته شد.

جمال‌الدین خضر، هشتمین فرمانروا، در فاصله سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۴ میلادی زمام حکومت را در اختیار داشت.

حسام‌الدین عمر، نهمین فرمانروا، در سال‌های ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۵ میلادی حکومت کرد.

سمسام‌الدین محمود، دهمین فرمانروا، از سال ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۲ میلادی حاکمیت داشت. او پس از یک سال حکومت، توسط خزّان که فرمانده سپاه خودش بود، به اتهام قتل خضر بابا (پدر جمال‌الدین) دستگیر و اعدام شد.

عزالدین احمد حسین، یازدهمین فرمانروای خورشادی، بین سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۰ میلادی حکومت کرد.

دولت خاتون، دوازدهمین فرمانروای خاندان، در سال ۱۳۱۰ میلادی پس از مرگ همسرش عزالدین احمد حسین به قدرت رسید و سپس حکومت را به برادرش عزالدین محمود واگذار کرد.

عزالدین محمود، سیزدهمین فرمانروا، در فاصله سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۹ میلادی زمام حکومت را در دست داشت و خاندان خویش را به سلسله پادشاهی تبدیل کرد.

شجاع‌الدین محمد، چهاردهمین فرمانروا، از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۶۹ میلادی حکومت کرد.

عزالدین سوم، پانزدهمین فرمانروا، از سال ۱۳۷۰ تا ۱۴۰۴ میلادی حکومت داشت. او توسط تیمور به تُرکمنستان تبعید شد و در مسیر تبعید کشته شد.

سید احمد آتابگ، شانزدهمین فرمانروا، از سال ۱۴۰۵ تا ۱۴۱۳ میلادی قدرت را به دست گرفت و موفق شد تیموریان را شکست دهد و حکومت خاندان را احیا کند.

شاه حسین آتابگ، هفدهمین فرمانروای خاندان، بین سال‌های ۱۴۱۳ تا ۱۴۶۶ میلادی حکومت کرد.

شاه رستم آتابگ، هجدهمین فرمانروا، از سال ۱۴۶۶ تا ۱۵۰۱ میلادی زمامدار حکومت بود.

میر عغور، پسر رستم، نوزدهمین فرمانروا، بین سال‌های ۱۵۰۱ تا ۱۵۶۰ میلادی حکومت کرد.

محمد، فرزند میر عغور، بیستمین فرمانروا، از سال ۱۵۶۰ تا ۱۵۹۳ میلادی حکومت کرد.

شاورَدی آتابگ، بیست و یکمین فرمانروای خاندان، از سال ۱۵۹۳ تا ۱۵۹۸ میلادی حکومت کرد. وی از بیم حمله صفویان، با عثمانی‌ها ارتباط برقرار کرد، اما عثمانی‌ها از او حمایتی نکردند و در نهایت در حمله شاه عباس اول صفوی شکست خورد. در سال ۱۵۹۸ میلادی به فرمان شاه عباس اول، به همراه تمامی اعضای خاندانش به قتل رسیدند و بدین ترتیب حکومت خاندان خورشادی به پایان رسید.

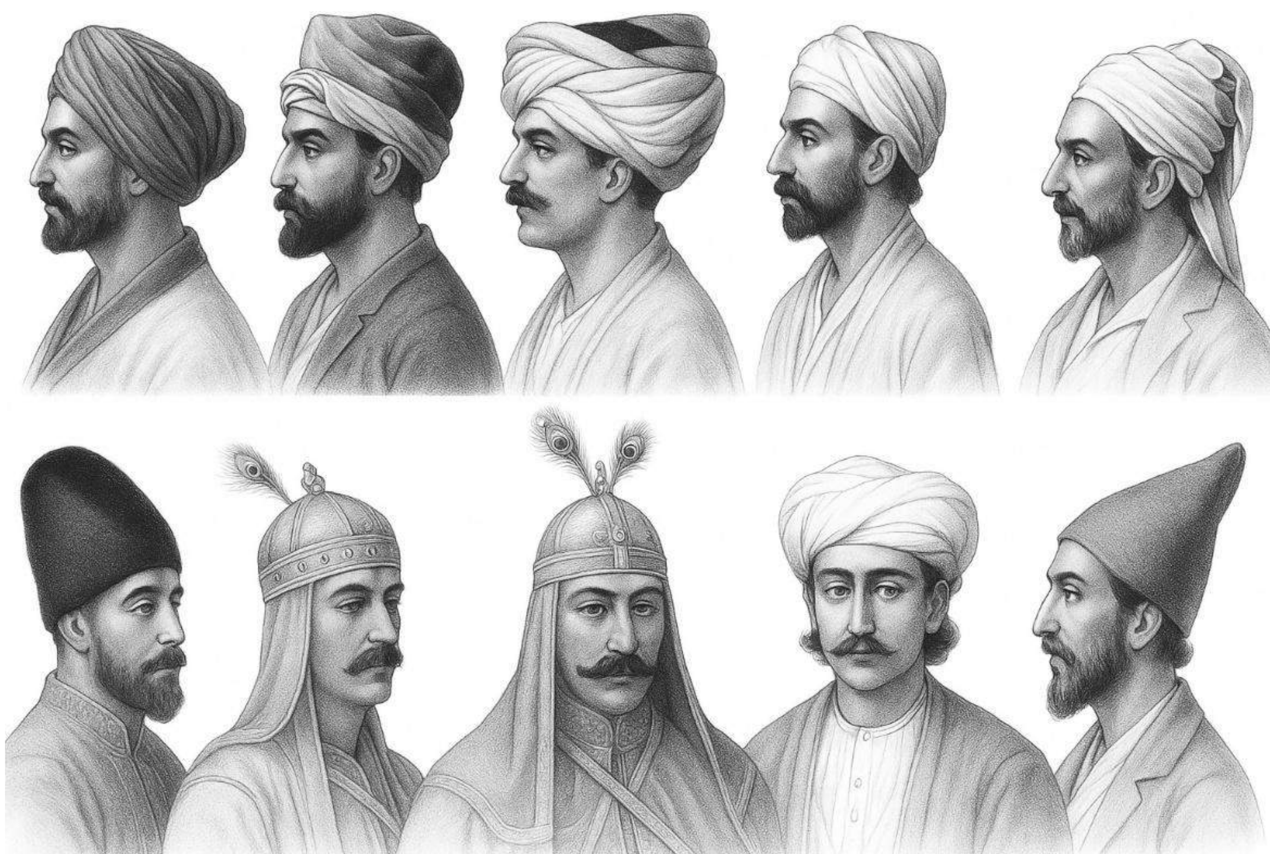
قابل ذکر است که فرمانروایی خاندان خورشادی اغلب به‌صورت خانوادگی و از طریق پیوندهای خویشاوندی به برادران، برادرزادگان و عموها منتقل می‌شد. اما منازعات داخلی بر سر جانشینی و قدرت موجب قتل اعضای خاندان و اختلافات شدید می‌گردید. برای نمونه، حسام‌الدین خلیل در یکی از همین اختلافات خانوادگی کشته شد و سمسام‌الدین محمود به اتهام دست داشتن در قتل یکی از خویشاوندانش، اعدام شد. این کشمکش‌های داخلی، همراه با فشارهای خارجی از سوی امپراتوری‌هایی همچون مغول‌ها و سپس صفویان، منجر به فروپاشی این خاندان شد. (پیوست شماره ۳).

قابل ذکر است که قلمرو حکومت این خاندان شامل استان‌ها و مناطق زیر بود: لورستان، ایلام، کرماشان و خورستان (خوزستان)، ئانشان (شیراز)، شهر کورد، قه‌سران (گچساران)، مانگشار (ماهشهر)، ریی‌شار (بوشهر)، بندر گناوه، یزدکورد، انوا (انزلی)، و تمامی نواحی شرقی دجله، از تیسفون (جنوب بغداد) تا خه‌راپه (بصره).

در ادامه فهرستی از حاکمان خاندان خورشادی کورد در جنوب غربی کوردستان ، همراه با سال‌های دوران حکومتشان، پایتخت و رویدادهای مهم این دوره ارائه می‌شود.

نام پاشا	سال‌های حکومت	کشور	پایتخت	زبان حکومت
شجاع‌الدین خورشادی	۱۱۸٤–۱۲۲٤ میلادی	خورشادی	خورآوا (خرم‌آباد)	کوردی جنوبی (ایلامی)
سیف‌الدین رستم	۱۲۲٤–۱۲۳۱ میلادی	خورشادی	خورآوا (خرم‌آباد)	کوردی
شرف‌الدین ابوبکر	۱۲۳۱–۱۲٤۲ میلادی	خورشادی	خورآوا (خرم‌آباد)	کوردی
عزالدین گرشاسب	۱۲٤۲–۱۲۵۲ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
حسام‌الدین خلیل	۱۲۵۲–۱۲۵۸ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
بدرالدین مسعود	۱۲۵۸–۱۲٦۰ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
تاج‌الدین شاه، پسر خلیل	۱۲۷۸–۱۲۹۳ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
جمال‌الدین خضر	۱۲۹۳–۱۲۹٤ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
حسام‌الدین عمر	۱۲۹٤–۱۲۹۵ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
سمسام‌الدین محمود	۱۲۹۵–۱۳۰۲ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
عزالدین احمد حسین	۱۳۰۲–۱۳۱۰ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی

دولت خاتون	۱۳۱۰–۱۳۱۰ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
عزالدین محمود	۱۳۱۰–۱۳۲۹ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
شجاع‌الدین محمد	۱۳۲۹–۱۳٦۹ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
عزالدین سوم	۱۳۷۰–۱٤۰٤ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
سید احمد آتابک	۱٤۰٥–۱٤۱۳ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
شاه حسین آتابک	۱٤۱۳–۱٤٦٦ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
شاه رستم آتابک	۱٤٦٦–۱٥۰۱ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
میر عغور، پسر رستم	۱٥۰۱–۱٥٦۰ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
محمد، پسر میر عغور	۱٥٦۰–۱٥۹۳ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی
شاوردی آتابک	۱٥۹۳–۱٥۹۸ میلادی	خورشادی	شیراز	کوردی



فرمانروایان حکومت خورشادی



قلعه خورآوا (خرم‌آباد) که توسط حکومت پادشاهی خورشادی ساخته شده است

۲.۱۹– حاکمیت خاندان ایوبی میان سال‌های ۱۱۷۱ تا ۱۲۵۰ میلادی

خاندان ایوبی، خانواده‌ای مسلمان و کورد بودند که توسط صلاح‌الدین ایوبی در قرن دوازدهم میلادی بنیان نهاده شدند و به مدت ۷۹ سال حکومت کردند. این خاندان پس از فروپاشی امپراتوری سلجوقی به قدرت رسیدند و با تکیه بر توان نظامی خود، در نبرد علیه سلطه صلیبی‌ها در فلسطین و سوریه شناخته شدند.

صلاح‌الدین ایوبی در سال ۱۱۳۷ میلادی در شهر تاکریتا (تکریت، واقع در عراق کنونی) زاده شد و در خانواده‌ای نظامی و کورد رشد یافت. در آن زمان، اکثریت ساکنان تاکریتا را کوردها تشکیل می‌دادند. خاندان ایوبی در ابتدا با هدایت شیرکوه، عموی صلاح‌الدین، وارد فعالیت‌های نظامی و اداری شدند. شیرکوه در دوران نورالدین زنگی، فرمانروای سلجوقی، به عنوان ژنرال در سوریه خدمت کرد. پس از درگذشت شیرکوه در سال ۱۱۶۹ میلادی، صلاح‌الدین قدرت را در مصر به دست گرفت و خلافت فاطمی را منحل کرد و در سال ۱۱۷۱ میلادی، حکومت ایوبیان را بنیان نهاد.

خاندان ایوبی در اوج قدرت خود بخش وسیعی از خاورمیانه را تحت کنترل داشتند. پیروزی‌های صلاح‌الدین در مصر آغاز شد و این کشور به مرکز ثقل حکومت ایوبیان بدل گشت. نفوذ آنان از مصر به سوریه، فلسطین، کوردستان و بخش‌هایی از آناتولی گسترش یافت. پس از فروپاشی خلافت فاطمی، صلاح‌الدین قلعه‌ای مستحکم در مصر ساخت.

در سال ۱۱۸۷ میلادی، ایوبیان بیت‌المقدس را اشغال کردند و صلاح‌الدین این شهر را از چنگ مسیحیان گرفت. نبرد حطین در همین سال میان صلاح‌الدین و گی لوزینیان، پادشاه اورشلیم، رخ داد که به شکست سنگین صلیبیان و اسارت پادشاه انجامید. در این نبرد، صلاح‌الدین با یک حمله هماهنگ نیروهای مسیحی را درهم شکست و آنان را وادار به عقب‌نشینی از اورشلیم کرد. صلیبیان به فرماندهی بالیان ایبلین شهر را به صلاح‌الدین تسلیم کردند و پس از یک سال، صلاح‌الدین پادشاه را آزاد نمود.

ایوبیان در پی این پیروزی‌ها نفوذ خود را به بخش‌هایی از عراق و آناتولی نیز گسترش دادند، هرچند با مقاومت نیروهای سلجوقی و امیرنشین‌های محلی کورد روبه‌رو شدند.

حاکمان ایوبی همچون صلاح‌الدین اصالتاً کورد بودند اما به دلیل محیط فرهنگی و اداری اسلامی که در آن فعالیت می‌کردند، زبان رسمی آنان عربی بود. عربی زبان امور اداری، دینی و ادبی بود و در سراسر قلمرو آنان به کار می‌رفت.

ایوبیان هرگز تحت سلطه کامل سلجوقیان قرار نگرفتند، اما در آغاز حکومت‌شان با تکیه بر ساختارهای امپراتوری سلجوقی قدرت گرفتند. در حالی که در مراحل اولیه، ارتباط نزدیکی با سلجوقیان داشتند، اما صلاح‌الدین در نهایت حکومتی مستقل و ایوبی تأسیس نمود.

مهم‌ترین دستاورد ایوبیان زمانی رقم خورد که صلاح‌الدین در سال ۱۱۸۷ میلادی بیت‌المقدس را اشغال کرد که نزدیک به ۸۸ سال در آزادی دست مسیحیان بود. این رویداد برای جهان اسلام بسیار پراهمیت بود، اما در عین حال تأثیرات منفی طولانی‌مدتی بر نگرش مسیحیان نسبت به ملت کورد گذاشت. به گونه‌ای که حتی تا قرن بیست و یکم، برای ۸۳۸ سال، کوردها بهای خطای صلاح‌الدین ایوبی را پرداختند؛ زیرا کشورهای غربی همچنان در برابر کوردها از تُرک‌ها، عرب‌ها و فارس‌ها حمایت می‌کنند و سرزمین کوردها را میان پنج ملت اشغالگر فارس، عرب، تُرک، آذری و ارمنی تقسیم کرده‌اند.

پس از شکست مسیحیان در اورشلیم، سومین جنگ صلیبی به رهبری ریچارد اول انگلستان، فیلیپ دوم فرانسه و فردریک اول، امپراتور مقدس روم آغاز شد. مسیحیان نتوانستند بیت‌المقدس را بازپس‌گیرند اما برخی شهرهای ساحلی همچون عکا را حفظ کردند.

با وجود درگیری‌های نظامی، صلاح‌الدین به خاطر بزرگواری و دیپلماسی‌اش شهرت داشت، به ویژه در رفتار با زائران و رهبران مسیحی. او به زائران مسیحی اجازه می‌داد بیت‌المقدس را زیارت کنند و به اماکن مقدس مسیحیان احترام می‌گذاشت.

حکومت ایوبیان پس از مرگ صلاح‌الدین در سال ۱۱۹۳ میلادی تضعیف شد. گرچه جانشینان او به حکومت ادامه دادند، اما با فشارهای خارجی و داخلی مواجه شدند. پس از مرگ صلاح‌الدین، فرزندانش قلمرو را به ولایات کوچک‌تری تقسیم کردند و اقتدار مرکزی آنان تضعیف گشت. در نهایت، خاندان ایوبی نتوانست اتحاد و قدرتی که صلاح‌الدین بنا نهاده بود را حفظ کند.

قیام ممالیک – که در ابتدا از سپاهیان ایوبیان بودند – در نهایت به تسلط آنان بر حکومت انجامید. سلطان ممالیک در قرن سیزدهم میلادی در مصر به قدرت رسید و ایوبیان را از حکومت برکنار کرد. ممالیک به طور رسمی در سال ۱۲۵۰ میلادی به حکومت ایوبیان پایان دادند.

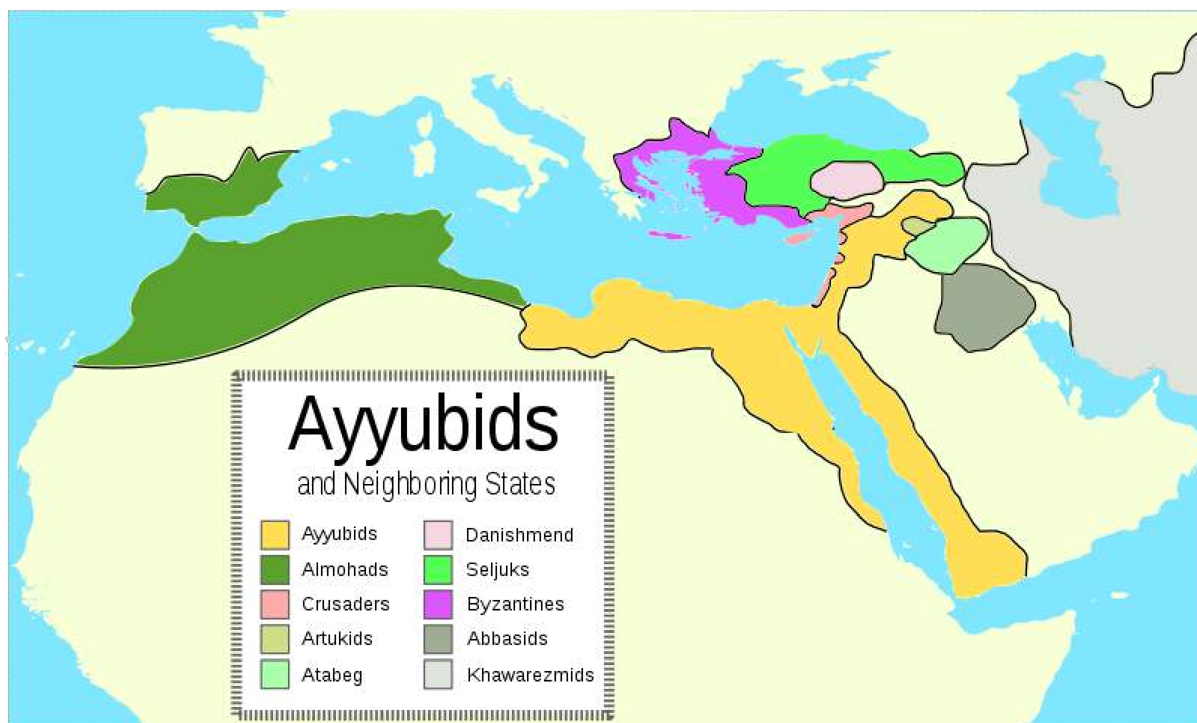
با گذشت زمان، مناطق تحت سلطه ایوبیان تجزیه شده و دولت‌های مختلف ایوبی توسط نیروهای مسیحی و دیگر قدرت‌ها اشغال شدند.

ایوبیان به رهبری صلاح‌الدین به دلایل زیر توجه خود را بر فلسطین و بیت‌المقدس متمرکز کردند:

بیت‌المقدس برای مسلمانان و مسیحیان اهمیت مذهبی ویژه‌ای داشت. وجود مسجدالاقصی و گنبد الصخره این شهر را در اسلام مقدس کرده بود. تلاش‌های صلاح‌الدین برای بازپس‌گیری بیت‌المقدس به عنوان بازگرداندن کنترل مسلمانان بر این شهر مقدس تلقی می‌شد و مسئولیتی دینی شمرده می‌شد.

مسیحیان که در سال ۱۰۹۹ میلادی بیت‌المقدس (قدس) را اشغال کرده بودند، این اقدام را تهدیدی بزرگ علیه جهان اسلام قلمداد می‌کردند. بنابراین، حملات صلاح‌الدین علیه مسیحیان بخشی از تلاشی گسترده‌تر برای بازپس‌گیری سرزمین‌ها و اراضی مسلمانان از چنگ صلیبیان بود.

فلسطین از نظر راهبردی میان سوریه، مصر و دولت‌های مسیحی قرار داشت و به همین دلیل منطقه‌ای کلیدی برای کنترل مسیرهای تجاری و نظامی منطقه به شمار می‌رفت.



نقشه حکومت ایوبیان



صلاح‌الدین ایوبی (۱۱۳۷–۱۱۹۳ میلادی)

۲.۲۰– حکومت پادشاهی خوارزمیان تُرک در فاصله سال‌های ۱۱۹۳ تا ۱۲۲۰ میلادی

قطب‌الدین محمد پاشا، که در نبرد با سلجوقیان پیروزی بزرگی به دست آورد، در فاصله سال‌های ۱۱۹۳ تا ۱۲۲۰ میلادی حکومت پادشاهی خوارزمیان را بنیان نهاد. او لشکری نیرومند و پرشمار تشکیل داد و توانست بر تمامی حاکمان منطقه چیره شود. پس از او، علاءالدین محمد خوارزم‌شاه در فاصله سال‌های ۱۲۰۰ تا ۱۲۲۰ میلادی زمام پادشاهی خوارزمیان را به دست گرفت. وی فرمانده‌ای بسیار قدرتمند و با نفوذ بود، اما در یکی از کاروان‌های بازرگانی مغول دست به غارت زد و تمامی اعضای آن کاروان را به قتل رساند. این اقدام بهانه‌ای برای چنگیزخان شد تا به خوارزم حمله کند.

در جریان جنگ، علاءالدین محمد از ترس چنگیزخان به سمت جنوب ایران گریخت و در ناحیه‌ای کوچک در خاور کشور به قتل رسید. پس از او، جلال‌الدین منکبرنی، پسر وی، در فاصله سال‌های ۱۲۲۰ تا ۱۲۳۱ میلادی بر تخت سلطنت نشست و تلاش کرد در برابر یورش مغول‌ها از خود دفاع کند. اما هنگام عقب‌نشینی به سوی هندوستان، در منطقه‌ای از افغانستان، به دست یکی از جنگاوران کورد از خاندان شبانکاره کورد کشته شد و به این ترتیب به حکومت خوارزمیان پایان داده شد.

۲.۲۱– حمله مغول‌های تُرک به کوردستان در سال‌های ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۰ میلادی

در آغاز قرن سیزدهم میلادی، مغول‌ها به رهبری چنگیزخان توانستند با یورش‌های پی‌درپی، سرزمین‌های قفقاز، ایران، روسیه، شرق اروپا، کوردستان و خاورمیانه را به تصرف خود درآورند.

چنگیزخان در فاصله سال‌های ۱۲۱۱ تا ۱۲۱۵ میلادی، شمال چین را اشغال کرد و در سال‌های ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۰ میلادی به امپراتوری خوارزمشاهیان حمله نمود و آنان را شکست داد. بنابراین سرزمین‌های ایران، تُرکمنستان، ازبکستان، قزاقستان، کوردستان و آذربایجان امروزی که همگی تحت سلطه خوارزمشاهیان بودند و به نام امپراتوری خوارزمشاهی

شناخته می‌شدند، به زیر سلطه مغول‌ها درآمدند. بیشتر ساکنان این سرزمین‌ها ملتهای چون کوردها، فارس‌ها، گیلک‌ها و بلوچ‌ها بودند، اما این مناطق توسط تُرک‌های مغول اشغال شدند. در نتیجه این کشورها غارت و قتل‌عام شدند و مغول‌ها تنها برای مدتی کوتاه در این مناطق باقی ماندند. در این کشتارها، مردان بالغ قتل‌عام شدند و کودکان فارس، گیلک، بلوچ و کورد به اردوگاه‌های نظامی مغولان فرستاده شدند تا به سرباز تبدیل شوند. در نهایت، از میان این کودکان و به‌ویژه کودکان کورد که در این مناطق جمعیت زیادی داشتند، ده‌ها هزار جنگجوی تُرک مغولی تربیت شدند. این کودکان کورد مغول‌زبان شده، تُرک‌زبان گردیدند و هویت تُرک و آذری به خود گرفتند. در حالی‌که والدین آنها توسط سربازان مغول کشته شده بودند و اموال و دارایی‌هایشان به غارت رفته بود.

در سال ۱۲۲۳ میلادی، چنگیزخان به اروپای شرقی حمله کرد و آن را اشغال نمود و دین اسلام را در آن مناطق پخش کرد و زبان اقوام اروپایی شرق مانند قسطنطنیه (استانبول)، یونان، بلغارستان، یوگسلاوی، بوسنی و کوزوو را به زبان مغولی (تُرکی) تغییر داد. چنگیزخان پس از ۲۱ سال فرمانروایی و در سن ۶۵ سالگی در سال ۱۲۲۷ میلادی، پس از زخمی شدن در جنگی با چینی‌ها در شرق چین و در شهر ینچوان درگذشت. محل دفن وی نامعلوم است چرا که سربازانش که بعدها توسط مغول‌ها کشته شدند، اجازه ندادند محل گورش فاش شود.

در فاصله سال‌های ۱۲۳۶ تا ۱۲۴۱ میلادی، باتوخان مغول که از نوادگان چنگیزخان بود، به روسیه، لهستان و مجارستان حمله کرد و این سرزمین‌ها را به اشغال درآورد. در سال ۱۲۵۸ میلادی، هولاکوخان مغول که از نوادگان دیگر چنگیزخان بود، به بغداد حمله کرد و خلافت عباسی را منقرض نمود و سر خلیفه مستعصم، آخرین خلیفه عباسی را از تن جدا کرد. در سال‌های ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۹ میلادی، قوبلای‌خان، نوه چنگیزخان در حمله‌ای دیگر، تمامی سرزمین‌های چین را تصرف کرد و بدین ترتیب به بزرگ‌ترین امپراتور جهان تبدیل شد. پس از آن، در میان فرزندان و نوادگان چنگیزخان بر سر قدرت درگیری‌های بسیاری به‌وجود آمد که در نتیجه آن هولاکوخان تمامی سرزمین‌هایی را که امروز به نام ایران، عراق، تُرکیه، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، کوردستان و افغانستان شناخته می‌شوند، تحت سلطه خود درآورد و دولت ایلخانیه را بنیان نهاد.

در ادامه فهرستی از نام خاندان‌های معروف مغول به همراه سال‌ها و مکان‌های فرمانروایی‌شان آمده است:

نام خاندان	**سال تأسیس فرمانروایی (میلادی)**	**محل فرمانروایی**
خاندان کرمیان	۱۲۹۹	کوتاهیه (یعنی روژآوا و بخشی از جنوب کوردستان)
خاندان عالی عثمان	۱۲۹۹	آناتولی
خاندان حمید اوغلو	۱۳۰۰	آناتولی
خاندان تکه اوغلو	۱۳۰۰	آنتالیا
خاندان منتشا اوغللری	۱۳۰۰	آناتولی
خاندان چوپانیان	۱۳۱۸	شرق کوردستان
خاندان ذوالقدر اوغللری	۱۳۴۰	البستان و مرعش (یعنی بادینان جنوب کوردستان تا مرعش شمال کوردستان)
خاندان گرای	۱۴۲۰	کرمیه (یعنی جنوب کوردستان)
خاندان خانه‌های غازان	۱۴۴۵	شرق کوردستان
خاندان خانه‌های قاسموف	۱۴۵۲	شرق کوردستان

حمله مغول‌ها در سال ۱۲۵۸ میلادی، به‌ویژه لشکرکشی هلاکوخان به سوی بغداد، تمامی آن از خاک کوردستان عبور کرد و در جریان درگیری‌ها و جنگ‌ها، این سرزمین را در تمام زمینه‌ها غارت و ویران کردند. هلاکوخان در یکی از حملات خود، شاه عزیزالدین شَدادی را در شهر گه‌نجه (گنجه) شکست داد و کشت و تمام حاکمیت کوردی را در این منطقه سرنگون کرد و جای آن را به حاکمیت تُرک‌ها سپرد و زبان تُرکی را جایگزین کرد. همچنین هلاکو به

شهرهای ورمه (ارومیه)، تەوریز (تبریز) و مەراقه (مراغه) حمله کرد و برای تثبیت قدرت خود، شهر کوردنشین مەراقه (مراغه) را به عنوان پایتخت خود انتخاب نمود.

حملات تیمور لنگ نیز در سال ۱۳۹۳ میلادی از خاک کوردستان عبور کرد و منجر به قتل‌عام و نسل‌کشی گسترده کوردها شد. تیمور لنگ به حکومت مستقل میرعلی شریف، حاکم شمال کوردستان در مناطق ارزروم و ارزنجان که بین سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۳ میلادی حکمرانی می‌کرد، حمله برد. در این یورش، تیمور لنگ حکومت کوردی میرعلی شریف را نابود کرد و خود میرعلی را در جنگ کشت. اکثر جنگجویان کورد تا آخرین نفس مقاومت کردند و در نبرد با تُرک‌ها کشته شدند. حتی جنگ میان بیزانسی‌ها و سلجوقیان تُرک در سال ۱۰۷۱ میلادی که با شکست یونانی‌ها پایان یافت، در منطقه ملازگرد در شمال کوردستان رخ داد و در آن ده‌ها هزار کورد کشته و مناطق کوردنشین به‌طور کامل غارت و ویران شدند.

کوردستان از یک سو در دوران گسترش فتوحات نظامی اعراب مسلمان از جنوب و غرب مورد هجوم قرار گرفت و کوردها قتل‌عام شدند و خانه‌ها و دارایی‌هایشان به غارت رفت، و از سوی دیگر، در آغاز قرن یازدهم میلادی از شمال و شرق، تُرک‌ها با موجی از کشتار، غارت و کوچ اجباری بر این سرزمین یورش آوردند.

۳- تاریخ ملت کورد و سرزمین آن در فاصله قرنهای دوازدهم تا نوزدهم میلادی، یعنی هشتصد سال گذشته

ملت کورد همان مردمی هستند که در فاصله قرنهای نهم تا ششم پیش از میلاد توانستند در چارچوب اتحاد خود، امپراتوری و پادشاهی ماد را تشکیل دهند و به مدت سه قرن در سرزمین ماد حکومت کنند. تا به امروز، منابع معتبر تاریخی بر این باورند که ملت کورد از دل ملت ماد برخاسته است و در گذر زمان، نام آن از «ماد» به «کورد» تغییر یافته است. برای درک این که ملت کورد از کجا برخاسته و ریشه در چه هویتی دارد، در این بخش به معرفی سلسله‌ها و قدرت‌هایی می‌پردازیم که طی هشتصد سال گذشته در سرزمین کوردستان و مناطق اطراف آن زندگی کرده و حکومت رانده‌اند.

برای روشن شدن تصویری از حکومت‌های میرهای کورد، تُرکمانان آق‌قویونلو، صفویان، مکری‌ها، سوران، بابان، بلباس، افشارهای تُرک، زندهای کورد، قاجارهای تُرک، اردلان و شکاک‌ها، باید دانست که این سلسله‌ها چه کسانی بودند، از کجا برخاسته‌اند، چگونه و در کجا حکومت کرده‌اند و سرانجام چه سرنوشتی یافته‌اند.



غارهای سنگی نزدیک به حسنکیف، که مردم آن منطقه در دوران اشغال تیموریان در آن‌ها پناه گرفته بودند.

۳.۱– امارت جوله‌میرگ (حَکّاری) در شمال کوردستان میان سال‌های ۱۱۳۳ تا ۱۸۴۷ میلادی

میرنشین جولمێرگ در بازه زمانی ۱۱۳۳ تا ۱۸۴۷ میلادی به مدت ۷۱۴ سال بر منطقه جولمێرگ در شمال کوردستان حکمرانی کرد. این میرنشین، شهر جولمێرگ را به‌عنوان پایتخت خود برگزیده و اداره می‌نمود. زبان رسمی و اداری در این حکومت کوردی بود. در نهایت، در اواسط قرن نوزدهم توسط امپراتوری عثمانی اشغال و به قلمرو آن ضمیمه شد.

در ادامه، فهرستی از امیران شناخته‌شده جولمێرگ به‌همراه سال‌های دوران حکومت و رویدادهای مهم این دوره آورده شده است.

نام امیر	سال‌های دوره فرمانروایی	منطقه فرمانروایی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
بابِ هَیجه	۱۱۳۳–۱۱۴۳ میلادی	منطقه جوله‌میرگ شامل: آسپ، توشی، جودیدلا، کوه‌های لوهیجه (شمال موصل)	در سال ۱۱۳۳ میلادی با عمادالدین زنگی ارتباط برقرار کرد. میرنشینی خود را به احمد، پسر و جانشینش به نام «باو آرجی» واگذار نمود. در سال ۱۱۴۳ میلادی در موصل درگذشت.
باو آرجی	۱۱۴۳–۱۲۰۰ میلادی	جوله‌میرگ و وان	حکومت در دست خاندان وی باقی ماند. به مرگ طبیعی درگذشت.
احمد هیجه جوله‌میرگ	۱۲۰۰–۱۲۲۱ میلادی	جوله‌میرگ و وان	توانست به عنوان فرمانروایی مقتدر تأثیرگذار بر اداره مناطق جوله‌میرگ و وان باشد. به مرگ طبیعی درگذشت.
عزالدین شیر	۱۳۸۴–۱۴۲۳ میلادی	جوله‌میرگ، جنوب و شرق دریاچه وان	با تغییر روابط بین تیموریان و قرا قویونلو حکومت خود را حفظ کرد. بسیاری از نوادگانش توسط قره اسکندر دستگیر و به دار آویخته شدند. در سال ۱۴۲۳

			میلادی درگذشت و پسرش ملک محمد جانشین وی شد.
عزالدین شیر دوم	۱۴۷۰–۱۴۹۱ میلادی	منطقه جوله‌میرگ	دوباره کنترل سرزمین‌های پدری خود را بازپس گرفت. تُرک‌های آق قویونلو به این میرنشینی حمله کردند. پس از کشتار دسته‌جمعی کوردها، عزالدین به دست تُرک‌ها افتاد و در سال ۱۴۹۱ میلادی به فرمان سلطان یعقوب به دار آویخته شد.
زاهد بیگ	۱۵۵۰–۱۵۷۰ میلادی	منطقه جوله‌میرگ	در نزاع و اتحادهای بین عثمانی‌ها و صفویان حکومت کرد. اختلافات خانوادگی موجب بی‌ثباتی این میرنشینی شد.
عمادالدین	۱۶۳۴–۱۶۳۹ میلادی	منطقه جوله‌میرگ	هم در زمینه نظامی نیرومند بود و هم در عرصه ادبی توانمند. درگیر سیاست‌ورزی میان امپراتوری‌های عثمانی و صفوی بود.
نورالله بیگ	۱۸۰۰–۱۸۴۷ میلادی	منطقه جوله‌میرگ، جوله‌میرگ، بخشی از وان و ورمه (ارومیه)	در سال‌های ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶ میلادی، عثمانی‌ها نوروالله بیگ و بدرخان بیگ، میر بوتان را وادار کردند با نیروهای غربی و اروپای مقابله کنند. به آنان قول داده شد که پس از آن حقوق کوردها را خواهند داد. اما پس از این فریب‌کاری، در سال ۱۸۴۷ ارتش امپراتوری عثمانی به هر دو میر کورد حمله کرد و پس از کشتار دسته‌جمعی کوردهای این منطقه، تمام فرماندهان کورد را به خون کشیدند و بدین‌گونه این میرها قربانی سیاست فریب و اشغالگری تُرک‌های عثمانی شدند. در نهایت این میرنشینی نابود شد و توسط عثمانی‌ها غارت و ویران گردید.

۳.۲– امارت بتلیس در شمال کوردستان در فاصله سال‌های ۱۱۸۷ تا ۱۸۴۷ میلادی

میرنشین بتلیس در طول سال‌های ۱۱۸۷ تا ۱۸۴۷ میلادی به مدت ۶۶۰ سال در منطقه بتلیس واقع در شمال کوردستان فرمانروایی کرد. حاکمان این میرنشین از خاندان‌های مختلف کورد به‌ویژه خاندان رۆژاکی (یا رۆژیۆی) بودند که رهبری سیاسی این منطقه را بر عهده داشتند. زبان رسمی و اداری در این میرنشین، زبان کوردی بود. در نهایت، میرنشین بتلیس در اواسط قرن نوزدهم میلادی توسط امپراتوری عثمانی اشغال شد و به سلطه این امپراتوری درآمد.

در ادامه، فهرستی از امیران شناخته‌شده بتلیس ارائه می‌شود که شامل سال‌های دوران حکومت و رویدادهای مهم دوران زمامداری آنان است.

نام فرمانروا	سال‌های دوره فرمانروایی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
شریف پاشا	۱۵۰۰–۱۵۳۳ میلادی	در زمان اشغال منطقه توسط شاه اسماعیل اول، در ابتدا حامی عثمانی‌ها بود، اما بعدها گرایشش به صفویان تغییر کرد. عثمانی‌ها در سال ۱۵۳۱ میلادی بیتلیس را محاصره کردند، اما پس از مدتی عقب‌نشینی نمودند. شریف پاشا در سال ۱۵۳۳ میلادی در جنگ به دست تُرک‌های عثمانی کشته شد.
شرف‌الدین بیتلیسی (شرف‌خان بیتلیسی)	۱۵۷۸–۱۵۹۷ میلادی	در ابتدای دوره، امیرنشین بیتلیس متحد صفویان بود. در سال ۱۵۷۶ میلادی توسط شاه تهماسب اول به عنوان «امیر امراء» منصوب شد. در سال ۱۵۷۸ میلادی به عثمانی‌ها گرایش پیدا کرد و ۴۰۰ سرباز مسلح در اختیار عثمانیان قرار داد. توسط سلطان مراد سوم به عنوان امیر بیتلیس منصوب شد. بین سال‌های ۱۵۷۸ تا ۱۵۸۸ فرماندهی حملات عثمانی علیه صفویان را بر عهده داشت. در سال ۱۵۹۷

		میلادی کتاب شرفنامه را نوشت که تاریخ ملت کورد را با ذکر تعدادی از رؤسای خاندان‌ها شرح داد. در نهایت همه این رؤسا را به ریشه‌ای عربی منتسب نمود، اما به تمامی مناطقی که در آن زمان کوردها در آن می‌زیستند اشاره کرد و جغرافیای کوردستان را به تصویر کشید. در سال ۱۵۹۷ از قدرت کناره‌گیری کرد و حکومت را به پسرش شمس‌الدین بیگ واگذار نمود. در سال ۱۶۰۴ میلادی درگذشت.
شمس‌الدین بیگ	۱۵۹۷–۱۶۵۰ میلادی	پسر شرف‌خان بود و سیاست‌های پدرش را ادامه داد و توانست امیرنشین را با ثبات اداره کند.
عبدل‌خان	۱۶۵۰–۱۶۵۵ میلادی	پس از دیدار با سلطان مراد چهارم، جایگاه خود را تقویت نمود. از سوی گردشگران به عنوان امیری کوردی مقتدر و مستقل توصیف شد. خودمختاری‌اش را حفظ کرد اما با ملک احمد پاشای والی وان درگیر اختلاف شد. از سوی تُرک‌های عثمانی به تصرف زمین‌ها و اموال ایزدی‌ها متهم گردید و به همین بهانه عثمانی‌ها به او حمله کردند. در نهایت، خودمختاری‌اش در سال ۱۶۵۵ میلادی به پایان رسید و بیتلیس به اشغال امپراتوری عثمانی درآمد.

۳.۳– امارت چمشگزک در شمال کوردستان بین سال‌های ۱۲۲۰ تا ۱۶۶۳ میلادی

امارت چمشگزک یک امارت کوردی بود که از قرن سیزدهم تا قرن هفدهم میلادی حکومتی مستقل و خودمختار داشت. مرکز این امارت شهر کوچک چمشگزک بود که امروزه در استان درسیم (که در تُرکی به آن تونجلی گفته می‌شود) واقع شده است. این امارت مناطقی چون ملازگرد، پِرتِک، ساخمَن، ۱۶ ناحیه (بخش) و ۳۲ قلعه را در قلمرو خود داشت. زبان رسمی این امارت کوردی بود و مردم این منطقه فرهنگ اصیل خود را با حفظ پوشاک سنتی کوردی و آوازهای فولکلوریک کوردی حفظ کرده بودند. نکته قابل توجه این است که کوردهای علوی در دوران حاکمیت این امارت رشد و توسعه یافتند.

در ادامه، فهرستی از امیران شناخته‌شده چمشگزک به همراه سال‌های دوره فرمانروایی و رویدادهای مهم آن دوران ارائه شده است.

نام فرمانروا	سال‌های دوره فرمانروایی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
خاندان ملکی‌شی	۱۲۲۰–۱۴۵۲ میلادی	در برابر حمله مغول‌ها و زوال قراقویونلوها مقاومت کرده و جنگی موفقیت‌آمیز را رهبری کردند. توانستند تمامی حملات تُرک‌ها را دفع کنند. حتی موفق شدند ازم حسن آق‌قویونلو تُرک را شکست دهند.
شیخ حسن	۱۴۵۲–۱۵۰۰ میلادی	در سال ۱۳۵۲ میلادی، تلاش کرد قلعه‌های گوبرک و ویبرک را تصرف کند که باعث بروز تنش با دولکادیرهای تُرک شد. با نیروهای دولکادیر به فرماندهی سلیمان روبه‌رو شد و درگیری سختی رخ داد.
حاجی رستم بگ	۱۵۰۰–۱۵۵۶ میلادی	در ابتدا عثمانی‌ها حملات اشغالگرانه‌ای را آغاز کردند و او ناچار به حمایت از شاه اسماعیل اول صفوی شد. صفوی‌ها علامت شعله‌ور سبز را برای عثمانی‌ها برافراشتند تا به حاجی رستم بگ حمله کنند. در نهایت این موضوع بهانه‌ای برای عثمانی‌ها شد تا او را دستگیر کرده و بدون محاکمه اعدام کنند.
پیر حسین	۱۵۵۶–۱۵۸۰ میلادی	پس از اعدام حاجی رستم بگ، پسرش تسلیم سلطان سلیم اول عثمانی شد و به عنوان فرمانروا بازگشت. پس از مرگ پیر حسین، اختلافات داخلی میان شاهزادگان موجب ضعف این امارت شد و نهایتاً اداره این منطقه از سوی عثمانی‌ها به صورت غیرمستقیم انجام گرفت.
نوادگان ملکی‌شی	۱۵۸۰–۱۶۶۳ میلادی	در سال ۱۶۶۳ میلادی، امپراتوری عثمانی به این کوردها حمله کرده و کشتار و غارت گسترده‌ای انجام داد. امارت منحل شد و چمشگزک در سیستم اداری عثمانی ادغام شده و به عنوان یک ولایت تحت اداره یک والی تُرک قرار گرفت.

ساکنان چَمیشگَیزَک از تیره‌ها و خاندانهای گوناگون کوردی همچون بیهرَمی، دِسیملی، حَسیری، کیزِل مَگّری، زَروَر و شیخ عُمری تشکیل می‌شدند. همچنین در این امارت، جمعیت قابل توجهی از کوردهای علوی ساکن بودند. در طول تاریخ، امارت چَمیشگَیزَک روابط پیچیده و درهم‌تنیده‌ای با قدرت‌های منطقه‌ای همچون قَرَه قویونلو، آق قویونلو، صفویان و امپراتوری عثمانی داشت. اتحادهای استراتژیک و تلاش‌های مستمر برای دفاع از استقلال خویش، نقش حیاتی در حفظ موجودیت این امارت ایفا کردند. سرانجام در سال ۱۶۶۳ میلادی، این امارت به دست امپراتوری عثمانی اشغال شد و خاندان حکمران مَلکیشی به طور کامل توسط تُرک‌ها اعدام و نابود گردیدند.

۳.۴– امارت حسکیف در شمال کوردستان میان سال‌های ۱۲۳۲ تا ۱۵۲۵ میلادی

نام امارت حسکیف (که همچنین به عنوان «امارت ایوبی حسکیف» شناخته می‌شود) در سال ۱۲۳۲ میلادی توسط ملک مسعود، که از نوادگان صلاح‌الدین ایوبی بود، بنیان‌گذاری شد.

شهر حسکیف پایتخت این امارت بوده و زبان رسمی آن کوردی بود. مناطق تحت کنترل این امارت شامل شهرهای حسکیف، آمد (دیاربکر امروزی)، جزیره (جزیر)، سِیرت، و شهرک‌ها و نواحی اطراف این مناطق در امتداد رود دجله می‌شد. دستاوردهای این امارت شامل ساخت پل‌ها، مدارس، مساجد، کاخ‌ها، توسعه آموزش و پرورش، و رونق تجارت برای مردم این نواحی بود.

در ادامه، فهرستی از امیران معروف حسکیف همراه با سال‌های دوران حکومتشان و رویدادهای مهم این دوره ارائه شده است.

نام فرمانروا	سال‌های دوره فرمانروایی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
میر صالح نجم‌الدین ایوبی اول	۱۲۳۶–۱۲۳۹ میلادی	پس از ضعف قدرت اتابکان ارتقی، در شهر حسنکیف و اطراف آن امارت میر حسنکیف تأسیس شد.

میر معظّم کورد پاشا	۱۲۳۹–۱۲۴۹ میلادی	اقتدار کوردی در حسنکیف و مناطق اطراف تثبیت و کنترل شد.
میر موحید عبدالله	۱۲۴۹–۱۲۷۰ میلادی	رهبری اقتدار مستقل کوردی در این امارت ادامه یافت.
میر کامل ابوبکر سیف‌الدین شادی	۱۲۷۰–۱۳۲۴ میلادی	رهبری اقتدار مستقل کوردی در این امارت ادامه یافت.
میر صالح نجم‌الدین ایوبی	۱۳۲۴–۱۳۲۵ میلادی	پس از اشغال مغول‌ها، تلاش برای بازسازی شهر و احیای ساختار آن را سرپرستی کرد.
غازی محمد پسر ابی‌بکر	۱۳۲۵–۱۳۶۴ میلادی	از نهادهای آموزشی کوردها حمایت کرد و این دوران به عصر شکوفایی فرهنگی و توسعه معماری امارت بدل شد.
میر عادل فخرالدین سلیمان	۱۳۶۴–۱۴۲۴ میلادی	حکومت او تثبیت و طولانی بود. فعالیت علمی را گسترش داد و استقلال منطقه‌ای را حفظ کرد.
اشرف احمد	۱۴۲۴–۱۴۳۲ میلادی	سیاست استقلال‌طلبانه این میر کوردی ادامه یافت.
کامل بابی محامید خلیل	۱۴۳۲–۱۴۵۲ میلادی	حکومت داخلی را تقویت کرد و با فشارهای خارجی روبرو شد.
میر احمد	۱۴۵۲–۱۴۵۵ میلادی	سیاست استقلال‌طلبانه این میر کوردی ادامه یافت.
خلف پسر محمد	۱۴۵۵–۱۴۶۱ میلادی	با خاندان کوردهای همجوار دچار اختلاف شد. حکومتش با حملات تُرکمان‌های آق‌قویونلو به پایان رسید.
میر ایوبی سوم پسر علی پسر محمد	۱۴۶۱–۱۴۶۲ میلادی	حکومتش ضعیف و کوتاه‌مدت بود. امارت در همین دوره توسط نیروهای تُرک آق‌قویونلو اشغال شد.

آق‌قویونلوی اشغالگر	۱۴۶۲–۱۴۷۰ میلادی	پس از جنگی خونین و کشتار گسترده کوردها و غارت این منطقه، اوزون حسن تُرک آق‌قویونلو حسنکیف را اشغال کرد و زینلی پسرش را به‌عنوان والی منصوب کرد.
میر خلیل	۱۴۷۰–۱۵۰۰ میلادی	حسنکیف و سیرد از طریق حمایت نیروهای داخلی آزاد شد، اما بعداً توسط شاه اسماعیل اول صفوی دستگیر شد.
میر حسن	۱۵۰۰–۱۵۲۵ میلادی	اختلافات داخلی منجر به فروپاشی این امارت شد و در جنگ با حملات تُرک‌های عثمانی شکست خوردند. پس از کشتار و غارت مردم این منطقه، امارت اشغال و والی تُرک منصوب شد.

امارت حسن‌کَیف نقش مهمی در تاریخ آن منطقه ایفا کرده و به مدت نزدیک به سه قرن به عنوان یک مرکز حکمرانی و فرهنگی کوردی خدمت می‌کرد. کوردها در آغاز، مقاومت‌هایی در برابر حمله مغول‌ها انجام دادند، اما اختلافات و ناهماهنگی‌های درونی نیروهای کورد باعث تضعیف این امارت کوردی شد و در نهایت در سال ۱۵۲۵ میلادی در دوره سلطان سلیمان عثمانی، توسط امپراتوری عثمانی اشغال گردید.







این شهر تاریخی حسکیف از سال ۲۰۲۰ میلادی به زیر آب فرو رفته است. حکومت اشغالگر تُرکیه عمداً با ساخت سد بر روی رود دجله، این شهر را به زیر آب برد و غرق کرد.

۳.۵– امارت بوتان در شمال کوردستان از سال ۱۲۷۱ تا ۱۸۴۷ میلادی

امارت بوتان در سال ۱۲۷۱ میلادی توسط خاندان عزیزیان تأسیس شد و تا سال ۱۸۴۷ میلادی به مدت ۵۷۶ سال به‌گونه‌ای مستقل اداره می‌شد. عبدالعزیز بختی پس از فروپاشی قدرت زنگیان، این امارت را در بوتان بنیان نهاد.

زنگیان یک خاندان تُرک اوغوز وابسته به امپراتوری سلجوقی بودند که در مناطق ئالاپو (حلب)، قامشلی، موصل، جزیره و بوتان بین سال‌های ۱۱۲۷ تا ۱۲۵۰ میلادی حکومت می‌کردند.
حاکمیت خاندان تُرک‌تبار زنگیان در سال ۱۲۵۰ میلادی به دست صلاح‌الدین ایوبی پایان یافت.
۱۹ سال پس از این رویداد، امارت بوتان تأسیس شد.

شهر جزیره (جزیر) پایتخت این امارت بود و زبان رسمی آنان کوردی بود. مناطق تحت کنترل این امارت عمدتاً شامل شهر جزیره و ناحیه بوتان می‌شد.

در ادامه، فهرستی از امیران شناخته‌شده بوتان، همراه با سال‌های حکومت آنان و رویدادهای مهم دوران‌شان ارائه می‌شود.

نام فرمانروا	سال‌های دوره فرمانروایی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
عبدالعزیز بوختی	۱۲۷۱–۱۳۳۸ میلادی	پس از فروپاشی قدرت زنگیان، این امارت تأسیس شد. زنگیان قدرتی تُرک اوغوزی وابسته به امپراتوری سلجوقی بودند که به‌صورت طبیعی از میان رفتند و سپس نوادگان‌شان جایگزین شدند.
عزالدین بوختی	۱۳۳۸–۱۳۶۲ میلادی	قدرت خود را در منطقه تقویت کرد. با امیر حسنکیف مخالفت کرد و درگیر جنگ داخلی خانوادگی شد، اما در دوران حکومتش موفق شد از خودمختاری امارت دفاع کند.

میر عزالدین عبدال	۱۳۶۲–۱۳۹۸ میلادی	در سال ۱۳۹۴ میلادی، برای جلوگیری از درگیری و جنگ، پیمان صلحی با تیمور بست. با این وجود، امارت هدف حمله نیروهای تیمور قرار گرفت و پس از کشتار جمعی کوردها، اشغال شد. امپراتوری تیموری برای مدتی امارت را در تصرف داشت، اما بعدها نوادگانش موفق شدند خودمختاری بوتان را بازپس گیرند.
بدرخان پاشا	۱۸۲۱–۱۸۴۷ میلادی	اقدام به اصلاحات و مدرن‌سازی امارت بوتان کرد. او رهبر برجسته این دوره بود و اصلاحات اداری و ساختاری انجام داد. در بخش شورش بدرخان، به‌تفصیل درباره قیام بدرخان پاشا سخن گفته شده است.
عزالدین شیر به‌ی	۱۸۴۸–۱۸۵۵ میلادی	پس از شکست بدرخان بگ، تلاش کرد تا خودمختاری امارت را حفظ کند، اما با فشارهای امپراتوری عثمانی مواجه شد. در سال ۱۸۵۵ میلادی، امپراتوری عثمانی به‌طور کامل امارت را اشغال کرد و به خودمختاری آن پایان داد.

۳.۶– حاکمیت خاندان جلایری تُرک در فاصله سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۴۳۲ میلادی

حاکمیت جلایری‌ها ریشه در تبار مغولی و قبیله جلایری داشت. این قبیله در اصل بخشی از ارتش مغول بودند که تحت فرماندهی هولگو خان از مناطق مرکزی آسیای میانه و مغولستان، با جنگ و کشتار جمعی و اشغال‌گری به سوی کوردستان، ایران و عراق حرکت کرده و در این مناطق ساکن شدند. حکومت جلایری‌ها در خلأ و ضعف ایلخانیان تُرک به وجود آمد و در فاصله سال‌های ۱۳۳۶ تا ۱۴۳۲ میلادی به مدت ۹۶ سال بر این مناطق حکومت کردند.

زبان اداری این حکومت به طور رسمی فارسی بود، اما عربی زبان مذهبی و تُرکی زبان گفت‌وگو و مکاتبات شفاهی به شمار می‌رفت. پایتخت آن‌ها شهر بغداد و مذهبشان اسلام

سنی بود. این حکومت در پی حملات قرا قویونلوها به ویژه قرا یوسف و تیموریان که همگی از تبار تُرک بودند، سرنگون شد.

در ادامه فهرستی از فرمانروایان جلایری به همراه سال‌های حکومت، پایتخت، و رویدادهای مهم این دوره آمده است.

نام فرمانروا	**سال‌های دوره فرمانروایی**	**خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره**
حسن بزرگ	۱۳۳۶–۱۳۵۶ میلادی	یکی از فرمانروایان پیش از مغول بود که پس از فروپاشی ایلخانان در کوردستان، عراق و غرب ایران قدرت خود را تثبیت کرد.
شیخ اویس جلایر	۱۳۵۶–۱۳۷۴ میلادی	پسر حسن بزرگ بود و قدرت خود را ادامه داد. اقتدار خاندان تُرک چوپانی را نابود کرد.
شیخ حسن	۱۳۷۴–۱۳۸۲ میلادی	پسر اویس بود که تخت پادشاهی را به ارث برد.
شیخ حسین	۱۳۸۲–۱۳۸۴ میلادی	حکومتش ضعیف و کوتاه‌مدت بود و سپس از قدرت برکنار شد.
شیخ احمد	۱۳۸۲–۱۴۱۰ میلادی	با برادران خود جنگید. در مواجهه با اختلافات داخلی خاندان و حملات تُرکمان‌های قرا قویونلو شکست خورد و حکومتش توسط قرا قویونلو اشغال شد.



نقشهٔ قدرت و حاکمیت خاندان جلایری تُرک

۳.۷– حکومت قرا قویونلو (خاندان گوسفند سیاه) تُرکمن از سال ۱۳۷۴ تا ۱۴۶۸ میلادی

حکومت قرا قویونلو شاخه‌ای از طایفه‌های تُرک اوغوز بود که از آسیای میانه به سوی کوردستان، ایران، آذربایجان، آناتولی، عراق، ارمنستان و بخشی از گرجستان مهاجرت کرده و در این مناطق مستقر شدند. این حکومت در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۴۶۷ میلادی به مدت ۹۳ سال فرمانروایی کرد و در نهایت پس از نبرد چَپاقچور در سال ۱۴۶۷ میلادی به دست شاه اوزون حسن از خاندان آق قویونلو سرنگون شد. زبان رسمی و دیوانی این حکومت فارسی بود، اما زبان رایج میان مردم و سپاهیان آنان تُرکی بود.

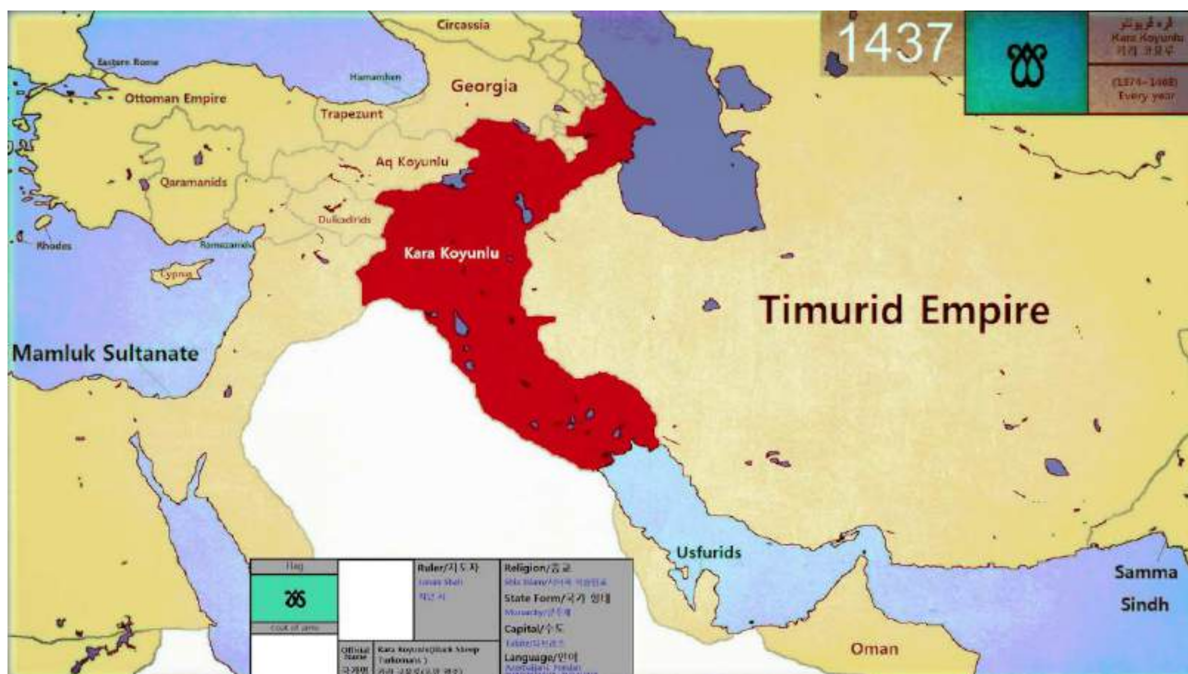
حکومت آق قویونلو پیرو مذهب اسلام سنی بود و همواره به مناطق کوردنشین حمله و یورش می‌برد و به روش‌های گوناگون دست به غارت و کشتار جمعی کوردها می‌زد. سنگین‌ترین

مالیات‌ها را بر کوردها تحمیل می‌کردند به گونه‌ای که کوردها یا مجبور بودند صرفاً به عنوان کارگر و برده برای تُرک‌ها مالیات بپردازند، یا با خطر حملات دسته‌جمعی و نسل‌کشی مواجه می‌شدند.

در ادامه فهرستی از فرمانروایان خاندان قرا قویونلو (خاندان گوسفند سیاه) همراه با سال‌های دوره فرمانروایی، پایتخت‌ها و رویدادهای مهم این دوره ارائه خواهد شد.

نام فرمانروا	**سال‌های حکومت**	**پایتخت**	**ویژگی‌های این دوره**
بایرام خواجه	۱۳۷۴–۱۳۸۰ میلادی	موصل	رهبر اتحاد خاندان کورد را قتل و عام کرد و کنفدراسیون قبایل تُرکمان اوغوز (شاخه ایوا) را بنیان‌گذار کرد.
قره‌محمد	۱۳۸۰–۱۳۸۹ میلادی	موصل	برادر بایرام خواجه بود. حملات علیه کوردها را ادامه داد و فرماندهی نبردها با تیموریان را آغاز کرد.
قره‌یوسف	۱۳۸۹–۱۴۲۰ میلادی	ته‌وریز (تبریز)	فرمانده‌ای نظامی قدرتمند بود که استقلال از تیموریان را اعلام کرد و رهبری تُرکمان‌های محلی را به‌دست گرفت.
اسکندر	۱۴۲۰–۱۴۳۶ میلادی	ته‌وریز (تبریز)	فرزند قره‌یوسف بود که حکومت را به ارث برد. همواره با درگیری‌های داخلی روبه‌رو شد و سرانجام توسط جهان‌شاه از قدرت برکنار گردید.
جهان‌شاه	۱۴۳۶–۱۴۶۷ میلادی	ته‌وریز (تبریز)	برادر اسکندر بود که با حمایت تیمور به قدرت رسید. قلمرو خود را به بخش‌هایی از ایران، عراق، قفقاز، کوردستان و آسیای میانه گسترش داد. در نهایت با اوزون حسن آق‌قویونلو وارد جنگ شد و شکست خورد.
حسن‌علی	۱۴۶۷–۱۴۶۸ میلادی	ته‌وریز (تبریز)	فرزند جهان‌شاه بود که پس از مرگ پدر تلاش کرد قدرت را به دست گیرد، اما در حمله

			تُرکمان‌های آق‌قویونلو شکست خورد و توسط آنان اعدام شد.



نقشهٔ قدرت خاندان قره قویونلوهای تُرک

۳.۸– حکومت آق‌قویونلو (خاندان گوسفند سفید) تُرکمن در فاصله سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۵۰۱ میلادی

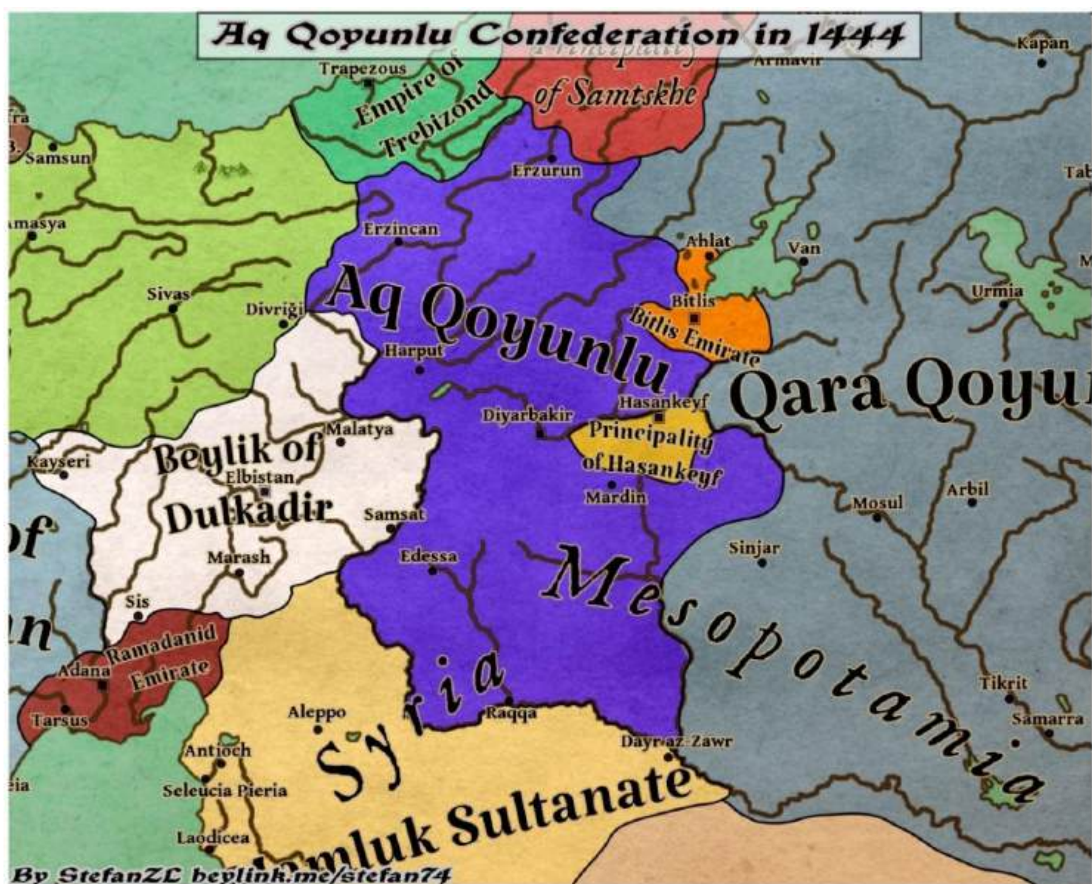
حکومت آق‌قویونلو از طوایف تُرک اوغوز بودند که از آسیای میانه به سمت کوردستان، ایران، آذربایجان، آناتولی، عراق، ارمنستان و بخشی از گرجستان کوچ کردند و در این مناطق مستقر شدند. این حکومت پیرو مذهب اسلام سنی بود و زبان رسمی آنان فارسی بود، اما در گفتار روزمره به زبان تُرکی اوغوز تکلم می‌کردند. حکومت آق‌قویونلو همواره به کوردهای این مناطق حمله کرده و با انواع روش‌ها به چپاول و کشتار جمعی آن‌ها دست می‌زدند. آن‌ها سنگین‌ترین مالیات‌ها را بر کوردها تحمیل کردند تا جایی که کوردها یا مجبور به کارگری و بردگی برای پرداخت مالیات به این تُرکان بودند یا اینکه قربانی حملات قتل‌عام آن‌ها می‌شدند.

قابل ذکر است که حکومت آق‌قویونلو در فاصله سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۵۰۱ میلادی به مدت ۱۲۳ سال بر این سرزمین‌ها حکومت کرد تا آنکه سرانجام توسط شاه اسماعیل اول صفوی سرنگون شد.

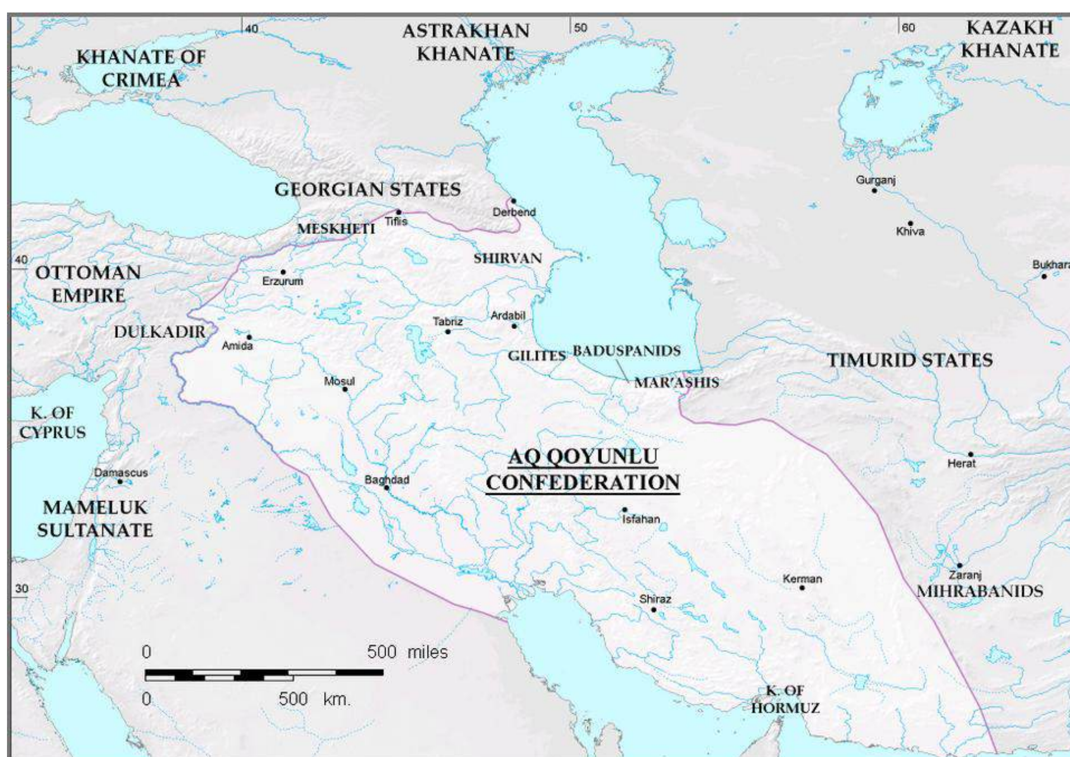
در ادامه، فهرستی از رهبران خاندان آق‌قویونلو (خاندان گوسفند سفید) به همراه سال‌های حکومت، پایتخت و رویدادهای مهم این دوره ارائه می‌شود.

نام فرمانروا	**سال‌های حکومت**	**پایتخت**	**خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره**
طورعلی بیگ	۱۳۷۸–۱۳۸۹ میلادی	دیاربکر	رهبران ملت کورد قتل‌عام شد و کنفدراسیون قبایل تُرکمان اوغوز (شاخه بیاندور) تأسیس گردید.
فخرالدین قتلو	۱۳۸۹–۱۴۲۰ میلادی	دیاربکر	پسر طورعلی بیگ بود و به کشتار و حمله به کوردها ادامه داد.
احمد	۱۴۲۰–۱۴۳۴ میلادی	دیاربکر	حکومت به صورت موروثی ادامه یافت. در جهت تحمیل زبان و فرهنگ تُرکی در این منطقه تلاش نمود و در دشمنی با ملت کورد کوتاهی نکرد.
علی	۱۴۳۴–۱۴۳۵ میلادی	دیاربکر	برادر احمد بود که دوران حکومت بسیار کوتاهی داشت و توسط سران قبایل تُرک کشته شد.
حمزه	۱۴۳۵–۱۴۴۴ میلادی	دیاربکر	با بحران جانشینی داخلی مواجه شد و توسط اوزون حسن شکست خورد.
اوزون حسن	۱۴۵۳–۱۴۷۸ میلادی	ته‌وریز (تبریز)	پس از سرکوب سران قبایل، حکومت را به دست گرفت. در سال ۱۴۶۷ میلادی و در جنگ چاباکچور، اوزون حسن توانست جهانشاه قره‌قویونلو را شکست دهد و حکومت خاندان قره‌قویونلو را منقرض سازد و ته‌وریز (تبریز) را به پایتخت دولت آق‌قویونلو تبدیل کند.
خلیل میرزا	۱۴۷۸ میلادی	ته‌وریز (تبریز)	پسر اوزون حسن بود که پس از مرگ پدر، حکومت کوتاه مدتی داشت و قلمرو خود را به سوی هرج و

			مرج سوق داد. در نتیجه به سرعت از قدرت برکنار شد.
یعقوب بیگ	۱۴۷۸–۱۴۹۰ میلادی	تەوریز (تبریز)	پسر اوزون حسن بود که پس از بحران داخلی، توانست حکومت خود را تثبیت کند.
بایسونقر	۱۴۹۰–۱۴۹۳ میلادی	تەوریز (تبریز)	پسر یعقوب بود که در دوران جنگ داخلی حکومت کرد و در نهایت توسط سران قبایل تُرک از قدرت برکنار شد.
رستم بیگ	۱۴۹۳–۱۴۹۷ میلادی	تەوریز (تبریز)	نواده اوزون حسن بود که در دوران بحران خلافت به قدرت رسید و توسط احمد بیگ از حکومت برکنار شد.
احمد بیگ	۱۴۹۷–۱۴۹۹ میلادی	تەوریز (تبریز)	حکومتی ضعیف و کوتاه مدت داشت. چون با جنگ داخلی مواجه شد، از قدرت برکنار شد.
علوند میرزا	۱۴۹۹–۱۵۰۱ میلادی	تەوریز (تبریز)	آخرین فرمانروا بود که در جنگ نخجوان شکست خورد و توسط شاه اسماعیل اول صفوی از قدرت خلع شد.



نقشهٔ قلمرو حکومتی آق‌قویونلوها در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۴۶۷ میلادی



نقشهٔ قلمرو حکومتی آق‌قویونلوها در فاصلهٔ سال‌های ۱۴۶۷ تا ۱۵۰۱ میلادی

خاندان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو هر دو کنفدراسیون ایلی تُرکمان بودند که در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی بر تمامی مناطق کوردستان و بخش‌هایی از ایران، قفقاز، عراق و آناتولی حکومت کردند. با وجود شباهتهای نژادی و زبانی میان این دو خاندان، تفاوت‌های بارزتری در رهبری، اتحادهای سیاسی، و تأثیرگذاری‌های تاریخی‌شان مشاهده می‌شود.

تفاوت‌های اصلی قراقیونلو در مقایسه با آق‌قیونلو

تفاوت‌های اصلی	**قره‌قویونلو**	**آق‌قویونلو**
معنی نام‌ها	خاندان گوسفند سیاه	خاندان گوسفند سفید
تبار	تُرکمانان اوغوز، شاخه یوا	تُرکمانان اوغوز، شاخه بیاندور
نخستین ظهور	اوایل قرن چهاردهم میلادی	اواسط قرن چهاردهم میلادی
پایتخت	ته‌وریز (تبریز)	ابتدا دیاربکر، سپس ته‌وریز (تبریز)
قدرتمندترین فرمانروا	جهانشاه	اوزون حسن
مناطق تحت سلطه	بخشی از ایران، عراق، آذربایجان، ارمنستان و کوردستان	بخشی از کوردستان، ایران، عراق و قفقاز
روابط سیاسی	ابتدا با تیموریان جنگیدند، سپس متحد آن‌ها شدند.	با هر دو حکومت تیموری و عثمانی دشمنی کردند.
جایگاه تاریخی	با درگیری با تیموریان و آق‌قویونلو شناخته شدند و زمینه‌ساز امپراتوری عثمانی بودند.	زمینه‌ساز امپراتوری صفوی شدند.

۳.۹– امارت‌های مستقل کوردها در قرون دوازدهم تا نوزدهم میلادی

در دوران حاکمیت آق‌قویونلوها و قراقیونلوها، چندین امیرنشین کوردی اعلام خودمختاری کردند. این امیرنشین‌ها روابط پیچیده‌ای با کنفدراسیون‌های تُرکمان داشتند؛ گاهی متحد، گاهی تحت‌سلطه، و گاهی نیز درگیر رقابت و نبرد با آن‌ها بودند.

در ادامه، فهرستی از برخی از امیران مشهور کوردی این دوره آمده است:

امیرنشین سلیمان
امیرنشین سلیمان در فاصله سال‌های ۱۴۱۰ تا ۱۸۳۸ میلادی به مدت ۴۲۸ سال در مناطق وان، ارز روم، ارزنجان و بایزید حکومت کرد. زبان رسمی و اداری این امیرنشین کوردی بود. در نهایت، در قرن نوزدهم توسط امپراتوری عثمانی اشغال شد.

امیرنشین زرینال
امیرنشین زرینال در فاصله سال‌های ۱۴۴۸ تا ۱۶۱۰ میلادی به مدت ۱۶۲ سال در مناطق زرین‌شهر و شهر کورد حکومت کرد. زبان رسمی و اداری این امیرنشین نیز کوردی بود. سرانجام در قرن هفدهم توسط امپراتوری صفوی اشغال شد.

دیگر امیران برجسته‌ی این دوره عبارتند از:
مصطفی بگ و درویش بگ از امیران منطقه وان،
اورالله بگ و فتاح بگ، امیران منطقه حکاری،
خالد بگ زهیمی و شریف بگ، امیران منطقه موش،
حسین بگ، رئیس طایفه‌های مناطق قارص و آجار،
پیریوسف، امیر منطقه زاخو،
پیرحمه، امیر منطقه موصل.

به دلیل آنکه اطلاعات تاریخی این امیرنشین‌ها، همچون تمام فرهنگ، تاریخ و هویت کوردی، توسط اشغالگران غارت و نابود شده است، جزئیات کامل‌تری از فرمانروایان و رویدادهای مهم این حکومت‌های کوردی در دسترس نمی‌باشد.

.



نقشهٔ امیرنشین‌های خودمختار کورد

۳.۱۰– تأسیس طریقت صفوی و تشیع دوازده‌امامی توسط برخی کوردها و با همکاری فرمانروایان محلی در فاصله سال‌های ۱۲۵۲ تا ۱۳۳۴ میلادی

شیخ صفی‌الدین اردبیلی که اصالتاً به عنوان یک کورد شناخته می‌شد، در ابتدا شیخی برجسته و معروف در میان اهل سنت منطقه بود. اما تحت تأثیر فشارهای مذهبی و قومی تُرک‌ها، ناچار شد هویت دینی و قومی خود را تغییر دهد. در فاصله سال‌های ۱۲۵۲ تا ۱۳۳۴ میلادی، در شهر آردَویل (اردبیل) طریقت صفویه را بنیان‌گذاری کرد. طریقت صفویه مذهب تشیع دوازده‌امامی را ترویج داد و این باور که پیش‌تر در میان قبایل تُرک آذری و فارس‌های ایران چندان پذیرفته نشده بود، به سرعت و به‌طور گسترده گسترش یافت. این خاندان، مذهب را ابزاری برای تثبیت قدرت سیاسی خود قرار داد و هرچه پیش‌تر رفتند، قدرتمندتر و جاه‌طلب‌تر شدند.

شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از خاندان‌هایی که امروزه خود را تُرک می‌دانند، در اصل کورد بوده‌اند اما از بیم قتل و آزار تُرک‌ها، به زبان تُرکی سخن گفتند و هویت قومی خود را انکار کردند. خاندان شیخ صفی‌الدین نیز در اصل از کوردهای آردَویل (اردبیل) بودند، اما برای حفظ منافع و جان خود و خاندانشان، خود را تُرک معرفی کردند. شیخ صفی‌الدین در محیط خانوادگی به زبان کوردی سخن می‌گفت، اما در محافل رسمی زبان تُرکی را به کار می‌برد. صفویان بر کلاهی گرد و سرخ‌رنگ که «تاج حیدری» می‌نامیدندش، بر سر مینهادند و خود را برتر از دیگر مردم می‌دانستند. در مقابل، کوردها آنان را دشمنان خود دانسته و به تحقیر، قزلباش می‌نامیدند.

حکومت پادشاهی آق‌قویونلو در فاصله سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۵۰۱ میلادی بر پنج بخش از کوردستان، آذربایجان و شمال ایران فرمانروایی می‌کرد، تُرکمن‌هایی از نژاد اوغوز بودند. اوزون حسن که در فاصله سال‌های ۱۴۵۳ تا ۱۴۷۸ میلادی حکومت کرد، با خاندان صفی‌الدین اردبیلی خویشاوندی برقرار کرد و خواهر خود را به عقد سلطان جنید، نوه شیخ صفی‌الدین درآورد. دختر خود، مارتا را نیز به عقد سلطان حیدر، فرزند شیخ جنید درآورد. بعدها، میان فرزندان این دو خاندان بر سر تسلط بر زمین‌ها و شهرهای کوردستان جنگ و درگیری درگرفت.





آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی – این آرامگاه در شهر آردَویل (اردبیل) واقع شده و به عنوان یک اثر میراث جهانی در سازمان یونسکو به ثبت رسیده است و توسط حکومت ایران با دقت و کیفیت بالایی محافظت می‌شود. این مجموعه بناها شامل آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، مسجدی و کتابخانه‌ای است. مقبره اصلی به شکل برجی ساخته شده که با آجرهای زیبا و کتیبه‌های خوشنویسی تزئین گردیده و بازتابی از شکوه و هنر معماری دوره صفویه را به نمایش می‌گذارد.

۳.۱۱ – حکومت شاه اسماعیل صفوی اول (۱۵۰۱–۱۵۲۴ میلادی)

پس از جنگ‌های خونین یکی از فرماندهان تُرک در کوردستان، تُرک‌ها طریقت صفویه را به عنوان جنبشی مذهبی-سیاسی گسترش دادند و به این وسیله بر مردم این مناطق سلطه یافتند. از ته‌وریز (تبریز) گرفته تا اَردَویل (اردبیل)، جنگ‌هایی خونین به راه انداختند و پس از کشتار دسته‌جمعی کوردهای این مناطق، اسماعیل، نواده شیخ صفی‌الدین اردبیلی، موفق شد در سال ۱۵۰۱ میلادی و در سن ۱۴ سالگی حکومت ته‌وریز (تبریز) را در دست گیرد و به عنوان شاه این شهر معرفی شود. شاه اسماعیل از همان ابتدا، طریقت تشیع را رسمی اعلام کرد تا بهانه‌ای برای سرکوب بیشتر کوردها بیابد و زمین‌ها و دارایی‌های آنان را تصرف کند. او هفت قبیله تُرک به نام‌های شاملو، روملو، تکلو، استاجلو، قاجار، افشار و ذوالقدر را به فرمانروایی قلمرو خود منصوب کرد؛ قبایلی که نسبت به مردم منطقه بی‌رحم‌تر و خونریزتر بودند.

در دوران شاه اسماعیل، هرچند که ظاهر کشور شاهنشاهی بود، اما قدرت واقعی در دستان تُرک‌ها بود و ایرانیان کشور خود را "مملکت قزلباش" می‌نامیدند. زبان تُرکی به عنوان زبان رسمی کشور تعیین شد و ملل غیرتُرک همچون کوردها، فارس‌ها، گیلک‌ها و بلوچ‌ها تحت تحقیر و تحمیل فرهنگی قرار گرفتند. فارس‌ها را "تاجیک"، کوردها را "دوم، کولی، قرج"، گیلک‌ها را "جنگلی" و بلوچ‌ها را "دزد" و "قاتل" خطاب می‌کردند.

شاه اسماعیل در جنگ‌هایش علیه کوردها و فارس‌ها بی‌رحمی و خشونت وصف‌ناپذیری از خود نشان داد. در سال ۱۵۰۰ میلادی، پس از کشتن فَرُّخ یسار، فرمانروای فارس، دستور داد پیکر او و پدرش خلیل الله از گور بیرون کشیده شده و سوزانده شود. پس از تصرف ته‌وریز (تبریز)، به طور کامل کوردهای ساکن آنجا را قتل‌عام و آثار فرهنگی و قبور آنان را نابود کرد و محل دفن اجسادشان را به آغل اسب‌های سپاه خود تبدیل نمود. در بغداد نیز مقبره ابوحنیفه را شکافت و به جای آن سگ در آن قرار داد.

او پس از تصرف شهر بتلیس در شمال کوردستان ، جنازه شیخ امیر بتلیسی و دیگر بزرگان کورد را در میدان شهر به آتش کشید. به فرمان شاه اسماعیل، گروهی از کوردها و مراد بیگ

شاهلویان را زنده‌زنده کباب کردند و حتی کسانی که زنده دستگیر شده بودند را ابتدا زبان‌بُریده، دست و پای‌شان را بریدند و سپس به درخت بستند و در آتش سوزاندند.

در سال ۱۵۰۸ میلادی، شاه اسماعیل به الوند خان در چمچمال حمله برد، پس از جنگی خونین، او را کشت و قلعه‌اش را ویران کرد. در همان سال به میر مرادخان در کرکوک یورش برد و با او نیز همان کرد. سپس به دیاربکر و مرعش لشکر کشید و با قتل‌عام و غارت گسترده منطقه را به ویرانه تبدیل کرد.

شاه اسماعیل طی دوران حکومت خود، سراسر کوردستان را به اشغال درآورد و تمامی امیران کورد را سر برید و به جای آنان حکام تُرک صفوی گماشت. زمانی که این حکام تُرک به قدرت رسیدند، به دلیل ظلم و فساد گسترده، نزاع و درگیری بر سر غارت و دزدی میان خودشان شدت گرفت.

در سال ۱۵۱۵ میلادی، کوردها متحد شدند و از هر سو به تُرک‌ها حمله بردند. میر شرف، فرزند بدرخان، منطقه جزیره بوتان را از لوث وجود تُرک‌ها پاک‌سازی کرد. ملک خلیل ایوبی، مناطق سِرت و حسکیف را آزاد ساخت. شیخ حسن، چَمِشگَزَک را آزاد کرد و میر سیف‌الدین مکری، منطقه مکریان شامل مهاباد، مه‌راقه (مراغه) تا ارومیه، سلماس و خوی را از دست تُرک‌ها آزاد کرد. طی یک سال، تمام شمال کوردستان و بخش‌هایی از شرق کوردستان آزاد شدند. اما این امیران کورد مجدداً در برابر تهاجم وحشیانه شاه اسماعیل تاب نیاوردند و در نتیجه هزاران کورد دیگر قتل‌عام و مناطقشان اشغال شد و دوباره حکام تُرک بر آنان تحمیل شدند.

شاه اسماعیل در روند توسعه امپراتوری صفوی، قلمرو خود را به تهدیدی جدی برای کوردها و منطقه بدل ساخت. امیران کورد یک سال بعد بار دیگر علیه تُرک‌ها شورش کردند و در کوردستان به مقابله پرداختند. اما در حمله‌ای دیگر، شاه اسماعیل با دستگیری و اعدام ده‌ها امیر کورد و اسکان قهری تُرک‌ها در مناطق کوردنشین، روند تُرک‌سازی مناطق را تشدید کرد. زبان کوردی ممنوع شد و زبان تُرکی با زور بر مردم تحمیل گردید. در برخی مناطق کوهستانی مانند چَمِشگَزَک، لورستان و جُله‌مِیرگ، مقاومت‌های پراکنده‌ای به رهبری رُستم بیگ و زاهد بیگ ادامه یافت.

در سال ۱۵۰۶ میلادی، شاه اسماعیل به بهانه قدردانی، تمامی امیران کوردستان را به آرِدَویل (اردبیل) فراخواند. امیر شریف بتلیسی، میر خلیل حاکم حسن‌کیف، شاه‌علی بیگ بوختی، میر داودی، و علی بیگ حاکم ساسون از جمله امیرانی بودند که به دعوت شاه پاسخ دادند. در ابتدا با احترام از آنان استقبال شد، اما سپس همگی دستگیر و دارایی‌هایشان غارت گردید. در همان زمان، تُرک‌های ازبک از خراسان به صفویان حمله کردند و شاه اسماعیل ناچار شد برای مقابله با آنان، امیران کورد را آزاد کند تا به کمکش بیایند.

در همین دوره، میر سیف‌الدین مکری مناطق مه‌راقه (مراغه)، مهاباد، نقده و سلدوز را از دست تُرک‌ها آزاد کرد و حکومت مکریان را بنیان نهاد. پس از مرگ او، پسرش میر سارم در سال ۱۵۱۰ میلادی حکومت را به دست گرفت و بارها حملات صفویان به مکریان را ناکام گذاشت.

در سال ۱۵۱۴ میلادی، شاه اسماعیل پس از شکست در جنگ چالدران توسط سلطان سلیم عثمانی، از نظر روانی متزلزل شد و در سال ۱۵۲۴ در سن ۳۷ سالگی در اثر زیاده‌روی در نوشیدن شراب درگذشت. شاه اسماعیل هرچند که پدر و مادرش کورد بودند، اما خود را تُرک می‌دانست و هویت کوردی‌اش را انکار می‌کرد.

۳.۱۲- جنگ چالدران (۱۵۱۴ میلادی)

سلطان سلیم عثمانی به دلیل تعصبات سنی خود، دشمنی عمیقی با تُرک‌های قزلباش صفوی که شیعه مذهب بودند داشت. به همین دلیل با همکاری کوردهای شمال کوردستان به صفویان حمله کرد. تُرک‌های قزلباش صفوی ظلم و ستم زیادی بر کوردها روا داشته بودند و به همین خاطر کوردها آماده شدند تا در حمله به قزلباش‌ها، در کنار سپاه عثمانی قرار گیرند. پیش‌تر، در سال ۱۵۰۸ میلادی، کوردها به ناچار به حکومت سلطان بایزید عثمانی پناه برده بودند و درخواست کمک کرده بودند تا از ظلم شاه اسماعیل صفوی در امان بمانند.

حکیم ادریس بتلیسی، قزلباشان صفوی را پیروان آیینی باطل می‌دانست، چرا که مذهب شیعه دوازده‌امامی را نوپدید و غیرمشروع تلقی می‌کرد. میر شرف‌خان بتلیسی نیز برای مقابله با قزلباشان صفوی، نیرویی از کوردها را بسیج کرده و قصد داشت مناطق بتلیس، دیاربکر، جزیره و جُله‌میرگ را از دست آنان آزاد کند. همزمان، سلطان سلیم نیز برنامه‌ای برای حمله و تصرف قلمرو صفویان در ایران داشت. لذا با امیر شرف‌خان بتلیسی توافق کرد و در مقابله با تُرک‌های صفوی ایران، همکاری نظامی کردند.

در نتیجه، سلطان سلیم عثمانی با سپاهی عظیم که بخش عمده‌ای از آن کوردها بودند، به حکومت شاه اسماعیل صفوی در مناطق ارومیه و ته‌وریز (تبریز) حمله‌ور شد. قزلباشان صفوی، ناچار برای دفاع از ته‌وریز (تبریز)، نیروهای خود را از ارزنجان، آمد، بوتان و جُله‌میرگ عقب کشیدند تا در برابر سپاه عثمانی صف‌آرایی کنند. در مسیر، تمامی روستاها و مزارع را به آتش کشیدند تا هم سرزمین را به ویرانی بکشانند و هم سپاه عثمانی نتواند منابع غذایی و آذوقه لازم را تأمین کند.

در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ میلادی، سپاه عثمانی به فرماندهی سلطان سلیم و سپاه صفوی به فرماندهی شاه اسماعیل در دشت چالدران در حوالی ارومیه روبه‌روی یکدیگر قرار گرفتند. در این نبرد، صفویان شکست خوردند و عثمانی‌ها ته‌وریز (تبریز) را تصرف کردند. عثمانی‌ها پس از پیروزی، حکومت مناطق اشغالی را به امیران کورد سپردند. به دنبال این پیروزی، امیران کورد موفق شدند کوردستان را از سلطه قزلباشان صفوی آزاد کنند.

در این جنگ، خان محمد صفوی، فرمانروای دیاربکر کشته شد و برادرش قراخان به جای او منصوب گردید. فرمانروایی بتلیس و جزیره نیز به برادرانش، بهعوض بیگ و الاش بیگ واگذار شد. پس از این پیروزی، کوردها موفق شدند حکومت میرنشین‌های کوردستان را از دست تُرک‌های قزلباش صفوی بازپس گیرند و زاهد بیگ جُله‌میرگ به فرمانروایی تمامی امیران کوردستان از جمله دیاربکر، جزیره، بتلیس، جُله‌میرگ، ارومیه، مکری و رستم بیگ لورستان منصوب شد.

اما دشمنی این دو امپراتوری و جنگ‌هایشان در این منطقه، شرق کوردستان را به میدان نبردی بی‌پایان تبدیل کرد. زیرا هر دو قدرت صفوی و عثمانی درصدد بودند که بخش‌های

بیشتری از کوردستان را تحت سلطه خود درآورند. به این ترتیب، کوردها به ناچار به جنگی درگیر شدند که هر دو طرف آن را تُرک‌ها تشکیل می‌دادند و کوردها علیه کوردها می‌جنگیدند و کشورشان ویران می‌شد، بی‌آنکه سودی برایشان داشته باشد. کوردها بدون آنکه رغبت و تمایلی به شرکت در این جنگ‌ها داشته باشند، ناگزیر به مشارکت در جنگ‌هایی شدند که حتی به نام مذهب، آنان را به جان یکدیگر می‌انداختند.

۳.۱۲- امارت موکریان (۱۵۰۰–۱۶۱۰ میلادی)

امارت موکریان یا حکومت موکری، یکی از حکومت‌های کوردی بود که از اواخر قرن چهاردهم تا قرن نوزدهم میلادی در مناطق شرق کوردستان با مرکزیت شهرهای مەراقه (مراغه) و مهاباد قدرت را در دست داشت. این حکومت شامل مناطق جنوبی دریاچه ارومیه می‌شد و شهرهایی چون مەراقه (مراغه)، دواوان (میاندوآب)، مهاباد، بوکان، دارپاس (نقده) و شنۆ (اشنویه) را دربر می‌گرفت.

حاکمان موکری عبارت بودند از:

سیف‌الدین موکری که در قرن پانزدهم میلادی و در زمان حکومت تُرکمانان قره‌قویونلو و آق‌قویونلو، منطقه دارپاس (نقده) را از ایل کابوکلو گرفت و حکومت خود را گسترش داد. او مناطقی چون سلدوز، دولباریک، اختاجی و التموری را آزاد کرد و ایل‌های زیر فرمانش بعدها به "موکری" شهرت یافتند.

سارم موکری، پسر سیف‌الدین، در اوایل قرن شانزدهم میلادی به قدرت رسید. در سال ۱۵۰۶ میلادی با شاه اسماعیل صفوی جنگید و شکست خورد. در سال ۱۵۱۲ میلادی از سلطان سلیم عثمانی درخواست حمایت کرد. پیش از مرگ، دارایی‌ها و زمین‌هایش را میان سه پسرش تقسیم کرد که پس از او قدرت را به دست گرفتند اما زیر سلطه شاه تهماسب صفوی قرار گرفتند.

امیر بیگ اول، نوه سارم، در میانه قرن شانزدهم قدرت را به دست گرفت و به مدت ۳۰ سال حکومت کرد. او روابطی زیرکانه با حکومت عثمانی برای مقابله با صفویان برقرار کرد.

امیر بیگ دوم، نوه رستم، در اواخر قرن شانزدهم به قدرت رسید. در زمان سلطان مراد سوم عثمانی در سال ۱۵۸۳ میلادی، از عثمانی‌ها طلب حمایت کرد و شهرهای مەراقه (مراغه)، موصل، اربیل و بابان را آزاد نمود. بدین جهت به عنوان "بیلربگی" (فرماندار کل) منطقه شناخته شد.

حسن موکری، برادرزاده امیر بیگ دوم، در اواخر قرن پانزدهم به قدرت رسید و مورد حمایت درباریان عثمانی قرار گرفت. عثمانیان برای ایجاد تفرقه در خاندان موکری، حسن موکری را به فرمانداری داریاس (نقده) گماشتند که این امر موجب نارضایتی امیر بیگ دوم و در نهایت قتل حسن موکری در درگیری‌های داخلی خاندان شد. پس از این رخداد، محمد سوم عثمانی تصمیم گرفت الوغ بیگ، برادر حسن را به فرمانداری داریاس (نقده) منصوب کند که این امر به تشدید اختلافات داخلی انجامید.

شیخ حیدر، پسر امیر بیگ دوم، در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم به قدرت رسید. او مناطق داریاس (نقده)، دواوان (میاندوآب)، اردەشیر (عەجەبشیر)، لەیلان، مەلەکان، و قلعەهای "سەروکورغان" و " تارەکە" را آزاد کرد و زیر فرمان خود درآورد.

قُباد خان موکری، در اوایل قرن هفدهم به قدرت رسید اما در سال ۱۶۰۹ میلادی از حکومت برکنار شد.

بوداق سلطان پس از قباد خان به قدرت رسید. در سال ۱۶۱۰ میلادی، زمانی که شاه عباس صفوی قلعه دمدم را درهم کوبید، به قلعه موکری مەراقه (مراغه) حمله کرد و اکثریت کوردهای این شهر را قتل‌عام نمود. بوداق سلطان دستگیر شد و به اصفهان فرستاده شد و زنان و خواهرانش به حرم شاه عباس برده شدند.

تا زمان حکومت سارم خان موکری، مناطق مه‌راقه (مراغه)، مهاباد و بوکان تحت حاکمیت میرنشین موکری قرار داشت. پس از مرگ او، سه پسرش به نام‌های قاسم، ابراهیم و حاجی عمر باقی ماندند که همگی در جوانی درگذشتند. برادران سارم خان یعنی شیخ حیدر، میر نظر و میر خضر، مناطق موکری را میان خود تقسیم کردند و به اطاعت شاه تهماسب صفوی درآمدند.

سلطان سلیمان قانونی عثمانی، نیرویی از کوردهای شمال کوردستان را به فرماندهی سلطان حسین (فرماندار آمِدی)، زینل بیگ (فرماندار جُله‌میرگ) و امیران برادوست برای حمله به میر موکری اعزام کرد. در نتیجه، در سال ۱۵۴۱ میلادی و پس از جنگی خونین، فرماندهان موکری به همراه ده هزار کورد در هر دو سوی جنگ کشته شدند. تُرک‌های عثمانی بدون تحمل تلفات جدی توانستند این منطقه را اشغال کرده و میر موکری را ساقط کنند. پس از این نبرد، عثمانی‌ها حکومت میرنشین موکری را به میربگ، نوه سارم خان، سپردند.

میربگ به مدت ۳۰ سال بر موکری حکومت کرد. در این دوران، تمامی امیران اردلان، موکریان، لورستان و مناطق جنوبی و شمالی کوردستان تحت سلطه عثمانی بودند و سلطان مراد عثمانی بر آنان فرمان می‌راند. میربگ قلمرو خود را گسترش داد و مناطق مه‌راقه (مراغه) تا اربیل، بابان و موصل را زیر فرمان خود درآورد. عثمانی‌ها پس از بهره‌برداری از نیروی کوردها برای تصرف ته‌وریز (تبریز)، جعفر پاشا را به فرمانداری این شهر منصوب کردند و شروع به کاهش اختیارات کوردها نمودند و حکومت مناطق بابان، موصل، اربیل و مه‌راقه (مراغه) را از میربگ گرفته و به جعفرخان تُرک واگذار کردند.

در سال ۱۵۹۳ میلادی، خضر پاشا، برادر جعفر پاشا، پس از مرگ او فرماندار ته‌وریز (تبریز) شد و در نخستین اقدام خود، ملت کورد ته‌وریز (تبریز) را با یکدیگر درگیر کرد و اختلافات خونینی میان آنان برانگیخت. در این میان، حُسین موکری برادرش قاسم را کشت و شیخ حیدر موکری نیز به خونخواهی قاسم، حسین را به قتل رساند. این درگیری‌های داخلی موجب کاهش قدرت کوردهای موکری در ته‌وریز (تبریز)، دواوان (میاندوآب) و مه‌راقه (مراغه) شد و تنها قلعه مه‌راقه (مراغه) در اختیار آنان باقی ماند.

سپس، شاه عباس صفوی پس از بازپس‌گیری ته‌وریز (تبریز) از عثمانی‌ها، شیخ حیدر را به صفویان ملحق کرد و او در جنگ‌های قفقاز شرکت نمود و به شهادت رسید. پس از این واقعه،

شاه عباس تعداد زیادی از کوردهای تەوریز (تبریز)، مەراقه (مراغه) و ارومیه را به خراسان کوچاند. تا آن زمان، ۹۰ درصد جمعیت تەوریز (تبریز) و اطراف آن را کوردها تشکیل می‌دادند، اما شاه عباس با کشتار و کوچاندن اجباری آنان و جایگزین کردن جمعیت تُرک شیعه، چهره جمعیتی این منطقه را تغییر داد. شاه عباس صفوی با سیاست کوچاندن اجباری، قتل‌عام و غارت گسترده، مردم مناطق کوردنشین را وادار ساخت که به اجبار، خود را تُرک شیعه معرفی کنند و دیگر به زبان کوردی سخن نگویند. بدین ترتیب، ساکنان استان تەوریز (تبریز) به تدریج تُرک‌زبان شدند و هویت کوردی آنان از بین رفت.

در جریان نبرد قلعه دمدم در فاصله سال‌های ۱۶۰۹ تا ۱۶۱۰ میلادی، امیر موکری با اتحاد خاندان برادوست، در برابر سپاه صفوی ایستادگی کرد. اما پس از شکست آنان، شاه عباس یکم در سال ۱۶۱۰ میلادی بوداق سلطان موکری را اعدام کرد و همسران و خواهران بوداق سلطان را به حرم خود در اصفهان برد.

۳.۱۴- تغییر بافت جمعیتی کوردستان توسط تُرک‌ها در اوایل قرن شانزدهم میلادی

تا پیش از قرن یازدهم میلادی، هیچ تُرک‌تباری حتی برای تجارت و سفر به کوردستان راه نیافته بود و مرز میان کوردها و تُرک‌ها به کوه‌های قفقاز ختم می‌شد. یعنی از کوه‌های قفقاز به سمت جنوب، شهرهایی چون گەنجه (گنجه)، باخو (باکو)، شیروان، نخجوان، لانک کەران (لنکران)، آردَویل (اردبیل)، ریبار (رشت)، لاجان (لاهیجان)، رامسوار (رامسر)، قَزوان (قزوین)، زنگیان (زنجان)، تەوریز (تبریز)، میانه، مەراقه (مراغه)، خوی، سلماس، ماکو، ورمه (ارومیه)، داریاس (نقده) و کوردیار (محمدیار)، هیچ خانواده تُرک‌زبانی را در خود جای نداده بود. اما پس از قرن یازدهم میلادی، تُرک‌ها به تدریج با منطقه آشنا شدند و ابتدا به عنوان کارگر و چوپان و سپس با قدرت نظامی و سیاسی، بر مناطق مسلط شدند.

از قرن یازدهم تا قرن شانزدهم میلادی و دوره صفویه، هرچند تُرک‌ها کم‌کم در این مناطق نفوذ کردند، اما تا نیمه‌های قرن شانزدهم، اکثریت مطلق ساکنان این مناطق از جمله مناطقی که امروز به جمهوری آذربایجان و استان‌های گیلان، زنگیان (زنجان)، قَزوان (قزوین)، تەوریز (تبریز) و ارومیه نسبت داده می‌شوند، کورد بودند و صد درصد این شهرها و روستاها را جمعیت کوردی تشکیل می‌دادند. اما به دلیل ظلم و اجبار پادشاهان صفوی

که همگی اصالتاً کورد بودند ولی به زور تُرک شده بودند، بافت جمعیتی این مناطق تغییر کرد. کوردهایی که مقاومت کردند، قتل‌عام شدند و آنان که جان سالم به در بردند، یا به اجبار تُرک‌زبان شدند یا مجبور به کوچ‌اجباری شدند.

این سیاست دقیقاً مشابه اقداماتی بود که دولت تُرکیه در سال ۲۰۱۸ میلادی در مقابل دیدگان جامعه جهانی در عفرین روژآوای کوردستان انجام داد؛ جایی که با اشغال عفرین، ۳۰۰ هزار کورد را آواره کرد و به جای آنان تُرک‌ها، عرب‌ها و تُرکمن‌ها را در خانه و زمین‌هایشان اسکان داد تا بافت جمعیتی منطقه را به نفع خود تغییر دهد.

در قرن شانزدهم میلادی، تُرک‌های آذری صفوی با خشونت بسیار بیشتر بر سر کوردهای شرق کوردستان آمدند و سراسر استان‌های باکو، نخجوان، آرِدَویل (اردبیل)، ریبار (رشت)، لاجان (لاهیجان)، رامسوار (رامسر)، قَزوان (قزوین)، زنگیان (زنجان) و ته‌وریز (تبریز) را از کوردها پاک‌سازی کردند یا زبان تُرکی و فارسی را با زور بر آنان تحمیل کردند. به جز معدود روستاهایی که برای حفظ جان و ملک خود، مذهب شیعه را پذیرفتند، اثری از هویت کوردی باقی نماند. آنان که قبول کردند تُرک شوند، تُرک شدند و آنان که نپذیرفتند، یا کشته شدند یا مجبور به کوچ به مناطق مرکزی و جنوبی کوردستان شدند.

امروزه نیز در استان ارومیه و اغلب شهرهای این منطقه، ۸۰ درصد جمعیت همچنان کورد هستند اما حاکمیت اداری، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی منطقه در دست تُرک‌هاست و این مناطق در نقشه‌ها و اسناد رسمی به عنوان بخش‌هایی از "آذربایجان غربی" شناخته می‌شوند. حتی نقشه‌ای طراحی کرده‌اند که در آن تمام شرق کوردستان را به عنوان قلمرو تُرک‌های آذری معرفی می‌کنند. در واقع، تمامی ساکنان شهرها و مناطقی که امروزه آذربایجان غربی و شرقی نامیده می‌شوند، در اصل کورد بوده‌اند اما طی قرون متمادی با تحمیل و شستشوی مغزی، به شدیدترین نژادپرست تُرک‌زبان تبدیل شده‌اند.

قابل ذکر است که شاه اسماعیل صفوی در طول عمر خود سه سیاست اصلی را برای تحکیم سلطه‌اش در پیش گرفت:

۱- نابودی کامل حکومت‌های کوردی و جایگزینی حاکمان تُرک به جای آنان در سراسر شرق کوردستان.

۲- مجبور کردن کوردها به ترک هویت قومی خود و پذیرش تُرک‌بودن و آذری‌شدن؛ با این کار هم جمعیت کوردها را کاهش می‌داد و هم نیروهای شیعه‌مذهب تُرک را افزایش می‌داد.

۳- پاک‌سازی کامل مناطقی که کوردها در آن مقاومت می‌کردند؛ به گونه‌ای که با کشتار دسته‌جمعی آنان را مجبور به ترک‌کردن، تشیع‌پذیری و تُرک‌زبان شدن می‌کرد.

شاه اسماعیل در اجرای این سه سیاست کاملاً موفق بود و بخش عظیمی از خاک کوردستان را با زور تُرک‌نشین کرد و از ملت کورد، یک ملت تُرک‌زبان ساخت. او در لشکرکشی‌های خود از ته‌وریز (تبریز) به سمت ارومیه، وان، دیاربکر، نینوا، اربیل، بابان، بغداد، اردلان و لورستان، دست از کشتار و قتل‌عام مردم برنمی‌داشت. مردم یا مجبور بودند طلا و جواهرات، اموال، دام‌ها و اسب‌هایشان را تقدیم لشکر کنند یا کشته و یا به اسارت برده و زنده‌زنده کباب می‌شدند. گزارش شده که شاه اسماعیل هزاران کورد را زنده زنده در آتش سوزاند و گوشت آنان را به سپاهیانش خوراند. اغلب این سپاهیان از کودکی تُرک‌زبان شده بودند و هرگز نمی‌دانستند که در اصل کورد هستند اما با شدیدترین نژادپرستی تُرک پرورش یافته بودند.

در همین دوره، به فرمان شاه اسماعیل، نورعلی خلیفه روملو به کوردهای ارزرنجان حمله کرد و حکومت خاندان چمشگزک را نابود کرد و به جای آن حاکمیت تُرک برقرار کرد. به همین شکل، محمدخان استاجلو به حکومت میر دیاربکر حمله کرد و با کشتار و غارت و زنده‌سوزی کوردهای این منطقه، حاکمیت آنان را برچید.

در زمستان ۱۵۰۲ میلادی، شاه اسماعیل با لشکری خونخوار به شرق کوردستان تاخت. در حالی که امیران هَرکی، جلالی و شکاک به امید بخشش به استقبال شاه رفتند و سوگند وفاداری یاد کردند، اما شاه دستور داد آنان را زنده زنده بخورند و از

جمجمه‌هایشان جام شراب بسازند. در این مناطق، هر کورد زنده‌ای که یافتند، کشتند و خوردند.

به فرمان شاه اسماعیل، چپان سلطان استاجلو به بتلیس حمله کرد، دیو سلطان روملو به جُله‌میرگ، یکن بیگ تکلو به جزیر و بوتان، عبدی‌خان و سارو علی مهرداری شاملو به حوالی گُلی ارومیه، و به خاندان موکری و محمودی یورش بردند. در این حملات، تُرک‌ها بدون ملاحظه و رحم، به کشتار و نسل‌کشی گسترده کوردها دست زدند.

حتی شاه اسماعیل برای مقابله با تهدید ازبک‌های سنی، لشکری از کوردهای قهرمان را از کوردستان به خراسان کوچاند تا در مرزهای شرقی در برابر تُرک‌های ازبک ایستادگی کنند. پس از آن، شاه تهماسب نیز بخش‌هایی از خاندان کورد زنگنه، چگنی، زیک و کلهر را از کوردستان به خراسان تبعید کرد تا در برابر هجوم تُرک‌های سنی ازبک از آنان استفاده کند.

۳.۱۵- حکومت شاه تهماسب صفوی اول (۱۵۲۴–۱۵۷۶ میلادی)

شاه تهماسب، فرزند شاه اسماعیل صفوی اول بود. هرچند پدر و مادرش کورد بودند، اما خود را تُرک می‌دانست و ملت کورد را دشمن خویش می‌پنداشت.

شاه تهماسب صفوی که در فاصله سال‌های ۱۵۲۴ تا ۱۵۷۶ میلادی حکومت کرد، همزمان با سلطنت سلطان سلیمان قانونی عثمانی (۱۵۲۰–۱۵۶۶ میلادی) بود. این دو قدرت بزرگ منطقه، نزدیک به پنجاه سال درگیری و لشکرکشی‌های متوالی علیه یکدیگر داشتند که تمامی این جنگ‌ها در خاک کوردستان و به قیمت نابودی سرزمین و مردم کورد انجام شد. این نبردها بیش از بیست سال به طول انجامید و در جریان آن بخش‌های وسیعی از کوردستان به ویرانه تبدیل شد، صدها هزار کورد کشته شدند و صدها هزار نفر دیگر آواره و از سرزمین‌های خود رانده شدند.

در فاصله سال‌های ۱۵۳۲ تا ۱۵۳۴ میلادی، سلطان سلیمان عثمانی با همکاری کوردهای شمال و جنوب کوردستان، به بغداد حمله کرد و آن را از دست صفویان آذری بازپس گرفت.

نیمی از سپاه عثمانی را نیروهای کورد تشکیل می‌دادند. در فاصله سال‌های ۱۵۳۲ تا ۱۵۳۴ میلادی، این سپاه به فرماندهی سلطان سلیمان و ابراهیم پاشا وارد کوردستان شد و به ته‌وریز (تبریز)، پایتخت صفویان، یورش برد. در این لشکرکشی، ته‌وریز (تبریز)، همدان و مناطق وسیعی از کوردستان فتح شد، اما سرمای شدید زمستان، سپاه عثمانی را مجبور به عقب‌نشینی به بغداد کرد. در مسیر بازگشت به استانبول، سپاه عثمانی از مناطق جنوبی کوردستان عبور کرد.

پس از این رخداد، شاه تهماسب به انتقام‌جویی پرداخت و بار دیگر به ته‌وریز (تبریز)، ورمی (ارومیه) و وان حمله کرد و بار دیگر این مناطق کوردستان را به خاک و خون کشید. در این میان، طاالقاس میرزا، برادر شاه تهماسب، به عثمانی پناهنده شد و از آنان درخواست کمک کرد تا به ته‌وریز (تبریز) حمله کنند. در نتیجه، عثمانی‌ها سپاهی عظیم متشکل از نیروهای کورد، تُرک و رومی تشکیل داده و به سوی صفویان یورش بردند. شاه تهماسب بدون آنکه در برابر این لشکر مقابله کند، میدان را خالی کرد. بدین ترتیب، سلطان سلیمان توانست در فاصله سال‌های ۱۵۴۸ تا ۱۵۴۹ میلادی، برای بار دوم ته‌وریز (تبریز) را به اشغال خود درآورد.

شاه تهماسب دستور داد تمامی درختان، گیاهان، مزارع و منابع غذایی در اطراف ته‌وریز (تبریز) سوزانده شوند تا سپاه عثمانی امکان تأمین آذوقه نداشته باشد. به دلیل کمبود غذا، سپاه عثمانی مجبور شد ته‌وریز (تبریز) را ترک کند و به استانبول بازگردد. پس از عقب‌نشینی عثمانی‌ها، شاه تهماسب با خشونت بیشتر به انتقام از مردم مناطق پرداخت و دست به کشتار گسترده کوردها زد. در سال ۱۵۸۱ میلادی، سپاهی به مناطق ارومیه، موکری، بابان، بلباس، خوی، اردیش، بارگیری، پاسین، وان و موش فرستاد و فرمان داد که کوردها را به قتل برسانند و امیران کورد را زنده‌زنده در سرمای زمستان در کوه‌ها و برف‌ها رها کنند تا از سرما جان دهند.

در پی این اقدامات، سلطان سلیمان عثمانی بار دیگر با سپاهی عظیم به شاه تهماسب حمله کرد، اما این‌بار به دلیل آنکه بخش عظیمی از کوردهای حامی عثمانی توسط صفویان قتل‌عام شده بودند، عثمانی‌ها دیگر نتوانستند چون گذشته بر صفویان غلبه کنند. در نهایت، هر دو قدرت مجبور به امضای پیمان صلح آماسیه شدند و کوردستان را میان خود تقسیم کردند. هدف هر دو قدرت این بود که هر کدام بتوانند سهم بیشتری از کوردستان را اشغال و جمعیت آن را قتل‌عام کنند.

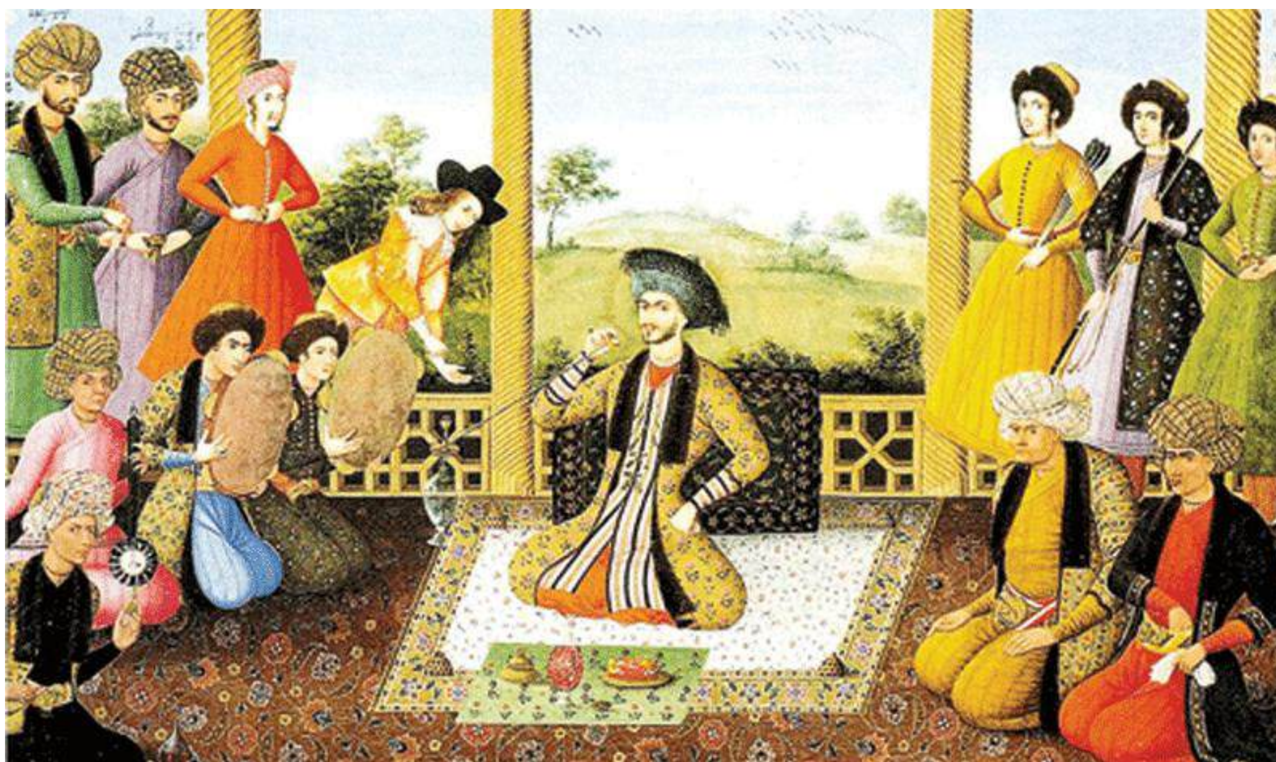
در نهایت، این دو قدرت صفوی و عثمانی در هدفی مشترک یعنی نابودی کوردها به توافق رسیدند و کوردستان را میان خود تقسیم کردند. پیمان آماسیه در سال ۱۵۵۵ میلادی امضا شد و به موجب آن، هر دو طرف به رسمیت شناختن سلطه یکدیگر بر سرزمین‌های اشغالی را پذیرفتند و کوردها از نقشه قدرت‌ها حذف شدند.

۳.۱۶ – حکومت شاه اسماعیل دوم (۱۵۷۶–۱۵۷۷ میلادی)

پس از مرگ شاه تهماسب اول، پسرش شاه اسماعیل دوم به قدرت رسید. شاه اسماعیل دوم برخلاف سیاست‌های پیشینیان صفوی خود، که به شدت بر شیعه‌گری و سرکوب سنی‌ها و کوردها تأکید داشتند، موضعی متفاوت اتخاذ کرد. او با دشمنی با تعصبات مذهبی شیعیان، از مذهب سنی و ملت کورد حمایت کرد و تصمیم گرفت که اداره مناطق کوردنشین به دست خود کوردها سپرده شود.

این اندیشه آزادی‌خواهانه و خلاف جریان حاکم، خشم تُرک‌های نژادپرست و شیعه‌مذهب را برانگیخت. آنان شاه اسماعیل دوم را به هدف توطئه‌های خود بدل کردند و پس از یک سال حکومت، وی را از میان برداشتند.

نکته قابل تأمل آن است که در دوره کوتاه حکومت شاه اسماعیل دوم، هیچ جنگی علیه کوردها به راه نیفتاد و هیچ بهانه‌ای برای غارت و تخریب سرزمین‌های کوردستان مطرح نشد.



۳.۱۷– حکومت شاه محمد خدابنده (۱۵۷۸ تا ۱۵۸۷ میلادی)

پس از برکناری و مرگ شاه اسماعیل دوم، برادرش محمد خدابنده به تخت سلطنت نشست. اما به دلیل نابینایی و ضعف شخصیتی، عملاً اختیاری در اداره امور نداشت و قدرت واقعی در دست همسرش، خدیجه بیگم (معروف به خدابنده بیگم)، قرار گرفت. او زمام امور اداری و سیاسی کشور را به دست گرفت و اداره دستگاه حکومتی را شخصاً هدایت می‌کرد.

در این دوره، بار دیگر قبایل تُرک به مناطق کوردنشین حمله‌ور شدند و شهرها و مناطق سلماس، ارومیه، مکریان، اشنویه و بلباس را اشغال کردند. خسرو پاشا، والی شهر وان، به بهانه سرکوبی کوردهای ارومیه، به صفویان تُرک‌تبار حمله کرد و درگیری شدیدی درگرفت. در واکنش به این تعرضات، کوردهای این مناطق به اتحاد و یکپارچگی روی آوردند و موفق شدند شهرهای ماکو، خوی، سلماس و ارومیه را از اشغال تُرک‌ها آزاد کنند. در نهایت نیروهای تُرک صفوی عقب‌نشینی کرده و به ته‌وریز (تبریز) بازگشتند.

نکته قابل تأمل این است که تمام شاهان صفوی ایران بر سه اصل شاه اسماعیل صفوی تأکید داشتند: اتحاد، تمرکز قدرت و اجرای همان سیاست‌های سرکوبگرانه علیه کوردها. هدف اصلی آنان نابودی هویت کوردی، اشغال سرزمین‌های کوردنشین، تغییر ساختار جمعیتی کوردستان و تحمیل نام جعلی «آذربایجان» بر مناطق کوردی بود. در زمان شاه عباس اول، که خود از تبار کورد بود اما از نظر فکری و عقیدتی به یک تُرک نژادپرست بدل شده بود، این سیاست‌ها آشکارتر و با خشونت و شدت بیشتری اجرا شدند.

۳.۱۸– حکومت شاه عباس اول (۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹ میلادی)

شاه عباس اول، فرزند محمد خدابنده، در فاصله سال‌های ۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹ میلادی بر تخت سلطنت نشست. او یکی از فرمانروایان بی‌رحم و خونریز عصر خود بود و با این‌حال به عنوان شخصیتی انسانی نیز شناخته می‌شود. در دوران حکومت شاه عباس امپراتوری صفوی شامل ایران، کوردستان، ارمنستان، آذربایجان (یعنی استانهای باخو، آرَدَویل (اردبیل)، ته‌وریز (تبریز) و ورمه (ارومیه) که در آن زمان مناطق کوردنشین بودند) و گرجستان بود. شاه عباس قدرت قزلباش‌ها را محدود کرد و ارتشی منسجم و خشن را به‌وجود آورد.

در سال ۱۵۹۸ میلادی، یک کورد موکری در ته‌وریز (تبریز) قصد ترور شاه عباس را داشت و در حالی‌که خنجرش را به سوی سر شاه عباس پرتاب کرد، توسط محافظان شاه که بیشترشان از خاندان زنگیان کورد بودند، به ضرب گلوله کشته شد. از آن پس شاه عباس قتل کوردها را به عنوان یکی از سیاست‌های اصلی خود اتخاذ کرد. از بیم ترور توسط کوردهای موکری، شاه عباس پایتخت را از ته‌وریز (تبریز) (که بیشتر ساکنان آن کورد بودند) به اصفهان منتقل کرد.

شاه عباس اگرچه به نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی تعلق خاطر داشت، اما نه زبان کوردی می‌دانست و نه به هویت کوردی ارادتی داشت؛ از همین رو سیاست‌های خود را به سمت فارس‌گرایی سوق داد و سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در ترویج فرهنگ و زبان فارسی کرد. از سوی دیگر به‌دلیل بیم از تهدیدات ازبک‌ها و عثمانی‌ها، زبان رسمی حکومت صفوی را از تُرکی به فارسی تغییر داد.

شاه عباس با ساخت بناهای باشکوهی چون مسجد شاه، پل خواجو و میدان نقش جهان، شهر اصفهان را به یکی از زیباترین شهرهای منطقه تبدیل کرد. در این دوره، هرکس که از فرمان شاه سرپیچی می‌کرد به سرعت و به شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل مجازات و اعدام می‌شد و بستگان او نیز به نابودی کامل محکوم بودند.

پس از آنکه قزلباش‌ها، قاجارها و افشارها دریافتند که به تنهایی و تنها با کمک نظامی شاه عباس قادر به سرکوب کامل کوردها نیستند، شروع به استفاده از ابزار مذهب علیه کوردها کردند. کوردها که در باورهای مذهبی ساده‌دل بودند، به راحتی فریب تُرک‌ها را می‌خوردند. آن دسته از کوردهایی که حاضر به تبعیت از حکومت تُرک‌ها نبودند، به کفر و بی‌دینی متهم می‌شدند و کوردهای مسلمان را به جنگ با آن‌ها تحریک می‌کردند. در نتیجه، کوردهایی که طرفدار تُرک‌ها می‌شدند، به درجات و مقاماتی می‌رسیدند و در غارت اموال سایر کوردها مشارکت می‌کردند.

در تمامی اماکن مذهبی مانند مساجد و خانقاه‌های شیخ‌ها و صوفیان، مردم را تشویق می‌کردند که باور کنند کوردها همان قومی هستند که در قرآن به عنوان کافر معرفی شده‌اند. صفویان با استناد به آیاتی از سوره مدثر (آیات ۴۲ تا ۵۰) که به چهره‌های خاک‌آلود و سیاه اشاره دارد و آن‌ها را کافران فاجر توصیف می‌کند، چنین تبلیغ می‌کردند که مقصود این آیات، کوردها هستند. این باور را در میان مردم جا انداختند که تُرک‌های مسلمان باید به جنگ با کوردهای کافر بروند و آن‌ها را نابود کنند.

بر اساس همین باورها، بیشتر ساکنان ته‌وریز (تبریز)، اَردَویل (اردبیل)، ریبار (رشت) و رامسوار (رامسر) (که در آن زمان کورد بودند) به این نتیجه رسیدند که کوردها کافرند و در نتیجه، هم از ترس تُرک‌ها در این دنیا و هم از بیم عذاب الهی در جهان دیگر، از هویت کوردی دست کشیدند. آنان زبان تُرکی را جایگزین زبان کوردی کردند و به‌جای مبارزه با قزلباش‌های تُرک، در صفوف آن‌ها قرار گرفتند و علیه دیگر کوردهای مناطق ارومیه، خوی، سلماس، موکری، اردلان، گوران و بلباس جنگیدند.

در سال ۱۵۹۸ میلادی، شاه عباس به شاوَردی، از خاندان آتابکان لور حمله کرد. او که حاکم سرزمین خورستان (خوزستان) بود، پس از نبردی خونین که به کشته شدن بیش از ده هزار

کورد لورستان انجامید، شکست خورد و سرزمینش به تصرف صفویان درآمد. شاوَردی از خاندان آتابکان لور بود و سرزمین خود را خورشادی می‌نامیدند که به مدت ۴۱۳ سال (از ۱۱۸۴ تا ۱۵۹۷ میلادی) بر مناطقی چون لورستان، ایلام، کرماشان، خورستان (خوزستان)، ئانشان (شیراز)، اراک، ملایر، ئیکباتانا (همدان)، مانگشار (ماهشهر)، ریی‌شار (بوشهر) ، بندر گناوه، انوا (انزلی)، قه‌سران (گچساران) و تمامی نواحی شرق دجله (از تیسفون تا خه‌راپه (بصره)) حکومت می‌کردند. این حکومت کاملاً مستقل بود و شهرهای خورآوا (خرم‌آباد) و شیراز پایتخت‌های آن به‌شمار می‌رفتند.

شاه عباس فرمان داد تا تمامی خاندان آتابکان لور را گردن بزنند و گوشت اجسادشان را به سربازانش بخورانند. بسیاری از لورهایی که مقاومت کردند کشته شدند و مابقی به اجبار به خدمت سپاه شاه عباس درآمدند. پس از این نبرد، در سال ۱۶۰۲ میلادی، شاه عباس حدود ۵۰ هزار خانواده از خاندان چمشگزک و لور را از کوردستان به خراسان کوچاند و آنان را در آنجا سکونت داد تا به‌عنوان سپر دفاعی در برابر حملات ازبک‌های تُرک به امپراتوری صفوی عمل کنند. در همین دوره، قزلباش‌های تُرک از اصفهان به سمت کوردستان اعزام شدند.

۳.۱۹– حمله تُرک‌های صفوی به حاکمیت میرخان له‌پزیرین در سال ۱۶۱۰ میلادی

در فاصله سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۶۱۰ میلادی، میرخان له‌پزیرین که یکی از فرماندهان برجسته نیروهای رزمی شاه عباس اول بود، از دربار صفوی رویگردان شد و در منطقه ورمه (ارومیه) قلعه دمدم را بنا کرد و حکومت مستقل کوردی را اعلام نمود. قلمرو فرمانروایی این میرخان شامل مناطق سوما، برادوست، ته‌رگه‌وه‌ر، مه‌رگه‌وه‌ر و شکاکان بود که شهرهای ماکو، خوی، سلماس و ارومیه را دربرمی‌گرفت.

پیر بوداق خان امیری، که از سرداران ته‌وریز (تبریز) بود، با اینکه اصالتاً کورد بود اما خود را به قزلباشان تُرک منتسب کرده و به میرخان له‌پزیرین خیانت نمود. او با سفری به دربار شاه عباس، شاه را ترغیب کرد تا علیه میرخان و کوردها لشکرکشی نماید.

خان ابدالی موکری، برادر شیخ حیدر و فرمانده قلعه مەراقه (مراغه)، از میرخان لەپزێرین حمایت کرد و با هزار سوارەنظام به ارومیه رفت تا به یاری او بشتابد.

همزمان، اعتمادالدوله از آردَویل (اردبیل) به تەوریز (تبریز) آمد و با پیر بوداق خان، حسن خان استاجلو، و محمد پاشای جلالی به مەراقه (مراغه) حمله کردند. پس از قتل عام گسترده کوردها در این شهر، حسن خان استاجلو به عنوان فرمانروای قزلباش‌های مەراقه (مراغه) منصوب شد. آن‌ها به مردم مەراقه (مراغه) اخطار دادند که یا باید تُرک قزلباش شوند یا کشته خواهند شد. بخشی از کوردها قتل‌عام شدند، بخشی به ارومیه و مهاباد گریختند، و برخی نیز مجبور به تُرک شدن. در آن زمان تمامی ساکنان مەراقه (مراغه) کورد بودند.

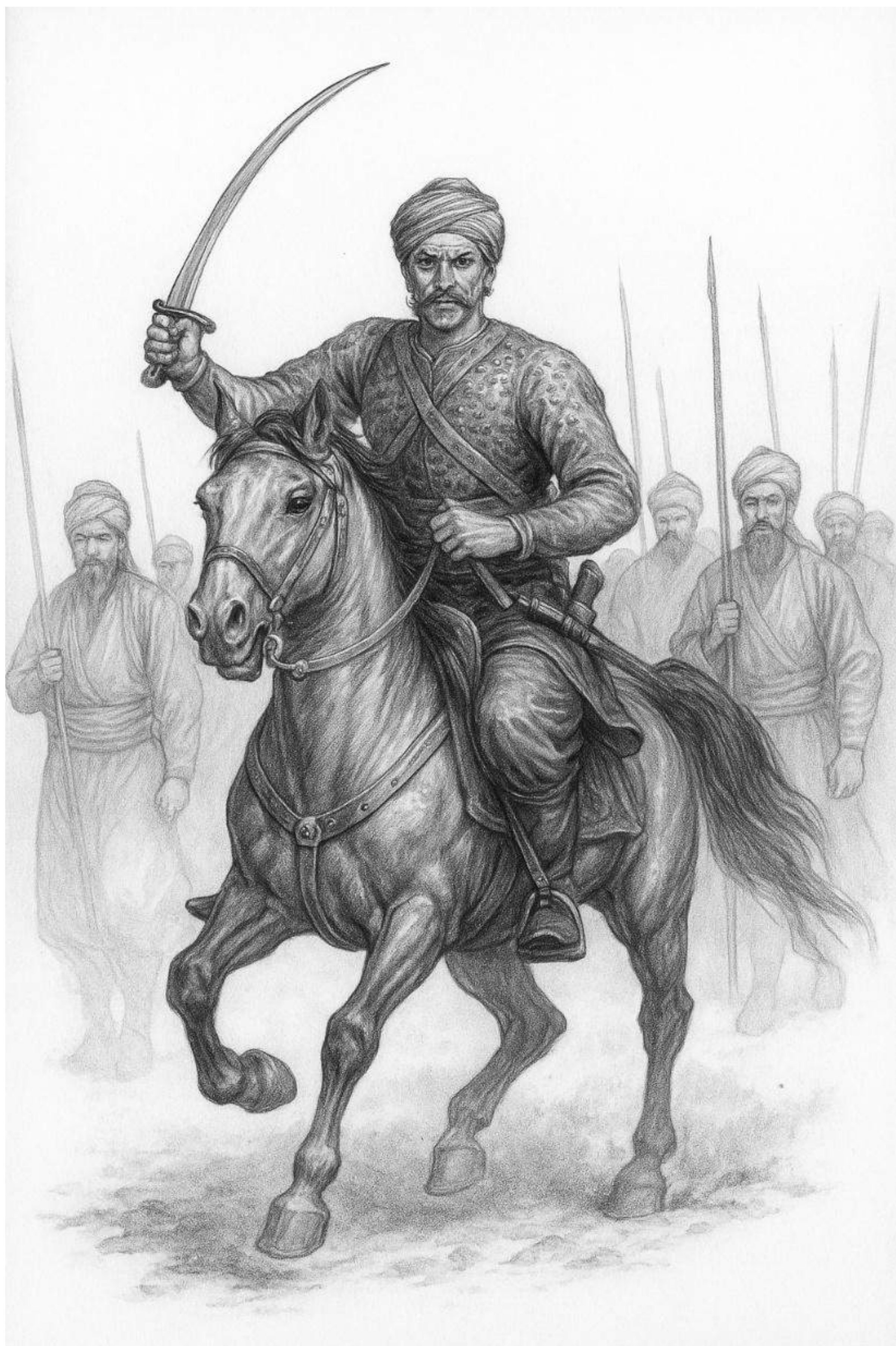
شاه عباس در فاصله سال‌های ۱۶۰۸ تا ۱۶۱۰ میلادی حملات گسترده‌ای علیه میرخان لەپزیرین ترتیب داد. در دو حمله نخست، شاه عباس شکست خورد و به اصفهان عقب‌نشینی کرد. اما سپس سپاهی عظیم از تمامی مناطق تحت فرمان خود گردآورد و در اواخر تابستان ۱۶۱۰ میلادی نبردی خونین علیه کوردها آغاز نمود. در طول سه ماه نخست نبرد، میرخان لەپزیرین و نیروهای کورد موفق شدند بیش از ۳۰ هزار نفر از سپاه شاه عباس را از بین ببرند و تلفات آنان به بیش از ۲۰ هزار نفر رسید. اگرچه در ابتدا سپاهیان تُرک شاه عباس در برابر کوردهای میرخان شکست خوردند و قدرت و پایداری آنان را دست‌کم گرفته بودند، اما لشکر شاه عباس که عمدتاً از کوردهای تەوریز (تبریز)، زنگیان (زنجان)، قَزوان (قزوین)، ئیکباتانا (همدان)، ئانشان (شیراز) و لورستان تشکیل شده بود، دچار ضعف نشد و عقب ننشست.

قابل ذکر است که سَفَر قلی‌بیگ، فرمانده قورچی‌های چگنی، گنج علی خان تەوریز (تبریز)ی، حسن خان و میر فتاح فرمانده اصفهان، مراد خان چینی، خلیل سلطان، محمد تقی بیگ، برُخدار بیگ انیس، قُبان سلطان بیگدلی، طایفه ده‌هزاری جلالی‌های تُرک و محمد بیگ شاملو در این نبرد علیه کوردها شرکت داشتند.

در نهایت، کوردهای حاضر در سپاه شاه عباس که با منطقه آشنایی کامل داشتند و در کوهستان‌ها می‌جنگیدند، با قطع منبع آب قلعه دمدم، کوردهای داخل قلعه را تحت فشار قرار دادند. با وجود آنکه مدافعان قلعه مقاومتی جانانه از خود نشان دادند و بارها تا مرز شکست

پیش رفتند، اما در پایان پاییز ۱۶۱۰ میلادی میرخان له‌پزیرین تصمیم گرفت تا آخرین لحظه بجنگد تا مقاومت کوردها در تاریخ ثبت شود. حتی زنان نیز در این نبردها شرکت داشتند. در نهایت، بخشی از زنان کورد برای آنکه به دست سپاه تُرک نیفتند، خود را از بالای قلعه به پایین انداختند و جان باختند. به این ترتیب میرخان له‌پزیرین در نبرد کشته شد و شاه عباس برای عبرت گرفتن کوردها و جلوگیری از بروز دوباره شورش‌های استقلال‌طلبانه، فرمان کشتار جمعی کوردها را صادر کرد و به سپاهیان خود دستور داد هر کوردی را که یافتند بکشند و اموال آنان را غارت کنند. سپاهیان شاه عباس مردان و زنان کورد را کشتند و کودکان آنان را به اردوگاه‌های اسارت در ته‌وریز (تبریز) و زنگیان (زنجان) فرستادند.

در این دوره هزاران تُرک در مناطق کوردنشین اسکان داده شدند و در شهر ورمه (ارومیه) نیز مستقر گشتند و حکومت مستقل کوردی به کلی سرکوب شد. ترکیب جمعیتی
شهرستان‌های زنگیان، قَزوان (قزوین)، ته‌وریز (تبریز)، آرِدَویل (اردبیل) و ورمه (ارومیه) تغییر یافت و زبان تُرکی جایگزین زبان کوردی گردید. هیچ‌کس اجازه نداشت به زبان کوردی سخن بگوید و هر که کوردی حرف می‌زد با مجازات سختی مواجه می‌شد. به این ترتیب کوردها در این مناطق تُرک‌سازی شدند.



۳.۲۰– تُرک‌سازی و فارس‌سازی سرزمین‌های کوردی توسط شاه عباس صفوی اول در سال ۱۶۲۰ میلادی

استقرار طایفهٔ افشار تُرک در ورمه (ارومیه) و ایجاد خطی از این تُرک‌ها در میان مرزهای شهرهای کوردنشین، با عمق ۱۰۰ کیلومتر و طول ۱۰۰۰ کیلومتر از خاک پربار و حاصلخیز کوردستان، از شهرستان رامسوار (رامسر) در ساحل دریای کاسپین کوردستان تا استان‌های ئانشان (شیراز) و گناوهٔ کوردستان امتداد یافت. بخشی از این خط با طوایف مغول‌تبار و تاجیک‌های فارسی‌زبان پر شد و در میان این شهرها، گروه‌هایی از اقوام مغولی و تاجیکی را سکونت داده و آنان را به اسلحه و تجهیزات جنگی مجهز کردند. زمین‌های مفت و رایگان کوردستان را بین آنان تقسیم نمودند تا با جان و دل از این مناطق حفاظت کنند و به دیواری انسانی میان دو سوی کوردستان تبدیل شوند؛ به گونه‌ای که شهرهای شرقی این مرزها یکسره تُرک و تاجیک‌نشین شوند و زبان آنان نیز به اجبار به فارسی و تُرکی تغییر یابد.

این خط تُرک-فارس که از دوران امپراتوری صفویان آغاز شد، تا به امروز که ابتدای قرن بیست و یکم است، به عنوان پروژه‌ای پاکسازی نژادی، فرهنگی و زبانی ادامه دارد. این خط در مناطق زیر پایه‌ریزی شده است:

آردَویل (اردبیل) – ورمه (ارومیه)، ته‌وریز (تبریز) – مکریان، ایکباتان (همدان) – اردلان، مالمیر (ملایر) – کرماشان، کورددشت – خورآوا (خرم‌آباد)، شهر کورد – کوردآباد (نجف‌آباد)، سردشت استان گناوه – قه‌سران (گچساران).

قابل ذکر است که سراسر خاک ایران و تُرکمنستان کنونی، به‌جز جنوب شرقی ایران که متعلق به ملت بلوچ بود، باقی‌مانده خاک آن زمانی تماماً سرزمین کوردها بود. اما این تغییرات جمعیتی و آسیمیلاسیون از سال ۱۶۲۰ میلادی (۴۰۰ سال پیش) به شدت آغاز شد.

این پروژه آسیمیلاسیون (همگون‌سازی)، تخلیه و تغییر جمعیت کوردستان به حدی علمی و سیستماتیک صورت گرفت که کوردهای شهرهای ئانشان (شیراز)، ایکباتان (همدان)، مالمیر (ملایر)، گناوه، خورآوا (خرم‌آباد)، زنگیان (زنجان)، قزوان (قزوین)، رامسوار (رامسر)، ریبار (رشت)، آردَویل (اردبیل)، ته‌وریز (تبریز)، اردشیر (عجب‌شیر)، مه‌راقه (مراغه)، نه تنها از

هویت کوردستانی خود محروم شدند، بلکه به طور کامل فرهنگ و زبان کوردی را از دست داده و به تُرک آذری و تاجیک فارسی تغییر هویت دادند. بعدها از دل همین کوردها، متعصب‌ترین تُرک‌های آذری و تاجیک‌های فارسی پدید آمدند که با نفرتی عمیق علیه ملت کورد برخاستند.

یکی از گویش‌های اصیل زبان کوردی به نام «تاتی» که مرکز آن شهرهای زنگیان (زنجان) و قَزوان (قزوین) بود، به طور کامل نابود شده و امروزه تحت عنوان «آذری کهن» به فراموشی سپرده شده است و در فرآیند آسیمیلاسیون به کلی محو گردیده است. در جریان این آسیمیلاسیون، کوردهای تاتی که بیش از ۱۰۰۰ سال است به زور از سایر کوردهای کوردستان جدا شده‌اند، با دسیسه و تحقیر ملی به نقطه‌ای رسیدند که دیگر خود را کورد نمی‌دانند و حاضر نیستند به عنوان کورد شناخته شوند؛ بلکه به طور کامل هویت تُرک آذری را پذیرفته‌اند.

این فاجعه‌ای است که کلمات هیچ زبانی توان توصیف آن را ندارد، چرا که این کوردهای تاتی تنها به تُرک و فارس تبدیل نشدند، بلکه به ابزاری برای کشتار کوردها و تخریب سایر مناطق کوردستان بدل گشتند. پس از تبدیل‌شدن به آذری و تاجیک، آنان در کشتار هموطنان کورد خود دست داشتند و به این ترتیب، سلطه تُرک‌های آذری به مدت صدها سال بر این مناطق تحکیم یافت و تا امروز نیز ادامه دارد. آنان ملت کورد را به دست همدیگر در هم کوبیدند.

شهرهای شیراز و همدان که در دوره‌ای پایگاه‌های اصلی حکومت کوردها بودند، در حالیکه امروزه به زبان فارسی تسلط یافته و مردمانش به شدت نژادپرست و ضدکورد شده‌اند. زیرا این پروژه از سوی تُرک‌ها طراحی شده و هم فارس‌های نژادپرست و هم تُرک‌های نژادپرست که در اصل هر دو از نژاد کورد هستند، علیه ریشه‌های خود (کوردها) متحد شده‌اند.

برای نمونه، پس از اشغال قلعه دمدمی میرخانی لپزیرین و قلعه مه‌راقه (مراغه) قباد مکری، و کشتار صدها هزار کورد و تبعید ده‌ها هزار نفر به خراسان، شاه عباس شروع به تغییر جمعیت ساکن در این شهرهای کوردی نمود. کوردهایی که به مقاومت مظنون بودند، کشته شدند. آن‌هایی که توانایی جنگ داشتند به خراسان تبعید شدند و کودکان بازمانده به اردوگاه‌های آموزش سپاه صفوی برده شدند تا به جنگجویانی تُرک مبدل شوند. این اقدام به تضعیف کوردها انجامید و توان مقاومت را از آنان گرفت.

در همان زمان، شاه عباس طایفه افشار تُرک را از مازندران به ارومیه کوچاند. قلعه ارومیه به قلیب علی خان افشار واگذار شد و طایفه‌اش را به جای کوردها در این مناطق اسکان داد. با این سیاست، شاه عباس هم مرزهای خراسان را از حمله ازبک‌ها حفظ کرد، هم سلطه صفویان را از دست عثمانی‌ها نگه داشت و هم کوردها را تحت کنترل یکی از طایفه‌های وفادار تُرک افشار قرار داد.

افشارها شاخه‌ای از تُرکان اوغوز بودند که با ریشه مغولی و تُرکستانی، ۵۰۰ سال پیش از حکومت سلجوقیان (حدود ۱۱۰۰–۱۱۵۰ میلادی) به زور وارد ایران و کوردستان شده بودند.

قلیب علی خان در مدت کوتاهی هشت هزار خانوار افشار را از ایران و عراق به شهرهای ته‌وریز (تبریز)، مه‌راقه (مراغه)، عجب‌شیر، سلماس، ماکو، خوی و ارومیه کوچ داد. در پی آن، کوردهای این مناطق به رهبری تمرخانی، پسر میرخانی لپزیرین، در برابر این موج اشغالگری تُرک‌ها به مقاومت برخاستند، اما به دلیل ضعف نظامی و فقدان اتحاد، شکست خوردند و افشارها موفق شدند کوردهای مقاوم را قتل‌عام کنند. آنان به هر بهانه‌ای دست به نسل‌کشی زدند و در هر جا که دلشان می‌خواست، کوردها را سرکوب و سرزمین‌شان را تصرف کردند.

به این ترتیب، قلیب علی خان افشار وارد شهر ارومیه شد، قلعه مرکزی شهر را تصرف کرد و اطراف آن را بین طایفه‌های تُرک افشار تقسیم کرد:

محله دُل برای طایفه کندوزلو

محله روزه برای طایفه قرقلو

محله نازلو برای طایفه کهکلویه

اطراف شهر ارومیه برای طایفه ایمانلو

منطقه میان ارومیه و اشنویه برای طایفه ارشلو و سندوز

منطقه سایین قلعه برای طایفه قاسملو

افشارها شیعه‌گری متعصبی داشتند و کوردها و اهل سنت را کافر دانسته، مال و اموالشان را حلال می‌دانستند. آنان از دوران سلجوقیان در نبرد با کوردها، فارس‌ها و عرب‌ها تجربیات نظامی گسترده‌ای داشتند و به طور کامل با ثروت و منابع منطقه آشنا بودند. بنابراین برای موفقیت بر کوردها، خود را به مریدان و وفاداران شاه عباس و تمامی پادشاهان بعدی تبدیل کردند.

شاه عباس کینه و دشمنی عمیقی نسبت به ملت کورد داشت و برنامهٔ حذف ملت کورد از ملت فارس را طراحی کرده بود. او در تمام مرزهای کوردستان و ایران، ملت تُرک را مستقر کرد. به‌ویژه کوردهای آرِدَویل (اردبیل)، لاجان (لاهیجان)، ریبار (رشت)، زنگیان (زنجان) و ته‌وریز (تبریز) به‌طور کامل از کوردستان اخراج شدند و طوایف تُرک افشار در مرند، توفَرَقان (آذرشهر)، عجب‌شیر، مه‌راقه (مراغه)، میانه، ورمه (ارومیه)، خوی، سلماس و نقده جایگزین آنان شدند. به همین دلیل، لهجه تُرکی تُرک‌های ارومیه با لهجه تُرک‌های ته‌وریز (تبریز) و زنگیان (زنجان) تفاوت دارد؛ چراکه مردم ته‌وریز (تبریز)، زنگیان (زنجان)، قَزوان (قزوین) و آرِدَویل (اردبیل)، کورد بودند که از سال ۱۶۲۰ میلادی با زور تُرکانده شدند و نژادشان به تُرک تبدیل شد، اما طایفه‌های افشار تُرک واقعی مغولستان و قزاقستان بودند که در دوران سلجوقیان به ایران، عراق و کوردستان جهت غارت و قتل‌عام مردم به این منطقه آمده بودند.

۳.۲۱– درگیری‌ها و بحران‌های داخلی صفویان و بهانه گرفتن از کوردها

حیدر میرزا پس از مرگ پدرش شاه طهماسب در سال ۱۵۷۶ میلادی به قدرت رسید. اما به دلیل اختلافات داخلی بر سر قدرت، در سه ماه نخست سلطنتش توسط اعضای خانواده‌اش

کشته شد و برادر ناتنی او، شاه اسماعیل دوم، به شاهی رسید. شاه اسماعیل در نخستین اقداماتش تلاش کرد تا تمامی برادران، بستگان و نزدیکانش را قتل‌عام کند تا مانعی برای سلطنتش باقی نماند. او حتی بخش بزرگی از امیران قزلباش تُرک را به قتل رساند. با این حال، خود او کمتر از یک سال بعد با نقشه پریخان خانم، خواهرش، و به دست قزلباشان به قتل رسید.

پس از او، محمد خدابنده، تنها پسر زنده شاه طهماسب که در شیراز می‌زیست، توسط قزلباشان تُرک به شاهی صفویان منصوب شد. محمد خدابنده از کودکی نابینا بود و به همین دلیل توانایی لازم برای حکمرانی نداشت و امور سلطنت را خانواده‌اش به رهبری مهدعلیا اداره می‌کردند. در نخستین اقدام، مهدعلیا تلاش کرد پریخان خانم را که رقیب سیاسی‌اش بود، به قتل برساند و در نهایت پریخان به دستور خلیل‌خان افشاری تُرک کشته شد.

در این دوره که صفویان در داخل حکومت تضعیف شده بودند و در مناطق مختلف قلمرویشان کنترل چندانی نداشتند، مردم دست به قیام زدند. کوردهای مناطق ورمه (ارومیه)، سلماس و خوی فرصت را مناسب دیدند و علیه سپاه صفوی شورش کردند. در همین زمان، عثمانی‌ها نیز به صفویان حمله کرده و نیروهایشان را در نبرد با صفویان درگیر کردند و در نهایت صفویان را شکست دادند.

شاه محمد خدابنده از امیرخان موصل، محمدخان استاجلو حاکم ارمنستان، و امامقلی‌خان قاجار حاکم قره‌باغ درخواست کمک کرد تا از حملات عثمانی‌ها و کوردها جلوگیری کنند. اما به دلیل اختلافات میان آنها، موفق به دفاع نشدند و در نتیجه سپاه عثمانی در سال ۱۵۷۸ میلادی مناطق قارص، قفقاز، گرجستان و شیروان را تصرف کرد. در این جنگ‌ها، هر دو سپاه صفوی و عثمانی از کوردها در خط مقدم خود استفاده کردند و در نهایت بیش از ده هزار نفر از جنگجویان کورد کشته شدند و اموال و دارایی‌های کوردها توسط سپاه عثمانی به غارت رفت و به تصرف درآمد.

شاه محمد خدابنده که می‌دانست توان مقابله با سپاه عثمانی را ندارد، ناچار شد طی نامه‌ای از سلطان مراد سوم، فرمانده عثمانی، درخواست صلح کند و خواستار حل و فصل مشکلات بر اساس پیمان آماسیه شد.

عثمانی‌ها تمامی خاک کوردستان را به عنوان بخشی از قلمرو خود مطالبه کردند. به دلیل عدم حل اختلافات، با ادامه جنگ‌ها، تمام کوردستان به صورت کامل به زیر سلطه عثمانی‌ها درآمد. در همین جنگ‌ها، حسین‌خان خنوسلوی قزلباش تُرک، حاکم ورمه (ارومیه)، در برابر قیام کوردها شکست خورد و از ورمه (ارومیه) گریخت و کنترل شهر را از دست داد. در همان زمان، کوردها توانستند محمد بیگ روملو، حاکم شهر خوی، را در جنگ بکشند و شهر را آزاد کنند.

۳.۲۲– حمله صفویان تُرک به حکومت امارت موکری

خاندان موکری در فاصله قرنهای پانزدهم تا شانزدهم میلادی در منطقه موکریان (شامل مه‌راقه (مراغه)، بوکان، مهاباد، داریا (نقده(و شنو (اشنویه) حکومت می‌کردند و نظام حکمرانی موکریان را بنیان نهادند. در سال ۱۶۰۳ میلادی، شاه عباس صفوی سپاه قزلباش را برای سرکوب خاندان موکری به این منطقه گسیل داشت و با کوردها وارد جنگ شد. این نبردها تا سال ۱۶۱۰ میلادی ادامه یافت که در آن کشتارهای گسترده‌ای در میان مردم منطقه موکریان رخ داد. تُرک‌های قزلباش به منطقه موکریان حمله‌ور شدند و بیش از بیست هزار نفر را به قتل رساندند و اموال و دارایی‌های آنان را به غارت بردند.

پس از ده‌ها جنگ بین تُرک‌ها و کوردها که در فاصله سال‌های ۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹ میلادی روی داد، تُرک‌ها دریافتند که تصرف قلعه مه‌راقه (مراغه) بسیار دشوار است، از این‌رو با قوباد موکری وارد مذاکره شدند. آنان به قوباد موکری وعده دادند که در صورت تسلیم شدن و اعلام وفاداری به شاه عباس، با آنها جنگ نخواهند کرد. قوباد موکری و کوردهای همراهش گروه گروه به سوی اردوی شاه عباس حرکت کردند. زمانی که به نزدیکی چادر شاه عباس رسیدند، از آنان خواسته شد که بدون سلاح و تجهیزات جنگی وارد خدمت شاه شوند. کوردها فریب خوردند و سلاح‌های خود را تحویل دادند تا به حضور شاه عباس بروند. شاه عباس فرمان قتل آنان را صادر کرد. در این واقعه که در سال ۱۶۲۹ میلادی رخ داد، قوباد موکری کشته شد و کوردهای همراهش دسته‌جمعی قتل‌عام شدند. بازماندگان ناچار شدند تُرک شوند. خواهر قوباد موکری که به خاطر زیبایی‌اش شهرت داشت و به "خوشک" معروف بود، توسط شاه عباس به حرمسرای اصفهان برده شد.

این منطقه به خاطر دامداری شهرت داشت و سپاه شاه عباس تمامی احشام و اموال مردم کورد را مصادره کرد و به اصفهان منتقل نمود. بدین ترتیب هزاران اسب، گاو، گاومیش، گوسفند و دیگر احشام از منطقه موکریان به اصفهان کوچ داده شدند تا خوراک سپاهیان شاه عباس شوند و سرزمین کوردستان از این مواهب تهی گردد.

شاه عباس نزدیک به سه هزار خانواده کورد موکری را به قرچقای بیگ، یکی از فرماندهان قزلباش و دلیر شاه، سپرد تا به همراه خود به ته‌وریز (تبریز) و اردوگاه بزرگ نظامی ببرند. در مسیر برای تحقیر و سرافکندگی بیشتر کوردها، سیصد نفر از آنان را کشتند و دیگر کوردها را مجبور به تماشای این جنایت کردند. بازماندگان را به شهر ته‌وریز (تبریز) برده و با زور آنان را تُرک کردند. یکی از خوراک‌ها و نوشیدنی‌های شاه عباس و سپاهیانش، خون کوردها بود. آنان با شراب، خون کوردها را می‌آشامیدند و زنان و دختران کورد را برای عیش و عشرت خود به کار می‌گرفتند. هنگامی که قزلباشان قلعه موکریان را تصرف کردند، خون کوردها را از شراب جدا نمی‌دانستند. آنان قتل‌عام کوردها را به نام دین اسلام توجیه می‌کردند و کوردها را کافر می‌خواندند. این جنایات را جشن شادی برای شاه عباس و ماتمی برای کوردهای "کافر" قلمداد می‌کردند.

۳.۲۳– دوران سلطنت شاه صفی اول (۱٦۲۹–۱٦٤۲ میلادی)

شاه صفی فرزند شاه عباس اول بود، اما مانند پدرش جنگاور نبود و بیشتر مشغول خوردن و نوشیدن و خوشگذرانی بود، هرچند جنگ‌های دفاعی علیه تُرک‌های عثمانی و ازبک را هدایت می‌کرد. وی در سال ۱٦٤۲ میلادی به مرگ طبیعی درگذشت.

۳.۲۴– عهدنامه زهاب (قصر شیرین) در سال ۱۶۳۹ میلادی

جنگ چالدران در سال ۱٥۱٤ میلادی میان دولت‌های عثمانی و صفوی آغاز شد. این جنگ بر سر اشغال سرزمین کوردستان نزدیک به ۱۳۰ سال به طول انجامید. کوردستان در طول این سال‌ها گاهی زیر سلطه یکی از این دو دولت قرار می‌گرفت. در سال ۱٥۹۰ میلادی، شاه عباس صفوی در جنگ با عثمانی‌ها شکست خورد و ناگزیر شد پیمان صلحی را با دولت

عثمانی امضا کند. بر اساس آن پیمان، ایران مجبور به واگذاری مناطقی از کوردستان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان شد و این مناطق به تصرف عثمانی‌ها درآمد.

اما شاه عباس در سال ۱۶۰۳ میلادی مجدداً جنگ را با عثمانی‌ها از سر گرفت و در این جنگ‌ها ایران توانست بار دیگر شرق کوردستان، ته‌وریز (تبریز) و آرده‌ویل (اردبیل) را بازپس گیرد.

پس از سال‌ها جنگ و درگیری، در سال ۱۶۳۹ میلادی، دولت‌های عثمانی و صفوی در شهر قصر شیرین پیمانی امضا کردند که در آن سرنوشت مناطق کوردنشین مشخص شد. طبق این پیمان، منطقه اردلان (استان کوردستان) به ایران (صفویان) واگذار شد و مناطق موکریان و شارزور به عثمانی‌ها رسید. مناطق جزیره، ورمه (ارومیه)، سوران و بابان همچنان به‌عنوان امارات کوردی مستقل باقی ماندند. امیران کورد در یک‌سو با متجاوزین عثمانی و صفوی می‌جنگیدند و از سوی دیگر با یکدیگر درگیر منازعات داخلی بودند. این وضعیت تا سال ۱۸۱۳ میلادی ادامه یافت که با امضای پیمان دوم قصر شیرین، صفویان و عثمانی‌ها بر کوردها پیروز شدند. در نتیجه کوردستان به‌طور کامل بین این دو قدرت تقسیم شد. این دولت‌ها با توجه به منافع خود، کوردستان را میان خود تقسیم کردند. در نهایت شرق کوردستان به صفویان و سایر بخش‌های کوردستان به عثمانی‌ها واگذار شد.

در این دوره آرامش نسبی که برای هر دو امپراتوری حاصل شد، هر دو حکومت اقدام به قلع و قمع کوردستان‌های تحت سلطه خود کردند. کشتار، غارت، کوچاندن اجباری و سیاست‌های آسیمیلاسیون (همگون‌سازی فرهنگی و زبانی) به طور گسترده اعمال شد و ترکیب جمعیتی این مناطق دگرگون گردید.

احمد خانی که در فاصله سال‌های ۱۶۵۱ تا ۱۷۰۷ میلادی در جوله‌میرگ به دنیا آمد و پس از اتمام کتاب «مم و زین» در شهر بایزید درگذشت، در همین دوره زیسته است. او می‌نویسد:

"بیاندیشید از سوی عرب‌ها تا قفقاز، کوردها به حصار و برج تبدیل شده‌اند. در چهار سو به قلعه رومیان (عثمانی‌ها) و عجم (تُرک‌های صفوی) بدل گشته‌اند، که هر دو گروه، کوردها را هدف تیرهای قضا قرار داده‌اند. گویا کوردها کلید مرزها هستند و هر تیری به دیواری نفوذناپذیر برخورد می‌کند. این امواج خونین رومی (عثمانی) و دریای تاجیک (صفوی)، در حرکت و

لشکرکشی، کورد را در خون خودش غرق می‌کنند، زیرا در میان این دو، کورد به برزخ بدل شده است."

۳.۲۵– دوران سلطنت شاه عباس دوم (١٦٤٢–١٦٦٦ میلادی)

شاه عباس دوم فرزند شاه صفی بود و اگرچه در امور حکومتی توانمندتر از پدرش بود، اما باز هم نتوانست کوردهای مناطق دوردست را به طور کامل تحت کنترل خود درآورد. در این دوره، مناطقی چون ورمه (ارومیه)، مه‌راقه (مراغه)، مهاباد، بلباس و اردلان همچنان تحت حکومت امرای محلی کورد باقی ماندند. شاه عباس دوم در سال ١٦٦٦ میلادی به مرگ طبیعی درگذشت.

۳.۲۶– دوران سلطنت شاه سلیمان (شاه صفی دوم) (١٦٦٦–١٦٩٤ میلادی)

شاه سلیمان، فرزند شاه عباس دوم، همزمان با تُرک‌های عثمانی و روس‌ها درگیر جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی با امیرنشین‌های کوردی بود. او در سال ١٦٩٤ میلادی به مرگ طبیعی درگذشت.

۳.۲۷– دوران سلطنت شاه سلطان حسین (١٦٩٤–١٧٢٢ میلادی)

شاه حسین، فرزند شاه سلیمان، پس از رسیدن به قدرت، نتوانست کنترل مناطق تحت سلطه‌اش را حفظ کند و حکومت او در نهایت به دست محمود هوتکی افغان سرنگون شد.

۳.۲۸– تلاش‌ها برای احیای امپراتوری صفوی (۱۷۲۹–۱۷٤۹ میلادی)

پس از تصرف اصفهان به دست افغان‌ها، تهماسب دوم، فرزند شاه سلطان حسین، با همکاری نادر افشار (که بعدها به نادرشاه معروف شد) در فاصله سال‌های ۱۷۲۹ تا ۱۷۳۲ میلادی تلاش کرد تا امپراتوری صفوی را احیا کند، اما موفق نشد. سپس عباس سوم، پسر تهماسب دوم، در فاصله سال‌های ۱۷۳۲ تا ۱۷۳٦ میلادی برای احیای سلطنت صفوی تلاش کرد که او نیز ناکام ماند. در ادامه میرزا سید محمد (که نام شاه سلیمان دوم را بر خود نهاده بود) به افغان‌ها حمله کرد، اما شکست خورد و بدین ترتیب به طور کامل سلطنت صفویان در ایران و شرق کوردستان به پایان رسید.

۳.۲۹– دوران حکومت امارت سوران (از سال ۱۵۷۰ میلادی)

میر سعید سعیدی سوران در فاصله سال‌های ۱۵۷۰ تا ۱۵۸۰ میلادی در منطقه رواندوز حکومتی مستقل به نام امارت سوران (ایالت سوران) بنیان نهاد. او توانست حکومتی کوردی در مناطق رواندوز، سوران، اربیل و شارزور تأسیس کند. اما به طور همزمان با هجوم تُرک‌های قزلباش صفوی و تُرک‌های عثمانی مواجه شد. در نتیجه پس از مدتی قلعه سوران در رواندوز سقوط کرد و این حکومت کوردی شکست خورد.

میر کامیل سوران در فاصله سال‌های ۱۵۹۰ تا ۱۶۰۰ میلادی بر رواندوز، اربیل و شارزور حکومت کرد. او نیز توسط هر دو امپراتوری صفوی و عثمانی مورد هجوم قرار گرفت، اما در نبرد با هر دو شکست‌شان داد و آنان را به عقب‌نشینی واداشت.

خانزاد خانم، سومین حاکم سوران و نخستین زن حاکم در تاریخ کوردها بود که در فاصله سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۶۲۰ میلادی حکومت کرد. اما در پی خیانتی فریبکارانه دستگیر و بیمار و با دسیسه به استانبول فرستاده شد و در زندان جان سپرد.

مرزهای امارت سوران بین قدرت‌های مختلف تقسیم شده بود. این امارت از جنوب شرقی با حکمرانی بابان، از جنوب با ولایت بغداد عثمانی، از شمال با امارت بادینان و از شرق با قلمرو صفویان و قاجار ایران هم‌مرز بود. قلمرو آن بسته به قدرت و ضعف امرای سوران در دوره‌های مختلف گسترش یا محدود می‌شد. امارت سوران تا یک دهه درگیر جنگ‌های مستمر بین صفویان و عثمانی‌ها، قاجاریان و دیگر امیرنشین‌های کوردی بود.

اوغز بگ، که در سال ۱۸۰۳ میلادی درگذشت، شش پسر برجای گذاشت و در زمان حیات خود مناطق تحت فرمانش را میان آنان تقسیم کرد. مصطفی بگ، پسر ارشد او، فرمانروای رواندوز و اطراف آن شد و در میان مردم به بزرگ‌ترین امیر سوران شناخته شد. اختلافات میان برادران و خویشاوندان باعث شد که مصطفی بگ درگیر توطئه‌ها و منازعات داخلی شود و نهایتاً مجبور به کناره‌گیری شد. پسر بزرگش محمد بگ جانشین او گردید و در سال ۱۸۱۳ میلادی به روستای آکویان در دامنه قندیل رفت و در سال ۱۸۲۲ درگذشت.

میر محمد بگ سوران در فاصله سال‌های ۱۸۱۳ تا ۱۸۳۷ میلادی علیه حکام زورگوی عثمانی قیام کرد و توانست حکومتی مقتدر در مناطق رواندوز، سوران، شقلاوه، اربیل، کرکوک، رانیه، قلادزه، سردشت، خانقین،خانه (پیرانشهر)، داریاس (نقده)، شنو (اشنویه)، مهاباد، بوکان، مه‌راقه (مراغه)، ورمه (ارومیه)، سلماس و خوی ایجاد کند. او به‌عنوان یکی از آگاه‌ترین و مدبرترین امرای زمان خود شناخته می‌شود که اصلاحات پیشرو در زمینه‌های نظامی و فرهنگی انجام داد.

میر محمد بگ سوران در سال ۱۷۸۳ میلادی در سوران متولد شد و نزد ملا احمد آدم، بزرگ‌ترین عالم زمان خود، تحصیل کرد. تا سال ۱۸۳۷ میلادی فرمانروای عادل و کاردان سوران بود. در دوران حکومت او وقایعی چون:

همکاری فرانسه با قاجاریان ایران به رهبری ژنرال گاردان علیه کوردها،

امضای پیمان اول ارز روم میان قاجارهای ایران و عثمانی‌های آناتولی علیه کوردها،

رخ داد.

او موفق شد یکپارچگی مستحکمی در میان تمام قبایل و ایلات تحت فرمانش ایجاد کند. بازرگانی، کشاورزی، راه‌سازی، پل‌سازی، شهرسازی، اقتصاد، ارتش و صنایع دفاعی را در قلمرو امارت سوران سازماندهی کرد. پس از تثبیت حکومتش، سراسر جنوب کوردستان از بادینان تا موصل، کرکوک، دشت شارزور و بابان را زیر سلطه خود درآورد. در شرق کوردستان نیز مناطق موکریان و ورمه (ارومیه) تابع او بودند.

اقتدار و نفوذ روزافزون میر محمد بگ سوران، موجب نگرانی عمیق امپراتوری‌های قاجار و عثمانی شد. هر دو قدرت، در کنار دست‌نشاندگان انگلیس، فرانسه و روسیه، برای تضعیف و نابودی این حکومت کوردی متحد شدند. در سال ۱۸۳۴ میلادی، دولت عثمانی به فرماندهی رشید محمد پاشا از دیاربکر و سیواس به سوی بادینان لشکرکشی کرد. محمد خان زنگنه، از فرماندهان قاجار ایران، سپاهی به فرمانده‌ای امیر فریدون میرزا به مناطق ورمه(ارومیه) و موکریان گسیل داشت. علی رضا پاشا، فرماندار بغداد، نیز به اربیل حمله کرد. پس از سه ماه نبرد و قتل عام بیش از ده هزار کورد، حکومت میر محمد بگ سوران در آستانه فروپاشی قرار گرفت و بخش بزرگی از مناطق شرق کوردستان به اشغال قاجارها و مناطق بادینان، حریر، اربیل، کرکوک، خانقین، شارزور و بابان به اشغال عثمانی‌ها درآمد.

در این جنگ، مقامات انگلیسی کلیه تجهیزات نظامی، اسلحه و مهمات را در اختیار نیروهای قاجار ایران و عثمانی‌های آناتولی قرار دادند تا حکومت کوردی سوران را در هم بشکنند.

زمانی که رشید پاشا عثمانی قلعه آمادیه را تصرف کرد و امیر فریدون میرزا قاجار قلعه‌های ورمه (ارومیه)، خانقین و سردشت را اشغال کرد، کاپیتان شیل نماینده انگلیس به دیدار سپاهیان عثمانی و قاجار رفت تا پیروزی‌شان را تبریک گوید. در سردشت، زمانی که سپاه قاجار قصد داشت به مناطق قلادزه پیشروی کند، نیروهای عثمانی با آن‌ها روبرو شدند؛ اما به واسطه وساطت مقامات انگلیسی از درگیری میان دو سپاه جلوگیری شد و قاجارها به مناطق دیگر عقب‌نشینی کردند. هر دو سپاه قاجار و عثمانی به این توافق رسیدند که تا زمانی که کشتن کوردها ادامه دارد، نباید با یکدیگر وارد جنگ شوند.

میر محمد بگ سوران سه هیئت نمایندگی به سوی مقامات انگلیس و روس فرستاد تا از آن‌ها تقاضای کمک کند و یا حداقل از حمایت آن‌ها از دشمنانش جلوگیری نماید، اما هیچ پاسخی دریافت نکرد. بالعکس، این دو قدرت بزرگ کوردها را قربانی مطامع خود کرده و در اختیار تُرک‌ها گذاشتند.

میر محمد بگ سوران و نیروهایش به مدت دو سال دیگر در کوهستان‌های رواندوز و قندیل به مبارزه ادامه دادند، اما در نهایت، تُرک‌ها با توسل به حیله و خیانت، او را به مذاکره دعوت کرده و در شبیخونی غافلگیرانه، سربازانش را قتل‌عام کردند و خودش را مجروح کرده و به استانبول فرستادند. در سال ۱۸۳۶ میلادی، او در استانبول در بی‌سر و سامانی کامل درگذشت و به این ترتیب، حکومت سوران به پایان رسید.

از آن زمان به بعد، ضرب‌المثلی در میان کوردها رایج شد که می‌گوید: "کوردها به غیراز کوه‌هایشان دوست دیگری را ندارند." این سخن تلخ تا به امروز باقی مانده و حقیقتی انکارناپذیر در تاریخ ملت کورد شده است؛ چرا که کوردها هرگز پشتیبانی صادقانه‌ای از هیچ قدرتی ندیدند.

۳.۳۰– دوران حکومت امارت اردلان (۱۵۹۰ تا ۱۸۶۸ میلادی)

خاندان اردلان یکی از امیرنشین‌های کوردی بود که از قرن چهاردهم میلادی تا انقراض آن در دهه ۱۸۶۰ میلادی، بر منطقه اردلان و شارزور که تقریباً معادل استان‌های کوردستان، سلیمانیه و حلبچه امروزی است، حکومت می‌کرد. خاندان حاکم اردلان که به خاندان بنی اردلان شناخته می‌شدند، نسب خود را به اردشیر بابکان، نخستین پادشاه ساسانی، می‌رساندند. پایتخت این خاندان در ابتدا شارزور بود، اما بعدها به سنندج منتقل شد و این شهر تا پایان حکومت اردلان‌ها مرکز سیاسی آن‌ها باقی ماند.

فرمانروایان برجسته خاندان اردلان:

هەڵۆ خان اردلان (۱۵۹۰–۱۶۱۶ میلادی): یکی از قدرتمندترین امرای اردلان که موفق شد منطقه اردلان را به‌عنوان یک حکومت خودمختار تحت نظارت دو امپراتوری صفوی و عثمانی تثبیت کند و بخش بزرگی از کوردستان را تحت کنترل داشته باشد.

خان احمد خان اردلان (۱۶۱۷–۱۶۳۷ میلادی): فرزند هەڵۆ خان که دوران جوانی را به‌عنوان در دربار صفویان در اصفهان سپری کرد تا صفویان از وفاداری او مطمئن شوند. او با زرین‌کلا، دختر شاه عباس اول ازدواج کرد. پس از بازگشت به اردلان و رسیدن به قدرت، شاه صفی صفوی پسرش را به گروگان در اصفهان نگه داشت. پس از آن‌که پسرش توسط شاه صفی کور شد، خان احمد خان علیه صفویان شورید و در سال ۱۶۳۷ درگذشت.

سلیمان خان اردلان (۱۶۳۷–۱۶۵۷ میلادی): پسر عموی خان احمد خان که در سال ۱۶۳۶ میلادی شهر سنندج را بنیان گذاشت. پس از پیمان زهاب در سال ۱۶۳۹ میلادی، بخش غربی قلمرو اردلان را که شامل سلیمانیه، حلبچه و شارزور بود از دست داد و بنا به این قرارداد به عثمانی‌ها واگذار شد. در نهایت سلیمان خان توسط شاه عباس دوم به مشهد تبعید شد.

خسرو خان اردلان (۱۶۸۰–۱۶۸۲ میلادی): دوران حکومتش با خشونت و ظلم بر مردم کورد همراه بود که موجب از دست دادن محبوبیتش شد. به دعوت شاه صفوی به اصفهان فراخوانده شد و در آنجا اعدام گردید.

رضا قلی خان اردلان (۱۸۳۴–۱۸۴۸ میلادی): فرزند خسرو خان سوم و شاهزاده‌ای قاجاری بود که ابتدا تحت سرپرستی مادرش حکومت می‌کرد. وی تلاش کرد تا با کاهش مالیات و اصلاحات، رضایت عمومی را جلب کند و به تثبیت قدرت خود بپردازد. در سال ۱۸۶۴ میلادی در تهران درگذشت.

امارت اردلان در دوران صفویان، زندیان و قاجاریان با مشکلات فراوانی مانند اشغال امارت‌های همجوار و تحولات داخلی روبه‌رو بود. در میانه قرن نوزدهم، حکومت مرکزی قاجار تلاش کرد تا حاکمیت اردلان را به‌طور کامل در اختیار بگیرد و سرانجام در فاصله سال‌های ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸،

حکومت اردلان منحل شد. آخرین فرمانروای اردلان، امان‌الله خان اردلان بود که به طور مستقیم توسط دولت قاجار منصوب شد و این امر پایان استقلال امارت اردلان را رقم زد.

فرمانروایان اردلان در طول حکومتشان پیوسته میان استقلال‌طلبی و تبعیت از قدرت‌های مرکزی ایران در نوسان بودند و در عین حال با فشارهای امپراتوری عثمانی و درگیری‌های داخلی ایلات کورد نیز دست و پنجه نرم می‌کردند. به همین دلیل، هیچ‌گاه نتوانستند به جایگزینی فراگیر برای تمام کوردستان تبدیل شوند و حتی استقلال داخلی خود را نیز به طور کامل حفظ نکردند.

۳.۳۱– حاکمیت خاندان کوردی کوروسی در لورستان (۱۵۹۰–۱۷۲۵ میلادی)

خاندان کوروسی یکی از امارت‌های کوردی در منطقه لورستان بود که از اواخر قرن شانزدهم تا اوایل قرن هجدهم میلادی، بر نواحی جنوبی رشته‌کوه‌های زاگرُس حکومت می‌کرد. قلمرو این امارت مناطق شرقی کوردستان از جمله بخش‌هایی از لورستان، کرماشان و ایلام را در بر می‌گرفت. خاندان کوروسی در دوره‌ای که خلأ قدرتی در منطقه وجود داشت و دولت آق‌قویونلو دیگر قادر به کنترل مستقیم نواحی کوهستانی زاگرُس نبود، قدرت را در دست گرفتند.

این امارت، با تکیه بر ساختارهای قبیله‌ای، توانست حکومتی کوردی تأسیس کند که به‌صراحت در برابر امپراتوری‌های خارجی مقاومت می‌نمود و از استقلال قلمرو خویش دفاع می‌کرد. پایتخت اصلی آنان قلعه‌ای بود با نام «قلعه کوروس» که در منطقه کوهدشت لورستان قرار داشت.

مانند بسیاری از امارت‌های کوردی آن دوره، ساختار قدرت در کوروسی مبتنی بر شبکه‌ای از پیوندهای خویشاوندی، اقتصاد شبانی و انسجام مذهبی و فرهنگی داخلی بود. این خاندان در طول دوران اقتدار خود، وارد مذاکرات و مقاومت‌های تاکتیکی در برابر نیروهای غالبی همچون صفویان و امپراتوری عثمانی شدند. اگرچه این امارت در آغاز قرن هجدهم در پی

حملات شدید صفویان سقوط کرد، اما میراث آن نقش مهمی در تداوم هویت قومی کوردهای لورستان ایفا نمود.

شاه عباس صفوی چندین‌بار به این امارت حمله کرد، اما چون دریافت که با زور نظامی نمی‌تواند پیروز شود، به ترویج تبلیغات مذهبی و گسترش مذهب شیعه در منطقه روی آورد. در آن زمان، بیشتر ساکنان لورستان، همدان، کرماشان و ایلام پیرو آیین اهل حق (یارسانی) بودند و به زبان کوردی و گویش‌های جنوبی همچون ایلامی سخن می‌گفتند. در دوران حکمرانی میر هیمن کوروسی، حملات صفویان شدت گرفت. گرچه دولت مرکزی صفوی در آن دوران تضعیف شده بود، اما تُرک‌ها و فارس‌های شیعه‌مذهب با انگیزه‌های مذهبی و نژادی، با نفرت به کوردهای این ناحیه یورش بردند، قلعه کوروسی را ویران کردند و ساکنان آن را قتل‌عام نمودند. در نهایت، میر هیمن تا آخرین لحظه در دفاع از سرزمینش ایستادگی کرد و در نبرد جان باخت. به این ترتیب، این امارت کوردی از میان رفت.

پس از این فاجعه، دست نیروهای تُرک آذری و فارس‌های شیعه برای ارتکاب کشتارهای جمعی باز شد. آن‌ها کوردهای این نواحی را یا به اجبار به مذهب شیعه درآوردند و یا به قتل رساندند و اموالشان را غارت کردند. از این رو، کوردهای ساکن در استان‌های کوهگلویه، بختیاری، ئانشان (شیراز)، ئیکباتانا (همدان)، لورستان، ریی‌شار (بوشهر)، خورستان (خوزستان)، ایلام و کرماشان تحت فشار شدید قرار گرفتند تا به مذهب شیعه گرویده و زبان فارسی یا عربی را جایگزین زبان کوردی نمایند.

نکته‌ای قابل توجه آن است که در دوران امپراتوری صفوی، در طی حملات متعدد به این ناحیه، هزاران خانواده کورد به اجبار به شهرهای کرج، خراسان، تهران، زاهدان و دیگر مناطق مرکزی امپراتوری صفوی کوچانده شدند.

در ادامه، فهرستی از فرمانروایان خاندان کوروسی همراه با سال‌های حکومت و رویدادهای مهم دوران آنان آمده است:

نام فرمانروا	مدت حکومت	قلمرو حکومتی	خلاصه‌ای از ویژگی‌های این دوره
میر خالد کوروسی	۱۵۹۰–۱۶۱۵ میلادی	جنوب غربی زاگرُس و لورستان	در دوران شاه عباس اول، کوردها در برابر حکومت صفوی مقاومت کردند.
میر یوسفی کوروسی	۱۶۱۵–۱۶۴۰ میلادی	گسترش به منطقه کرماشان	توافقی با حکومت صفوی صورت گرفت تا در برابر عدم خدمت نظامی برای صفویان، فرصتی برای همکاری به دست آید.
میر شیرکو کوروسی	۱۶۴۰–۱۶۷۲ میلادی	گسترش به منطقه رودخانه‌های غرب همدان	حمایت از خاندان‌های کورد سنی در برابر زورگویی و تحمیل تشیع توسط صفویان.
میر خسرو کوروسی	۱۶۷۲–۱۶۹۰ میلادی	کرماشان، ایلام، لورستان و همدان	تسلط بر بخشی از جنوب شرق کوردستان.
میر هیمن کوروسی	۱۶۹۰–۱۷۱۵ میلادی	از دست دادن مناطق همدان، کرماشان و ایلام، در جنگی ۹ ماهه	پس از اشغال مناطق توسط صفویان، این حکومت کوردی نابود شد و شمار زیادی از کوردها قتل‌عام یا آواره شدند. سپس نیروهای شیعه‌مذهب فارس به زور زبان کوردی را در این مناطق ممنوع کرده و زبان فارسی و عربی را تحمیل کردند.

۳.۳۲– حکومت امارت بابان از ۱۶۷۰ تا ۱۸۵۰ میلادی

پس از شکست صفویان و عقب‌نشینی آن‌ها از جنوب کوردستان، در سال ۱۶۷۰ میلادی، «سلیمان به‌» (بابان) قدرت را در منطقه بابان به‌دست گرفت و از سوی امپراتوری عثمانی به عنوان «پادشاه بابان» شناخته شد. قلمرو پادشاه بابان متشکل از مناطق سلیمانیه و خانقین بود. در آن زمان، این مناطق فاقد شهر بودند و به‌صورت کامل روستایی‌نشین بودند و به نام منطقه «شارزور» شهرت داشتند.

این حکومت در شرق، هم‌مرز با حاکمیت اردلان بود. حاکمان اردلان کنترل شهرهای سنه، مریوان، بانه، سقز و هر دو منطقه اورامان را در دست داشتند. پیش از تأسیس امارت بابان، این مناطق زیر فرمان اردلان اداره می‌شدند. به همین دلیل، پس از تشکیل امارت بابان، به‌مدت ده سال درگیری‌های مرزی و نظامی میان دو حاکمیت بابان و اردلان ادامه یافت.

میر بابان از غرب نیز با حکومت میر سوران هم‌مرز بود. مرکز فرماندهی حکومت سوران در دوره‌هایی در رواندوز و در دوره‌هایی دیگر در اربیل قرار داشت؛ بنابراین هر دو قلعه رواندوز و اربیل از مراکز اصلی این حکومت محسوب می‌شدند.

در سال ۱۶۷۸ میلادی، سلیمان‌شاه بابان به قسطنطنیه (استانبول) سفر کرد و موفق شد تأیید رسمی امپراتوری عثمانی را برای تأسیس و تداوم حاکمیت خانوادگی خود در منطقه دریافت کند تا در صورت نبودن او، خاندانش جانشینان قانونی پاشایی این منطقه باشند.

خاندان‌های بزرگ این منطقه شامل نورالدینی، جاف و غواره بودند. در سال ۱۶۹۰ میلادی، میر سلیمان به‌ به دلاور پادشاه کرکوک حمله کرد و قلعه او را تصرف نمود. دلاور پادشاه کورد نیز در این نبرد کشته شد. بدین ترتیب، مناطق شارزور و شهر کرکوک تحت سلطه میر بابان قرار گرفت.

سپس در سال ۱۶۹۷ میلادی، میر سلیمان به محمدخان، فرزند خسروخان اردلان حمله کرد و پس از پیروزی در این جنگ خانوادگی، مناطق مریوان، سقز و اورامان را ضمیمه قلمرو خود نمود. در این درگیری، تمرخان‌بیگ (فرزند زوراب و حاکم سقز) و ابراهیم‌بیگ (میر اسکندر و حاکم مریوان) توسط نیروهای بابان کشته شدند. این جنگ با هدف تصاحب اموال و جواهرات و تثبیت قدرت منطقه‌ای انجام شد. میر سلیمان بابان با تصرف قلعه‌های کرکوک و مریوان، ثروت فراوانی به‌دست آورد و ارتشی بزرگ فراهم کرد.

در ادامه، عباس‌قلی‌خان قاجار با لشکری ده‌هزار نفره برای کمک به میر اردلان به مریوان اعزام شد و نبرد آغاز شد. پس از چند روز جنگ و کشته شدن هزاران نفر از کوردها در دو سوی نبرد، سلیمان بابان شکست خورد و به شارزور عقب‌نشینی کرد.

پس از این جنگ، عباس‌قلی‌خان قاجار به بهانه نارضایتی از کوردهای اردلان و عدم مقاومت کافی در برابر بابانی‌ها، حدود ۱۵۰۰ نفر از کوردهای منطقه را به قتل رساند. او مناره‌ای از سر بریده آن‌ها ساخت که در میان مردم به نام «کله‌کولین» (توده سرها) شناخته شد.

پس از این وقایع، دولت عثمانی، حسن پاشا را به‌عنوان وزیر بغداد تعیین کرد. حسن پاشا که کینه عمیقی از کوردها داشت، در اولین اقدام خود به مناطق شارزور کرکوک و خانقین در جنوب کوردستان یورش برد. او با کمک پادشاهای ئالاپو (حلب) و دیاربکر در این نبرد، سلیمان پاشا و ۱۷ تن از فرماندهان برجسته بابان را به قتل رساند.

همزمان، از سوی قاجاریان نیز حسین‌خان لور به منطقه شارزور اعزام شد و کوردهای منطقه تا نزدیکی کوهستان قندیل را آواره کرد.

پس از حکومت سلیمان‌شاه بابان، فرمانروایان زیر از خاندان بابان در مناطق شارزور و سلیمانیه حکومت کردند:

نام فرمانروا	سال‌های حکومت میلادی
خانه محمد پادشا	۱۷۲۱ – ۱۷۳۱
خالد پادشا	۱۷۳۲ – ۱۷۴۲
سلیم پادشا	۱۷۴۲ – ۱۷۵۴
سلیمان پادشا	۱۷۵۴ – ۱۷۶۵
محمد پادشا	۱۷۶۵ – ۱۷۷۵
عبدالله پادشا	۱۷۷۵ – ۱۷۷۷
احمد پادشا	۱۷۷۷ – ۱۷۸۰
محمود پاشا	۱۷۸۰ – ۱۷۸۲
ابراهیم پادشا	۱۷۸۲ – ۱۸۰۳
عبدالرحمان پادشا	۱۸۰۳ – ۱۸۱۳
محمود پادشا	۱۸۱۳ – ۱۸۳۴
سلیمان پادشا	۱۸۳۴ – ۱۸۳۸
احمد پادشا	۱۸۳۸ – ۱۸۴۷
عبدالله پادشا	۱۸۴۷ – ۱۸۵۰

در طول تاریخ حاکمیت خاندان بابان، به‌ویژه در فاصله سال‌های ۱۷۲۳ تا ۱۷۴۶ میلادی، مجموعه‌ای از نبردها و ناآرامی‌ها میان تُرک‌های عثمانی و تُرک‌های قاجار روی داد که در آن، بابانی‌ها در کنار امپراتوری عثمانی علیه امپراتوری نوپای قاجار ایستادند و از آنان حمایت نظامی کردند.

در دوره‌ای میان سال‌های ۱۷۵۰ تا ۱۸۴۷ میلادی، بابانی‌ها با همکاری ارتش تُرکی عثمانی، چندین لشکرکشی و جنگ علیه سایر امارت‌های کوردی همچون سوران و بوتان را رهبری کردند.

شهر سلیمانیه در سال ۱۷۸۱ میلادی توسط محمود پاشای بابان تأسیس شد و به پایتخت حکومت بابان تبدیل گردید. پیش از این تاریخ، خاندان بابان در قلعه چولان سکونت داشتند و آن‌جا مرکز حکومتی آنان بود.

عبدالله پاشای بابان تنها سه سال در قدرت باقی ماند. در سال ۱۸۴۷ میلادی، در جنگی علیه نیروهای عثمانی در نزدیکی شهر کویه، شکست خورد و به‌دنبال آن، مناطق شارزور و سلیمانیه به‌طور کامل تحت فرمانروایی امپراتوری عثمانی قرار گرفتند.

۳.۳۳– یورش تُرک‌های صفوی به امارت بلباس در سال ۱۶۹۳ میلادی

تُرک‌های مهاجر ورمه (ارومیه) پس از تضعیف کوردهای برادوستیِ ورمه و درهم شکستن مقاومت آنان، نقشهٔ حمله به کوردهای منطقهٔ بلباس را طراحی کردند؛ منطقه‌ای که یکی از مراکز قدرت کوردها محسوب می‌شد و کوردها در نواحی خانه (پیرانشهر)، سردشت، قلادزه، رانیه، چوارقورنه، خلیفان، سوران، رواندز و چومان حکمرانی می‌کردند. خاندان بلباس در آن دوره از شش تیرهٔ منگور، مامه‌ش، پیران، سویسن، آکو و باله‌ک تشکیل شده بود.

در سال ۱۶۹۳ میلادی، «خودادبگی افشار» تُرک در یکی از حملاتش به امیر بلباس، هزاران کورد را در نواحی خانه و سردشت سر برید. در دومین یورش، در سال ۱۷۲۱ میلادی، ارتش تُرک‌ها مجدداً به منطقهٔ بلباس حمله کرد. کوردهای این منطقه به سوی کوهستان‌های قندیل عقب‌نشینی کردند و تُرک‌ها به تعقیب آنان پرداختند. اما زمانی که تُرک‌ها متوجه شدند در آن ارتفاعات خطرناک نمی‌توانند حرکت کنند، عقب‌نشینی کردند. در مسیر بازگشت، کوردهای بلباس بر آنان یورش بردند و تعداد زیادی از نیروهایشان را کشتند. تُرک‌ها که در شرایط دشواری قرار گرفته بودند، هرچه غنیمت و اموال با خود حمل می‌کردند، رها کردند و

به سوی ورمه عقب نشستند. در همین نبرد، «خودادبگی افشار» نیز به دست کوردهای بلباس کشته شد.

در همان دوره، مناطق کوهستانی میان ورمه و شنو تحت حاکمیت امیر زرزا قرار داشت و تُرک‌ها در جنگ‌های کوهستانی هیچ‌گاه موفق به پیشروی در برابر کوردها نشدند. تُرک‌های صفوی از دست این دو امیر کورد، یعنی بلباس و زرزا، به تنگ آمده بودند و نمی‌دانستند چگونه آنان را شکست دهند. با این حال، این دو امیر و دیگر حکمرانان کورد، هرگز با یکدیگر متحد نشدند تا نیروی خود را یکپارچه کرده و به مقابله با تُرک‌های آذری بپردازند. در این دوره، رهبر خاندان بلباس، «باپیر آغا» بود که در سال ۱۷۸۳ میلادی، در نتیجهٔ یک نقشهٔ فریبکارانه و خیانت‌آمیز، به همراه هزار تن از مردان منتخب خاندان بلباس، در منطقهٔ مه‌راقه (مراغه) به دست تُرک‌های افشار آذری کشته شد.

۳.۳۴– یورش محمود هوتکی افغان به شاه محمود صفوی در سال ۱۷۰۹ میلادی

در سال ۱۷۰۹ میلادی، امیر ویس هوتکی افغان علیه حاکمیت صفویان شورش کرد و پس از نبردی خونین در قندهار، نیروهای صفوی را شکست داد و استقلال افغانستان را اعلام نمود.

در سال ۱۷۲۲ میلادی، محمود هوتکی، پسر امیر ویس، از افغانستان به سوی اصفهان لشکر کشید و سلطان حسین صفوی را در نبردی شکست داد و به عمر امپراتوری صفوی پایان داد.

محمود هوتکی خود را پادشاه ایران و افغانستان خواند و مناطقی را که تحت فرمان او بود، امپراتوری پارس نام نهاد. این نخستین‌بار در تاریخ بشریت بود که قدرت سیاسی‌ای با عنوان «پارس» یا «فارس» بنیاد نهاده شد؛ چرا که پیش‌تر هیچ حکومت یا نظام سیاسی‌ای با این نام در تاریخ وجود نداشت. در واقع، این اقدام نوعی تبلیغات نمادین و بازتعریف هویت سیاسی بود؛ زیرا فرمانروایان فاتح اغلب کشور یا قلمرو تازه تصرف‌شده را به نام خود یا خاندان خویش می‌نامیدند.

۳.۳۵– تأسیس حکومت خاندان تُرک افشاری در ایران و شرق کوردستان در سال ۱۷۳۶ میلادی

در سال ۱۷۳۶ میلادی، نادر افشار که تُرک‌تبار بود، با طراحی نقشه‌ای نظامی و بهره‌گیری از توان رزمی کوردهای جنگاور، توانست به حکومت محمود هوتکی افغان در ایران پایان دهد و افغان‌ها را به سمت قندهار عقب براند. در پی این پیروزی، عنوان «شاه» را بر خود نهاد و با نام «نادرشاه» حکومت افشاری را در ایران و شرق کوردستان تأسیس کرد.

در همین دوره، محمد عیسی افشار تُرک، در ورمه (ارومیه) از نادرشاه خواست تا برای سرکوب کوردهای بلباسی در نواحی لاجان و قندیل خانه (پیرانشهر) به وی یاری رساند. نادرشاه نیرویی بزرگ به فرماندهی نصرالله میرزا (پسرش) و ابراهیم ظهیرالدوله (برادرش) روانه کرد. این نیرو در نزدیکی سابلاغ (مهاباد) به نیروهای محمد عیسی افشار پیوست. خاندان بلباس با دو هزار جنگجو در برابر ارتش بیست هزار نفره تُرک‌ها مقاومت کرد. نزدیک به پانصد نفر از کوردها کشته شدند، پانصد نفر دیگر زخمی و گرفتار شدند، و مابقی به کوه‌های قندیل، و مناطق قلادزه، رانیه و بالکایتی پناه بردند. تُرک‌ها سپس به قتل‌عام کامل مردم دیل پرداختند و در نواحی خانه و سردشت، دست به نسل‌کشی کوردها زدند.

در ادامه، نادرشاه با لشکری عظیم به «ساین‌قلعه» حمله برد و از آنجا به مناطق برادوست یورش برد؛ در جایی که کوردها در قلعه‌های بانه و برده‌رش هنوز مقاومت می‌کردند. نادرشاه در مسیر خود هر کورد معترضی را اعدام کرد و حتی کسانی را که مبارز نبودند، به بیگاری به ارتش خود وادار کرد.

در این دوره، ایل بلباس یکی از ثروتمندترین و نیرومندترین ایلات منطقه به شمار می‌رفت. آنان نه‌تنها دام و اسب و احشام فراوانی داشتند، بلکه ثروتی انباشته از طلا و جواهرات ارزشمند نیز از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده بودند. منطقه نیز از نظر راهبردی در نواحی کوهستانی قرار داشت. به همین دلیل، تُرک‌های افشاری چشم طمع به دارایی‌ها و مناطق استراتژیک ایلات بلباس دوخته بودند و می‌خواستند به هر قیمتی این مناطق را از دست کوردها خارج کرده و به تصرف خود درآورند.

در این دوران، مقامات تُرک افشاری آذری در سراسر ایران غرق در فساد بودند. در تمامی شهرها و بازارها به چپاول، غارت، رشوه‌گیری، فساد، تجارت سیاه و ثروت‌اندوزی مشغول بودند و اینگونه، خود را صاحب قدرت می‌دانستند. مقامات افشاری در شهرهای ته‌وریز (تبریز)، مه‌راقه (مراغه)، ورمه (ارومیه) و سایر شهرهای کوردستان، در همین مسیر فاسد گام برمی‌داشتند.

در سال ۱۷۶۴ میلادی، ایلات بلباس و زرزا متحد شدند و علیه سلطهٔ گستردهٔ تُرک‌ها قیام کردند و نواحی خانه، شنو (اشنویه) و تا نزدیکی قلعهٔ دمدم را از حضور تُرک‌ها پاک‌سازی کردند. سپس تُرک‌های مهاجر ورمه (ارومیه) نیز به کوردها یورش بردند. رستم‌خان حاکم ورمه از مسیر داریاس (نقده) به لاجان خانه حمله‌ور شد و مؤمن‌خان حاکم ساین‌قلعه نیز از طرف قاسملو به شهر شنو حمله کرد. کابایزی بلباس فرماندهی عملیات در شنو را بر عهده داشت و نیروهای زرزا نیز در دشتی به نام «شکان» و گردنهٔ شنو مستقر شدند. در این نبرد، کابایزی بلباس و محمدبیگ قره‌حسنلو کشته شدند.

تُرک‌ها که می‌دانستند با جنگ و رویارویی مستقیم نمی‌توانند کوردها را شکست دهند، به راهبردهای دیگری متوسل شدند. آن‌ها دست به ایجاد روابط با برخی از خانواده‌های کورد، وعده‌دادن و ایجاد اختلاف میان کوردها زدند.

در این راهبرد، تُرک‌های آذری با فریب‌کاری، حتی در میان خانواده‌های کورد نفوذ کردند. به‌عنوان نمونه، زمانی که کوردهای دومبولی ساکن ته‌وریز (تبریز) قصد داشتند نجف‌قلی حاکم ته‌وریز (تبریز) را از قدرت برکنار کنند، امام‌قلی افشار فرماندار ورمه (ارومیه)، کوردهای اطراف ورمه (ارومیه) را فریب داد و آنان را به حمایت از نجف‌قلی علیه دومبولی‌های کورد ته‌وریزی تحریک کرد. در کنار نیروهای افشاری، شیخ علی‌خان مکری حاکم سابلاغ، جعفرسلطان زرزا حاکم شنو، قرنی آقای بزرگ بلباس و میرزا آقای رئیس ایل شکاک نیز همراه با نیروهای خود به ته‌وریز (تبریز) اعزام شدند. در نبردی که در سال ۱۷۸۰ میلادی در شهر کوردنشین ته‌وریز (تبریز) روی داد، هزاران کورد به دست یکدیگر کشته شدند.

پس از این نبرد، نجف‌قلی فرمانروای ته‌وریز (تبریز) به کوردها خیانت کرد و احمد آغا مقدمی، یکی از بزرگان ایل بلباس را در نخستین شب پس از جنگ، به قتل رساند. همان شب، حاجی‌آغا سردار مه‌راقه (مراغه) نیز که مهمان احمد آغا بود، توسط وی کشته شد.

سپس تُرک‌های افشار، احمد آقا پسر حاجی‌آقا را که دست‌نشاندهٔ آنان بود، به فرمانروایی مه‌راقه (مراغه) منصوب کردند. احمد آقا، نقشه‌ای فریبکارانه علیه کوردهای بلباس طراحی کرد. او با باپیرآقای منگوری، رهبر ایل بلباس، رابطه دوستی برقرار کرد و از وی خواست تا در برابر فرمانروای ته‌وریز (تبریز) با او همکاری کند. در سال ۱۷۸۳ میلادی، باپیرآقا با هزار سوار مسلح و با پشتیبانی احمد آقا، به مه‌راقه (مراغه) رفت. احمد آقا شبانه، همه سواران بلباس را در یکی از محله‌های کوردنشین مه‌راقه (مراغه) به کمین انداخت و در نتیجه، باپیرآقای منگوری و تمامی همراهانش را به قتل رساند.

در این ماجرا، کوردهای انقلابی به دست کوردهای خائن کشته شدند. این اقدام، به خدمتی تاریخی برای تُرک‌های افشار بدل شد. پس از این قتل‌عام، حکومت افشار، مقام «خان» بودن را به احمد آقا اهدا کرد و او را با عنوان احمد خان مقدمی به رسمیت شناخت.

برای بهره‌برداری از کوردها، محمدقلی‌خان افشار نیز با خاندان زرزا پیوند سیاسی برقرار کرد و خواهرش را به عقد افراسیاب‌سلطان زرزا درآورد. در سال ۱۷۸۶ میلادی، محمدقلی‌خان افشار، ایلات شکاک و زرزای کورد را فریب داد و آن‌ها را با خود برای غارت ایلات بلباس به مناطق خانه و سردشت برد. در این زمان، قره‌نی آقا رهبری ایل بلباس را بر عهده داشت. دو طرف در منطقهٔ لاوین وارد نبردی خونین شدند و ایل بلباس شکست خورد و به کوه‌های قندیل عقب‌نشینی کرد.

اگرچه بوداق‌خان مکری از مهاباد برای کمک به تُرک‌ها آمد و در کشتار و غارت ایلات بلباس مشارکت داشت، اما در پایان این جنگ، محمدقلی‌خان افشار با بهانه‌ای او را نیز کور کرد و هر دو چشمش را درآورد. این پاداش خدمات کوردهای مستقل به تُرک‌های افشار بود.

تُرک‌های افشار همواره به دنبال بهانه‌ای بودند تا به کوردها حمله کرده و اموال و دارایی‌هایشان را غارت کنند. با این روش، هم پیام تهدیدآمیزی به سایر کوردها دادند و هم ثروت‌های کوردهای موکری را که از ایلات بلباس تصاحب کرده بودند، مصادره کردند. حتی اسب‌های شخصی بوداق‌خان نیز به دارایی‌های محمدقلی‌خان افشار افزوده شد. در نهایت، بوداق‌خان کور و زخمی، بدون سوار و بدون همراه، به مهاباد بازگشت.

نادرشاه افشار که از سال ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ میلادی حکومت کرد، در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷، در شهر قوچان در شمال ایران، توسط یکی از افسران خود به نام صالح بیگ قاجار کشته شد. پس از وی، نوه‌اش شاهرخ‌شاه به قدرت رسید و از ۱۷۴۸ تا ۱۷۹۶ میلادی، حکومت ایران را در دست داشت.

حکومت تُرک افشاری آذری از ۱۷۳۶ تا ۱۷۹۶ میلادی ادامه داشت و فرمانروایان آن به شرح زیر بودند:

فرمانروا	سال‌های دوران فرمانروایی	رویدادهای مهم
نادرشاه افشار	۱۷۳۶–۱۷۴۷ میلادی	کشور افغانستان، هند و آسیای میانه را تحت کنترل درآورد. در سال‌های ۱۷۳۱–۱۷۳۲ میلادی در حمله‌ای کوردهای مهاباد و سنه (سنندج) را شکست داد. در سال ۱۷۳۳ میلادی کوردهای مکری، مراقه (مراغه) و ورمه (ارومیه) را تحت فرمان خود درآورد. در سال‌های ۱۷۴۳–۱۷۴۵ میلادی به کوردهای سلیمانیه و کرکوک حمله کرد و دست به کشتار جمعی و غارت زد. در سال‌های ۱۷۴۳–۱۷۴۶ میلادی به کوردهای هه‌ولیر (اربیل) و نینوا (موصل) حمله کرد و مرتکب کشتار جمعی و غارت شد. در سال ۱۷۴۷ میلادی توسط چند افسر ارتش خودش کشته شد.

عادل‌شاه	۱۷۴۷–۱۷۴۸ میلادی	از نوادگان نادرشاه بود و به‌دلیل ظلم و بی‌رحمی، در سال ۱۷۴۸ میلادی توسط برادرش ابراهیم افشار از قدرت خلع شد و به مشهد تبعید گردید. سپس در سال ۱۷۴۹ میلادی در شهر مشهد به فرمان برادرش ابراهیم افشار ا عدام شد.
ابراهیم افشار	میلادی ۱۷۴۸	تنها چند ماه بر سر قدرت بود که توسط برادرش برکنار شد و حکومتش پایان یافت.
شاهرخ‌شاه	۱۷۴۸–۱۷۹۶ میلادی	از نوادگان نادرشاه بود. توسط آقا محمدخان قاجار در خراسان شکست خورد و برای افشای خزانه و گنجینه‌های سلطنتی، او را کور کرده و شلاق زدند. سپس تحت شکنجه کشته شد.

۳.۳۶– حکومت خاندان زند کوردی در شرق کوردستان – تأسیس در سال ۱۷۵۱ میلادی

پس از ترور نادرشاه افشار تُرک در ایران، کریم‌خان زند که از کوردهای متولد شهر مالامیر (ملایر) در کوردستان بود، دست به قیام زد و در سال ۱۷۵۱ میلادی، حکومت خاندان زند را بنیان گذاشت. قلمرو حکومت کریم‌خان زند شامل مناطق شیراز، اصفهان، همدان، شهر کورد، کرماشان، ایلام، لورستان، مالامیر (ملایر) و خورستان (خوزستان) بود. او ئانشان (شیرئەز، شیراز) را به‌عنوان پایتخت حکومت خود برگزید و زبان کوردی را به‌عنوان زبان رسمی این حکومت به کار گرفت.

پس از درگذشت کریم‌خان زند در سال ۱۷۷۹ میلادی، فرزندش عبدالفتاح‌خان زند به قدرت رسید، اما پس از سه ماه، توسط محمدعلی‌خان زند، دایی‌اش، از قدرت کنار گذاشته شد و اعدام گردید.

محمدعلی‌خان زند در همان سال به حکومت رسید، اما دوره زمامداری او تنها یک ماه دوام داشت، زیرا توسط صادق‌خان زند (برادرش) به قتل رسید. صادق‌خان زند از ۱۷۸۱ تا ۱۷۹۹ میلادی بر ایران حکومت کرد، اما به‌دلیل ناتوانی و بی‌کفایتی در مدیریت سیاسی و نظامی، خصوصاً در برابر دشمنانش که تُرک‌های قاجار بودند، حکومت زند به تدریج رو به افول گذاشت.

سپس علی‌مرادخان زند در فاصله سال‌های ۱۷۸۱ تا ۱۷۸۵ میلادی حکومت کرد. اما به‌دلیل درگیری‌های داخلی با کوردها و ضعف مدیریتی، بخش زیادی از شهرهای تحت سلطه‌اش را از دست داد. پس از او، جعفرخان زند از ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۹ میلادی به قدرت رسید. او رهبری هوشیار و مدبری بود و کوشید حکومت زند را تثبیت کند و اختلافات داخلی را سامان دهد، اما با حملات قوی آقامحمدخان قاجار مواجه شد.

در سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ میلادی، لطفعلی‌خان زند که از نوادگان کریم‌خان بود، به قدرت رسید. اگرچه او فرمانده‌ای شجاع و باهوش بود، اما به‌دلیل آنکه آقامحمدخان قاجار تُرک‌تبار توانست با فریب و وعده‌های دروغین، کوردهای ته‌وریز (تبریز)، اَردَویل (اردبیل)، زنگیان (زنجان)، قه‌زوان (قزوین) و اردلان (سنندج) را علیه لطفعلی‌خان زند تحریک کند، سرانجام شکست خورد.

لطفعلی‌خان پس از شکست، از کرمان به سوی شهر بم گریخت، اما در همان‌جا توسط یک خاندان فارس‌تبار خیانت دید و شبانه در حال استراحت دستگیر شد. سپس به سمت تهران فرستاده شد و در سال ۱۷۹۴ میلادی، پس از شکنجه‌های شدید، توسط آقامحمدخان قاجار اعدام شد. به این ترتیب، حکومت خاندان زندِ کوردتبار به پایان رسید.

در ادامه یک جدول فرمانروایان خاندان زند کوردی همراه با سال‌های حکومت، پایتخت، و رویدادهای مهم دوران هر یک ارائه می‌شود:

فرمانروا	**سال‌های دوران فرمانروایی**	**ناحیه فرمانروایی**	**رویدادهای مهم**

کریم‌خان زند	۱۷۵۱–۱۷۷۹ میلادی	شیراز، خوزستان، اصفهان، کرمان، تهران، کوردستان، خورآوا (خرم‌آباد)	بنیان‌گذار این حکومت بود و با زیرکی بسیار حکومت کرد. به دلیل بیماری درگذشت.
عبدالفتاح‌خان زند (فرزند کریم‌خان)	میلادی ۱۷۷۹	شیراز، خوزستان، اصفهان، کرمان، تهران، کوردستان، خورآوا (خرم‌آباد)	توسط صادق‌خان، عمویش، از قدرت خلع شد و کور گردید. صادق‌خان پسر خود محمدعلی‌خان را به‌عنوان فرمانروای زند منصوب کرد.
محمدعلی‌خان زند (پسرعموی عبدالفتاح‌خان)	میلادی ۱۷۷۹	شیراز، خوزستان، اصفهان، کرمان، تهران، کوردستان، خورآوا (خرم‌آباد)	توسط علی‌مرادخان زند که از بزرگان خاندان خود بود، کشته شد.
صادق‌خان زند (عموی محمدعلی‌خان)	میلادی ۱۷۷۹	شیراز، خوزستان، اصفهان، کرمان، تهران، کوردستان، خورآوا (خرم‌آباد)	توسط بزرگان خاندان خود کشته شد.
علی‌مرادخان زند (از خاندان زند)	۱۷۸۱–۱۷۸۵ میلادی	شیراز، خوزستان، اصفهان، کرمان، تهران، کوردستان، خورآوا (خرم‌آباد)	در جنگ با تُرک‌های قاجاری کشته شد.
جعفرخان زند (فرزند علی‌مرادخان)	۱۷۸۵–۱۷۸۹ میلادی	شیراز، خوزستان، کوردستان، خورآوا (خرم‌آباد)	در جنگ با قاجارها بسیار موفق بود، اما در نهایت توسط خیانت سلاح‌داران خود کشته شد.
لطفعلی‌خان زند (فرزند جعفرخان)	۱۷۸۹–۱۷۹۴ میلادی	شیراز، خوزستان، خورآوا (خرم‌آباد)	از حمله تُرک‌های قاجاری شکست خورد و پس از دستگیری، زیر شکنجه جان باخت.

۳.۳۷– پایان حکومت افشاریان تُرک و آغاز سلطه قاجارهای تُرک در سال ۱۷۹۷ میلادی

در سال ۱۷۹۶ میلادی، آقامحمدخان قاجار تُرک، در خراسان، شاهرخ‌شاه افشاری را شکست داد و سلطنت قاجاریه را در ایران بنیان نهاد. سپس برای تحکیم قدرت خود، به ورمه (ارومیه) روی آورد و محمدقلی‌خان افشار تُرک را از مقام خود برکنار کرد و فردی مورد اعتماد خود را جایگزین نمود. در نتیجه، محمدقلی‌خان افشار از ترس جان خود، به ایل زرزا در شنو پناه برد.

آقامحمدخان قاجار، قاسم‌خان – برادر محمدقلی‌خان افشار – را به حکومت ورمه (ارومیه) منصوب کرد و هم‌زمان فرمان حمله به کوردهای زرزا در شنو (اشنویه) را صادر نمود. اگرچه محمدقلی‌خان افشار مجدداً به ورمه (ارومیه) بازگشت و مورد بخشش برادرش قرار گرفت، اما به بهانهٔ حمایت ایل زرزا از او، قاجاریان به آن‌ها یورش بردند.

افراسیاب‌سلطان زرزا که پیش‌تر در حمله به کوردهای بلباس با تُرک‌ها همکاری کرده بود، ناگزیر از کوردهای بلباس و هَرکی درخواست کمک نمود. قاسم‌خان افشار تُرک نیز نیروهای دومبولی و مکری کورد را با خود به جنگ علیه زرزای‌ها در شنو (اشنویه) آورد. اما نیروهای مکری که خاطره‌ای تلخ از شکست قبلی‌شان از تُرک‌ها داشتند، این‌بار به‌طور پنهانی با ایل زرزا متحد شده بودند تا با هم نجنگند.

در نتیجه، ایل‌های بلباس و مکری، به یاری زرزا برخاستند و از سه جهت به قاجاریان یورش بردند. حملهٔ تُرک‌ها در سال ۱۷۹۷ میلادی در حوالی شنو (اشنویه) شکست خورد و هزاران نفر از لشکر افشاری تُرک و کوردهای دومبولی کشته شدند. پس از این پیروزی، محمدقلی‌خان افشار که خویشاوند افراسیاب‌سلطان زرزا بود، دوباره به فرمانداری ورمه (ارومیه) منصوب شد.

افراسیاب‌سلطان زرزا برای تبریک به محمدقلی‌خان به ورمه (ارومیه) رفت، زیرا داماد او نیز محسوب می‌شد و با حمایت او دوباره به قدرت بازگشته بود؛ اما در همان‌جا، در خانهٔ محمدقلی‌خان، به دستور محمدقلی‌خان در حال غذا خوردن مسموم شد و به قتل رسید.

در سال ۱۷۹۹ میلادی، ایل بلباس با همراهی کوردهای منطقهٔ شنو (اشنویه)، سپاه تُرک را عقب راندند و تا قلعهٔ ورمه (ارومیه) پیش رفتند، اما نتوانستند آن را فتح کنند. در همان زمان، عباس میرزا تُرک به حسین‌قلی‌خان افشار دستور داد تا با همکاری نیروهای کورد احمدخان مقدمی از مه‌راقه (مراغه)، به کوردهای بلباس یورش برده و آن‌ها را در منطقهٔ رودخانه گادَر شکست دهد.

در این جنگ، کوردهای زرزا، شکاک و شَمزینان با تُرک‌ها همکاری کردند. نیروهای بلباس در دشت لاجان گرد آمدند و به چهار بخش تقسیم شدند:

ایل پیران به رهبری مامند آقا

ایل منگور به رهبری حمزه آقا

ایل مامَش به رهبری سوار آقا

ایل بالَک به رهبری برایم سلطان

فرمانده نیروهای تُرک، حسین‌قلی‌خان افشار بود که نیروهای خود را چنین ساماندهی کرد:

کوردهای شکاک به رهبری اسماعیل‌آغای شَکَفتی و کوردهای زرزا به رهبری قاسم‌سلطان زرزا به عنوان جناح راست لشکر.

نیروهای احمدخان مقدمی از مه‌راقه (مراغه) در جناح چپ.

خود فرمانده ارتش و توپخانه در مرکز مستقر بود.

در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۰۱ میلادی، نیروهای تُرک افشار با پشتیبانی کوردهای مه‌راقه (مراغه) و ورمه (ارومیه) که تعدادشان ده برابر با نیروهای بلباس بود، به کوردهای بلباس حمله کردند. اگرچه کوردهای بلباس از لاجان و منگور تا منطقهٔ پیران مقاومت شدید و رشادت‌بار نشان دادند و بسیاری از دشمنان را کشتند، اما به‌دلیل آنکه کوردهای ورمه و مه‌راقه با اسب و

تجهیزات در غارتگری و حمله همکاری می‌کردند، کوردهای بلباس تلفات سنگینی داده و به کوه‌های قندیل عقب‌نشینی کردند.

در آن تابستان، نیروهای تُرک افشار با همراهی کوردهای شکاک و مکری به تعقیب کوردهای بلباس پرداختند و حتی در مناطق کوهستانی قندیل، آن‌ها را قتل‌عام کردند. در واقعه‌ای فجیع، از سرهای بریدهٔ مردان بلباسی در نزدیکی شیخ آیش و قلل قندیل، مناره‌هایی ساختند که برای اذان‌گویی مورد استفاده قرار گرفت. سرهای بریدهٔ کوردهای بلباس را روی شش اسب تاراج‌شده بار کرده و به نشانهٔ پیروزی برای فتحعلی‌شاه قاجار فرستادند. تمام اموال، احشام و دارایی‌های ایل بلباس به غارت رفت.

پس از این قتل‌عام، زمانی که تُرک‌های افشار برای جشن و پیروزی به ورمه (ارومیه) بازگشتند، در نزدیکی شنو (اشنویه) به بهانه‌ای قاسم‌سلطان زرزا را دستگیر کرده و از شنو تا ورمه (ارومیه) او را مانند سگ با خود کشاندند. در ورمه، در حالی‌که تُرک‌ها سه شبانه‌روز جشن برپا کرده بودند، قاسم‌سلطان زرزا در میان مردم به دار و فَلَقه بسته شده بود. پس از شکنجه‌های شدید و مصادرهٔ تمام دارایی‌هایش، به نیمه‌جان رهایش کردند. این پاداش مزدوری کورد برای تُرک‌ها بود.

پس از این نبرد، در پی شکست عباس میرزا از روس‌ها در سال ۱۸۱۲ میلادی، او مجبور شد منطقهٔ آرس را به روسیه واگذار کند و تُرک‌های قره‌پاپاق را در اراضی کوردهای بلباس ساکن نماید. منطقهٔ سلدوز بین داریاس (نقده) و ورمه (ارومیه) نیز به‌طور کامل از کوردهای بلباس گرفته و به تُرک‌های قره‌پاپاق واگذار شد.

سپس در سال ۱۸۱۵ میلادی، تُرک‌ها نیروهای خود را تقویت کردند و برای اطمینان از نابودی کامل تهدید کوردهای بلباس، بارها حمله‌های متوالی به آن‌ها انجام دادند. کوردهای بلباس روزانه مورد غارت، قتل و آزار قرار می‌گرفتند. در نبردی خونین در سال ۱۸۱۶ میلادی، تُرک‌ها بسیاری از کوردهای بلباس را قتل‌عام کرده و باقی‌مانده را به سمت منطقه‌های شارزور و گرمیان جنوب کوردستان تبعید کردند.

در نهایت، ایل بزرگ بلباس کنترل منطقهٔ خود را از دست داد، متلاشی شد و برخی به روستاهای اطراف قندیل و هه‌لگورت پناه بردند. گروهی نیز به نواحی شارزور (سلیمانیه)، پشدر، بیتوین، هه‌ولیر (اربیل) و نینوا (موصل) مهاجرت کردند.

۲.۳۸– قیام بدَرخان پاشا (۱۸۲۱–۱۸۴۷ میلادی)

بدَرخان پاشا تلاش زیادی کرد تا با رؤسای ایلات و عشایر منطقهٔ حکاری اتحاد برقرار کند و پیمانی به نام «پیمان مقدس» با آنان منعقد ساخت. هدف این پیمان، ایجاد اتحاد ملی میان کوردها و سازمان‌دهی جنبشی برای کسب حقوق خود و آزادی سرزمین کوردستان از اشغال دولت عثمانی بود. در این پیمان، رهبر ایل اردلان از شرق کوردستان نیز مشارکت داشت، که موجب گسترش بیشتر دامنهٔ قیام شد.

بدَرخان پاشا همچنین با اقوام آشوری و ارمنی نیز پیمان دوستی و همکاری بست و متعهد شدند که در برابر سلطهٔ عثمانی، قیام کنند. اما پیش از آغاز قیام، دولت بریتانیا با فشار سیاسی، آشوریان و ارمنیان را از همراهی با قیام بدَرخان بازداشت.

در سال ۱۸۲۱ میلادی، بدَرخان پاشا در یک خیزش موفق، مناطق جزیره و بوتان را از سلطه عثمانی خارج کرد و تحت فرمانروایی خود قرار داد. او در پی آزادی تمام امارت‌های کوردی و ایجاد کوردستانی متحد بود. برای این منظور با بیشتر رهبران ایلات و عشایر کورد که در مناطق خود فرمانروا بودند، ارتباط برقرار کرد و آنان را دعوت به اتحاد علیه اشغالگران و قیام برای آزادی کوردستان نمود. از جمله کسانی که درخواست بدَرخان پاشا را پذیرفتند عبارت بودند از:

مصطفی‌بیگ و درویش‌بیگ (امیران منطقهٔ وان)

اورالله‌بیگ و فتاح‌بیگ (منطقهٔ حکاری)

خالدبیگ زحیمی و شریف‌بیگ (امیران منطقهٔ موش)

حسین‌بیگ (رئیس ایل‌های مناطق قارص و آجار)

پیر یوسف (امیر زاخو)

پیرحمه (امیر نینوا (موصل)

بدَرخان پاشا در منطقهٔ جزیره کارگاهی برای تولید سلاح و مهمات تأسیس کرد و چندین دانشجو را برای آموزش ساخت و استفاده از اسلحه به اروپا فرستاد. او همچنین در پروژه‌های عمرانی از جمله ساخت کشتی در بندر وان سرمایه‌گذاری کرد.

در جریان قیام، نواحی وان، ورمه (ارومیه)، مکری، سوران، نینوا (موصل)، سنجار و ویران‌شهر توسط بدَرخان آزاد شدند.

عثمانی‌ها به فرماندهی عمر پاشا و با پشتیبانی نظامی و سیاسی انگلیسی‌ها به سرکوب قیام بدَرخان پاشا یورش آوردند.

در نخستین نبرد در حوالی ورمه (ارومیه)، کوردها پیروز شدند. اما پس از این پیروزی، عزالدین شیر (ملقب به «یزدان‌شیر») که از فرماندهان ارشد نیروهای بدَرخان و پسرعموی او بود، به قیام خیانت کرد و با نیروهایش به صف عثمانی‌ها پیوست. در پی آن، نیروهای بدَرخان شکست خوردند و امارت جزیره دوباره به تصرف عثمانی درآمد.

در ادامه، کوردها بار دیگر موفق به آزادسازی امارت جزیره شدند، اما عثمانی‌ها با کمک مزدوران یزدان‌شیر مجدداً به جزیره حمله کردند. در نهایت، کوردهای انقلابی نتوانستند در برابر این حملات ایستادگی کنند و دچار فروپاشی شدند.

بدَرخان پاشا به همراه نیروهای وفادارش به قلعهٔ اَروخ پناه برد و به مدت هشت ماه در آنجا در محاصرهٔ نیروهای عثمانی و مزدوران یزدان‌شیر مقاومت کرد. سرانجام، با پایان یافتن ذخایر غذا و مهمات، نیروهای بدَرخان شکست خوردند. بدَرخان پاشا خود را تسلیم کرد و به دست دولت عثمانی افتاد. او ابتدا به استانبول و سپس به دمشق تبعید شد و تا پایان عمر در تبعید و تحت نظارت شدید زندگی کرد.

بدَرخان پاشا در سال ۱۸۶۹ میلادی در دمشق توسط عوامل دولت عثمانی با نام «مرگ طبیعی» به قتل رسید. پیکر او در گورستان کوردها در دمشق به خاک سپرده شد.

قابل ذکر است که بدَرخان پاشا در دوران قیام، نخستین اسکناس کوردی به نام "گَلا" را چاپ کرد و در مناطق تحت فرمان خود به گردش انداخت.



۳۰.۳۹– فرمانروایی کوردستان (استان سنه) در سال ۱۸۶۷ میلادی

در سال ۱۸۶۷ میلادی، فرهاد میرزا، فرزند عباس‌میرزا قاجار تُرک‌تبار، از سوی ناصرالدین‌شاه قاجار به عنوان فرمانروای استان کوردستان (سنه) منصوب شد. وی با اختیارات کامل جهت سرکوب، اعدام، مصادره، و حتی نسل‌کشی گستردهٔ کوردهای منطقهٔ اردلان به این سمت گماشته شد.

در این دوره، حسن‌سلطان هورامی، حاکم نواحی هورامان و اردلان بود. فرهاد میرزا که به ناتوانی نظامی شهرت داشت و نمی‌توانست مستقیماً با حسن‌سلطان، که هزاران جنگجوی ماهر در اختیار داشت، روبه‌رو شود، به نیرنگ و خیانت روی آورد.

وی حسن‌سلطان را به بهانهٔ اعطای هدیه، به مسجد روستای بیلکه از توابع مریوان دعوت کرد و سپس او را به درون قهوه‌خانه‌ای کشاند و در همان‌جا به قتل رساند. به همین روش، بسیاری از فرماندهان نظامی کورد نیز توسط نیروهای قاجار تُرک کشته شدند.

پس از این واقعه، فرهاد میرزا حمله‌ای گسترده به کوردهای جاف ترتیب داد. او در یک محاصرهٔ ناگهانی، چند تن از بزرگان جاف را که از پذیرش سلطهٔ قاجارها سر باز زده بودند و حاضر نشده بودند از فرهاد میرزا حمایت کنند، دستگیر کرد.

سپس به اتهام نافرمانی، علی‌شا و پنج نفر دیگر از سران طایفهٔ جاف را زنده‌زنده در تنور نان‌پزی سوزاند.

۳۰.٤۰– ترور جعفرآغای شکاک در سال ۱۸۶۷ میلادی

تُرک‌های قاجاری ایران در تمام دوران حکومت خود، لحظه‌ای از سرکوب و حذف فیزیکی کوردهای ایل شکاک دست نکشیدند. علی‌آقای شکاک در زندان قاجارها در ته‌وریز (تبریز)، تحت شکنجهٔ شدید توسط مأموران تُرک کشته شد.

فرزندش، محمدآقای شکاک، در نواحی کوهستانی سلماس، خوی و ورمه (ارومیه)، دور از سلطهٔ قاجار، به‌صورت مستقل زندگی می‌کرد. پسر محمدآقا، جعفرآقا، پس از پدر، توانست نیرویی نظامی و قوی از میان ایل شکاک سازمان دهد و همین موضوع باعث شد تُرک‌های قاجار او را تهدیدی برای قدرت خود بدانند و نقشه‌ای برای حذف وی طراحی کنند.

در سال ۱۸۶۷ میلادی، محمدعلی میرزا که فرمانده نیروهای قاجاری در منطقه بود، برای فریب جعفرآقای شکاک، با ارسال یک جلد قرآن از سوی خود، او را به ته‌وریز (تبریز) دعوت کرد. زمانی که جعفرآقا وارد سرسرای محمدعلی میرزا شد، یکی از پاسبانان تُرک، با تیراندازی مستقیم به قلبش، او را ترور کرد.

پس از این حادثه، پیکر بی‌جان جعفرآقا و دو تن از همراهان کورد او به مدت هفت روز در خیابان‌های کوردنشین ته‌وریز (تبریز) روی زمین رها شد تا برای کوردها عبرت‌آموز باشد و ترس در دلشان بیندازند.

٣.٤١– حکومت خاندان بلباس (۱۷۱۳ – ۱۸۷۳ میلادی)

حکومت بلباس یکی از قدرتمندترین حکومت‌های محلی در عصر خود بود که مناطق گسترده‌ای همچون لاجان، منگور، پیران، بالکان، پشدر، و بیتوین را در بر می‌گرفت؛ یعنی شهرهایی که امروزه با نام‌های خانه (پیرانشهر)، سردشت، قه‌لادزه (قلعه‌دیزه)، رانیه، چوارقورنه، سوران و رواندز شناخته می‌شوند.

در فاصلهٔ سال‌های ۱۷۱۳ تا ۱۷۳۸ میلادی، بارها حاکمان عثمانی با همکاری وزیر بغداد و نیروهای تُرک قاجاری، با همراهی امیر کورد اردلان، به مناطق تحت کنترل حکومت بلباس یورش بردند، و به نسل‌کشی، غارت و سرکوب گستردهٔ کوردهای این مناطق دست زدند.

با این حال، تا سال ۱۸۷۳ میلادی، به دلیل کوهستانی بودن منطقه قندیل، حکومت بلباس هیچ‌گاه به‌طور کامل تحت سلطهٔ عثمانی یا قاجاریان تُرک درنیامد.

در این دوره، حکومت بلباس ائتلافی بود از طوایف و ایلات قدرتمند منگور، مامه‌ش، پیران، سویسن، آکو و بالک.

همزمان با این دوره، افراد زیر از حاکمان کلیدی مناطق اطراف بودند:

بوداق‌خان، فرزند شیخ علی‌خان موکری، فرمانده سابلاغ

احمدآقای مقدمی، فرمانده مه‌راقه (مراغه)

امام‌قلی‌خان افشار، فرمانده ورمه (ارومیه)

نجف‌قلی‌خان دومبولی، فرمانده ته‌وریز (تبریز)

نجف‌قلی‌خان دومبولی که تُرک‌تبار بود، در سال ۱۷۷۶ میلادی، حاجی علی‌آقای کورد مه‌راقه‌ای را به اتهام خیانت سیاسی به قتل رساند، و پسر او، احمدآقای مه‌راقه‌ای را به فرمانروایی منصوب کرد.

احمدآقای مه‌راقه‌ای شخصی کاملاً وفادار به دربار ته‌وریز (تبریز) بود. اگرچه بسیاری از فرماندهان ته‌وریز (تبریز) و مه‌راقه (مراغه) اصالتاً کورد بودند، اما علیه کوردهای بلباس متحد شده و در خدمت قاجارها قرار گرفتند.

احمدآقای مه‌راقه‌ای با توطئه‌ای خیانت‌آمیز، توانست باپیرآقای منگور و هزار سوار نخبهٔ ایل بلباس را به قتل برساند و در نتیجه، توسط قاجاریان با لقب "خان" مفتخر شد.

وی به مدت ۴۰ سال در قدرت ماند و در این مدت، علیه کوردهای بلباس، مکری، شکاک، زرزا و هَرکی جنگید و یکی از خدمتگزاران اصلی تُرک‌های قاجار محسوب می‌شد.

در سال ۱۷۸۳ میلادی، احمدآقا، محمود پاشای بابان را نیز به قتل رساند؛ پاشایی که با پشتیبانی کوردهای بلباس به آن منطقه آمده بود. در سال ۱۷۹۹ میلادی، وی با همکاری جعفرقلی‌خان در نبرد علیه کوردهای ماکو، خوی و سلماس شرکت کرد.

بنابراین، احمدآقای مه‌راقه‌ای طی سال‌های زمامداری‌اش، بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به کوردهای شرق و جنوب کوردستان وارد کرد و در عین حال، وفادارترین خدمت را به تُرک‌های قاجار ارائه داد.



۳.٤۲– فرمانروایی خاندان تُرک‌آذری قاجار در ایران و کوردستان (۱۷۸۹–۱۹۲۵ میلادی)

در سال ۱۷۸۹ میلادی، آقامحمدخان قاجار به قدرت رسید و سلسلهٔ قاجاریه را در ایران بنیان گذاشت. او ابتدا به مدت ۷ سال شیراز را پایتخت خود قرار داد، اما در سال ۱۷۹۶ میلادی پایتخت را به تهران منتقل کرد. در سال بعد، یعنی ۱۷۹۷ میلادی، آقامحمدخان در جریان لشکرکشی به قفقاز، توسط دو تن از خدمه‌اش به قتل رسید.

پس از او، فتحعلی‌شاه قاجار – برادرزادهٔ آقامحمدخان – به سلطنت رسید و از ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴ میلادی فرمانروایی کرد. در دورهٔ سلطنت او، ایران در جنگ‌های با روسیه شکست خورد و مناطقی از جمله گرجستان، ارمنستان، شمال کوردستان و آذربایجان را از دست داد. فتحعلی‌شاه در سال ۱۸۳۴ به مرگ طبیعی درگذشت.

سپس محمدشاه قاجار، پسر حسین‌قلی‌خان و برادر آقامحمدخان، به سلطنت رسید و از ۱۸۳۴ تا ۱۸۴۸ میلادی پادشاهی کرد. او هم در شمال با حملات روس‌ها و در جنوب با تنش‌های بریتانیا درگیر بود و در جوانی به مرگ طبیعی درگذشت.

پس از او، ناصرالدین‌شاه قاجار، پسر محمدشاه، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶ میلادی به مدت ۴۸ سال حکومت کرد. هرچند در دورهٔ او برخی اصلاحات انجام شد، اما با مشکلات اقتصادی و جنبش‌های ملی‌گرایانه داخلی مواجه گردید و سرانجام در ۱۸۹۶ میلادی توسط میرزا رضا کرمانی ترور شد.

پس از ناصرالدین‌شاه، پسرش مظفرالدین‌شاه قاجار از ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۷ میلادی به قدرت رسید. در زمان او در سال ۱۹۰۶ میلادی نظام مشروطه در ایران تأسیس شد، اما مظفرالدین‌شاه همان سال درگذشت.

بعد از او، محمدعلی‌شاه قاجار از ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۹ میلادی سلطنت کرد. او مخالف مشروطه بود و قصد انحلال مجلس را داشت، اما در نتیجهٔ فشار مردمی، ناگزیر به کناره‌گیری شد و در ۱۹۲۵ میلادی به روسیه گریخت و در ۱۹۳۰ میلادی در فرانسه درگذشت.

آخرین پادشاه قاجار، احمدشاه قاجار، پسر محمدعلی‌شاه بود که از ۱۹۰۹ تا ۱۹۲۵ میلادی سلطنت کرد. دوران پادشاهی او همزمان با جنگ جهانی اول بود و کشور درگیر بحران‌های داخلی و خارجی فراوان بود.

در نهایت، در سال ۱۹۲۵ میلادی، با کودتای رضا پالانی (که بعدا پهلوی کردندش) – یکی از افسران قدرتمند قاجاریه – سلطنت قاجار منقرض شد. احمدشاه همان سال به فرانسه تبعید شد و در ۱۹۳۰ میلادی در آنجا درگذشت.

در زیر فهرستی از رهبران خاندان قاجارِ تُرک آذری آمده است، همراه با سال‌های دوران حکومت آنان و رویدادهای مهم این دوره.

فرمانروا	سال‌های دوران فرمانروایی	رویدادهای مهم این دوران
آقا محمدخان قاجار	۱۷۸۹–۱۷۹۷ میلادی	کشور گرجستان را تصرف کرد. در سال ۱۷۹۷ میلادی شهرهای ورمه (ارومیه) و بلباس (منطقه دارياس (نقده)، شنو (اشنویه) ، خانه (پیرانشهر)، رانیه، سردشت و سوران) را اشغال نمود. در خواب توسط دو نفر از خادمان خود کشته شد.
فتحعلی‌شاه قاجار	۱۷۹۷–۱۸۳۴ میلادی	در سال‌های ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۳ میلادی، مناطق داغستان، گرجستان و آذربایجان را در جنگ با روسیه از دست داد و ناچار شد در پیمان گلستان در سال ۱۸۱۳ به جنگ پایان دهد. همچنین در سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۸۶۰ میلادی، مناطق تُرکمنستان و ارمنستان را در جنگ با

		روسیه از دست داد و پیمان تُرکمانچای در سال ۱۸۲۸ پایان آن جنگ بود. در نهایت به مرگ طبیعی درگذشت.
محمدشاه قاجار	۱۸۳۴–۱۸۴۸ میلادی	قصد تصرف شهر هرات افغانستان را داشت، اما شکست خورد و به علت بیماری درگذشت.
ناصرالدین‌شاه قاجار	۱۸۴۸–۱۸۹۶ میلادی	تلاش کرد کشور قاجار را مدرن و پیشرفته کند، اما حکومتش فاسد شد و به ابزاری در دست امپراتوری‌های روس و بریتانیا تبدیل گشت. سرانجام توسط میرزا رضا کرمانی، فردی مذهبی از شهر کرمان، ترور شد.
مظفرالدین‌شاه قاجار	۱۸۹۶–۱۹۰۷ میلادی	تحت فشار مردم، نخستین قانون اساسی ایران را در سال ۱۹۰۶ تصویب کرد، اما به‌دلیل مخالفت‌های شدید و فشار سیاسی، در نهایت بر اثر بیماری درگذشت.
محمدعلی‌شاه قاجار	۱۹۰۷–۱۹۰۹ میلادی	با قانون‌گرایی و محدود شدن قدرت سلطنت مخالف بود و به روسیه پناهنده شد.
احمدشاه قاجار	۱۹۰۹–۱۹۲۵ میلادی	او در دوران پادشاهی‌اش عملکرد ضعیفی داشت و در سال ۱۹۲۱ میلادی با حمایت بریتانیا، رضا پالانی علیه او کودتا کرد. در پی این کودتا، وی از کشور تبعید شد و در سال ۱۹۲۳ به فرانسه رفت. سرانجام در سال ۱۹۲۵، بریتانیا رضا پالانی را به عنوان شاه ایران منصوب کرد.

۳.٤۳– ستمگری‌های قاجارهای تُرک آذری در شرق کوردستان

در دوران حکومت قاجارها، روسیه در پی اشغال سرزمین‌های ایران و کوردستان از سمت شمال بود، و کشورهای اروپایی از جمله انگلستان و فرانسه نیز تلاش داشتند از سمت جنوب به اشغال ایران و کوردستان بپردازند. فتحعلی‌شاه قاجار در سال ۱۸۰۴ میلادی از ناپلئون، رئیس‌جمهور فرانسه، درخواست همکاری نظامی علیه روس‌ها کرد. ناپلئون نیز برای تسهیل لشکرکشی به هند، در سال ۱۸۰۷ میلادی عهدنامه فینکنشتاین را با فتحعلی‌شاه امضا کرد. در پی آن، فرانسه سه مرکز آموزشی نظامی برای افسران ایرانی در تاران (تهران)، ته‌وریز (تبریز) و اصفهان تأسیس کرد. نیروهای فرانسوی موفق شدند تُرک‌های قاجاری را

آموزش دهند و به یک نیروی منظم با تاکتیک‌های مدرن نظامی تبدیل کنند. همچنین کارخانه‌های اسلحه‌سازی و توپ‌سازی در تاران و ته‌وریز راه‌اندازی شدند. با این حال، حتی فرانسوی‌ها نیز نیروهای کورد را نادیده گرفتند و فرماندهی کامل ارتش را به دست تُرک‌های آذری قاجار سپردند. به همین دلیل، تُرک‌های قاجار توانستند حاکمیت کامل خود را بر ایران و کوردستان تثبیت کرده و ملت‌های کورد، فارس، بلوچ، گیلک و عرب را کاملاً به حاشیه برانند.

در نتیجه این کمک‌های فرانسه، فتحعلی‌شاه قاجار ثروتمندتر، فاسدتر و خوش‌گذران‌تر از پیش شد. او که تنها ۴۷ سال داشت، در طول زندگی خود نزدیک به دوهزار فرزند به دنیا آورد. اگر روزها مشغول جنگ بود، شب‌ها را در اردوگاه‌ها و حرمسراها به عیش و نوش می‌گذراند.

شاهان قاجار از یک‌سو به عیاشی مشغول بودند و از سوی دیگر، ملت کورد را به عنوان سپر انسانی برای ارتش خود در جنگ‌های ایران–روسیه و ایران–عثمانی به کار می‌گرفتند. در بیشتر این جنگ‌ها، بیشترین تلفات از مردم کوردستان بود. به حدی که مردم کورد فرزندان و خانواده‌های خود را به اسارت نمی‌سپردند و سال‌ها در کوه‌ها با فقر و گرسنگی زندگی می‌کردند. این جنگ‌ها هیچ نفعی برای کوردها نداشتند و صرفاً منجر به ویرانی و غارت کوردستان شدند. پس از شکست قاجارها، هزاران کورد از مناطق گه‌نجه (گنجه)، نخجوان و آرس آواره شدند و برخی از آن‌ها به زور، آذری‌سازی شدند.

در همان دوره و در سال ۱۸۲۰ میلادی، طوایف کوردی چون حیدرانی، سپکی، هریانی و اردوانی از ته‌وریز، آرَدَویل (اردبیل) و مه‌راقه (مراغه) به اجبار کوچانده شده و آواره کوه‌های جولمیرگ (حککاری) شدند که هزاران نفر از آن‌ها در جریان این کوچ کشته شدند. تُرک‌های قاجار از هر سو علیه آنان شعار می‌دادند که این کوردها باید ریشه‌کن شوند تا هرگز به سرزمین خود بازنگردند. حتی " عهدنامه ارزه‌روم" در سال ۱۸۲۲ میلادی بر مبنای تقسیم کوردستان و دشمنی تُرک‌ها با ملت کورد امضا شد. به این معنا که هم تُرک‌های ایران و هم تُرک‌های عثمانی توافق کردند که کوردهای شمال و شرق کوردستان ریشه‌کن شده و سرزمین‌هایشان میان تُرک‌ها تقسیم شود.

فتحعلی‌شاه قاجار تُرک که در فاصله سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۳۳ میلادی بر ایران حکومت می‌کرد، به مدت بیش از بیست سال از مردم کورد در جنگ‌های خود علیه روس‌ها و عثمانی

استفاده کرد و کوردستان را به میدان خون بدل ساخت. در نهایت، عباس میرزا، ولیعهد وی، عهدنامه گلستان در سال ۱۸۱۳ و عهدنامه تُرکمانچای در سال ۱۸۲۸ را با روسیه امضا کرد. پس از بیش از بیست سال جنگ ایران و عثمانی، در سال ۱۸۲۱ عهدنامه ارزه‌روم امضا شد و به جنگ‌ها پایان داد.

فتحعلی‌شاه قاجار برای تحکیم سلطه خود بر منطقه ورمه (ارومیه) و سرکوب محمدقلی‌خان افشار، از مسیر ته‌وریز (تبریز)–مهاباد وارد ورمه (ارومیه) شد. محمدقلی‌خان بازداشت و زندانی شد. حسین‌قلی‌خان تُرک به عنوان فرماندار ورمه (ارومیه) منصوب شد و عباس میرزا نیز به ریاست آن منطقه رسید.

قاجارها برای ادامه جنگ‌ها و تأمین غنائم و سرباز، از مردم کوردستان استفاده می‌کردند. در جریان این جنگ‌ها، هزاران کورد کشته شده و روستاها و شهرهای کوردستان ویران شدند. در هر دو سوی جنگ‌های عثمانی و قاجار، بیشتر قربانیان از میان کوردها بودند. همچنین در جنگ با روس‌ها، کوردها به عنوان نیروی خط مقدم علیه روسیه به کار گرفته می‌شدند.

شاهان و شاهزادگان ایران از هر فرصتی برای تحمیل فشار و مالیات سنگین بر مردم کورد استفاده می‌کردند. هر که از اطاعت سر باز می‌زد، برای ایجاد رعب عمومی کشته می‌شد. حتی کسانی که قادر به پرداخت مالیات نبودند، به بیگاری و کار اجباری گرفته شده و از خانواده‌های خود جدا می‌شدند. در این دوران، فرمانداران تُرک قاجاری چون محمدرحیم‌میرزا، اکبرمیرزا، ملک‌منصورمیرزا و احمدمیرزا فشارهای سنگینی بر مردم ورمه (ارومیه)، مناطق بلباس و موکری وارد کردند.

در سال ۱۸۱۹ میلادی، عسکرخان افشار به طایفه شکاک حمله برد و اسماعیل‌آقای شکفتی را اسیر کرده، پس از کشتن او منطقه را تصرف و خانواده‌های شکاک را غارت کرد. پس از آن، به مصطفی‌بگ جولمیرگ در آلباغ حمله کرد، پس از سه ماه محاصره او را به قتل رساند و اموالش را به غارت برد.

در همان زمان، فتحعلی‌شاه افشار به طایفه هَرکی حمله برد، پس از کشتار جمعی، اموالشان را غارت کرد. امیرخان قاجار نیز به کوردهای بلباس حمله کرد و پس از کشتار دسته‌جمعی، دارایی‌هایشان را به غارت برد.

در سال ۱۸۴۴ میلادی، افشارهای تُرک یکی از قلعه‌های کوردها در کوهستان‌ها را محاصره کرده و پس از جنگ و کشتار، قلعه‌های کونه‌میش و برده‌ره‌ش را به دست تُرک‌های قاجار ویران و غارت کردند.

نورالله‌بگ جولمیرگ در قیام بدرخان‌پاشا علیه عثمانی شرکت داشت و پس از شکست، به کوردهای دشت و ته‌رگه‌وه‌ر پناه برد. دولت عثمانی از فرمانروایان افشار در ورمه (ارومیه) خواست تا نورالله‌بگ را تحویل دهند. تُرک‌های افشار به بهانه دستگیری او به کوردهای دشت و ته‌رگه‌وه‌ر حمله کردند، اما با مقاومت کوردها مواجه شده و شکست خورده، به ورمه (ارومیه) عقب‌نشینی کردند.

محمدرحیم‌میرزا، فرزند عباس میرزا و فرماندار ورمه (ارومیه)، سران قبایل کورد را دعوت کرد، اما به محض ورود، همگی را بازداشت کرده و به ته‌وریز (تبریز) فرستاد. به این روش، علی‌آقای شکفتی، رئیس طایفه شکاک نیز به بهانه گفت‌وگو دعوت و پس از دستگیری به تهران تبعید شد.

میرسلطان، از نوادگان امیرخان، در روستای بنار از ناحیه مه‌رگه‌وه‌ر زندگی می‌کرد. افشارهای تُرک تاکنون بر این منطقه مسلط نشده بودند. نعمت‌الله‌میرزا افشاری قصد داشت این روستا را تصرف و اموال میرسالطان را غارت کند، چرا که روستا دارای مراتع و زمین‌های کشاورزی ارزشمندی بود. او از میرسالطان خواست تا نیمی از زمین‌ها و اموالش را واگذار کند، اما میرسالطان نپذیرفت. نعمت‌الله‌میرزا نیرویی از ته‌وریز (تبریز) طلب کرد و از عسکرخان سرتیپ ورمه (ارومیه) خواست تا وارد عمل شود. عسکرخان سپاهی از ورمه (ارومیه) و ته‌وریز (تبریز) گرد آورد و با همکاری حسن‌خان سرتیپ قراپاپاق و میرزا آقا سردار ایل شکاک، اردوگاهی در دشت مه‌رگه‌وه‌ر بنا نهادند. در یکی از حملات، قلعه برده‌سور تصرف شد، ساکنانش قتل‌عام شدند و قلعه غارت شد و پاسگاه تُرک در آنجا مستقر شد.

سپس عسکرخان با نیرنگ چند سرباز را به عنوان گروگان به قلعه بنار فرستاد تا میرسالطان را فریب دهد. به بهانه گفت‌وگو، او را به اردوگاه خود بردند اما برای چند روز بازداشت کردند. میرسالطان متوجه فریب شد و با چاقو به عسکرخان حمله کرده و او را کشت.
ملک‌منصورمیرزا و نعمت‌اللّه‌میرزا نیز در همان چادر حضور داشتند. آن‌ها فرار کرده و سپاه سرتیپ وارد چادر شد و میرسالطان را کشتند. در پی این واقعه، نیروهای تُرک افشار به کشتار گسترده و غارت مردم مه‌رگه‌وەر پرداختند. صدها کورد کشته و هزاران دام و دارایی به غارت رفت.

در سال ۱۸۷۹ میلادی، ابراهیم‌خان زه‌رزا، رئیس ایل زه‌رزا، اظهار داشت که تُرک‌های افشار قاجار ما را به چنان حالی انداخته‌اند که باید خود را نابود کنیم تا از خود دفاع کنیم. او شکایتی به مقامات تُرک مهاجر در ورمه (ارومیه) فرستاد که به ناحق اموالش را مصادره کرده و حتی دختران ایلش را نیز به اسارت برده‌اند. اما مقامات افشار هیچ پاسخی به شکایت او ندادند و او ناچار به مقاومت و جنگ برای دفاع از خود و ایلش شد.

صدها حمله مشابه از سوی تُرک‌های قاجار ایران و تُرک‌های عثمانی علیه کوردها صورت گرفت که حتی بسیاری از آن‌ها در اسناد تاریخی ثبت نشده‌اند و تنها در زبان شاعران و راویان باقی مانده‌اند. این روایت‌ها گواهی بر ظلم، تجاوز و نسل‌کشی گسترده‌ای هستند که تُرک‌ها علیه ملت کورد انجام دادند.

۳.٤٤– قیام شیخ عبیداللّه نهری در سال ۱۸۷۹ میلادی

شیخ عبیداللّه نهری، شخصیتی مذهبی و ملی‌گرای کورد، در مدت کوتاهی توانست اقتدار خود را در سراسر شمال کوردستان گسترش دهد. اما به دلیل درگیری‌های روسیه با امپراتوری عثمانی، دخالت‌های مذهبی و فریبکارانه تُرک‌های عثمانی و خشونت‌ورزی ارتش روسیه در کوردستان، دیگر هیچ راهی برای شیخ عبیداللّه باقی نماند جز آنکه اعتماد خود را از دولت عثمانی سلب کند و شخصاً در جنگ علیه روس‌ها شرکت نماید.

در جنگ سال ۱۸۷۷ میلادی، سلطان عبدالحمید عثمانی با صدور فرمان جهاد علیه روسیه، کوردها را به مبارزه فراخواند و آن‌ها را به عنوان سپاه پیشرو در برابر ارتش روسیه به کار گرفت. در این جنگ، تُرک‌ها به‌طور فریبکارانه از کوردها به عنوان نیروی پیشقراول استفاده

کردند، که در نتیجه بسیاری از کوردها کشته شده و سرزمین‌هایشان ویران شد. پس از پایان جنگ میان عثمانی و روسیه، در سال ۱۸۷۸، شیخ عبیدالله نهری تلاش کرد تا کوردهای ساکن در دو بخش تحت سلطه امپراتوری عثمانی و قاجار را متحد کند و حکومتی مستقل برای کوردستان بنیان نهد.
وی با سران قبایل شناخته‌شده کورد ارتباط برقرار کرد و آنان را از طرح خود آگاه ساخت. او حتی با دیپلمات‌های روس و اروپایی نیز تماس گرفت تا برای تحقق این هدف حمایت سیاسی و نظامی کسب کند. اما هیچ‌یک از قدرت‌های خارجی به دعوت او پاسخ مثبت ندادند.

شیخ عبیدالله نهری، با توجه به ضعف حکومت قاجار و درگیری‌های داخلی آنان، شرق کوردستان را به عنوان نخستین میدان قیام خود انتخاب کرد و حمایت کامل قبایل شمزینان، ترگه‌ور، مرگه‌ور، زرزا، پیران، مامش، منگور، گورک، موکری و دیبوکری را جلب نمود. وی سپس با نیروهایش به سپاه قاجار حمله‌ور شد. نیرویی به فرماندهی شیخ عبدال قادر (فرزندش) و همزاآقای منگور از شمزینان به سوی شهر شنو (اشنویه) حرکت کردند.

همزاآقا، فرماندهی ۸۰۰ سوار را به برادرش کاکه‌للا، ۳۰۰ سوار را به مامندآقای پیران، و ۳۰۰ سوار دیگر را به رسوآقا واگذار کرد تا در شهر شنو تجمع کنند. سپس این نیروها به سوی لاجان و موکریه حرکت کرده و مرکز فرماندهی خود را در سابلاغ (مهاباد) مستقر ساختند. در مدت کوتاهی، نیروی تحت امر شیخ عبیدالله نهری به بیش از ۱۰ هزار سواره و ۱۰ هزار پیاده افزایش یافت.

در حین این بسیج گسترده، میربگ خالو به سوی دواوان (میاندوآب) حرکت کرد و به علی‌خان، فرمانده قاجاری مه‌راقه (مراغه)، حمله برد. کوردها با تلفات سنگین و نبردی خونین، دوآوان را در سال ۱۸۷۹ آزاد کردند. پس از این پیروزی، کوردها قصد حمله به بناو (بناب) را داشتند اما با اعزام نیروهای کمکی از ته‌وریز (تبریز)، تهران و زنگیان (زنجان) از سوی قاجار، نتوانستند شهر را تصرف کرده و به سابلاغ عقب‌نشینی کردند.

سپاه قاجار به فرماندهی فرج‌خان و نجف‌قلی‌خان یورتچی از ته‌وریز به دوآوان و سپس سابلاغ حرکت کرده، هر آنچه در مسیر یافتند غارت کردند و هر کوردی را که یافتند کشتند. نیروهای کورد شکست خورده و به سمت شمزینان شمال کوردستان عقب نشستند.

گروه دوم به فرماندهی شیخ عبیدالله و پسر دیگرش شیخ محمد صدیق، همراه با سواران جولمیرگ به رهبری شیخ محمد امین که‌یکی، از مرگه‌ور به سمت ورمه (ارومیه) پیشروی کردند. این گروه شامل ۱۲ هزار نفر بود.

شیخ عبیدالله در نامه‌ای به فرماندهان تُرک ورمه (ارومیه)، پیشنهاد کرد شهر را بدون جنگ تسلیم کنند. تُرک‌ها نیز در ظاهر خواستار چند روز فرصت برای اطلاع‌رسانی به مردم شدند، اما در باطن به تجهیز نیرو پرداخته و از شهرهای ته‌وریز (تبریز)، اَردَویل (اردبیل)، زه‌نگیان (زنجان) و تاران (تهران) درخواست نیرو کردند. در نتیجه، قاجار نیرویی بزرگ را به ورمه (ارومیه) اعزام کرد و بدون اطلاع شیخ عبیدالله، نبردی سنگین را آغاز نمود. از سوی ماکو و سلماس، امیرتیمور تُرک با شش هزار سوار تُرک به شیخ حمله کرد. طی چند روز، بیش از ۶ هزار نفر از مبارزان شیخ کشته شدند و با کمبود مهمات مواجه شدند.

از آنجا که کوردها آموزش نظامی نداشتند و فنون جنگ و غارت را نمی‌دانستند، شکست خوردند. تُرک‌ها به‌ظاهر با هدف صلح و برادری با شیخ عبیدالله وارد مذاکره شدند، اما واقعیت این بود که برنامه او برای آزادی ورمه (ارومیه) ناکام ماند و شکست خورد.

اگرچه در آغاز، اکثر کوردهای کوردستان از او حمایت کردند، اما به دلیل خیانت داخلی، نقشه‌های استعماری، و همکاری قاجار و عثمانی علیه کوردها، نقشه استقلال کوردستان به رهبری شیخ عبیدالله با شکست مواجه شد.

دولت قاجار برای سرکوب این قیام، از دولت‌های بریتانیا، روسیه و عثمانی درخواست کمک کرد. کشورهای غربی، به‌ویژه بریتانیا و فرانسه، از سلطه عثمانی و قاجار حمایت کرده و مطالبات ملت کورد و شیخ عبیدالله را نادیده گرفتند.

در نتیجه، این قیام نیز به شکست انجامید و کوردها نتوانستند به اسقلال دست یابند. دولت‌های قاجاری و عثمانی، تحت نام برادری و وحدت اسلامی، شیخ عبیدالله نهری را فریب دادند.

آنان در پاسخ به شیخ نوشتند: «بیایید با هم صلح کنیم، سپس با هم متحد می‌شویم و حقوق ملی کوردها را به رسمیت می‌شناسیم.» اما پس از عقب‌نشینی شیخ به شمال کوردستان، توسط عثمانی‌ها احضار شد و به استانبول دعوت گردید. زمانی که به استانبول

رسید، دریافت که در دام دشمن افتاده است، و در خفا به شمزینان بازگشت. ولی نیروهای عثمانی او را در شمزینان دستگیر کرده، به شهر مکه عربستان تبعید کردند.

در نهایت، دولت عثمانی در سال ۱۸۸۳ میلادی در شهر مکه او را به قتل رساند و اعلام کرد که درگذشته است. به این ترتیب، اشغالگران بار دیگر قیام ملت کورد را سرکوب کرده و کوردستان را دوباره اشغال کردند.

قابل ذکر است که «عبدالقادر نهری»، فرزند شیخ عبیدالله نهری، در سال ۱۹۰۸ به استانبول رفت و در سال ۱۹۲۵ به قیام شیخ سعید پیران پیوست. پس از شکست آن قیام، به همراه شیخ سعید توسط دولت تُرکیه در شهر دیاربکر اعدام شد.

۳.٤٥– کشته‌شدن همزاآقای منگور در سال ۱۸۸۰ میلادی

در سال ۱۸۸۰ میلادی، حکومت قاجار به فرماندهی شجاع‌الدوله تُرک، نقشه ترور همزاآقای منگور را طراحی کرد. او از نوادگان باپیرآقای منگور بود. هدف آنان این بود که در یک ضیافت، همزاآقا را به قتل برسانند. با این حال، همزاآقا با زیرکی از نقشه مطلع شد و موفق شد خود را از دست نیروهای قاجار نجات دهد.

در همین زمان، نیرویی از کوردهای قبایل منگور، مامش و پیران برای حمایت از قیام شیخ عبیدالله نهری به شمال کوردستان اعزام شدند.

پس از شکست قیام شیخ عبیدالله نهری، فشار قاجارها بر همزاآقای منگور افزایش یافت. نیروهای قاجار موفق شدند با تطمیع کاکەللا، برادر همزاآغا، او را به عنوان رئیس طایفه منگور منصوب کرده و علیه برادرش همزاآقا به کار گیرند.

در این چارچوب، حسن‌علی‌خان، فرمانده تُرک‌تبار سپاه قاجار در ورمه (ارومیه)، همزاآقا را به بهانه مذاکره به باغی در اردوگاه خود دعوت کرد. زمانی که همزاآقا به همراه چهار نفر از سوارانش وارد اردوگاه شد، از سوی تُرک‌ها به رگبار بسته شدند و همگی به قتل رسیدند.

حسن‌علی‌خان قاجاری، سرِ همزاآقا را از تن جدا کرد و آن را برای علاءالدین‌الدوله، والی تُرک‌تبار ورمه (ارومیه)، فرستاد. در ورمه، تُرک‌ها سرِ همزاآقا را بر نیزه کردند و آن را در شهر گرداندند تا مردم کورد را مرعوب کنند. سپس سر او را به نشانه وفاداری به تهران فرستادند و تحویل ناصرالدین‌شاه قاجار دادند.

ناصرالدین‌شاه در واکنش گفت: قرار نبود او را بکشید؛ زیرا من می‌خواستم همزاآقا را به لورستان تبعید کنم تا در آنجا با کوردهای آن ناحیه بجنگد و این منطقه را از دست یاغیان کورد خارج کند.

بخش چهارم

۴– تاریخ ملت کورد و سرزمین آن از قرن بیستم میلادی، یعنی در طی ۱۲۵ سال گذشته

ملت کورد، همان ملتی است که سرزمینش توسط هفت کشور اشغالگر تُرکیه، ایران، عراق، سوریه، جمهوری آذربایجان، تُرکمنستان و ارمنستان اشغال شده است و قرنها است که در برابر این اشغالگران برای استقلال سرزمین کوردستان مبارزه می‌کند.

تا به امروز، منابع تاریخی معتبر گواه آن‌اند که ملت کورد از لحاظ زبان و فرهنگ، تفاوت بنیادینی با ملت‌هایی دارد که کشورهایشان بر سرزمین کوردستان سلطه یافته‌اند. روشن است که اشغالگران کوردستان، هم منابع و ثروت‌های طبیعی این سرزمین را غارت کرده‌اند و هم ملت کورد را به حاشیه رانده، هویت ملی او را سرکوب و ممنوع کرده‌اند.

ملت کورد، به مردمی اطلاق می‌شود که به گویش‌های مختلف زبان کوردی از جمله کوردی شمالی (کرمانجی)، کوردی مرکزی (سورانی)، کوردی جنوبی (ایلامی)، و گورانی سخن می‌گویند.

برای درک این‌که چرا کوردها حتی در قرن بیست و یکم همچنان برای دستیابی به استقلال سیاسی و شناسایی هویت ملی خود در حال مبارزه‌اند، باید نگاهی به خیزش‌ها، انقلاب‌ها و تحولات قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم بیندازیم و به‌طور خلاصه بررسی کنیم که این جنبش‌ها چه بوده‌اند، چه کسانی حاکمیت یافته‌اند، چه سرنوشتی بر آن‌ها گذشته، و دستاوردهای فرهنگی و ملی‌شان چه بوده است.

٤.١– قیام روشنفکری و ملی عبدالرازاق بدرخان در سال ۱۹۱۲ میلادی

عبدالرازاق بدرخان در سال ۱۸۴۶ میلادی در شهر استانبول به دنیا آمد. وی فرزند نجیب پاشا و نوه‌ی بدرخان پاشا بود. او برای آموختن زبان کوردی نزد استاد و شاعر برجسته‌ی کورد، حاجی قادری کویی رفت و به یکی از باسوادترین شخصیت‌های کورد زمان خود تبدیل شد.

عبدالرازاق بدرخان تلاش‌های بسیاری برای آزادی و استقلال کوردستان انجام داد و یک جنبش روشنفکری–ملی را در سراسر کوردستان راه‌اندازی کرد. وی در سال ۱۹۱۲ میلادی، مجله‌ای ماهانه به زبان کوردی در شهر ورمه (ارومیه) منتشر کرد. پس از آن‌که روس‌ها او را از ورمه تبعید کردند، اسماعیل‌آقا سمکو مسئولیت انتشار آن مجله را به‌عهده گرفت. این نشریه در سال ۱۹۱۴ میلادی توسط حکومت قاجاریه ایران توقیف و تعطیل شد.

در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۱۳، عبدالرازاق بدرخان انجمن روشنفکری کوردی را در شهر خوی بنیان نهاد و یک مدرسه‌ی کوردی تأسیس کرد که در آن ۲۹ دانش‌آموز به زبان کوردی آموزش می‌دیدند. حکومت ایران با ادامه فعالیت این مدرسه مخالفت کرد و با حمله به شهر خوی، مدرسه را ویران نمود تا از آموزش به زبان کوردی جلوگیری کند.

با تلاش‌ها و پایداری کوردها، مناطق وان و ارزروم در بهار ۱۹۱۳ به مراکز دانش و روشنگری بدل شدند. عبدالرازاق بدرخان به‌همراه "تها شمزینی" یک جنبش راهبردی–روشنفکری کوردی را در این مناطق بنیان نهادند و ندای استقلال کوردستان را سر دادند.

پس از آن، اختلاف بر سر رهبری کوردستان میان سران کورد آغاز شد. جنبش عبدالرازاق بدرخان مورد حمایت روس‌ها قرار گرفت. در این میان، "حسن‌بگ"، پسرعموی عبدالرازاق، به جناح طرفدار بریتانیا و "پیرعبدالقادر شمزینی" به جناح طرفدار امپراتوری عثمانی پیوستند. این اختلافات درونی میان رهبران کورد، مانعی جدی برای وحدت ملی شد و آرمان استقلال و اتحاد کوردها را به تعویق انداخت.

در آن زمان، به رهبری "ملا سلیم بَتلیسی"، شهر بَتلیس به پایگاه مرکزی جنبش کوردی تبدیل شد. این جنبش نقطه‌ی آغاز خیزشی فراگیر در کوردستان بود که رهبرانی چون عبدالرازاق بدرخان، یوسف کامل، تها شمزینی و سمکو در آن حضور فعال داشتند.

عثمانی‌ها با خشونت زیادی این قیام را سرکوب کردند. با وجود درخواست یاری از سوی کوردها به روسیه، پس از تلاش‌های فراوان، جنبش کوردی از هر سو تنها ماند و حتی در میان کوردها نیز وحدت کامل شکل نگرفت. در نهایت، بین سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷، عبدالرازاق بدرخان، سمکو و تها شمزینی به روسیه‌ی تزاری نزدیک شدند و پیمانی مشترک امضا کردند. بر اساس آن، توافق شد تا همگی با حمایت روسیه دست به قیام بزنند و خواستار حقوق مشروع ملت کورد شوند.

در سال ۱۹۱۷، انقلاب اکتبر در روسیه رخ داد و عبدالرازاق بدرخان از روسیه به شمال کوردستان بازگشت. اما به دست امپراتوری عثمانی دستگیر و به زندان نینوا (موصل) منتقل شد، بدون آن‌که دادگاهی شود، به تبعید فرستاده شد. پس از این واقعه، سمکو و تها شمزینی نیز از روسیه به شرق کوردستان بازگشتند.

عبدالرازاق بدرخان دانش و آگاهی عمیقی نسبت به سیاست خاورمیانه داشت. او به چندین زبان شرقی و اروپایی مسلط بود و پس از اینکه به‌عنوان دبیر سفارت عثمانی در روسیه مشغول به کار شد، زبان روسی را نیز فراگرفت. او یکی از رهبران برجسته و اندیشمند کورد بود که به‌شیوه‌ای علمی و راهبردی به سرنوشت ملت کورد اندیشید. در آن زمان، او نخستین رهبر کوردی بود که برای استقلال کوردستان طرح و برنامه‌ی منسجم ارائه کرد.

در دیداری با مقامات روس، گفته بود:

هرگز نمی‌پذیرم که ملت کورد در زنجیر حکومت‌های تُرک عثمانی و قاجار آذری باقی بماند. هدف ما رهایی ملت و سرزمین‌مان از سلطه‌ی زورمندان و اشغالگران است. برای تحقق این آرمان مقدس، ملت ما نیازمند آموزش و آگاهی است، و کلید آن، فراهم کردن فرصت یادگیری برای مردم کورد است. برای دستیابی به این هدف، ما را یاری دهید. حتی اگر من و یارانم نتوانیم کوردستان را آزاد کنیم، این آرمان راه آینده کوردها را روشن خواهد ساخت و آزادی را به ارمغان خواهد آورد.

٤.٢– نسل‌کشی ارامنه در سال ۱۹۱۵ میلادی

سلطان عبدالحمید دوم یکی از پادشاهان امپراتوری عثمانی بود که جنایات سنگینی را علیه ملت‌های کورد و ارمنی مرتکب شد. او با تأسیس «پرچم حمیدیان»، گروهی از خانها، بگ‌ها

و سران عشایر کورد را سازمان‌دهی کرد و آنان را همچون نیروهای شبه‌نظامی در کنار ارتش خود علیه ارمنیان به کار گرفت.

عبدالحمید با شعار «ما تُرک‌ها و کوردها برادریم و مسلمان، اما ارمنیان صلیبی و کافرند»، کوردهای ناآگاه را تحریک کرد تا علیه ملت ارمنی وارد جنگ شوند. به این ترتیب، امپراتوری عثمانی با همکاری این کوردهای فریب‌خورده و ناآگاه، یکی از بزرگ‌ترین و فجیع‌ترین نسل‌کشی‌های تاریخ بشریت را علیه ملت ارمنی رقم زد؛ جنایتی که نمونه‌اش در تاریخ کمتر دیده شده است.

در جریان این نسل‌کشی، حدود یک و نیم میلیون انسان بی‌گناه ارمنی کشته شدند و صدها هزار تن دیگر آواره و سرگردان شدند. اموال و دارایی‌های ارمنیان توسط نیروهای تُرک غارت و میان مردم تُرکیه تقسیم شد.

پس از این وقایع، سلطان عبدالحمید با فریب‌کاری به کوردها هشدار داد که ارتش روسیه در حال حمله است و اگر مقاومت نکنند، همه‌شان قتل‌عام خواهند شد. این سیاست ترس‌افکنی سبب شد که کوردها در سرمای زمستان، شهرها و روستاهای خود را رها کنند و به کوهستان‌ها پناه ببرند. همزمان، ارتش تُرک از پشت به آن‌ها یورش برد، ده‌ها هزار کورد را کشت، اموال‌شان را غارت کرد و هزاران نفر را از کوهستان‌ها به زیر کشید و قتل‌عام کرد.

سلطان عبدالحمید با اجرای این نسل‌کشی، نفرت و تبعیض شدید خود را نسبت به ملت‌های ارمنی و کورد آشکار ساخت و یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌های ضدبشری تاریخ را رقم زد.

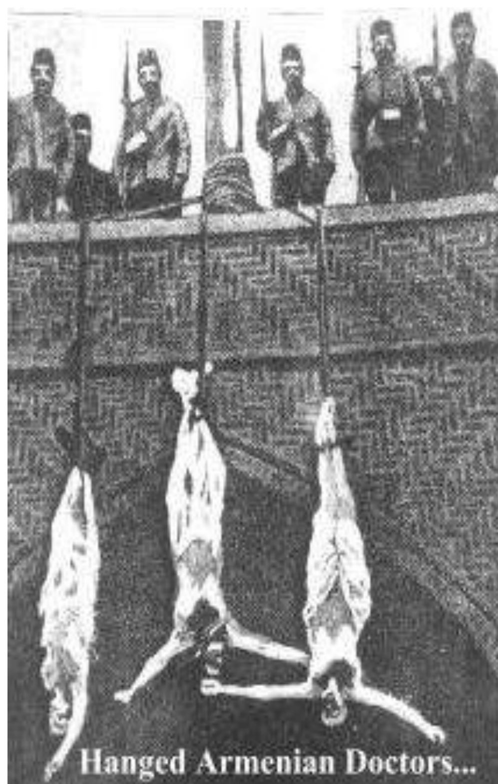
او در یکی از سخنان خود چنین گفت:

ارمنیان ملتی حیله‌گر و ترسناک‌اند و همه جهان از آن‌ها حمایت می‌کند. اما کوردها، مردمی ناآگاه، ساده‌دل و خوش‌باورند. با اینکه ملتی تاریخی و دارای فرهنگ و تمدنی غنی هستند و سرزمین‌شان ثروتمند است، ما باید آن‌ها را در دل ملت تُرک جای دهیم، آن‌ها را نابود و پراکنده کنیم و تمامی ثروت و فرهنگ‌شان را به نام ملت تُرک مصادره کنیم.

این دیدگاه‌ها و برنامه‌های عبدالحمید به الگویی برای سیاستمداران و فرماندهان ارتش تُرکیه در قرون بیستم و بیست‌ویکم بدل شد و بعدها نیز همچون قانونی نانوشته در سیاست تُرکیه علیه ملت کورد به‌کار گرفته شد و همچنان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

جای تأسف است که این آموزه‌های فاشیستی در نظام آموزشی تُرکیه برای شست‌وشوی مغزی نسل‌های جدید تُرک به‌کار رفته و به الگویی برای ذهنیت رهبران بعدی این کشور تبدیل شده است.





کشتار ارامنه و نابودی پزشکان آنان به دست تُرک‌ها

۴.۳– قیام شیخ محمود تمرخانی کورد – سال ۱۹۱۹ میلادی

پس از استقرار تُرکان افشار در ورمه (ارومیه)، کوردهای این منطقه به رهبری شیخ محمود تمرخانی کورد از دشت ترگه‌ور، در سال ۱۹۱۹ میلادی به تُرکان آذریِ مهاجر ورمه حمله کردند. پس از نبردی خونین، کوردها دچار شکست شده و بخشی از نیروهایشان از دست رفت. یک سال بعد، کوردهای این منطقه به رهبری تمرخان قلعه‌ی دمدم را بازسازی کردند و به تدریج سازماندهی و تقویت شدند. در ادامه، تُرکان افشار از این موضوع آگاه شده و بار دیگر حمله کردند. اما در این یورش، به‌رغم فرماندهی گنج‌علی‌خان، نتوانستند قلعه را تصرف کنند.

گنج‌علی‌خان آذری ناچار از برادرش کلب‌علی‌خان درخواست کمک کرد. این دو برادر تمام نیروهای محلی را گرد آوردند و در سال ۱۹۲۴ میلادی برای سومین‌بار به قلعه‌ی دمدم حمله کردند. پس از نبردی سخت، باز هم موفق به تصرف قلعه نشدند. سپس دست به حیله زدند و سه شبانه‌روز آب قلعه را قطع کردند. بعد به گرداگرد قلعه گشت‌زنی کردند تا دریابند چاه اصلی آب کجاست. وقتی محل آن را یافتند، در آن نفت ریخته و آن را آتش زدند. چند روزی مدافعان قلعه آب آلوده‌شده به نفت را نوشیدند تا اینکه بیماری و مسمومیت گسترش یافت.

در این مرحله، کلب‌علی‌خان و تمرخان توافق کردند که اگر مدافعان بدون سلاح از قلعه خارج شوند و هیچ آسیبی به تُرک‌ها نرسانند، آزاد خواهند بود. بامدادان، مدافعان کوردا درِ قلعه را گشودند و بدون سلاح از آن خارج شدند. اما تُرک‌ها پس از بازرسی قلعه از پشت سر حمله‌ور شدند و همه کوردها را قتل‌عام کردند. در یکی از غم‌انگیزترین صحنه‌ها، در زوایای پنهان قلعه، اجساد ۸۶ دختر کورد یافت شد که شب قبل خود را از دیوارهای قلعه به پایین انداخته بودند تا زنده‌زنده به دست تُرک‌ها نیفتند و مورد تجاوز قرار نگیرند.

در بسیاری از نبردها، تُرک‌ها، دختران جوان کورد را که در جنگ اسیر می‌کردند، برای تجاوز جنسی و بهره‌کشی جنسی می‌بردند.

پس از مرگ کلب‌علی‌خان در سال ۱۹۲۴ میلادی، کوردها فرصت را غنیمت شمرده و علیه تُرکان قیام کردند. اما به دلیل اینکه تُرک‌های آذری در داخل شهر ورمه مواضع مستحکم داشتند و از تجهیزات نظامی خوبی برخوردار بودند، کوردها نتوانستند شهر را تصرف کنند و ناچار عقب‌نشینی کردند.

در همان سال، تُرک‌های آذری با حمایت نیروهای اعزامی قاجار به قلعه‌ی خاندان محمودیه حمله‌ور شدند. پس از نبردی خونین، خاندان محمودیه ناچار قلعه را رها کرده و به کوهستان‌ها پناه بردند. در ادامه‌ی این خصومت و با حملات و انتقام‌جویی‌ها، تُرک‌ها موفق شدند خاندان برادوست، حیدری، جلالی، شکاک، دنبیلی، پازوکی و مافی را تار و مار کرده و از مناطق خود کوچ دهند.

پس از ده سال جنگ و کشمکش میان کوردها و تُرک‌ها، تُرک‌ها با حمایت دولت‌های صفوی و قاجار موفق شدند در مناطق ورمه (ارومیه)، آردَویل (اردبیل) و ته‌وریز (تبریز) مستقر شوند و بر سرزمین‌ها، قلعه‌ها و شهرهای کوردستان تسلط یابند. به این ترتیب، کوردها یا به کوهستان‌ها و روستاها گریختند یا در شهرها تحت سلطه‌ی تُرک‌ها قرار گرفتند. با ورود خشونت‌بار تُرک‌های افشار آذری به مناطق ورمه (ارومیه)، داریاس (نقده) و کوردیار (محمدیار) روابط میان کورد و تُرک هر روز تیره‌تر شد.

تُرک‌ها از سوی امپراتوری‌های صفوی و قاجاری به قدرت رسیده بودند و با تعصبی نژادپرستانه و خصمانه، کوردها را می‌کشتند، خانه و دارایی‌هایشان را غارت می‌کردند، زنان و دختران کورد را برای بهره‌کشی جنسی می‌ربودند و کودکان را به ارتش خود می‌بردند تا تُرک‌سازی شوند.

کوردها که با زبان و آیین تُرکان آذری بیگانه بودند، نمی‌دانستند ریشه‌ی این همه دشمنی و نفرت از سوی تُرک‌های آذری در برابر کوردهای مناطق ته‌وریز (تبریز)، ورمه (ارومیه) و آردَویل (اردبیل) چیست. این حقیقت تلخ هنوز هم در قرن بیست‌ویکم برای بسیاری از کوردها روشن نشده است. اگرچه آشکار است که فارس‌های تاجیک، تُرک‌های مغولی و عرب‌های سعودی به کوردستان آمده و میهمانانی اشغالگر بوده‌اند، اما همچنان به کوردها ظلم و ستم میکنند و خود را صاحب سرزمین و دارایی‌های کوردها می‌دانند.

با این حال، همین سه ملت فارس، تُرک و عرب به هیچ وجه کوردها را به رسمیت نمی‌شناسند. حتی کوردهایی که با آنان همکاری می‌کنند نیز صرفاً به دلیل کورد بودن، تحقیر و طرد می‌شوند. تُرک‌ها، فارس‌ها و عرب‌ها آن‌چنان کوردها را از عرصه‌ی ملیت‌سازی کنار زده‌اند که هیچ راهی جز دفاع از هویت ملی برای کوردها باقی نمانده است.

این خشونت و سلطه‌طلبی اشغال‌گران کوردستان، کوردها را چنان به حاشیه رانده که دیگر زندگی در کنار تُرک‌های مغولی، فارس‌های تاجیک و عرب‌های سعودی برایشان آرامش و آسودگی به همراه ندارد.



تصویری بازنمایی‌شده و دیجیتال از کوردهای این دوران

٤.٤– چگونگی تأسیس امپراتوری تُرک عثمانی در سال ۱۲۹۹ میلادی

پس از یورش مغول‌ها به امپراتوری سلجوقی، این امپراتوری به‌تدریج ضعیف شد و قدرت مرکزی آن فروپاشید. این امر زمینه را برای شکل‌گیری حکومت‌های محلی بیشتری فراهم کرد. عثمان اول، فرزند ارطغرل، که رهبر ایل تُرک‌تبار قایی بود – ایلی کوچ‌نشین که از آسیای میانه به آناتولی مهاجرت کرده بودند – در سال ۱۲۹۹ میلادی در آناتولی قیام کرد و به‌سرعت توانست با قدرت، کنترل روستاها و شهرها را یکی پس از دیگری به‌دست گیرد. بدین ترتیب، عثمان اول در همین سال استقلال خود را از سلطنت سلجوقیان، که در آن زمان تحت نفوذ مغول‌ها در حال فروپاشی بودند، اعلام کرد. در آن زمان تنها بخشی از مرکز آناتولی و شمال کوردستان زیر فرمان عثمانیان درآمد.

پیش از دوران سلجوقیان، امپراتوری بیزانس (روم شرقی) بر آناتولی، شرق روم، سرزمین‌های بالکان و سواحل شرقی دریای مدیترانه سلطه داشت. نام رسمی این امپراتوری، «امپراتوری روم شرقی» یا «امپراتوری بیزانس» بود که پس از درگذشت تئودوسیوس اول در سال ۲۹۵ میلادی، از امپراتوری روم غربی جدا شد. به‌طور کلی، امپراتوری بیزانس از سال ۳۳۰ تا ۱۴۵۳ میلادی بر مناطق بالکان، آناتولی و سواحل شرقی مدیترانه حکومت می‌کرد و پایتخت آن شهر قسطنطنیه (استانبول) بود. در این دوران، زبان یونانی زبان رسمی و مسیحیت دین اصلی این امپراتوری به‌شمار می‌رفت.

این امپراتوری به‌تدریج بر اثر حملات سلجوقیان و سپس مغول‌ها رو به زوال نهاد، تا آن‌که در سال ۱۴۵۳ میلادی سلطان محمد دوم عثمانی از آناتولی مرکزی به سوی غرب یورش برد و شهر قسطنطنیه – پایتخت امپراتوری بیزانس – را فتح کرد. در پی این حمله، سراسر آناتولی و قسطنطنیه به تصرف عثمانیان درآمد و به حیات امپراتوری بیزانس – که هزار سال ادامه داشت – پایان داده شد. پس از آن، زبان، فرهنگ یونانی و دین مسیحیت به‌تدریج جای خود را به اسلام و فرهنگ تُرکی دادند.

در ادامه، فهرستی از مهم‌ترین فرمانروایان عثمانی در این منطقه، همراه با سرنوشت، پایتخت و رویدادهای مهم دوران حکومتشان آمده است:

نام فرمانروا	سال‌های فرمانروایی	پایتخت	ناحیه فرمانروایی	عاقبتشان چی شد
عثمان اول	۱۲۹۹–۱۳۲۶ میلادی	بورسا	آناتولی	به‌طور طبیعی درگذشت.
اورخان	۱۳۲۶–۱۳۵۹ میلادی	بورسا	آناتولی	به‌طور طبیعی درگذشت.
مراد اول	۱۳۵۹–۱۳۸۹ میلادی	ادیرنه	آناتولی	در جنگ کشته شد.
بایزید اول	۱۳۸۹–۱۴۰۲ میلادی	ادیرنه	آناتولی، بالکان	در زندان تیمور درگذشت.
محمد اول	۱۴۱۳–۱۴۲۱ میلادی	ادیرنه	آناتولی، بالکان	به‌طور طبیعی درگذشت.
مراد دوم	۱۴۲۱–۱۴۵۱ میلادی	ادیرنه	آناتولی، بالکان	به بیماری درگذشت.
محمد دوم (فاتح)	۱۴۵۱–۱۴۸۱ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان	امپراتوری بیزانس را فتح کرد و استانبول (قسطنطنیه) را به فرمان خود درآورد. سپس درگذشت.
بایزید دوم	۱۴۸۱–۱۵۱۲ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان	به‌طور طبیعی درگذشت.
سلیم اول	۱۵۱۲–۱۵۲۰ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و	به‌طور طبیعی درگذشت.

			سرزمین‌های عربی	
سلیمان اول (قانونی)	۱۵۲۰–۱۵۶۶ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	به‌طور طبیعی درگذشت.
سلیم دوم	۱۵۶۶–۱۵۷۴ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	پس از ورود به حمام، بر اثر جراحات جان سپرد.
مراد سوم	۱۵۷۴–۱۵۹۵ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	با مشکلات داخلی روبرو شد و به بیماری درگذشت.
محمد سوم	۱۵۹۵–۱۶۰۳ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	از ترس از دست دادن قدرت، ۱۹ نفر از برادرانش را کشت و سپس درگذشت.
احمد اول	۱۶۰۳–۱۶۱۷ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان،	بر اثر بیماری تیفوس درگذشت.

			مصر و سرزمین‌های عربی	
مصطفی اول	۱۶۱۷–۱۶۲۳ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	از نظر روحی ناپایدار بود و از حکومت برکنار شد.
عثمان دوم	۱۶۱۸–۱۶۲۲ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	اعدام شد.
مراد چهارم	۱۶۲۳–۱۶۴۰ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	بر اثر مصرف الکل درگذشت.
ابراهیم اول	۱۶۴۰–۱۶۴۸ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	با بحران‌های داخلی روبرو شد و در نهایت اعدام شد.
محمد چهارم	۱۶۴۸–۱۶۸۷ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان،	به‌طور طبیعی درگذشت.

			کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	
سلیمان دوم	۱۶۸۷–۱۶۹۱ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	به‌طور طبیعی درگذشت.
احمد دوم	۱۶۹۱–۱۶۹۵ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	با اتریش درگیر جنگ شد و بر اثر بیماری درگذشت.
مصطفی دوم	۱۶۹۵–۱۷۰۳ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	کشور مجارستان را از دست داد و در تبعید درگذشت.
احمد سوم	۱۷۰۳–۱۷۳۰ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	به‌طور طبیعی درگذشت.

محمود اول	۱۷۳۰–۱۷۵۴ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	به‌طور طبیعی درگذشت.
عثمان سوم	۱۷۵۴–۱۷۵۷ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	به‌طور طبیعی درگذشت.
مصطفی سوم	۱۷۵۷–۱۷۷۴ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	ارتشی مدرن تأسیس کرد، سپس از سلطنت کناره‌گیری کرد.
عبدالحمید اول	۱۷۷۴–۱۷۸۹ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	با روسیه وارد جنگ شد و بر اثر سکته درگذشت.
سلیم سوم	۱۷۸۹–۱۸۰۷ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و	ارتشی مدرن تأسیس کرد، سپس کشته شد.

			سرزمین‌های عربی	
محمود دوم	۱۸۰۸–۱۸۳۹ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	بر اثر بیماری درگذشت.
عبدالمجید اول	۱۸۳۹–۱۸۶۱ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	بر اثر بیماری سیل درگذشت.
مراد پنجم	میلادی ۱۸۷۶	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	بر اثر بیماری روانی درگذشت.
عبدالحمید دوم	۱۸۷۶–۱۹۰۹ میلادی	استانبول	آناتولی، بالکان، کوردستان، مصر و سرزمین‌های عربی	از سلطنت خلع و سپس درگذشت.
محمد پنجم	۱۹۰۹–۱۹۱۸ میلادی	استانبول	آناتولی	با جنگ جهانی اول مواجه شد و بر اثر بیماری درگذشت.

محمد ششم	۱۹۱۸–۱۹۲۲ میلادی	استانبول	آناتولی	آخرین سلطان عثمانی بود و در تبعید درگذشت.

سرنوشت نهایی امپراتوری عثمانی چه بود؟

امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول که در سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ میلادی رخ داد، به دلیل ضعف‌های داخلی و شکست نظامی فروپاشید. دلایل اصلی سقوط این امپراتوری به شرح زیر است:

در جنگ جهانی اول، عثمانی‌ها به‌عنوان متحد آلمان و نیروهای محور وارد جنگ شدند، اما در نهایت شکست خوردند.

نیروهای متفقین (بریتانیا، فرانسه، ایتالیا و یونان) استانبول و آناتولی را اشغال کردند و در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ میلادی، فرایند تقسیم سرزمین‌های امپراتوری عثمانی را آغاز کردند.

آخرین سلطان عثمانی، محمد ششم، در سال ۱۹۲۲ میلادی از قدرت برکنار و به تبعید فرستاده شد.

امپراتوری عثمانی به‌طور رسمی منحل گردید و جمهوری تُرکیه در سال ۱۹۲۳ میلادی اعلام موجودیت کرد. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، مصطفی کمال پاشا به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور تُرکیه نوین برگزیده شد. او اصلاحات گسترده‌ای در راستای مدرن‌سازی کشور اعمال کرد، از جمله سکولاریسم، ایجاد نظام حقوقی نوین، و تغییر الفبا به لاتین. با این حال، سیاست‌های دولت جدید با رویکرد تمرکزگرایانه و ملت‌سازی تُرکی، با سرکوب هویت‌های قومی از جمله کوردها همراه بود. استفاده از زبان کوردی ممنوع اعلام شد و جای خود را به زبان تُرکی داد؛ همچنین سیاست‌های همگون‌سازی فرهنگی و تبعیض ساختاری علیه کوردها اجرا شد.

۴.۵– جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی

جنگ جهانی اول که کشورهای زیادی را درگیر کرد و بخش‌های گسترده‌ای از سرزمین کوردستان نیز در آن گرفتار شدند، نه‌تنها هیچ سودی برای ملت کورد نداشت، بلکه جز ویرانی، آوارگی، غارت، کوچ اجباری و کشتار ده‌ها هزار کورد، نتیجه‌ای برایشان در برنداشت. نیروهای روسی، بریتانیایی و فرانسوی از یک‌سو، و نیروهای عثمانی و آلمانی از سوی دیگر، عامل اصلی ویرانی، غارت و بی‌ثباتی در سرزمین کوردستان شدند. بدیهی است که هر جنگی، صرف‌نظر از مکان وقوع، موجب ویرانی و عقب‌ماندگی در تمامی جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن منطقه می‌شود، و کوردستان نیز از این قاعده مستثنی نبود. این جنگ، که خاک کوردستان را نیز درگیر کرد، زمینه‌ساز نابسامانی ملی و تجزیه بیشتر سرزمین کوردها شد.

در پی این جنگ، ملت کورد که تحت فشار سه قدرت استعماری روسیه، بریتانیا و فرانسه قرار داشت، بار دیگر در توافق مخفیانه سایکس–پیکو در ۱۶ مه ۱۹۱۶، سرزمین‌شان میان قدرت‌های پیروز تقسیم شد. به موجب این توافق، استان‌هایی همچون قارص، ایغدیر، ارزروم، ارزن‌جان، وان، بَیتلیس، موش، سیرت و آگری (آغری) به روسیه واگذار شدند. در آن زمان، بیشتر شهرهای شرق کوردستان نظیر ورمه (ارومیه)، سنه (سنندج)، کرماشان، ایلام، رواندوز، پنجوین و خانقین نیز تحت کنترل نیروهای روسی قرار داشتند.

در مقابل، مناطق غرب کوردستان مانند حسکه، قامشلی و عفرین زیر قیمومت فرانسه قرار گرفتند و بخشی از سوریه و لبنان تلقی شدند. استان‌های جنوب کوردستان همچون نینوا (موصل)، دهوک، هه‌ولیر (اربیل)، سلیمانیه و کرکوک نیز به عراق الحاق شده و تحت کنترل بریتانیا درآمدند. در شمال کوردستان، مناطق دیاربکر، شرناخ، باتمان، درسیم، بوتان، مه‌ره‌ش، لاتیکا، مالاتیا و سیواس به جمهوری نوپای تُرکیه سپرده شدند. همچنین لورستان، ایلام، بندر گناوه، خورستان (خوزستان) و یزدکورد از شرق کوردستان زیر سلطه رژیم ایران قرار گرفتند.

با این حال، کوردها از هیچ‌یک از این توافق‌ها سهمی نبردند. آن‌ها نه در تصمیم‌گیری شرکت داشتند و نه قدرت یا نماینده‌ای در این مذاکرات داشتند؛ قدرت‌های جهانی هیچ اهمیتی به خواست و سرنوشت ملت کورد ندادند. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بلشویک‌ها در

سال ۱۹۱۸ نیروهای خود را از کوردستان خارج کردند، و این امر به بازگشت دوباره نیروهای تُرک عثمانی و تُرک‌های آذری ایران به مناطق شمال و شرق کوردستان منجر شد. این دو اشغالگر، با سوءاستفاده از خلأ قدرت، دست به نسل‌کشی کوردها، غارت اموال مردم، و سرکوب فرهنگی و زبانی گسترده زدند.

در نتیجه جنگ جهانی اول، بیش از نیم میلیون کورد کشته شدند، بی‌آن‌که این جنگ هیچ منفعتی برای آنان داشته باشد. بسیاری از نیروهای کورد نیز در صفوف ارتش عثمانی خدمت می‌کردند، امری که متأسفانه باعث شد قدرت‌های پیروز مانند روسیه، فرانسه و بریتانیا کوردها را نادیده بگیرند یا آن‌ها را به‌عنوان بخشی از تُرکیه به رسمیت بشناسند. در این دوران نیز، همچون قرون گذشته، هیچ جنبش یا خیزش مؤثر و سازمان‌یافته‌ای از سوی ملت کورد برای استقلال یا خودمختاری صورت نگرفت. یکی از دلایل آن، همراهی بسیاری از رهبران مذهبی و شیوخ کورد با جهاد اسلامی اعلام‌شده توسط عثمانی‌ها علیه روسیه، فرانسه و بریتانیا بود. این مسئله باعث شد کوردها در محاسبات قدرت‌های جهانی جایگاهی نداشته باشند و سرزمین‌شان طبق منافع قدرت‌ها تقسیم شود.

روشن است که اگر انقلاب اکتبر در روسیه رخ نداده بود، بخش‌هایی از شمال و شرق کوردستان تا دهه ۱۹۹۰ می‌توانستند در چارچوب اتحاد جماهیر شوروی باقی بمانند و همچون دیگر جمهوری‌ها، روزی به استقلال برسند. اما انقلاب اکتبر که با نام انقلاب پرولتاریا و کارگران شناخته می‌شود، در عمل فاجعه‌ای دیگر برای ملت کورد بود.

اگرچه شریف پاشا در بهار ۱۹۱۹ به نمایندگی از ملت کورد خواستار تشکیل کشوری مستقل برای کوردها در مناطق کوردنشین شد، اما به دلیل آن‌که کوردستان دارای منابع غنی نفت، آب، کشاورزی و کانی‌های زیرزمینی بود و از نظر ژئوپولیتیک اهمیت فراوانی داشت، تمامی قدرت‌ها به‌ویژه تُرک‌های عثمانی و ایران، و نیز فرانسه و بریتانیا، طمع آن را داشتند تا این سرزمین را به مناطق تحت نفوذ خود بیفزایند. در نتیجه، هیچ سهمی به کوردها داده نشد و حتی در داخل نیز تقسیم و پراکنده شدند.

۶. ۴– قیام اسماعیل آقای شکاک (سمکو) از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۰ میلادی

خاندان شکاک در نواحی سومای شمالی و برادوست، در غرب شهرهای سلماس و ورمه (ارومیه) سکونت داشت. در سال ۱۹۲۰ میلادی، جمعیت این خاندان به حدود ۶,۰۰۰ خانواده می‌رسید. شکاک‌ها بزرگ‌ترین و نیرومندترین خاندان کورد آن دوره بودند که از ۱۸۴۱ تا ۱۸۹۳ میلادی، منطقه‌ی سومای را تحت سیطره‌ی خود داشتند و همواره موجب بیم و نگرانی دولت‌های اشغالگر می‌شدند. رهبران این خاندان عبارت بودند از: اسماعیل آقا، پسرش علی آقا، نوه‌اش حمه پاشا و نتیجه‌اش سمکو. خاندان شکاک از دیرباز با متجاوزان درگیر بودند و سلطه‌ی بیگانگان را برنمی‌تافتند؛ گرچه در مقاطعی نسبت به دیگر کوردها نیز رفتارهای خشن داشته‌اند.

شهرت شکاک‌ها به اسماعیل آقای شکاک (جد سمکو) بازمی‌گردد. این خاندان برای نخستین بار در سال ۱۷۵۹ میلادی در تاریخ مطرح شد، زمانی که اسماعیل آقا به فرمان شاه قاجار به همراه نیروهای مسلح خود به امارت رواندوز یورش برد، قدرت این حاکم کورد را سرنگون ساخت، میر رواندوز مشهور به میر عبدالله پاشا را کشت و قلعه‌اش را غارت کرد.

اسماعیل آقا از مردم فقیر و روستاییان کورد خراج‌های سنگین اخذ می‌کرد و در خدمت فرج‌الله‌خان قاجار قرار داشت. وی سپس در پی طرحی فریبنده و دعوت رسمی فرج‌الله‌خان قاجار برای شرکت در مراسمی در منطقه کوری، گرفتار دام شد و در سال ۱۸۳۱ میلادی به فرمان فرج‌الله‌خان قاجار به قتل رسید.

به دلیل موقعیت کوهستانی و مرزی منطقه‌ی شکاک، در کنترل دو دولت ایران و عثمانی، سرکوب خاندان شکاک دشوار بود. آن‌ها گاه به یکی از این قدرت‌ها تکیه می‌کردند تا علیه دیگری به مقابله برخیزند.

پس از قتل اسماعیل آقا به دست قاجاریان، پسرش علی آقا ریاست خاندان را بر عهده گرفت. در همین دوران، شیخ عبیدالله نهری قیام کرد و از علی آقا و شکاک‌ها درخواست حمایت نمود. اما شکاک‌ها از حکومت قاجار و عثمانی حمایت کرده و در سال‌های ۱۸۸۰–

۱۸۸۱ میلادی، با نیروهای شیخ عبیدالله درگیر شدند. در واقع، به فرمان ناصرالدین‌شاه قاجار، شکاک‌ها همراه با نیروهای حکومتی، قیام شیخ عبیدالله را در مناطق ورمه (ارومیه)، خانه (پیرانشهر)، سردشت، شنو و نهری (در نزدیکی ماکو و شمال کوردستان) سرکوب کردند.

در ادامه، علی آغا که خواهان گرفتن انتقام پدرش از شاهان قاجار بود، طی سال‌های ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۶ در مناطق سلماس و دشت ورمه (ارومیه) علیه حکومت مرکزی جنگید. اما پس از درگیری‌های طولانی، شکست خورد و به ناچار به امپراتوری عثمانی پناه برد. دولت عثمانی، به فرمان سلطان عبدالحمید دوم، علی آقا را بازداشت و تحویل مظفرالدین‌شاه قاجار داد. مظفرالدین‌شاه قاجار نیز بدون هیچ دادگاهی، علی آقا را فورا اعدام کرد.

پس از او، پسرش حمه پاشا (پدر سمکو) به رهبری شکاک‌ها رسید. حمه پاشا به همراه پسرش جواهر آقا و نیروهایش بر علیه قاجاریان جنگیدند. در نهایت، مظفرالدین‌شاه قاجار برای ایجاد صلح، قرآن امضا شده را به عنوان هدیه‌ای برای حمه پاشا فرستاد و او را به شهر ته‌وریز (تبریز) دعوت کرد و در آن قرآن سوگند خورده بود که به حمه پاشا خیانت نکند. حمه پاشا نیز با اعتماد به این وعده، در سال ۱۹۰۵ به همراه پسرش جوهر آقا و شش نفر از محافظانش به ته‌وریز رفت اما همگی درجا توسط نظام‌السلطنه، فرمانده قاجاری، به قتل رسیدند.

پس از این رویداد، سمکو (فرزند حمه پاشا و برادرزاده جوهر آقا) رهبری خاندان شکاک را در دست گرفت و به یکی از نامدارترین رهبران شورشی کورد تبدیل شد. وی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۳۰ میلادی در نواحی ورمه، سلماس و خوی قدرت داشت و عملاً فرمانروایی کرد.

سمکو با دیگر جنبش‌های کوردی در شمال کوردستان همکاری داشت و در برابر حکومت‌های قاجار و پهلوی مقاومت سرسختانه‌ای نشان داد. در تابستان ۱۹۱۸، مناطق غربی دریاچه ورمه (ارومیه) را آزاد کرد و در سال ۱۹۲۲ توانست شهرهایی مانند مهاباد، داریاس (نقده)، بوکان، بانه و سردشت را تحت کنترل خود درآورد. همان سال، رضاشاه به شکاک‌ها یورش برد، اما سمکو برای هشت سال مقاومت قهرمانانه‌ای از خود نشان داد. سرانجام در سال ۱۹۳۰، به دعوت مقامات رضاشاه و با وعده گفت‌وگو و توافق، به شهر شنو رفت؛ اما در آنجا به کمین فریبکارانه رضا پهلوی افتاد و به دست تفنگداران رضا پهلوی به قتل رسید. پس از ترور سمکو، تفنگداران تُرک پهلوی با بی‌رحمی در شرق کوردستان دست به سرکوب گسترده

زدند و برای کنترل مردم، پادگان‌های ژاندارمری در شهر و روستاهای شرق کوردستان تأسیس کردند.

فعالیت‌های نظامی و روابط سیاسی

در طول جنگ جهانی اول، سمکو با درایت سیاسی خود، روابط متعددی با نیروهای عثمانی، روسیه، ایران و بریتانیا برقرار کرد و از آن‌ها برای تقویت موقعیت خود بهره گرفت. این روابط به او امکان داد تا آرمان ملی‌گرایی کوردی را گسترش دهد و شور ملی در میان نسل آینده کوردها را برانگیزد.

تأثیرات بر کوردستان و روابط بین‌المللی

اقدامات سمکو تأثیر بسزایی در شکل‌گیری هویت ملی‌گرایانه کوردها داشت. تلاش‌های او برای ایجاد کوردستانی مستقل، الهام‌بخش نسل‌های آینده و فعالان سیاسی شد. با این حال، برخی وقایع مانند قتل مارشیمون بنیامین (رهبر مذهبی آشوریان) در سال ۱۹۱۸، که پس از دعوت رسمی و ملاقات مشترک با سمکو به‌طور غافلگیرانه کشته شد، به تیره شدن روابط میان کوردها و جامعه آشوری منجر شد و چهره‌ی بین‌المللی سمکو را مخدوش کرد.

دلایل شکست

چند عامل مهم مانع از موفقیت نهایی سمکو در دستیابی به استقلال کوردستان شدند:

پیچیدگی‌های ژئوپولیتیکی: اختلاف منافع قدرت‌های منطقه‌ای و اشغالگران، مانع از حمایت واحد از یک کوردستان خودمختار یا مستقل شد.

ناهمگرایی داخلی: رقابت میان رهبران و قبایل کورد، مانع شکل‌گیری یک جنبش متحد و منسجم شد.

محدودیت‌های نظامی: علی‌رغم موفقیت‌های اولیه، در نهایت نیروهای رضا پهلوی، مجهزتر و سازمان‌یافته‌تر بودند و توانستند جنبش کوردها را سرکوب کنند.

سمکو برادر کوچک‌تری به نام خورشید داشت که در عملیاتی تروریستی، بایک نارنجکی که برای ترور سمکو برنامه ریزی شده بود، اما این نارنجک ابتدا به دەست وی تحویل داده شد و در نتیجه، خورشید با ین نارنجک کشته شد. این ترور توسط نیروهای رضا پهلوی طراحی شده بود. سمکو دو فرزند به نام‌های خُسرو و صفیه داشت که پس از مرگ پدرشان، به استانبول و هەولیر (اربیل) پناهنده شدند.



سمکو شکاک



سمکو و چند تن از همرزمان مبارز

٤.٧– پیمان سورس – سال ۱۹۱۹ میلادی

پس از پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۹ میلادی، نیروهای پیروز عضو جامعه‌ی ملل برای تدوین یک پیمان صلح میان کشورهای درگیر جنگ، نمایندگان دولت عثمانی، گروه‌های کوردی و ارمنی را به کنفرانس «سِوْرس» که در منطقه‌ی سورس در حومه‌ی پاریس برگزار شد، دعوت کردند. ارمنیان با نمایندگی «باغوس نوبار پاشا» و کوردها با نمایندگی «شریف پاشا» از سوی انجمن ملی کوردستان به کنفرانس اعزام شدند. شریف پاشا به عنوان نماینده‌ی ملت کورد، خواسته‌ها و مطالبات ملت کورد را در برابر کنفرانس مطرح نمود.

نخستین مرحله‌ی کنفرانس در تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۱۹ و دومین مرحله در ۱ مارس ۱۹۲۰ برگزار شد. در همین زمان، شریف پاشا با باغوس نوبار پاشا دیدار کرد و در زمینه‌ی مطالبات ملت‌های کورد و ارمنی به توافق رسیدند و دوستی و همکاری میان آن‌ها برقرار شد.
نمایندگان دو ملت به صورت مشترک خواسته‌های خود را در پیمان سِوْرس، در مورخ ۱۰ اوت ۱۹۲۰، گنجاندند. در این پیمان، مطالبات دو ملت کورد و ارمنی از سوی قدرت‌های جامعه‌ی ملل به رسمیت شناخته شد.

برای ملت کورد، در بندهای ۶۲، ۶۳ و ۶۴ این پیمان، مقرر گردید که در چارچوب قلمرو باقی‌مانده‌ی امپراتوری عثمانی، منطقه‌ای خودمختار به نام کوردستان تشکیل شود. سپس، پس از گذشت یک سال، همه‌پرسی‌ای برگزار گردد تا ملت کورد درباره‌ی استقلال خود تصمیم‌گیری کند. در صورت تمایل ملت کورد، دولت مستقل کوردستان تأسیس گردد.
جغرافیای تعریف‌شده برای کوردستان، شامل تمام مناطق جنوبی کوردستان تا نینوا (موصل)، دهوک، هه‌ولیر (اربیل)، سلیمانیه و کرکوک نیز می‌شد. اما این پیمان تنها بر روی کاغذ باقی ماند و هرگز اجرا نشد.

📝 **Treaty of Sèvres (10 August 1920)**

Articles 62–64 — Kurdistan

- **Article 62**:
  The Turkish government agrees to local autonomy for the predominantly Kurdish areas east of the Euphrates, south of the Armenian border, north of Mesopotamia.
- **Article 63**:
  If a local Kurdish government forms, Turkey must accept it and not oppose the autonomy process.
- **Article 64**:
  If, after one year, the League of Nations finds that the majority of the people in those Kurdish areas want independence — and if the League agrees — Turkey will renounce its rights to those areas.
  Kurdistan could then become independent.

پیمان‌نامه‌ی سورس – بندهای ۶۲، ۶۳ و ۶۴ مربوط به سرنوشت کوردها و کوردستان



ژنرال شریف پاشا

۴.۸– کنگره‌ی ارزروم – سال ۱۹۱۹ میلادی

پس از فروپاشی دولت عثمانی در پی شکست در جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۹ میلادی، کشورهای عضو اتحادیه‌ی ملل پیمان صلحی را در شهر پاریس به تصویب رساندند که بر اساس آن برای ملت‌های تحت سلطه‌ی امپراتوری عثمانی حق تعیین سرنوشت در نظر گرفته شد. در چارچوب این تصمیم، دولت عثمانی برای فریب ملت کورد دست به اقداماتی گوناگون زد.

مصطفی کمال پاشا، به‌عنوان پیشگام اندیشه‌ی تُرکیه‌ی نوین، سفری به کوردستان انجام داد و در شهر ارزروم، از تاریخ ۲۳ ژوئیه تا ۷ اوت ۱۹۱۹، با شیوخ، خانها و رهبران کورد نشستی را تحت عنوان «کنگره‌ی ملی ملت‌های شرق» برگزار کرد که بعدها به‌نام «کنگره‌ی ارزروم» شناخته شد. در این کنگره، مصطفی کمال پاشا با سخنانی فریبنده خطاب به کوردها چنین گفت:

ای ملت کورد، ما برادریم و هم‌دین. کفار می‌خواهند ما را زیر سلطه‌ی خود ببرند و کشورمان را به ارمنیان بسپارند. آن زمان هم دین، هم وطن و هم ناموس‌مان را از دست خواهیم داد. من به شرافت و ناموسم سوگند یاد می‌کنم که اگر با هم متحد شویم، در برابر کفار ارمنی خواهیم ایستاد و آنان را از سرزمین‌مان بیرون خواهیم کرد. سپس همچون برادر در کنار یکدیگر خواهیم زیست و حقوق ملت کورد را به شما خواهیم داد.

مصطفی کمال با این سخنان، توانست نظر کوردها را جلب کرده و آنها را به طرفداری از دولت عثمانی متمایل سازد. به این ترتیب، کوردها از حمایت خود از آرمان استقلال یا خودمختاری کوردستان صرف‌نظر کردند و مفاد پیمان سورس که توسط سازمان ملل به تصویب رسیده بود، به حاشیه رانده شد و مورد بی‌توجهی قرار گرفت.

۴.۹– قیام شیخ محمود برزنجی (۱۹۱۹ تا ۱۹۳۰ میلادی)

پس از پایان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸، بریتانیا سرزمین عراق و جنوب کوردستان را به‌عنوان مستعمره‌ای تحت سلطهٔ خود درآورد. در این دوران، شیخ محمود برزنجی به‌عنوان فرماندار شهر سلیمانیه منصوب شد، اما در برابر سلطهٔ بریتانیا ایستادگی کرد و قیامی مردمی را آغاز نمود. بریتانیا نماینده‌ای برای مذاکره نزد برزنجی فرستاد، ولی او که این مذاکرات را حیله‌ای فریبکارانه می‌دانست، خواسته‌های بریتانیا را نپذیرفت و با قاطعیت اعلام استقلال کوردستان را اعلام کرد. برنامهٔ اصلی او تأسیس دولتی مستقل برای کوردستان بود.

قیام شیخ محمود نه تنها حمایت مردم سلیمانیه، بلکه بخش‌های بزرگی از کوردهای جنوب کوردستان و حتی برخی کوردهای شرق کوردستان را نیز جلب کرد. سَلام بارزانی که در سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۰ در منطقهٔ بادینان به‌عنوان یکی از رهبران کورد شناخته می‌شد، از این قیام پشتیبانی کرد. همچنین اسماعیل آقا سمکو با ارسال ده‌ها مبارز مسلح، حمایت نظامی خود را به قیام برزنجی اعلام نمود.

در ادامه، نیروهای انگلیسی و عراقی به‌طور مشترک به کوردها حمله‌ور شدند و پس از نبردهایی سنگین، شیخ محمود در جنگ دربندی‌بازیان شکست خورد و به اسارت نیروهای انگلیسی درآمد. بریتانیا برای سرکوب بیشتر قیام کوردها، شیخ محمود را به هند تبعید کرد.

اما او در ۱۴ اوت ۱۹۲۲ از هند به سلیمانیه بازگشت و مجدداً قیام خود را از سر گرفت. مردم، او را به‌عنوان پاشا (ملک) کوردستان شناختند. در همان سال، شیخ محمود رسماً استقلال کوردستان را اعلام کرد و پرچم کوردستان را برافراشت. در واکنش به این اقدامات، نیروهای انگلیسی و عراقی در ۴ مارس ۱۹۲۳ شهر سلیمانیه را بمباران کردند.

با وجود شکست‌های نظامی، شیخ محمود در سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ همچنان به مبارزه برای استقلال کوردستان ادامه داد. او حمایت رهبران محلی و نیروهای جنوب کوردستان را به‌دست آورد که از سیاست‌های استعمارگرانهٔ بریتانیا ناراضی بودند و به تقسیم سرزمین کوردها میان عراق، تُرکیه و سوریه معترض بودند.

در واپسین سال‌های قیام، شیخ محمود اعلام پادشاهی کوردستان کرد و در سال ۱۹۲۷ رهبری اکثریت کوردهای جنوب کوردستان را در اختیار گرفت. اما نیروهای بریتانیایی پس از سال‌ها جنگ، با بهره‌گیری از حملات هوایی گسترده، توانستند نیروهای کورد را سرکوب کنند. در نهایت، در سال ۱۹۳۰، پس از جنگی سخت و خونین که به کشته شدن هزاران تن از مبارزان کورد انجامید، شیخ محمود به اسارت درآمد و تسلیم نیروهای بریتانیایی شد. این‌گونه، قیام برزنجی شکست خورد و بریتانیا بار دیگر جنوب کوردستان را اشغال کرد.

شیخ محمود در زندان بغداد اعلام کرد که همچنان خود را پادشاه کوردستان می‌داند. پس از مدتی بیماری، از زندان آزاد شد، اما همان بیماری در سال ۱۹۵۶ میلادی در بیمارستانی در بغداد جان او را گرفت و پیکرش به‌همراه خانواده‌اش به کوردستان بازگردانده شد.

بدین ترتیب، شیخ محمود برزنجی به نماد مقاومت ملی و هویتِ کوردها در کوردستان تبدیل شد. مبارزات او برای احقاق حقوق کوردها الهام‌بخش نسل‌های آینده، فعالان و رهبران جنبش ملی کورد شد.

نقش تاریخی و تأثیرات مثبت قیام

گرچه شیخ محمود در تأسیس یک دولت مستقل کوردی ناکام ماند، اما در تقویت همبستگی میان بخشی از نیروها و جناح‌های کورد، نقش مهمی ایفا کرد و زمینه‌ساز حرکت‌های بعدی در راستای وحدت ملی کوردها شد.

پیامدهای منفی و دلایل شکست

با وجود رهبری پرنفوذ او، قیام برزنجی در نهایت با شکست مواجه شد و خسارت‌های جانی و مالی سنگینی بر ملت کورد وارد آورد. دلیل اصلی این شکست، ناتوانی در ایجاد یک حکومت مقتدر کوردی و از سوی دیگر، دشمنی آشکار و تجدید خصومت بریتانیا بود. بریتانیا که در تاریخ بارها از کوردها بهره‌برداری کرده بود، این‌بار نیز با جدیت تمام، قیام کوردها را سرکوب کرد.

عوامل اصلی شکست قیام:

نبود حمایت بین‌المللی: شیخ محمود در ابتدا توانست حمایت‌هایی از نیروهای منطقه‌ای مانند ایران به‌دست آورد، اما این اتحادها کافی نبودند تا در برابر نیروهای مجهز بریتانیا و بعدها ارتش عراق ایستادگی کند.

فقدان منابع نظامی و تسلیحات پیشرفته: نیروهای شیخ محمود فاقد سازماندهی و تسلیحات مدرن بودند. در حالی‌که ارتش بریتانیا آموزش‌دیده، مجهز و دارای پشتیبانی لجستیکی قوی بود.

قدرت نظامی و سیاسی بریتانیا و عراق: بریتانیا در آن زمان سلطهٔ گسترده‌ای بر عراق داشت و از تمام امکانات نظامی و دیپلماتیک خود برای سرکوب قیام استفاده کرد. دولت تازه‌تأسیس عراق نیز با حمایت بریتانیا علیه هرگونه شکل‌گیری دولت کوردی ایستادگی کرد.

تفرقه در جامعهٔ کوردی: بخشی از نیروهای کورد از شیخ محمود حمایت کردند، در حالی‌که برخی دیگر طرفدار بریتانیا و دولت عراق بودند. این شکاف مانع از شکل‌گیری نیرویی متحد و منسجم برای تحقق استقلال شد.

ساختار ژئوپلیتیکی منطقه: در نظام بین‌المللِ آن زمان، دولت‌های منطقه‌ای مانند تُرکیه، ایران و عراق، و همچنین قدرت‌هایی مانند بریتانیا و فرانسه، مخالف تشکیل دولت مستقل کوردستان بودند. در نتیجه، با وجود فروپاشی امپراتوری عثمانی و تغییرات عظیم در خاورمیانه، امکان تحقق چنین دولتی فراهم نشد.

با شکست قیام شیخ محمود در اوایل دهه ۱۹۳۰ میلادی، رؤیای تشکیل یک دولت مستقل کوردی بار دیگر ناکام ماند. در حالی‌که تلاش‌های او نقش مهمی در شکل‌گیری جنبش ملی کورد ایفا کرد، اما دولت بریتانیا در عراق همچنان به سرکوب سازمان‌یافتهٔ حرکت‌های استقلال‌طلبانهٔ کوردها ادامه داد.



شیخ محمود برزنجی

٤.١٠– میثاق ملی در سال ١٩٢٠ میلادی

پس از آنکه مصطفی کمال پاشا در شهرهای ارزروم و سیواس با رهبران شمال کوردستان دیدار کرد و در کنگره ارزروم شرکت نمود و وعده پشتیبانی و یاری به آنان داد، در نشست ١٨ ژانویه ١٩٢٠ در استانبول، دولت عثمانی تصمیم به اعلام جنگ علیه ملت کورد گرفت. این تصمیم در داخل تُرکیه به نام «میثاق ملی» شناخته شد و محتوای آن به این صورت بود:

شمال کوردستان باید برای همیشه تحت حاکمیت تُرکیه باقی بماند و جنوب کوردستان به همراه استان‌های نینوا (موصل) و کرکوک نیز باید به خاک تُرکیه ضمیمه شود. تا تحقق کامل این تصمیم، حاکمیت تُرکیه باید پیوسته در تلاش و مبارزه باشد.

این تصمیم مصطفی کمال پاشا نشان داد که از همان ابتدا، از کنگره ارزروم گرفته تا وعده‌های خودمختاری به کوردها، همه‌اش فریب و نیرنگی برای انحراف آرمان کوردها بوده است. در سراسر تاریخ، مسئله و خواست کوردها همیشه با همین روش سرکوب و فریب مواجه شده است. زمانی که اشغالگران کوردستان در وضعیت ضعف و ناتوانی قرار داشتند، با وعده‌های دروغین و فریبکارانه، کوردها را به دام انداختند و از آنان بهره‌برداری کردند، تا هنگامی که قدرت خود را بر سرزمین و ملت کورد تحکیم کردند. پس از آن، بیش از پیش به کوردها حمله‌ور شدند و آنان را از هویت و حقوق خود محروم ساختند.

کورد امروز نیز همچنان ساده‌دل، خوش‌باور و امیدوار است که حتی بزرگ‌ترین دشمن ملت کورد، با زبانی اشغالگرانه با او وارد گفتگو شود. در این حال کورد دل‌خوش می‌شود، اعتماد می‌کند و سپس به‌سرعت شکست می‌خورد.

به همین دلیل است که در قرن بیست‌ویکم، همچنان هشتاد میلیون کورد بی‌سرزمین، بی‌کشور و بی‌هویت هستند. در حالی که هم وسعت جغرافیایی کوردستان و هم شمار جمعیت کوردها در هر یک از کشورهای اشغالگر بیشتر از سایر اقوام است. به‌عبارت‌دیگر، وسعت خاک کوردستان در ایران، عراق، تُرکیه، سوریه، جمهوری آذربایجان، ارمنستان و تُرکمنستان بیشتر است و جمعیت هیچ‌یک از این کشورها به اندازه‌ی نیمی از آن هشتاد

میلیون کورد نمی‌رسد. اما با این حال، بسیاری از خود کوردها از هویت خویش دست شسته‌اند، سر به اشغالگران سپرده‌اند و پشتیبان اشغالگران سرزمین خود شده‌اند؛ تنها با این تصور که بتوانند زندگی روزمره خویش را تأمین کنند، بدون آن‌که فرصتی برای آگاهی، آموزش و خودشناسی داشته باشند.

از سوی دیگر، هویت تُرکی، آذری، فارسی، عربی و اسلامی را به آرزو و رؤیای شب و روز خویش بدل کرده‌اند؛ تا آنجا که دیگر نمی‌توانند واقعیت جایگاه خود و هویت ملی‌شان را ببینند.

What is *Mîsaqî Millî*?

The **Mîsaqî Millî (National Pact)** was adopted by the last Ottoman Parliament (Meclis-i Mebusan) in **January 1920**.

It is a political declaration — not an international treaty — that declared the territorial aims and "national rights" of the Turkish nation after WWI.

It did not directly recognize Kurdistan or Kurdish independence — but it talked about "Muslim-majority lands" in the east, including Kurdish areas — with the idea that they should be part of the new Turkey.

Summary of Key Points in *Mîsaqî Millî* (relevant to Kurds/Kurdistan):

1. **Unity of Muslim-majority lands** — The lands in the east (Kurdish-majority lands) are part of this new Turkey — no talk of autonomy or independence.
2. **Self-determination in Arab areas (Arab provinces)** — Not in Kurdish ones.
3. **Protection of minorities** — vague general statement.

میثاق ملی

٤.١١– قیام نوری درسیمی در سال ۱۹۳۷ میلادی

دکتر نوری درسیمی که بین سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۷۳ میلادی زیست، نویسنده، انقلابی و روشنفکر کورد بود که در آغاز قرن بیستم نقش برجسته‌ای در جنبش استقلال‌طلبانۀ کوردها ایفا کرد. وی فرزند ملا ابراهیم، در سال ۱۸۹۳ در روستای دارِی از توابع شهر درسیم چشم به جهان گشود. در سال ۱۹۰۸ با همکاری چند تن از یارانش، انجمنی به‌نام «کۆمەڵەی بڵیندایی کورد» (انجمن روشنگری کورد) را بنیان گذاشت. دکتر نوری به‌عنوان رهبر این انجمن مسئولیت سازماندهی و رهبری آن را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۱۱ برای تحصیل دامپزشکی به استانبول رفت و در جریان فعالیت‌های خود در آنجا، در جنبش‌های ملی‌گرایانۀ کورد مشارکت کرد و به انجمن دانشجویان «هێڤیا کورد» پیوست. در سال ۱۹۱۲ به‌عنوان دبیرکل دانشجویان کورد در استانبول انتخاب شد.

مشارکت در جنبش‌های استقلال‌طلبانۀ کورد

پس از آنکه حکومت عثمانی مفاد پیمان «سِوْرس» را نادیده گرفت، دکتر نوری درسیمی به‌همراه علی‌شیر در سال ۱۹۲۰ به شهر کوچگیری رفت و مبارزه‌ای سیاسی و اجتماعی را برای اجرای مفاد این پیمان از سوی دولت عثمانی آغاز کرد. اما چون درخواست‌های وی از سوی حکومت عثمانی رد شد، در همان شهر قیام علیه این دولت را آغاز کرد. در جریان یکی از نبردها، وی به اسارت ارتش عثمانی درآمد و زندانی شد. پس از مدتی به‌دستور «سید رضا درسیمی» آزاد شد و به جنبش مسلحانۀ وی پیوست.

قیام کوچگیری که میان سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ روی داد، از حمایت نوری درسیمی برخوردار بود. او این قیام را علیه پان‌تُرکیسم و در راستای دستیابی به خودمختاری برای کوردها بنیاد نهاد. در اکتبر ۱۹۲۰، نوری درسیمی به منطقۀ کوچگیری در استان ارزنجان سفر کرد و دفتری برای سازماندهی قیام کوردها در آنجا تأسیس نمود.

قیام درسیم (۱۹۳۷–۱۹۳۸ میلادی)

در جریان قیام درسیم که در سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ رخ داد، نوری درسیمی یکی از چهره‌های برجسته و رهبران فعال آن بود. ارتش تُرکیه با خشونتی بی‌رحمانه به مناطق

کوردنشین از جمله درسیم یورش برد و هزاران کورد را به قتل رساند. در نهایت این قیام سرکوب شد. پس از شکست این قیام، و دکتر نوری مجبور به تُرک شمال کوردستان شد و به روژاوا و سوریه پناه برد و در آنجا به فعالیت‌های ملی‌گرایانهٔ خود ادامه داد.

پیامدهای مثبت این قیام

حفظ هویت فرهنگی-ملی کوردها: نوری درسیمی از طریق فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و نگارشی خود، به دفاع و تقویت هویت و فرهنگ کوردی، به‌ویژه در منطقهٔ درسیم، کمک فراوانی کرد.

پیامدهای منفی این قیام

کشتار جمعی کوردها: این قیام و سرکوب آن منجر به یکی از گسترده‌ترین کشتارهای جمعی کوردها به‌دست ارتش تُرکیه شد. هزاران کورد در این عملیات نظامی جان خود را از دست دادند و ده‌ها هزار نفر دیگر آواره شدند.

سرنوشت نوری درسیمی پس از قیام

پس از شکست قیام، نوری درسیمی ناچار شد در سال ۱۹۳۷ از شمال کوردستان بگریزد. ابتدا به یونان و سپس به سوریه رفت و تحت‌الحمایهٔ دولت فرانسه در آنجا زندگی کرد. در تبعید نیز همواره به دفاع از حقوق ملت کورد ادامه داد. او در تاریخ ۲۲ اوت ۱۹۷۳ در شهر ئالاپو (حلب) درگذشت.

عوامل شکست قیام نوری درسیمی

چندین عامل در شکست تلاش‌های نوری درسیمی برای دستیابی به یک کوردستان مستقل مؤثر بودند:

تفرقه داخلی- شکاف‌های عمیق میان رهبران و قبایل کورد مانعی جدی برای ایجاد یک جبهه متحد علیه ارتش تُرکیه بود.

سیاست‌های سرکوبگرانهٔ دولت تُرکیه- سیاست‌های خشونت‌بار و امنیتی آنکارا و واکنش نظامی شدید به هر گونه قیام کوردها.

نبود حمایت بین‌المللی: عدم حمایت کشورهای جهان و بی‌توجهی به مسئلهٔ کوردها در عرصه بین‌المللی.

زندگی نوری درسیمی در آغاز قرن بیستم بازتاب‌دهندهٔ مبارزه‌ای پرچالش و تراژدیک برای استقلال ملت کورد است. او نمونه‌ای از رهبری فداکار بود که علی‌رغم فداکاری‌ها، تبعید و نسل‌کشی، همچنان وفادار به حقوق فرهنگی و ملی مردم خود باقی ماند و نشان داد که آرمان ملت کورد هرگز خاموش نمی‌شود.



دکتور نوری درسیمی

٤.١٢– پیمان لوزان – سال ۱۹۲۳ میلادی

پس از آنکه امپراتوری عثمانی در جنگ علیه یونان و کشورهای متحد پیروز شد، در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۲۲ در کنفرانسی با حضور نمایندگان کشورهای متحد شرکت کرد. این کنفرانس در شهر لوزانِ سوئیس برگزار شد و نماینده دولت عثمانی، «عصمت پاشا»، و نماینده بریتانیا، «لُرد کرزن»، در آن شرکت داشتند. این کنفرانس حدود ۹ ماه به طول انجامید و دولت عثمانی در جریان آن سیاستی بسیار سخت‌گیرانه و نژادپرستانه را علیه کوردها در پیش گرفت و طرح‌هایی برای دشمنی و سلب حقوق ملت کورد به کار بست.

در این کنفرانس، پیمان لوزان در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ به امضا رسید؛ پیمانی که طی آن مفاد پیشین پیمان «سِوْرس» لغو شد و حقوق ملت کورد نیز پایمال گردید. در امضای این پیمان، هیچ نماینده‌ای از سوی ملت کورد حضور نداشت و حتی بحثی درباره حقوق کوردها نیز مطرح نشد.

آشکار است که مفاد پیمان لوزان بر پایه سلطه‌طلبی و نادیده گرفتن هویت و حقوق انسانی ملت کوردستان تنظیم شده است. از آنجا که نماینده‌ای از ملت کورد به این کنفرانس دعوت نشد، کوردستان از نظر حقوقی این حق را دارد که این پیمان را نپذیرد و رسماً خواستار لغو، بازنگری و رسیدگی قضایی نسبت به مفاد آن شود.

بر اساس پیمان لوزان، کوردستان به چهار بخش تقسیم شد. یعنی آن بخش از کوردستان که زیر سلطه امپراتوری عثمانی قرار داشت، میان دولت‌های اشغالگر تُرکیه، عراق و سوریه تقسیم گردید.

در آن دوران، دولت‌های بریتانیا و فرانسه بر خاورمیانه مسلط بودند و با توجه به منافع اقتصادی و سیاسی خود، کوردستان را میان چند کشور تقسیم کردند و خواست ملت کورد را نادیده گرفته و آنان را بدون اقتدار رها کردند.

قابل توجه است که پیش از انعقاد پیمان لوزان، دولت عثمانی تمام جزیره قبرس را اشغال کرده بود و همزمان مناطق جنوب، شمال و غرب کوردستان نیز از سوی بریتانیا و فرانسه اشغال شده بود.

همچنین قابل ذکر است که در پشت پرده پیمان لوزان، مسائلی علیه کوردها مطرح شد که هنوز برای ملت کورد آشکار نشده، اما طبق اسناد روشن کشورهای بریتانیا، فرانسه، یونان، ایتالیا و تُرکیه، مفاد زیر مورد توافق قرار گرفته بودند:

حاکمیت تُرکیه بر جزیره قبرس، به بریتانیا واگذار شد. قدرت‌های بریتانیا و فرانسه، کوردستان را میان عراق، تُرکیه و سوریه تقسیم کردند و استقلال کشور تُرکیه را به‌رسمیت شناختند.

دولت‌های تُرکیه، عراق و سوریه اجازه یافتند منابع نفتی و کشاورزی کوردستان را با بهایی بسیار پایین به بریتانیا و فرانسه واگذار کنند. در مقابل، این کشورها سلاح و تجهیزات نظامی به تُرکیه، عراق و سوریه می‌فروختند.

کشورهای غربی به هر شکلی از اشغالگران کوردستان حمایت کرده و منافع آنان را بر منافع ملت کورد ترجیح دادند.

این نکته نیز قابل توجه است که به‌دلیل منافع اقتصادی و امضای چنین پیمان‌های غیرانسانی، کشورهای غربی تا به امروز نیز از تشکیل یک دولت مستقل کوردی حمایت نکرده‌اند.

٤.١٣– خودمختاری کوردستان سرخ در سال ١٩٢٣ میلادی

کوردستان سرخ (سۆر) از سال ١٩٢٣ تا ١٩٢٧ میلادی به‌عنوان منطقه‌ای خودمختار در درون اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. این منطقه در تاریخ ٧ ژوئیه ١٩٢٣ توسط دولت اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و تحت عنوان «منطقه خودمختار کوردها» در چارچوب جمهوری سوسیالیستی شوروی تأسیس شد. این منطقه کشوری مستقل نبود، بلکه ناحیه‌ای دارای خودگردانی در چارچوب اتحاد جماهیر شوروی به‌شمار می‌رفت.

در قالب سیستم شوروی، کوردستان سرخ تحت مدیریت مقامات حزب کمونیست قرار داشت که از سوی مسکو منصوب می‌شدند. بدین معنا که کوردستان سرخ یک منطقه خودمختار شوروی بود که مطابق با ساختار اداری اتحاد جماهیر شوروی، تحت کنترل حزب کمونیست اداره می‌شد و از نظام سوسیالیستی پیروی می‌کرد. این منطقه پارلمان مستقل نداشت، اما شورایی محلی شوروی تشکیل شده از کوردهای ساکن منطقه، تحت نظارت سختگیرانه حزب کمونیست به اداره امور می‌پرداخت.

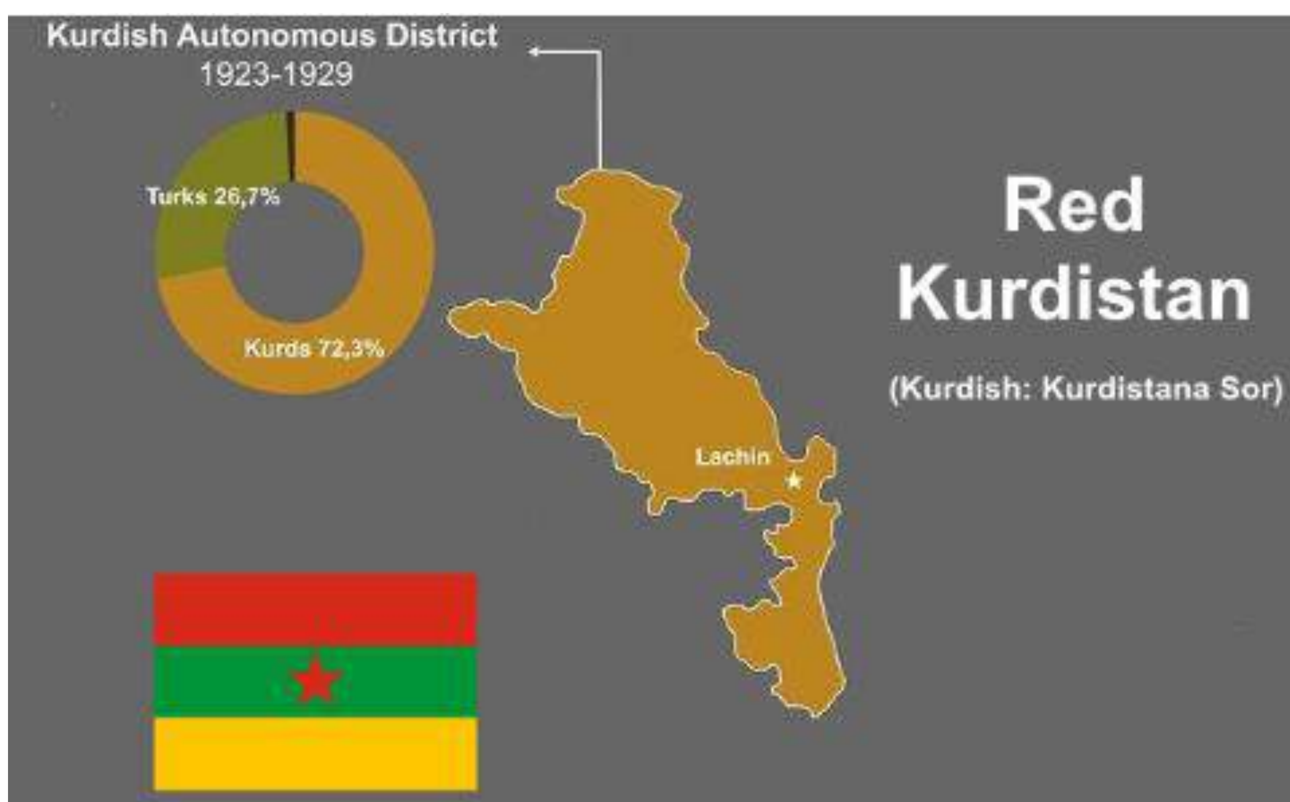
مرکز اداری کوردستان سرخ، شهر لاچین بود که در نزدیکی مرزهای ارمنستان و جمهوری آذربایجان قرار دارد. در ادارات و مدارس این منطقه، زبان کوردی و روسی به‌طور رسمی مورد استفاده قرار می‌گرفت. جمعیت منطقه حدود ٥٠٠ هزار نفر کورد برآورد می‌شد. به‌ویژه مناطق لاچین، کیلباجار (کلبجر)، کوباتلی (قوبادلی) و حوالی رود ئاراس (آرس)، از دیرباز محل سکونت جوامع کوردی بوده‌اند.

در فاصله سال‌های ١٩٢٠ تا ١٩٢٣، کوردستان سرخ تحت اشغال جمهوری آذربایجان بود، اما پیش از سال ١٩٢٠ تحت حاکمیت اتحاد شوروی قرار داشت و پیش‌تر نیز بخشی از امپراتوری روسیه محسوب می‌شد.

پس از سال ١٩٢٩، دولت شوروی در راستای سیاست‌های متمرکزسازی و یکپارچه‌سازی قومی جوزف استالین، کوردستان سرخ را منحل کرد و تمامی سرزمین‌های آن را در جمهوری سوسیالیستی آذربایجان ادغام نمود.

پس از اشغال کوردستان سرخ از سوی جمهوری آذربایجان، بسیاری از کوردها به زور توسط حکومت نژادپرست آذربایجان از این منطقه کوچانده شدند. به‌ویژه در دوران پاک‌سازی‌های استالینی در دهه ۱۹۳۰، هزاران کورد به‌اجبار به آسیای میانه، از جمله قزاقستان، تُرکمنستان، گرجستان و مناطق شرقی روسیه تبعید شدند.

با وجود انحلال رسمی کوردستان سرخ، شماری از کوردهای بومی همچنان در منطقه باقی ماندند. در دهه پایانی حکومت شوروی، یعنی دهه ۱۹۸۰ میلادی، برخی از فعالان کورد تلاش‌هایی برای احیای گفت‌وگوها پیرامون خودمختاری کوردها انجام دادند، اما این تلاش‌ها به‌دلیل مخالفت شدید تُرک‌های آذری با بازتأسیس کوردستان سرخ به نتیجه نرسید.



نقشه و پرچم کوردستان سرخ (۱۹۲۳–۱۹۲۹)



نقشه شهرهای کوردستان سرخ که از سال ۱۹۲۹ میلادی تحت اشغال حکومت جمهوری آذربایجان قرار گرفته‌اند.

٤.١٤– شورش شیخ سعید پیران در سال ۱۹۲۵ میلادی

شیخ سعید پیران یکی از رهبران برجسته مذهبی بود که در سال ۱۹۲۵ میلادی، با هدف دستیابی به استقلال کوردستان و در مخالفت با حکومت اشغالگر تُرکیه، رهبری یک قیام ملی کوردها را بر عهده گرفت. این شورش که به نام «شورش شیخ سعید پیران» شناخته می‌شود، ریشه در باورهای ملی‌گرایانه و آرمان‌های میهن‌پرستانه داشت. آنچه در ادامه می‌آید شرح رویدادها و تحولات مربوط به تلاش‌های شیخ سعید برای برپایی یک کوردستان مستقل است:

تأسیس سازمان آزادی

در سال ۱۹۲۳ میلادی، یوسف ضیاء بیگ با شیخ سعید ارتباط برقرار کرد تا او را به سازمان مخفی «کومه‌له آزادی» که هدفش استقلال کوردستان بود، پیوند دهد.

در همان زمان، حکومت تُرکیه تلاش کرد شورشیان کورد را بازداشت کند، اما قیام در منطقه پیران از تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۲۵ آغاز شد. حامیان شیخ سعید بلافاصله واکنش نشان داده و این مسئله به یک قیام فراگیر مردمی تبدیل شد. در پی آن، دولت تُرکیه به سازمان آزادی حمله کرد و خالد بیگ جیبران، رئیس سازمان، و یوسف ضیاء بیگ را در نبرد ارزنجان بازداشت و زندانی نمود. سپس شیخ سعید پیران به درخواست خالد بیگ رهبری سازمان را به‌دست گرفت و قیامی تمام‌عیار علیه حکومت تُرکیه آغاز کرد.

قابل ذکر است که تُرکیه پس از امضای پیمان لوزان، همواره به ملت کورد وعده‌های دروغین داد و از آن‌ها بهره‌برداری کرد، در حالی که حقوق آن‌ها را پایمال نمود. قیام شیخ سعید و یارانش، واکنشی به این وضعیت بود.

نشست‌ها و برنامه‌ریزی قیام

برای سازمان‌دهی قیام، شیخ سعید پیران چندین جلسه برگزار کرد که نخستین آن در تاریخ ۴ ژانویه ۱۹۲۵ در روستای قیرقان، دومی در روستای کانیه سپی و سومی در ملکانه تشکیل

شد. او برای جلب حمایت مردم و آگاهی‌بخشی در *مناطق* مختلف شمال کوردستان، همراه با نیروی سواره‌نظام ده‌هزار نفره‌اش، به مناطق زیر سفر کرد:

چپاخچور – ۱۲ ژانویه ۱۹۲۵

داراهینی – ۱۵ ژانویه ۱۹۲۵

لیجه – ۲۱ ژانویه ۱۹۲۵

هین – ۲۵ ژانویه ۱۹۲۵

پیران – ۵ فوریه ۱۹۲۵

در جریان این بازدیدها، شیخ سعید موفق شد حمایت گسترده ساکنان این مناطق را جلب کند. پس از این جلسات، مصطفی کمال پاشا از خطر این حرکت آگاه شد و سپاهی به فرماندهی «حسین حسنی» را به سوی پیران فرستاد. این نیروها با مقاومت کوردها مواجه شدند و تعدادی از سربازان تُرک کشته و زخمی شدند. درگیری شدت گرفت و ارتش تُرکیه از این منطقه عقب‌نشینی کرد.

شکل‌گیری حکومت موقت کوردی

قیام شیخ سعید پیران موجب آزادسازی مناطق هینی، گنج و داراهینی شد و شهر گنج به عنوان پایتخت موقت حکومت کوردی تعیین گردید. در ادامه، حکومت کوردی تشکیل شد و «فقی حسین» به ریاست آن و شیخ سعید پیران به عنوان فرمانده ارتش کوردها منصوب گردید. این قیام ملی برای استقلال کوردستان آغاز شده بود و چند ماه در نواحی اطراف آمد، در شمال کوردستان، قدرت را در دست داشت.

در ۱۴ فوریه ۱۹۲۵، شیخ سعید به عنوان فرمانده نهضت استقلال کوردستان، داراهینی را به عنوان پایتخت اعلام کرد.

بین ۱۶ تا ۲۰ فوریه، نیروهای شیخ سعید چندین شهر را تصرف کردند؛ از جمله داراهینی، مادن، سیورک، ارغانی، و سپس به سوی دیاربکر پیشروی کردند. در ۲۰ فوریه، شهر لیجه که مقر لشکر پنجم ارتش اشغالگر تُرکیه بود به تصرف کوردها درآمد.

در ۲۱ فوریه ۱۹۲۵، ارتش تُرکیه تصمیم به سرکوب کامل قیام گرفت و سیاست کشتار دسته‌جمعی در استان‌های کوردنشین شمال کوردستان را اعلام کرد.

از ۷ تا ۱۱ مارس ۱۹۲۵، نیروهای شورشی کورد توانستند شهر دیاربکر را آزاد کنند. با وجود حملات متعدد ارتش تُرکیه، کوردها مقاومت کردند و در ۱۱ مارس، دیاربکر به‌طور کامل در کنترل کوردها قرار گرفت.

در ۲۶ مارس ۱۹۲۵، ارتش تُرکیه اقدام به حمله هوایی به دیاربکر کرد و شهر را بمباران نمود. حملات هوایی و زمینی تُرکیه ادامه یافت و به‌تدریج مناطقی که پیش‌تر آزاد شده بودند، دوباره اشغال شدند. در نتیجه یک خیانت داخلی، شیخ سعید در ۱۵ آوریل ۱۹۲۵ در نزدیکی ورتو در پل کارپو دستگیر شد.

در ۲۸ و ۲۹ ژوئن ۱۹۲۵، شیخ سعید به همراه ۴۷ نفر از یارانش در دادگاه نظامی تُرکیه بدون هیچ‌گونه حق دفاع محاکمه و به دار آویخته شدند.

تأثیرات مثبت شورش شیخ سعید پیران

بیداری ملی کوردها: این قیام موجب بیداری سیاسی و ملی کوردها شد و تلاش آن‌ها برای تعیین سرنوشت و کسب حقوق مشروع خود را تقویت کرد.

پیامدهای منفی شورش

سرکوب شدید: دولت تُرکیه با خشونت بسیار پاسخ داد؛ از جمله اعدام‌های دسته‌جمعی، بازداشت‌ها، و سرکوب گسترده مردم کورد.

تشدید سیاست‌های ضد کوردی: پس از قیام، تُرکیه سیاست‌های ضد زبانی و ضد فرهنگی را به مدت ده‌ها سال تشدید کرد.

افزایش سیاست‌های آسیمیلاسیون: برنامه‌های تُرک‌سازی جمعیت کوردستان پس از قیام شدت گرفت.

دلایل شکست شورش

نبود حمایت همگانی: تمامی نیروهای کوردی از قیام حمایت نکردند. برخی با دولت تُرکیه هم‌سو بودند و نیروهای شورشی را تضعیف کردند.

ضعف نظامی: نیروهای کورد از نظر تعداد و تجهیزات نسبت به ارتش تُرکیه در ضعف بودند. آن‌ها هیچ دفاعی در برابر حملات هوایی نداشتند.

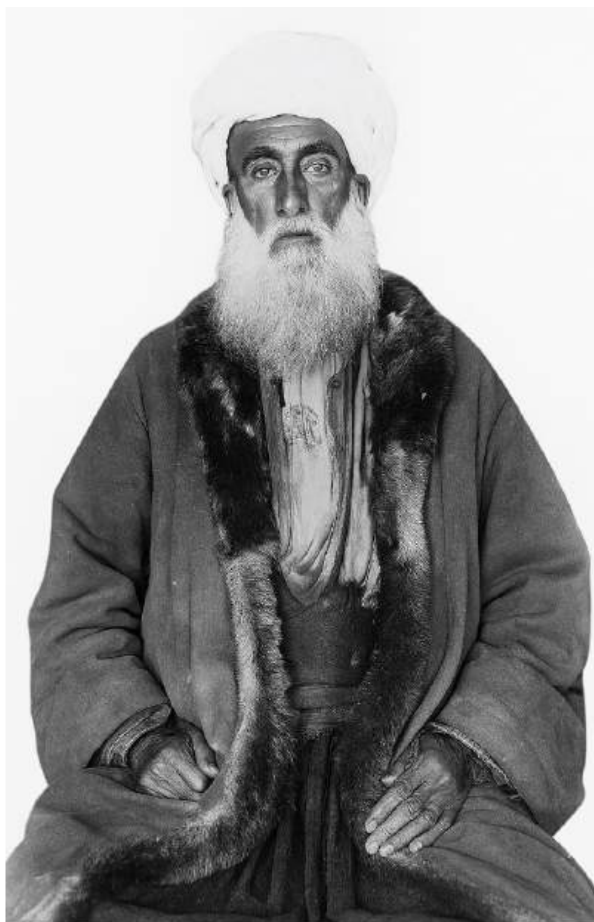
محدود بودن حمایت بین‌المللی: تلاش‌ها برای کسب حمایت خارجی به نتیجه نرسید و شورش تنها به مناطق دیاربکر در شمال کوردستان محدود ماند.



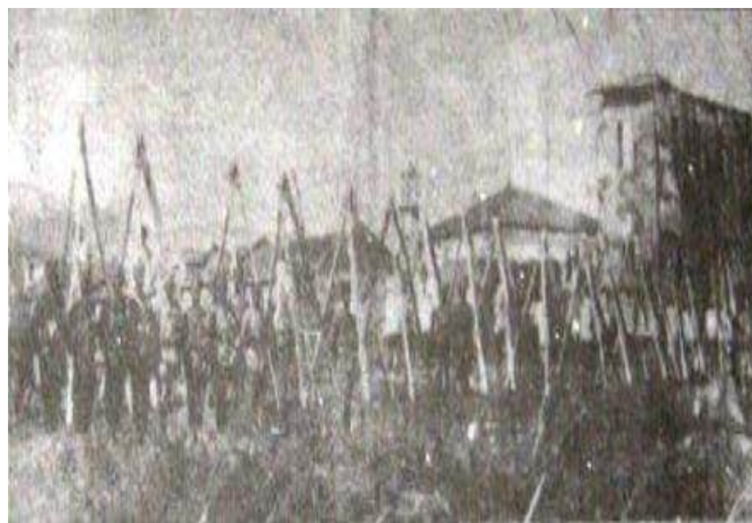
شیخ سعید پیران در هنگام به دار آویختنش



ژنرال خالد بیگ جبران – فرمانده ارتش آزادی کوردستان. در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۲۵، در شهر بدلیس به دار آویخته شد.



شیخ سعید پیران – رهبر نیروی نظامی کوردستان. در تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۲۵، در شهر دیاربکر به دار آویخته شد.



اعدام ۴۷ تن از فرماندهان و یاران شیخ سعید پیران که در قیام شرکت داشتند



تصویری از چند یار انقلابی که همزمان با شیخ سعید پیران به دار آویخته شدند.



دکتر فؤاد پاشا (فؤاد برخو) – معاون رئیس حکومت کوردستان که در تاریخ ۲۷ مه ۱۹۲۵ در دیاربکر به دار آویخته شد.

٤.١٥– روی کار آمدن حکومت خانوادگی تُرک‌تبار آذری پهلوی در ایران (۱۹۲۵–۱۹۷۹ میلادی)

در پی پایان جنگ جهانی اول، ایران میان روسیه و بریتانیا تقسیم شد، زیرا سلسله قاجار دیگر قدرتی در اختیار نداشت. رضا پالانی، که یک قزاق تُرک‌تبار و افسر خشن، بی‌رحم و جاه‌طلب در ارتش قاجار بود، با طرح‌ریزی کودتایی از سوی بریتانیا و با حمایت نظامی انگلیس، حکومت قاجار را سرنگون کرد و قدرت را در دست گرفت. سپس نام خانوادگی‌اش را تغییر داد و با پیشنهاد امپراتوری بریتانیا، لقب «پهلوی» را پذیرفت که هویت «باستان‌گرای ایرانی» برای خود بسازد. نام حکومت پارس را برای سرکوب تُرکهای قاجار بکار برد. این عنوان از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵ به‌عنوان نام رسمی سلسله جدید استفاده شد. بعدها تحت فشار جریان‌های اسلام‌گرا و ناسیونالیست آذری، در سال ۱۹۳۵ نام کشور از «فارس» به «ایران» تغییر یافت تا با «قومیت پارس» پیوند خورده و به انکار تقسیمات قومی کمک کند.

برای جلب رضایت تُرک‌های آذری که هم‌نژاد رضا شاه بودند، استان‌های کوردنشین زیادی را به مناطق آذربایجانی نامگذاری کردند: مثلاً استان کوردنشین ته‌وریز (تبریز) را آذربایجان شرقی، اَردَویل را اردبیل، زه‌نگیان را زه‌نجان، قه‌زوان را قزوین، ارده‌شیر را عجب شیر، و ورمه (ارومیه) را آذربایجان غربی نامیدند. همچنین برای جلب رضایت فارس‌ها، نام استان شوانکاره کورد را به «فارس» و استان اکباتان را به «همدان» تغییر دادند. هدف اصلی این سیاست، تقویت هویت تُرک و فارس و محو کامل هویت کوردی در این مناطق بود. حتی استان «ایلام» را به استان‌هایی مانند لورستان، ایلام، کهگیلویه و بویراحمد و چهارمحال و بختیاری تقسیم کردند. همچنین «خورستان» را به خوزستان و «گناوه» را به ریی‌شار (بوشهر) تغییر دادند. همه این تغییرات با هدف انکار هویت تاریخی کوردستان صورت گرفت.

اگرچه دوران حکومت قاجار به پایان رسیده بود و رضا شاه پهلوی از ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ میلادی قدرت را در دست داشت، اما سیاست‌های او در سرکوب و نسل‌کشی کوردها چیزی از دوران قاجار کم نداشت، بلکه حتی در برخی ابعاد شدت بیشتری نیز داشت. در همین راستا، نام استان‌های کوردنشین را به نام‌های تُرکی و فارسی تغییر دادند تا مردم کورد ارتباط فرهنگی و تاریخی خود با این مناطق را از دست بدهند و این نواحی را متعلق به تُرک‌ها و فارس‌ها بدانند.

در دوران پهلوی، پوشیدن لباس کوردی، نوشتن و صحبت‌کردن به زبان کوردی در محیطهای رسمی ممنوع شد. رضا شاه که خود تُرک‌تبار بود، برای اجرای برنامه‌های استعماری‌اش، امیر احمدی، یک نظامی تُرک و ضد کورد را به فرماندهی نیروهای ارتش در کوردستان منصوب کرد. امیر احمدی با سرکوب، تهدید و کشتار گسترده توانست سلطه حکومت پهلوی را بر تمام شهرهای شرق کوردستان برقرار کند. او آن‌قدر باج و مالیات از مردم کورد گرفت که توانست در تهران و تەوریز (تبریز) هزاران ملک و زمین بخرد. فقط در اطراف چهارراه حسن‌آباد تهران حدود پانصد خانه را به نام خود ثبت کرد. او تا پایان عمرش، نقشه‌های ضدکوردی خود را با حمایت شبکه‌های تُرک در کوردستان دنبال می‌کرد و تمام امکانات را در اختیار تُرک‌ها می‌گذاشت تا کوردهای ساکن در استان‌های ورمه (ارومیه)، تەوریز (تبریز)، آردَویل (اردبیل)، اکباتان (همدان)، شوانکاره کورد (فارس)، گەناوە، خورستان (خوزستان)، ایلام، لورستان (لرستان)، بختیاری، کیوەگلە (کهگیلویه و بویراحمد)، و ریی‌شار (بوشهر) را سرکوب، کوچانده یا آسملاسیون کنند. هزاران قطعه زمین در مناطق سلدوز، داریاس (نقده)، ورمه، سلماس، خوی، آردَویل (اردبیل)، تەوریز (تبریز)، مەراقە (مەراغه)، دوآوان (میاندوآب)، اردەشیر (عجَب‌شیر) و توفَرَقان (آذرشهر) را به تُرکها واگذار و اسناد رسمی برایشان صادر کردند.

پس از جنگ جهانی دوم، رضا شاه که از هواداران آلمان نازی بود، تحت فشار متفقین (آمریکا، انگلیس و شوروی) تبعید شد و در سال ۱۹۴۴ در آفریقای جنوبی درگذشت.

پس از او، محمدرضا شاه پهلوی با حمایت بریتانیا به قدرت رسید و از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۷۹ حکومت کرد. هرچند که برخی اصلاحات را آغاز کرد و سعی داشت به غرب نزدیک‌تر شود، اما فساد شدید خاندان پهلوی موجب شد تا مردم ایران و شرق کوردستان در سال ۱۹۷۹ علیه او شورش کرده و به حکومت پهلوی پایان دهند. محمدرضا شاه نیز از ایران گریخت و در سال ۱۹۸۰ در قاهره درگذشت.

شرحی کوتاه از ریشه‌ی خاندان پهلوی

رضا پالانی فرزند عباسقلی پالانی و یک زن گرجی‌تبار از گرجستان بود. پدرش از تُرک‌های قفقاز و مادرش پنجمین همسر صیغه‌ای عباسقلی بود که از گرجستان به ایران آورده شده بود. رضا در قزاقخانه‌ی مازندران متولد شد.

در آغاز کار، رضا پالانی نظافت‌چی توالت‌های قزاقخانه بود. اما با فریبکاری و چاپلوسی توانست به خدمت ارتش قاجار درآید. او به‌عنوان نظافت‌چی و نگهبان در خدمت نیروهای روس و قزاق بود. با کمک ابوالقاسم بیگ دایه‌اش، که او نیز نوکر قزاقخانه بود، رضا پست

نظافت‌چی ارتش قاجار را به‌دست آورد. خانواده‌اش فقط به‌عنوان نظافت‌چی و خدمه‌ی سربازان قاجاری شناخته می‌شدند و تحت فرماندهی افسران روس کار می‌کردند.

به‌دلیل بی‌رحمی و خشونت شدیدش، رضا پالانی توسط قاجاریان به‌عنوان افسر به ارتش پیوست و برای سرکوب شورش‌های لورستان و کوردستان اعزام شد. او در کشتار کوردهای لورستان و کرماشان نقش فعالی ایفا کرد و از این طریق به درجه‌ی افسری رسید. بعدها نیز در تسخیر ته‌وریز (تبریز) و سرکوب ستارخان و باقرخان نقش مؤثری داشت. همین اقدامات باعث شد که انگلیسی‌ها متوجه توانایی او در کشتار و سرکوب شوند و در هر نقطه‌ای که قیامی رخ می‌داد، او را اعزام می‌کردند؛ از جمله در سرکوب قیام کلنل تقی‌خان پسیان در خراسان و قیام کوردها در کوردستان. بدین‌گونه، در کودتایی علیه قاجار، انگلیسی‌ها موفق شدند رضا پالانی را به قدرت برسانند.

وقتی انگلیسی‌ها نام «پهلوی» را به رضا پیشنهاد دادند، از آن‌ها پرسید: «پهلوی یعنی چه؟ چرا می‌خواهید نامم را تغییر دهید؟» آن‌ها پاسخ دادند: «همه می‌دانند که تو ایرانی نیستی، اما پهلوی نامی باستانی و متعلق به خراسان است و شاعری مشهور به‌نام محمود پهلوی نیز وجود دارد.» به این ترتیب، رضا پالانی از یک نظافت‌چی ساده به افسر ارتش قاجار و در نهایت شاه ایران و شرق کوردستان تبدیل شد. در دوران سلطنتش، او به‌شکل مطلقه و خودکامه بر ایران و کوردستان حکومت می‌کرد.

در نهایت، رضا پهلوی دستور داد تمام نوشته‌هایی که نام «پهلوی» در آن‌ها آمده، سوزانده شوند و اعضای خاندان محمود پهلوی نام خانوادگی‌شان را به «محمود محمود» تغییر دهند و نوشتن از سوی محمود محمود نیز ممنوع شد.

۴.۱۶– قیام قدمخیر در سال ۱۹۲۵ میلادی

قدمخیر، دختر امیر «قندی قلاوندی» بود که یکی از امیران خاندان لورستان به‌شمار می‌رفت. این خاندان در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۸ میلادی دارای نوعی خودمختاری محلی (اوتونومی) در منطقه بودند. اما در سال ۱۹۲۵، رضا شاه پهلوی آخرین امیر لورستان به‌نام «شامراد خان» را که پسرعموی قدمخیر بود، به قتل رساند. پس از این واقعه، قدمخیر با

برافراشتن پرچم مقاومت کوردی در نواحی لورستان و شرق کوردستان، علیه حکومت رضا شاه پهلوی قیام کرد و خواستار استقلال کوردستان شد.

در واکنش به این قیام، ارتش ایران به لورستان یورش برد و دست به کشتار جمعی مردم محلی و غارت ده‌ها روستا زد. اما با وجود این اقدامات وحشیانه، ارتش ایران نتوانست شاخه‌ها و نیروهای مختلف قیام را سرکوب کند.

رضا پهلوی که دریافت با تکیه بر زور نظامی قادر به سرکوب قیام قدمخیر نیست، به نیرنگ و فریب متوسل شد. او نسخه‌ای امضا شده از قرآن را به‌عنوان نماد امان‌نامه برای قدمخیر فرستاد و وعده‌ی عفو عمومی و بی‌قید و شرط برای تمامی مبارزان قیام را اعلام کرد. بسیاری از شورشیان، با دیدن قرآن و اعتماد به قول شاه، سلاح‌های خود را زمین گذاشتند و تسلیم شدند. فقط قدمخیر و هفده نفر از فرماندهان ارشدش که به این وعده‌ها بدبین و بی‌اعتماد بودند، به مقاومت ادامه دادند. با این حال، در نهایت، به‌دلیل محاصره و نبود راه فرار، ناچار به تسلیم شدند، اگرچه هرگز به وعده‌ی عفو باور نداشتند.

در همان شب نخست اسارت، ارتش بی‌رحم ایران بیشتر مبارزان را به قتل رساند. قدمخیر و هفده تن از فرماندهان اصلی قیام به تهران منتقل شدند. یک روز بعد، هر هفده فرمانده در تهران اعدام شدند. قدمخیر را با طنابی از موهای بافته‌شده‌ی خودش به دم یک قاطر وحشی بستند و قاطر را رها کردند. بر اثر لگدکوبی بی‌رحمانه‌ی حیوان، سر، صورت و دستانش به‌شدت زخمی و خون‌آلود شد. در حالی‌که در حالت نیمه‌جان قرار داشت و خون از بدنش جاری بود، وی را به زندان منتقل کردند. با وجود شدت جراحات و درد طاقت‌فرسا، قدمخیر هرگز در برابر رضا پهلوی تقاضای عفو یا تسلیم نکرد. سرانجام، بر اثر زخم‌های عمیق و عفونت ناشی از آن، به بیماری دچار شد و پس از هفت روز، این شیرزن کورد با سربلندی و افتخار در زندان جان باخت.

قدمخیر مبارزی شجاع، بی‌پروا و عاشق کوردستان بود. آرمان و هدفش، رهایی کوردستان از چنگال اشغالگران نژادپرست و بی‌رحم بود. او هرگز از جان‌فشانی برای این آرمان مقدس کوتاه نیامد و در پایان سال ۱۹۲۸، با سری افراشته و شرافتمندانه، زندگی‌اش را فدای میهن کرد.

در ادامه، فهرستی حرفه‌ای از امیران خاندان قندی قلاوندی، به همراه سال‌های حکومت و وقایع مهم هر دوره، تنظیم شده است:

فرمانروا	**سال‌های دوران فرمانروایی**	**رویدادهای مهم**
کیکا قەندی	۱۸۵۰–۱۹۰۰ میلادی	پس از ایجاد اتحاد میان کوردهای لورستان، در سال ۱۹۰۰ میلادی به‌صورت طبیعی درگذشت.
زەکی قەڵاوەندی و تاهیر قەڵاوەندی	میلادی ۱۹۰۰	زەکی پسر بزرگ میر قەندی بود و تاهیر پسرعموی او بود. هر دو در نبرد دفاعی علیه ارتش ایران در زاهد شیر شمالی خورآوا (خرم‌آباد) کشته شدند.
بابه خان قەڵاوەندی	میلادی ۱۹۲۵	بابه خان پسر میر قەندی بود که در جنگ دفاعی علیه ارتش رضا پهلوی کشته شد.
فاضل‌خان قەڵاوەندی	میلادی ۱۹۲۵	فاضل‌خان پسر میر قەندی بود که در جنگ دفاعی علیه ارتش رضا پهلوی کشته شد.
شامرادخان قەڵاوەندی	میلادی ۱۹۲۵	شامرادخان برادر میر قەندی بود که در جنگ دفاعی علیه ارتش رضا پهلوی کشته شد.
قەدەمخیر قەڵاوەندی	۱۹۲۵–۱۹۲۸ میلادی	قەدەمخیر دختر میر قەندی بود که در جنگ دفاعی علیه ارتش رضا پهلوی اسیر و بعدا در زندان زیر شکنجه کشته شد.



قەدمخیر

٤.١٧– قیام احسان نوری پاشا در سال ۱۹۲۶ میلادی

احسان نوری پاشا (۱۸۹۲–۱۹۷۶ میلادی) یکی از افسران شناخته‌شده‌ی نظامی و از رهبران برجسته‌ی جنبش ملی کورد بود که در آغاز قرن بیستم نقش مهمی در مبارزات کوردها برای دستیابی به استقلال کوردستان ایفا کرد. او پیش‌تر به عنوان افسر ارتش عثمانی خدمت کرده بود و بعدها به یکی از چهره‌های اصلی جنبش ملی‌گرای کورد بدل شد؛ به‌ویژه در رهبری قیام آرارات در شمال کوردستان نقش کلیدی داشت.

آغاز زندگی و فعالیت نظامی

احسان نوری در سال ۱۸۹۲ میلادی در شهر بتلیس واقع در شمال کوردستان زاده شد و به خاندان جلالی تعلق داشت. تحصیلات ابتدایی خود را در مسجد گوک‌میدان شهر بتلیس آغاز کرد و سپس در دبیرستان نظامی ارزروم ادامه داد. پس از آن، وارد آکادمی نظامی عثمانی شد و در سال ۱۹۱۰ با درجه‌ی افسری فارغ‌التحصیل شد. او در دوران تحصیل با انجمن دانشجویان کورد ارتباط برقرار کرد. سپس به مدت ۳۳ ماه به اجبار در عملیات نظامی علیه یاغیان در آلبانی و یمن شرکت کرد. در جریان جنگ جهانی اول به جبهه‌ی قفقاز اعزام شد، در آنجا مجروح گردید و پس از آن به عنوان مأمور اداری در گرجستان خدمت کرد.

فعالیت در مسئله‌ی ملی کورد

پس از پایان جنگ جهانی اول، احسان نوری به‌طور فعال در فعالیت‌های ملی‌گرایانه‌ی کوردها مشارکت داشت. در مناطقی همچون دیاربکر، سیرت و بتلیس برای همگرایی میان شخصیت‌های برجسته کورد و تشکل‌های مبارزاتی کوردستان تلاش نمود. در ژانویه‌ی ۱۹۱۹، او مقاله‌ای درباره‌ی "چهارده اصل ویلسون" نگاشت که در نشریه‌ی کوردی «ژین» منتشر شد. در سال ۱۹۲۶، در قیامی به نام «خوییبون» شرکت کرد که یکی از نخستین خیزش‌های منسجم کوردها علیه حکومت تُرکیه بود؛ هرچند در نهایت به شکست انجامید.

قیام آرارات و تلاش برای استقلال کوردستان

پس از سرکوب قیام شیخ سعید پیران، گروهی از کوردهای شورشی شمال کوردستان در سال ۱۹۲۶ میلادی به غرب کوردستان مهاجرت کرده و سازمانی به نام «کمیته خوییبون»

(به‌معنای کمیته استقلال) را تأسیس کردند. این سازمان تحت رهبری احسان نوری، سه مرحله‌ی قیام را در ناحیه‌ی کوهستانی آگری علیه حکومت اشغالگر تُرکیه سازمان‌دهی کرد. کمیته‌ی خوییبون به فرمان احسان نوری پاشا یک حکومت مدنی را با مسئولیت مستقیم برایم پاشا پایه‌گذاری نمود. این حکومت در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۷ استقلال کوردستان را اعلام کرد و پرچم کوردستان را بر فراز کوه آرارات برافراشت.



پرچم قیام آرارات

قیام احسان نوری پاشا از سه مرحله‌ی مهم تشکیل می‌شد که به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۶، ۱۹۲۷ و ۱۹۳۰ میلادی به اجرا درآمد. در سال ۱۹۲۶، احسان نوری پاشا گروهی از رزمندگان مسلح را که به سلاح‌های مدرن مجهز بودند، گرد هم آورد و آموزش‌های نظامی پیاده‌نظام را برای آنان سازمان داد. این نیروها قیام آرارات را آغاز کردند و مناطق مهمی چون کوه‌های آرارات، بتلیس، وان و بیشتر روستاهای اطراف دریاچه وان را آزاد نمودند.

در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۲۶، سازمان «بیرویا حسکه‌تله» در این قیام شرکت کرد و شیخ عبدالقادر جلال نیز با قیام همکاری نمود. نبردهای شدیدی در مناطق ایخدیر، تندروک، اردیش، چالدران، وان، بوتان، بتلیس و آمد (دیاربکر) روی داد.

در نهایت، ارتش تُرکیه به‌شدت و با خشونت تمام به مقابله با این قیام پرداخت و با سلاح، خون کودکان، جوانان و پیران کوردستان را بر زمین ریخت. نیروهای تُرکیه مناطق حَکاری، بیت‌الشباب و شَمزینان که به‌عنوان پایگاه اصلی مقاومت احسان نوری شناخته می‌شدند را به آتش کشیده و ویران کردند.

نیروهای تحت فرماندهی «کمال‌الدین سامی پاشا» در شهر وان به قتل‌عام دسته‌جمعی مردم کورد پرداختند و تا منطقه چالدران، بیش از ده‌هزار تن را به خاک و خون کشیدند. در منطقه پاراداج، نیروهای نظامی ایران نیز که طرفدار کمالیسم بودند، به مردم کورد شمال کوردستان و نیروهای شورشی احسان نوری پاشا حمله کردند. این دو حکومت بارها در تاریخ، به‌صورت هماهنگ علیه ملت کورد عمل کردند.

در روزهای ۱۲ تا ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۰، ارتش تُرکیه حمله‌ای وسیع علیه مردم مناطق آرارات، بازید و روستاهای اطراف آغاز کرد و در جریان آن حدود ۱۵ هزار نفر غیرنظامی کورد به قتل رسیدند؛ رویدادی که به‌عنوان «قتل‌عام زیلان» شناخته می‌شود. این نیروها حتی به زنان باردار نیز رحم نکردند و با چوب و چماق، جنین‌ها را از رحم مادران بیرون کشیدند. دختران ده دوازده‌ساله در برابر چشمان خانواده‌هایشان مورد تعرض قرار گرفتند و پسران نوجوان با شکنجه و خشونت بی‌رحمانه به قتل رسیدند. این جنایت‌ها تحت فرماندهی ژنرال «صالح عومورتاک» تُرک انجام شد.

نکته‌ی مهم آن است که دو فرمانده‌ی کورد به نام‌های «حسکه‌تله و باوی توژو» در کوهستان‌های آرارات همانند تمامی همرزمان خود تا واپسین نفس و آخرین گلوله، علیه اشغالگران تُرکیه مقاومت کردند. بارها ارتش تُرکیه از طریق خانواده‌های این دو فرمانده، تلاش کرد آنان را به تسلیم وا دارد، اما آنان سرسختانه تا جان‌باختن به جنگ ادامه دادند.

با این حال، دولت تُرکیه با استفاده از نیروهای عظیم نظامی به مقابله برخاست. در تابستان ۱۹۳۰، ارتش تُرکیه با ۶۶,۰۰۰ سرباز و پشتیبانی ۱۰۰ هواپیمای جنگی، عملیات گسترده‌ای را برای سرکوب کامل این قیام آغاز کرد. بمباران‌های هوایی و تهاجم‌های زمینی سبب شد مناطق تحت کنترل شورشیان به تصرف نیروهای تُرکیه درآید. در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۰، این قیام به‌طور مؤثر سرکوب شد و کنترل کامل منطقه به‌دست ارتش اشغالگر تُرکیه افتاد.

همچنین دولت تُرکیه، قتل‌عام گسترده‌ای را علیه شورشیان احسان نوری در شهر آرارات و اطراف آن سازمان داد. در این یورش، دولت تُرکیه ۶۶۰ روستا را ویران کرد، ۱۵,۲۰۶ خانه را غارت نمود و تمامی منطقه را به آتش کشید. در نتیجه، خانواده‌های شورشیان کورد ناچار به ترک خانه و کاشانه خود شده و به سوی شهر ازمیر در تُرکیه کوچ داده شدند. در مسیر این کوچ اجباری، صدها تن از آوارگان کورد در سرما و گرسنگی جان باختند. زمانی که به ازمیر رسیدند، نیروهای مسلح تُرکیه به آنان حمله‌ور شدند، زیورآلات و دارایی‌هایشان را غارت کردند و آنان را مورد شکنجه و تحقیر قرار دادند. در راستای سیاست پاکسازی قومی، این کوردها به‌اجبار در محله‌های تُرک‌نشین ساکن شدند و هرگز اجازه بازگشت به زادگاهشان داده نشد.

پس از این نبرد، نیروهای تُرکیه ده‌هزار کورد را در چند گور دسته‌جمعی زنده‌به‌گور کردند و بر فراز یکی از این گورها نوشتند: «کوردستان و ملت کورد در اینجا به خاک سپرده شدند.» قابل ذکر است که در سال ۱۹۸۴، نیروهای حزب کارگران کوردستان (پ‌ک‌ک) در همان مکان، این نوشته را با بمب منفجر کردند و بر جای آن نوشتند: "از اینجا قیام آزادی‌خواهان کوردستان آغاز شد."

تأثیرات مثبت و منفی قیام احسان نوری پاشا

سازمان نظامی‌ای که احسان نوری پایه‌گذاری کرد، نقش مهمی در سازماندهی نیروهای ملی کورد داشت که به‌صورت ساختارمند به مبارزه پرداختند و توانمندی هماهنگی و مقاومت کوردها را نشان دادند. همچنین این قیام موجب افزایش توجه بین‌المللی به مسئله‌ی کورد و خواسته‌ها و حقوق مشروع ملت کورد شد.

اما شکست این قیام، ضربه‌ی سنگینی به جامعه‌ی کورد وارد کرد؛ از جمله آوارگی، نابودی فرهنگی و افزایش بی‌اعتمادی میان مردم کورد و دولت تُرکیه، که مسیر مذاکرات آینده درباره‌ی خودمختاری یا استقلال را دشوارتر کرد.

دلایل اصلی شکست این قیام

نابرابری نظامی: نیروهای کورد از نظر تعداد، تجهیزات و به‌ویژه نیروی هوایی به‌شدت از ارتش تُرکیه عقب‌تر بودند و همین باعث شکست نظامی شد.

نبود حمایت بین‌المللی: علی‌رغم تلاش‌های فراوان، جنبش ملی‌گرای کورد نتوانست حمایت جدی قدرت‌های جهانی را جلب کند.

تفرقه‌ی داخلی: اختلافات درون‌کوردی میان گروه‌ها و رهبران کورد مانع از شکل‌گیری جبهه‌ای متحد شد و انسجام کلی حرکت ملی را تضعیف کرد.

با وجود همه‌ی این مسائل، احسان نوری پاشا به‌عنوان شخصیتی تاریخی و نماد خواست ملت کورد برای آزادی، در تاریخ مبارزات ملت کورد جایگاهی ماندگار دارد.



احسان نوری پاشا و همسرش خجیج یاشار

احسان نوری پاشا در سال ۱۸۹۳ میلادی در شهر بتلیس زاده شد و در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۷۶، در شهر تهران، در آستانه‌ی درِ منزل خود به ده‌ست یک موتورسوار تُرک به قتل رسید.

٤.١٨– قیام سید رضا درسیمی در سال ۱۹۳۷ میلادی

سید رضا درسیمی (۱۸۶۳–۱۹۳۷ میلادی) یکی از رهبران برجسته و بانفوذ کوردهای علوی زازا در منطقه درسیم از شمال کوردستان بود. وی در سال ۱۹۳۷ میلادی رهبری قیامی برای استقلال کوردستان علیه ارتش اشغالگر تُرکیه را بر عهده گرفت و از دولت تُرکیه خواستار به‌رسمیت‌شناسی هویت ملی کوردستان شد.

پس از تأسیس جمهوری تُرکیه در سال ۱۹۲۳، مصطفی کمال پاشا سیاستی یکسان‌ساز و مبتنی بر تُرک‌گرایی را در پیش گرفت که هدف آن تُرک‌سازی تمامی کوردهای شمال کوردستان بود. این سیاست‌ها شامل تحمیل زبان تُرکی، آموزش و پرورش به زبان تُرکی، کوچ اجباری کوردها به شهرهای تُرک‌نشین، تقسیم املاک و زمین‌های شمال کوردستان میان تُرک‌زبانان، ایجاد گروه‌های نژادپرست تُرک، تبعیض میان ملت تُرک و کورد، حذف کامل کوردها از ساختار حاکمیت و نفی هویت ملی کوردها در تُرکیه و شمال کوردستان می‌شد.

از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۷ میلادی، کوردهای منطقه درسیم نیمه‌مستقل بودند و تحت تسلط مستقیم ارتش تُرکیه قرار نداشتند. مردم این نواحی نه مالیات به دولت تُرکیه می‌دادند و نه به خدمت اجباری سربازی دولت تُرکیه میرفتند. آنان خواستار استقلال تمامی شمال کوردستان بودند. در واکنش به سیاست‌های اشغالگرانه و سرکوبگرانه دولت تُرکیه، کوردهای درسیم تحت رهبری سید رضا در سال ۱۹۳۷ برای آزادی کوردستان علیه حکومت تُرکیه قیام کردند.

دولت تُرکیه در ابتدا آمادگی نظامی برای جنگ با کوردهای کوهستانی درسیم را نداشت، چرا که به‌عنوان حکومتی نوپا، درگیر ساماندهی و تثبیت ارتش بود. اما طی چند سال ارتش خود را تقویت کرد و با نقشه‌ای فاشیستی به کوردها حمله‌ور شد.

در سال ۱۹۳۶، برای سرکوب خودمختاری درسیم، مصطفی کمال پاشا ژنرال عبدالله آلپ‌دوغان را به‌عنوان فرمانده نظامی منطقه منصوب کرد و اختیارات کامل برای سرکوب شورش کوردها را به او داد. ارتش تُرکیه در تمامی مناطق درسیم پایگاه‌های نظارتی ایجاد کرد، نیروهای خود را افزایش داد و هواپیماهای جنگی به‌طور مداوم آسمان منطقه را بمباران می‌کردند. با تشدید تنش‌ها، سید رضا تلاش کرد از طریق گفتگو راهی برای صلح بیابد و پسرش را نزد آلپ‌دوغان فرستاد؛ اما آلپ‌دوغان او را در سیرجان اعدام کرد و حملات را شدت بخشید.

در سال ۱۹۳۷، مناطق درسیم، ارزروم و کوچ‌گری تحت کنترل شورش سید رضا قرار گرفت. در آغاز همان سال، وی سران قبایل محلی را گرد هم آورد و به‌طور مشترک کاروانی از نیروهای ارتش تُرکیه را درهم شکست. در این مرحله، دولت تُرکیه نقشه‌ای تیره برای ترور فرمانده نیروهای شورشی کورد، علی شیر، کشید که توسط فردی خائن به نام «رهبر» که از نزدیکان سید رضا بود، انجام شد. رهبر سر بریده‌ی علی شیر را نزد مصطفی کمال پاشا برد و در مقابل طلا و ثروت زیادی به دست آورد. پس از این پیروزی، تُرک‌ها خود سر رهبر را بریدند و اموالش را غارت کردند.

علی شیر یکی از فرماندهان بی‌نظیر و شجاع کورد بود و همسرش زریفا نیز دوشادوش او در تمامی جبهه‌ها علیه ارتش تُرکیه می‌جنگید. قابل ذکر است که برای سرکوب این قیام، به دستور مستقیم کمال پاشا، بیش از ۲۵۰۰۰ سرباز همراه با پشتیبانی هوایی به منطقه اعزام شدند. علیرغم کمبود نیرو و تسلیحات، کوردها مقاومتی شدید از خود نشان دادند. نبردها تا پایان سال ۱۹۳۷ ادامه یافت و تلفات سنگینی از هر دو طرف برجای گذاشت. در پاییز همان سال، ژنرال آلپ‌دوغان از درِ صلح وارد شد و طرحی فریبکارانه برای گفت‌وگو با کوردها ترتیب داد. به بهانه پذیرش خودمختاری، سید رضا را به ارزروم دعوت کرد. او را دستگیر و به همراه پسر ۱۶ ساله‌اش و هشت تن از فرماندهان کورد به شهر خارپوت (الازیغ) فرستاد. پس از هشت روز، بدون هیچ محاکمه‌ای، در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۳۷، همگی اعدام شدند.

در خارپوت ابتدا پسر سید رضا در مقابل چشمان پدرش اعدام شد، سپس خود سید رضا و دیگر اعضای خانواده، حتی کودکان، نیز به دار آویخته شدند. همزمان، دولت تُرکیه در مناطق درسیم و ارزروم، به‌صورت بی‌رحمانه‌ای دست به قتل‌عام گسترده زد و این جنایت‌ها به‌عنوان

یکی از بزرگ‌ترین نسل‌کشی‌های صورت‌گرفته علیه ملت کورد در آن دوره شناخته می‌شود. در حدود ۱۰۰,۰۰۰ کورد در این قتل‌عام‌ها کشته شدند.

دولت تُرکیه کودکان بازمانده را به شهرهای تُرک‌نشین منتقل کرد و در مدارس مخصوص، آموزش‌هایی علیه هویت کوردی به آنان داد. برخی از این کودکان بعدها به فاشیست‌ترین ژنرال‌های تُرکیه تبدیل شدند که در سرکوب دیگر قیام‌های کوردستان نقش ایفا کردند. این کودکان هیچ‌گاه ندانستند که کورد هستند، چرا که از همان کودکی زبان و هویتشان حذف شده بود. در تمامی مدارس تُرکیه، آموزش زبان کوردی ممنوع بود تا ریشه‌های فرهنگی و زبانی کوردها خشکیده شود. قابل‌ذکر است که مردم درسیم عمدتاً پیرو مذهب علوی هستند و به همین دلیل این نسل‌کشی به‌عنوان «نسل‌کشی علویان» یا «نسل‌کشی درسیم» نیز شناخته می‌شود.

پیامدها و نتایج قیام

پس از اعدام سید رضا، قیام به مدت یک سال دیگر ادامه یافت، اما در نهایت با شدت تمام سرکوب شد. بیش از ۱۰۰,۰۰۰ کورد کشته شدند، بسیاری به‌زور به مناطق تُرک‌نشین کوچ داده شدند و روستاهای متعددی نابود گشتند. بسیاری از شورشیان دستگیر شده و اعدام شدند و حتی زنان و کودکان زنده‌زنده سوزانده شدند. تنها آمار کشته‌شدگان مسلح حدود ۴۰,۰۰۰ نفر برآورد شده است.

دلایل شکست قیام

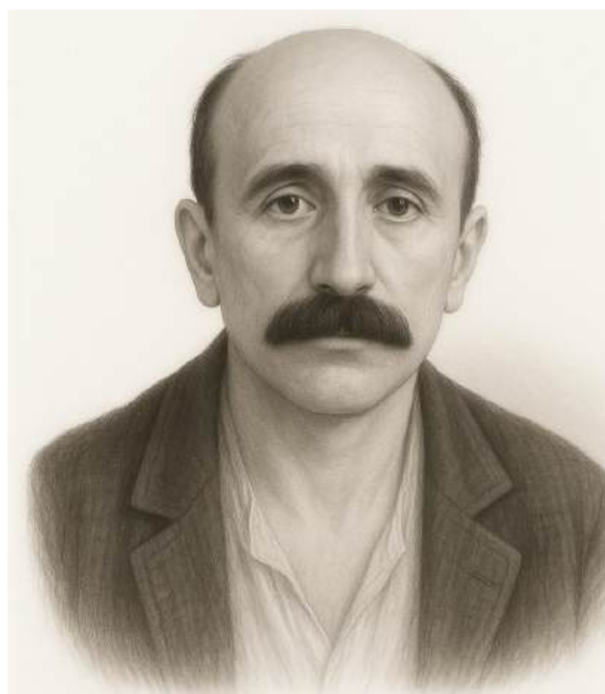
نابرابری نظامی: ارتش تُرکیه از لحاظ تعداد، تجهیزات و امکانات، به‌ویژه در زمینه‌ی نیروی هوایی، برتری مطلقی داشت.

خیانت در مذاکرات: دستگیری و اعدام سید رضا و فرماندهان شورش، باعث تضعیف روحیه و فروپاشی ساختار قیام شد.

انزوای جغرافیایی: قیام تنها در منطقه‌ی درسیم رخ داد و فاقد حمایت گسترده داخلی و بین‌المللی بود.

نتیجه‌گیری

مقاومت سید رضا نماد مبارزه ملت کورد با اشغالگری و نژادپرستی دولت تُرکیه و تلاشی برای احقاق هویت ملی کوردستان بود. آخرین سخنان او پیش از اعدام، گواهی بر تعهد پایدار به آرمان ملت کورد و الهام‌بخش نسل‌های آینده بود. به همین دلیل، قیام درسیم به‌عنوان یکی از رویدادهای برجسته و تأثیرگذار در تاریخ معاصر ملت کورد باقی مانده است. این قیام نماد ایثار، فداکاری و پایمردی در راه هویت، آزادی و استقلال کوردستان به‌شمار می‌رود.



علی شیر



سید رضا درسیمی



علی شیر و همسرش زەریفە

۴.۱۹– جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵ میلادی)

جنگ جهانی دوم که بخش‌هایی از سرزمین کوردستان را نیز دربر گرفت، جز ویرانی، قحطی، آوارگی، و کشته شدن ده‌ها هزار کورد، هیچ دستاوردی برای ملت کورد نداشت.

خلاصه‌ی جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم یک درگیری گسترده‌ی جهانی بود که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ میلادی ادامه یافت و اکثر کشورهای جهان را درگیر خود کرد. این جنگ خون‌بارترین نبرد تاریخ بشریت بود که در آن حدود ۷۰ تا ۸۵ میلیون نفر جان خود را از دست دادند.

طرف‌های اصلی در جنگ

متفقین شامل: ایالات متحده آمریکا، پادشاهی متحد بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی (روسیه)، چین، فرانسه، و کشورهای دیگر نظیر کانادا، استرالیا و هند.

نیروهای محور شامل: آلمان نازی (به رهبری آدولف هیتلر)، ایتالیا (تا سال ۱۹۴۳ به رهبری بنیتو موسولینی) و ژاپن (به رهبری امپراتور هیروهیتو و فرماندهان نظامی ژاپن).

علل آغاز جنگ جهانی دوم

پس از پایان جنگ جهانی اول و پیمان ورسای در سال ۱۹۱۹، آلمان به شدت مجازات شد که این امر به بحران اقتصادی و زمینه‌سازی برای ظهور هیتلر انجامید. بخشی از دلایل جنگ، تضاد ایدئولوژیک میان فاشیسم (آلمان، ایتالیا، ژاپن) و دموکراسی–کمونیسم (متفقین) بود.

رویدادهای مهم جنگ جهانی دوم

در سال ۱۹۳۹ آلمان با حمله به لهستان، جنگ را آغاز کرد. بریتانیا و فرانسه با آلمان اعلام جنگ کردند.

در سال ۱۹۴۰ آلمان فرانسه را اشغال کرد و جنگ هوایی علیه بریتانیا را آغاز نمود.

در سال ۱۹۴۱ آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد (عملیات بارباروسا). ژاپن به پایگاه نظامی "پرل هاربر" آمریکا در هاوایی حمله برد و آمریکا وارد جنگ شد.

در سال ۱۹۴۳-۹۲ا نبرد استالینگراد نقطه‌ی عطفی در جبهه‌ی شرقی بود که طی آن شوروی پس از یک سال نبرد خونین، نیروهای آلمان را شکست داد. در نبرد میدوی نیز آمریکا گسترش نظامی ژاپن را متوقف کرد.

در سال ۱۹۴۴نیروهای متفقین در خاک فرانسه پیاده شدند و در نبرد پاریس (۲۵ اوت ۱۹۴۴) آلمان را عقب راندند.

در سال ۱۹۴۵ پس از خودکشی هیتلر در ۳۰ آوریل، آلمان تسلیم شد. آمریکا در ۶ اوت شهر هیروشیما و در ۹ اوت شهر ناکازاکی را هدف بمباران اتمی قرار داد. ژاپن در ۱۵ اوت تسلیم شد و جنگ در ۲ سپتامبر ۱۹۴۵ رسماً پایان یافت.

تأثیرات جنگ جهانی دوم بر کوردها و کوردستان

اگرچه جنگ جهانی دوم به‌صورت مستقیم در خاک کوردستان جریان نداشت، اما از چند جنبه بر ملت کورد تأثیر گذاشت:

ایران، عراق و سوریه یا در جنگ مشارکت داشتند یا تحت تأثیر آن قرار گرفتند.

تُرکیه ظاهراً بی‌طرف ماند، اما تحت فشار شدید متفقین قرار داشت.

عراق در سال ۱۹۴۱ برای مدت کوتاهی طرفدار و تحت نفوذ دولت آلمان قرار گرفت، اما به‌سرعت توسط بریتانیا کنترل شد.

ایران در سال ۱۹۴۱ به‌دست بریتانیا و اتحاد شوروی اشغال شد و این امر تأثیر مستقیمی بر کوردهای شرق کوردستان داشت. در همین بستر بود که در سال ۱۹۴۶، نخستین جمهوری کوردستان در مهاباد با حمایت اتحاد شوروی تأسیس شد.

٤.٢٠– تأسیس جمهوری کوردستان در مهاباد در سال ۱۹۴۶ میلادی

با آغاز جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۲ میلادی، نیروهای آمریکا و بریتانیا جنوب ایران و ارتش شوروی شمال ایران و شرق کوردستان را اشغال کردند. نیروهای شوروی در دوران حاکمیت استالین، به مدت چهار سال در شرق کوردستان باقی ماندند.

در همین دوران، نخستین سازمان سیاسی مدرن کورد به نام «کومله ژیانه‌وه‌ی کورد» (کومله ژ.ک) در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۴۳ در شهر مهاباد توسط گروهی از مبارزان کورد تأسیس شد. هدف این سازمان، رهایی ملت کورد از سلطهٔ اشغالگران بود. پس از تأسیس، قاضی محمد به این سازمان دعوت شد و به‌دلیل اعتبار بالای اجتماعی‌اش، به رهبری کومله برگزیده شد. سپس در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۴۵، نام این سازمان به «حزب دموکرات کوردستان» تغییر یافت. این حزب بر پایهٔ مبارزه برای استقلال کوردستان تأسیس شد. بخشی از خاک شرق کوردستان در آن زمان تحت کنترل شوروی قرار داشت، و بستر مناسبی برای تشکیل یک دولت محلی کوردی فراهم آمده بود.

با حمایت مردم منطقه موکریان، قاضی محمد در تاریخ ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶، تأسیس جمهوری کوردستان را در میدان چوارچرای شهر مهاباد اعلام کرد. در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۴۶، نمایندگان این جمهوری سوگند یاد کردند و فعالیت‌های حکومتی آغاز شد. در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ نیز پیمان دوستی و همکاری میان ملت‌های آذری و کورد امضا شد.

در جمهوری کوردستان، زنان نیز نقش پررنگی داشتند و در سیاست و اداره جمهوری مشارکت فعال داشتند. ارتش شوروی به مدت یازده ماه از جمهوری مهاباد حمایت کرد.

پس از این دوره، شوروی با دولت ایران به توافق رسید و نیروهای خود را از ایران و شرق کوردستان خارج کرد. در نتیجه، عمر جمهوری تنها ۱۱ ماه بود و قلمرو آن به شهرهای مهاباد، بوکان، دارياس (نقده)، اشنویه، خانه، بخشی از ورمه (ارومیه)، سردشت و بانه محدود می‌شد. پس از خروج شوروی، حکومت پهلوی به شهر ته‌وریز (تبریز) حمله کرد و با سرکوب

شدید مردم این شهر، بار دیگر کنترل کوردستان را در دست گرفت و به سمت مناطق کوردی پیشروی کرد.

قاضی محمد برای جلوگیری از کشتار مردم کورد، تصمیم گرفت با ارتش ایران وارد جنگ نشود؛ زیرا به‌خوبی می‌دانست که در برابر ارتشی منظم و مسلح، مقاومت نتیجه‌ای جز خون‌ریزی نخواهد داشت. بنابراین تلاش کرد جمهوری را بدون خشونت تحویل دهد. در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶، مهاباد بار دیگر به‌دست ارتش ایران اشغال شد، جمهوری سرنگون شد و قاضی محمد همراه با برادرش صدر قاضی و پسرعمویش سیف قاضی که نماینده مردم مهاباد در پارلمان ایران و وزیر جنگ جمهوری بود، در تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۴۷ در میدان چوارچرای مهاباد به‌دست نیروهای ایرانی اعدام شدند.

همچنین ۲۰ تن از یاران وفادار پیشوا و رهبران جمهوری کوردستان در شهرهای مهاباد، سقز و بوکان توسط ارتش اشغالگر ایران به‌دار آویخته شدند.

ژنرال مصطفی بارزانی در آن زمان فرمانده کل نیروهای نظامی جمهوری کوردستان بود. به فرمان قاضی محمد، او نیز وارد جنگ با ارتش ایران نشد و پیش از ورود ارتش ایران، نیروهای خود را از مهاباد به داریاس (نقده)، شنو (اشنویه) عقب نشاند و پس از سه ماه مقاومت در برابر سه جبههٔ مهاجم، به‌سمت رود آراس کوردستان سرخ رفت و از آنجا به خاک شوروی پناه برد.

دستاوردهای مثبت جمهوری کوردستان

آموزش به زبان کوردی: تدریس در مدارس به زبان کوردی آغاز شد و کتاب‌ها، روزنامه‌ها و موسیقی کوردی گسترش یافت.

هویت ملی کوردها: پرچم کوردستان برافراشته شد و فرهنگ کوردی به‌طور رسمی به‌رسمیت شناخته شد.

نیروی نظامی مستقل: جمهوری دارای ارتش خود بود که از سوی پیشمرگه‌ها و نیروهای بومی پشتیبانی می‌شد.

پشتیبانی بین‌المللی: در ابتدا شوروی پشتیبان جمهوری بود و سلاح و کمک‌های لجستیکی در اختیار آن گذاشت.

حمایت ملی کوردها: ژنرال مصطفی بارزانی با هزاران مبارز کورد از جنوب کوردستان به حمایت جمهوری شتافت.

با وجود عمر کوتاه، جمهوری کوردستان در تاریخ ملت کورد به نماد اراده ملی، خواست برای استقلال، و مقاومت در برابر سرکوب و بی‌عدالتی بدل شد. جنبش‌های ملی کورد در تمامی بخش‌های کوردستان از تجربهٔ جمهوری کوردستان الهام گرفتند. اکنون، با گذشت نزدیک به ۸۰ سال از سقوط آن، خواسته‌های جمهوری کوردستان همچنان در دل ملت کورد زنده است و الهام‌بخش ادامهٔ مبارزه برای حقوق ملی، فرهنگی و سیاسی کوردها در سراسر خاورمیانه است.

عوامل ضعف و شکست جمهوری کوردستان

ضعف نظامی: شمار نیروهای کورد اندک بود، تسلیحات ضعیف بود و ارتشی حرفه‌ای و مدرن وجود نداشت.

قتل‌عام‌ها: پس از سقوط جمهوری، ده‌ها فرمانده و مبارز کورد بین ژانویه تا مارس ۱۹۴۷ اعدام شدند.

یأس و ناامیدی: بسیاری از رهبران کورد اعدام، زندانی یا تبعید شدند. ارتش ایران به‌گونه‌ای بی‌رحمانه‌تر از پیش، دست به سرکوب و شکنجه مردم بی‌دفاع شرق کوردستان زد.

عدم حمایت قدرت‌های جهانی: با خروج شوروی، کوردها بدون حامی رها شدند و ایران با حمایت غیررسمی بریتانیا و آمریکا، جمهوری کوردستان را سرکوب کرد.

پاسخ سریع و خشن ایران: دولت پهلوی با استفاده از تمام توان نظامی خود، به‌سرعت جمهوری را درهم شکست.

عدم وحدت داخلی کوردها: همهٔ نیروهای کورد از جمهوری کوردستان پشتیبانی نکردند. برخی مناطق مانند سنه (سنندج)، کرماشان، ایلام و لورستان هیچ مشارکتی نداشتند، و حتی بخشی از نیروهای منطقه موکریان نیز به‌سرعت به ارتش ایران پیوستند.

فقر اقتصادی و منابع ضعیف: جمهوری کوردستان با مشکلات مالی و نظامی جدی روبرو بود و امکانات اندکی در اختیار داشت.



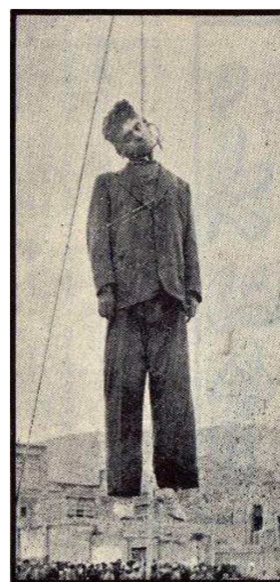
قاضی محمد (پیشەوا)



محمد قاضی (پیشەوا)



صیف قاضی



صدر قاضی



پرچم جمهوری کوردستان

٤.٢١– قیام ژنرال مصطفی بارزانی در سال ۱۹۶۱ میلادی

ملا مصطفی بارزانی، شخصیتی برجسته‌ی ملی و رهبر کاریزماتیک حزب دموکرات کوردستان (شاخه جنوب کوردستان که خود را پارت دموکرات کوردستان مینامند) بود که برای چندین دهه در راه احقاق حقوق و خودمختاری ملت کورد، به‌ویژه در جنوب کوردستان، مبارزه کرد. زندگی و مبارزات او با فراز و نشیب‌های فراوان، منازعات سیاسی، نظامی، و تعاملات پیچیده با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی همراه بود که تأثیرات ژرفی هم بر درون کوردستان و هم بر سطح ملی عراق گذاشت. در ادامه، به بررسی جنبه‌های گوناگون زندگی، مبارزات، دستاوردها، شکست‌ها و پیامدهای سیاسی شورش ژنرال بارزانی پرداخته می‌شود.

مصطفی بارزانی در ۱۴ مارس ۱۹۰۳ در منطقه‌ی بارزان در جنوب کوردستان و در خانواده‌ای شناخته‌شده کورد به دنیا آمد. برادرش شیخ احمد بارزانی رهبر طریقت بارزان بود و نقش بارزی در مقاومت‌های مردمی ایفا کرد. بارزانی در دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۰ میلادی در جریان مقاومت‌های مسلحانه کوردها علیه استعمار بریتانیا و دولت مرکزی عراق شرکت فعال داشت. نخستین قیام نظامی گسترده‌ی او در سال ۱۹۴۳ علیه حکومت عراق و نیروهای بریتانیایی بود که بخشی از مقاومت ملی کوردها در برابر حکومت مرکزی عراق محسوب می‌شود. هرچند این قیام سرکوب شد، اما بارزانی و نیروهایش به مناطق کوهستانی عقب‌نشینی کرده و مبارزه برای خودمختاری را ادامه دادند.

در دوران جنگ جهانی دوم و پس از آن، بارزانی چند سالی را در تبعید در اتحاد جماهیر شوروی سپری کرد. اتحاد شوروی تا حدی حامی آرمان کوردها بود و روابط بارزانی با مقامات شوروی نقش مهمی در آینده‌ی سیاسی او ایفا کرد.

از اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰، بارزانی در شوروی زندگی کرد. این دوران تأثیر عمیقی بر دیدگاه‌های سیاسی و رویکرد ایدئولوژیک او گذاشت و پس از بازگشت به عراق در فاصله‌ی ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱، رهبری جنبش ملی کوردها را برعهده گرفت. به‌ویژه در جنوب کوردستان، نیروهای پیشمرگه تحت فرماندهی او تأثیر مهمی در تحولات سیاسی منطقه داشتند.

پس از سقوط سلطنت در عراق و تأسیس جمهوری به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم، حکومت جدید وعده خودمختاری را به کوردها داد. اما این وعده هرگز عملی نشد و در پی آن، درگیری‌های مسلحانه از سر گرفته شد. در نتیجه عدم تحقق وعده خودمختاری، بارزانی در سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ رهبری قیام گسترده کوردها را علیه دولت مرکزی عراق برعهده گرفت. نیروهای پیشمرگه به‌طور عمده در جنوب کوردستان به نبرد پرداختند و توانستند بیشتر این مناطق را آزاد کنند.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۰، بارزانی تلاش گسترده‌ای برای جلب حمایت بین‌المللی از مسئله کوردستان کرد. اگرچه در آغاز شورش کوردها مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی و برخی کشورهای غربی قرار گرفت، اما به‌سرعت این حمایت‌ها به دلیل تغییر معادلات سیاسی جهانی کاهش یافت.

در توافق‌نامه‌ی مارس ۱۹۷۰، میان ژنرال بارزانی و دولت عراق به رهبری احمد حسن البکر، توافق‌نامه‌ای صلح‌آمیز حاصل شد. این توافق‌نامه متضمن وعده‌ی خودمختاری برای کوردها در عراق بود. در این دوره، بارزانی نفوذ سیاسی و نظامی قابل‌توجهی یافت و توانست اداره مناطق کوردنشین را در اختیار بگیرد.

نتیجه توافق‌نامه

اگرچه روی کاغذ توافق‌نامه ۱۹۷۰ خودمختاری را به کوردها اعطا می‌کرد، اما در عمل این وعده‌ها به‌درستی اجرا نشد و دولت عراق به تعهدات خود پایبند نماند، که این موضوع سبب افزایش ناامیدی میان مردم و رهبران کورد به‌ویژه ژنرال بارزانی شد.

پس از بی‌نتیجه ماندن توافق‌نامه، ژنرال بارزانی در سال ۱۹۷۴ مجبور به آغاز مجدد مبارزه مسلحانه علیه دولت عراق شد. این بار نیز نیروهای پیشمرگه وارد نبرد شدند، اما در نهایت کوردها موفق نشدند پیروزی تعیین‌کننده‌ای کسب کنند. در این مقطع، بارزانی از حمایت مستقیم ایران برخوردار شد، چرا که حکومت ایران به‌صورت آشکار در پی تضعیف دولت عراق بود. کمک‌های تسلیحاتی و مالی ایران به بارزانی در ابتدا توانست باعث موفقیت‌های ابتدایی شود.

در سال ۱۹۷۵، نیروهای بارزانی به‌شدت تضعیف شدند. توافق الجزایر میان ایران و عراق سبب شد که ایران حمایت خود از بارزانی را متوقف کند. این توافق‌نامه عملاً پایان مقاومت کوردها در جنوب کوردستان را رقم زد. در نتیجه، با قطع حمایت ایران، نیروهای بارزانی به داخل ایران عقب‌نشینی کردند و بسیاری از پیشمرگه‌ها کشته یا آواره شدند. جنبش کوردها دچار شکست سنگینی شد و بارزانی ناچار شد تا پایان عمر در تبعید و در ایالات متحده زندگی کند.

پیامدهای شکست و دوران پس از ۱۹۷۵

پس از شکست این قیام، کوردها پراکنده شدند و گروه‌های جدیدی تشکیل دادند. به دلیل اختلافات سیاسی و رقابت درونی، درگیری‌های خونینی میان گروه‌های کورد درگرفت که بیش از یک دهه ادامه یافت و بار دیگر باعث تضعیف موقعیت کوردها در برابر حکومت عراق شد. در این زمان، صدام حسین رئیس‌جمهور عراق در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ حملات انفال را علیه کوردها آغاز کرد که شامل بمباران شیمیایی، کشتار جمعی، و کوچ اجباری ده‌ها هزار نفر بود. کوردها در برابر این وحشی‌گری‌ها نتوانستند مقاومت مؤثری داشته باشند و در نتیجه حدود ۱۸۲ هزار نفر قتل‌عام شدند.

تأثیرات مثبت قیام ژنرال بارزانی

ژنرال بارزانی به نمادی از مقاومت، آزادی‌خواهی، و غرور ملی کوردها تبدیل شد. او نقش مهمی در تقویت هویت ملی کوردها ایفا کرد. اگرچه نتوانست در طول حیات خود استقلال کوردستان را محقق سازد، اما تلاش‌های او مسئله‌ی کوردها را وارد معادلات بین‌المللی کرد و نگاه جهانی را به وضعیت کوردها در عراق، به‌ویژه پس از جنایت‌های انفال و بمباران شیمیایی حلبچه، جلب نمود.

تأثیرات منفی قیام ژنرال بارزانی

رهبری بارزانی گاه به اختلافات داخلی میان گروه‌های کورد منجر شد، به‌ویژه میان حزب دموکرات کوردستان، حزب سوسیالیست کوردستان، و اتحادیه میهنی کوردستان. این درگیری‌ها انسجام جنبش ملی کوردها را تضعیف کرد.

با وجود تلاش‌های فراوان، بارزانی هرگز نتوانست به هدف نهایی خود، یعنی تأسیس دولت مستقل کوردستان، دست یابد. رهبری او در جلب حمایت همه‌جانبه کوردها و نیز حمایت بین‌المللی لازم برای مقابله با قدرت متمرکز بغداد ناکام ماند.

موانع تحقق استقلال کوردستان

نبود اتحاد داخلی کوردها: یکی از عوامل اصلی شکست بارزانی در تحقق استقلال، تفرقه و رقابت میان کوردهای جنوب کوردستان بود. حزب دموکرات کوردستان و اتحادیه میهنی کوردستان به‌جای همگرایی، درگیر رقابت‌های داخلی بودند که باعث تضعیف تلاش‌های ملی شد.

حمایت محدود بین‌المللی: اگرچه بارزانی از حمایت‌هایی در شوروی و ایران برخوردار بود، اما نتوانست حمایت بین‌المللی قاطع و ماندگاری برای مقابله با دولت مقتدر و مجهز عراق کسب کند. وابستگی به بازیگران منطقه‌ای مانند ایران در نهایت به ضرر جنبش تمام شد، به‌ویژه زمانی که ایران در سال ۱۹۷۵ حمایت خود را متوقف کرد.

قدرت و خشونت دولت عراق: حکومت عراق به رهبری حزب بعث و شخصیت‌هایی مانند صدام حسین و علی شیمیایی، در سرکوب کوردها بسیار بی‌رحم و خشن عمل کردند. عملیات انفال در دهه‌ی ۱۹۸۰ ضربه بزرگی به جنبش کوردها وارد کرد و تلفات انسانی عظیمی به‌جا گذاشت که روند مقاومت را تضعیف کرد.



ژنرال مصطفی بارزانی

٤.٢٢– توافق‌نامه الجزایر در سال ۱۹۷۵ میلادی

توافق‌نامه الجزایر در سال ۱۹۷۵ میلادی به‌طور رسمی میان دولت‌های ایران و عراق در کشور الجزایر منعقد شد. با این حال، در نشست مربوط به امضای این پیمان، نمایندگان کشورهای تُرکیه، سوریه، آمریکا، بریتانیا و الجزایر نیز حضور داشتند. در چارچوب این توافق‌نامه، پیمان ۱۱ مارس ۱۹۷۰ که بر اساس آن خودمختاری جنوب کوردستان به رسمیت شناخته شده بود، نادیده گرفته شد. نمایندگان دولت‌های شرکت‌کننده بر سر سرکوب جنبش‌های انقلابی در تمامی بخش‌های کوردستان و بی‌اثر ساختن توان مقاومت کوردها، به توافق رسیدند که به‌صورت هماهنگ به همکاری بپردازند.

اشغال‌گران برای رسیدن به اهداف خود در این پیمان توافق کردند که تا عمق ده کیلومتری در خاک کوردستان اجازه پیشروی نظامی و ترسیم مرزهای دست‌ساز خود را داشته باشند و در مقابله با مبارزات آزادی‌خواهانه کوردها، همکاری نظامی و اطلاعاتی متقابل داشته باشند. در یکی از بندهای این توافق‌نامه، بر همکاری برای تحویل‌دادن نیروهای انقلابی کورد به یکدیگر تأکید شده بود.

٤.٢٣– قیام احمد توفیق (عبدالله اسحاقی) در سال ۱۹۵۰ میلادی

در سال ۱۹۵۰، گروهی از جوانان انقلابی در شرق کوردستان، با هدف ادامه راه پیشوا قاضی محمد و تحقق آرمان‌های جمهوری کوردستان، مبارزه‌ای اجتماعی علیه سلطه حکومت اشغال‌گر ایران آغاز کردند. در شهر مهاباد، چهره‌هایی چون احمد توفیق، غنی بلوریان، سلیمان معینی، امیر قاضی و اسماعیل شریف‌زاده، در سقز؛ ماموستا رشید حسینی، در خانه (پیرانشهر)؛ عبدالله زکی، و در سردشت؛ ماموستا خدر عباسی و ماموستا آواره (احمد شلماشی) رهبری این قیام را برعهده گرفته و هدایت حزب دموکرات کوردستان را نیز در دست داشتند.

در پی این تحولات، احمد توفیق به‌عنوان دبیر حزب دموکرات کوردستان انتخاب شد. به دلیل غیرقانونی بودن فعالیت‌های سازمانی حزب در آن بخش از کوردستان، مبارزات تشکیلاتی به‌صورت مخفیانه تا سال ۱۹۵۴ ادامه یافت؛ تا آن‌که احمد توفیق همراه با شماری از یارانش، زیر ضربات تهاجمی و وحشیانه نیروهای نظامی و پلیسی ایران، ناچار به عقب‌نشینی شده و جبهه مقاومت خود را به جنوب کوردستان منتقل کردند و به‌ناچار به انتخاب تاکتیک مبارزه چریکی روی آوردند.



احمد توفیق (عبدالله اسحاقی)

حزب دموکرات کوردستان، تحت رهبری احمد توفیق، تلاش‌ها و مبارزات خود را در داخل و خارج از شرق کوردستان ادامه داد تا اینکه شورای مرکزی حزب دموکرات در سال ۱۹۵۷ دکتر عبد الرحمن قاسملو را برای گفتگو با دانشجویان کورد به تهران فرستاد.

در تهران، دکتر عبدالرحمن قاسملو به همراه اسماعیل قاسملو توسط ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) دستگیر شد. او در مدت بازداشت تحت شکنجه قرار گرفت، اما پس از ۲۴ ساعت آزاد گردید. پس از آن، ساواک وی را به جنوب کوردستان فرستاد. قاسملو در این‌باره به همرزمانش گفت: "به‌صورت ساختگی و صوری قول همکاری و جاسوسی به ساواک دادم، به همین دلیل آزاد شدم."

ساواک، اسماعیل قاسملو که پسرعموی دکتر عبدالرحمن قاسملو بود، را از جزئیات همکاری و آزادی دکتر عبدالرحمن مطلع ساخت. اسماعیل، به بهانه‌ی آزادی خود، فهرستی از حدود ۲۵۰ نفر از اعضای مخفی و برجسته‌ی حزب دموکرات کوردستان را در اختیار ساواک قرار داد. در پی آن، ساواک تمامی این افراد را بازداشت و زندانی کرد. غنی بلوریان و عزیز یوسفی، دو تن از این کادرها، به مدت ۲۵ سال در زندان‌های رژیم پهلوی تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفتند.

با این حال، حزب دموکرات کوردستان به دکتر قاسملو اعتماد نداشت و پس از این رخداد، خواستار محاکمه‌اش شد.

در آن دوران، حزب شوعی (کمونیست) عراق قدرت بسیاری در میان احزاب عراق داشت و ارتباط قوایی با حزب توده ایران داشت، زیرا هر دو تحت نفوذ شوروی بودند. دکتر قاسملو بنا بر عضویت مخفی در حزب توده، توانست با حمایت حزب شوعی عراق از پیگرد قضایی نجات یابد و به سمت کارمند رسمی در وزارت بودجه و دارایی در بغداد منصوب شد.

این انتصاب در آن زمان بسیار مشکوک بود، زیرا به‌عنوان یک شهروند رسمی ایرانی در شرق کوردستان، این امر برای همه قابل‌تأمل و جای پرسش بود.

در سال ۱۹۶۴، کنگره دوم حزب دموکرات کوردستان در روستای سونه در جنوب کوردستان برگزار شد و احمد توفیق به‌عنوان دبیرکل انتخاب گردید. در همان کنگره، دکتر قاسملو به اتهام همکاری با ساواک و خیانت علیه قیام ملی کوردستان از حزب اخراج شد. غنی بلوریان و عزیز یوسفی، که در زندان‌های ساواک تحت شکنجه بودند، به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شدند.

پیش از برگزاری کنگره دوم، صلاح مهتدی که از اعضای حزب دموکرات کوردستان بود، از حزب جدا شد و حزبی مستقل به نام «حزب رستگاری کوردستان» تأسیس کرد که عمدتاً

در مناطق موکریان فعالیت داشت. اما بعدها مشخص شد که صلاح مهتدی از ابتدا عامل نفوذی ساواک بوده و به منظور ایجاد اختلاف میان رهبران کورد و جاسوسی برای ساواک، به حزب پیوسته بود. پس از افشای این واقعیت، صلاح مهتدی به آغوش ساواک فرار کرد و ساواک به‌طور کامل از او حمایت کرد و فرماندهی نیروهای مسلح وابسته به ساواک علیه مردم کورد را در منطقه موکریان به او سپرد.

احمد توفیق خدمات چشم‌گیری در جریان قیام جنوب کوردستان انجام داد و در کنار نیروهای بارزانی در مقاومت مسلحانه علیه حکومت عراق مشارکت داشت، تلاش‌ها و مبارزات بی‌وقفه‌اش برای اتحاد تمامی شاخه‌های انقلاب در کوردستان قابل‌تحسین و شایسته ستایش بود.

با این حال، در سال ۱۹۶۸، ملا مصطفی بارزانی شماری از رهبران حزب دموکرات کوردستان از جمله صدیق هنجیری و ملا رحیم مرجعلانی که از اعضای کمیته مرکزی بودند، را بازداشت، سپس به قتل رسانده و ناپدید کرد. در بهار همان سال، سلیمان موعینی و خلیل شوباش نیز توسط نیروهای وابسته به بارزانی دستگیر و در پاییز همان سال کشته شدند؛ اجسادشان به ساواک تحویل داده شد.

همزمان، صالح لاجانی به همراه ده نفر دیگر نیز توسط نیروهای بارزانی بازداشت و زنده تحویل حکومت ایران داده شدند. ساواک، صالح لاجانی و دو تن دیگر را در روستای جلدیان خانه (پیرانشهر) زنده‌به‌گور کرد و سایرین را در زندان‌های خود ناپدید ساخت. تنها فردی که در نهایت آزاد شد، شخصی به نام شیخه گردینه بود که دارای تابعیت عراقی بود.

پس از این رخدادها، احمد توفیق در پایان سال ۱۹۶۹ به خاطر ترس از اینکه ملا مصطفی بارزانی وی را به حکومت ایران تحویل دهد، ناچار شد از جنوب کوردستان به بغداد فرارکند و درخواست پناهندگی سیاسی از عراق کند.

در همان زمان، دکتر عبدالرحمن قاسملو با همکاری با کریم حیسامی، ملا حسن رستگار و ملا عبدالله حسن‌زاده توانست در بغداد موضعی علیه احمد توفیق ایجاد کند. در سال ۱۹۷۱، آنان در شهر کویه جنوب کوردستان و در منزل ملا حسن رستگار با حضور ۳۲ نفر از کادر حزب جلسه‌ای برگزار کردند. در آن جلسه، پیشنهاد قتل احمد توفیق ارائه شد.

در پی این مخالفت‌ها، احمد نستانی که یکی از شرکت‌کنندگان جلسه بود، همراه با ۱۵ پیشمرگ، به بغداد نزد احمد توفیق رفت.

دکتر قاسملو به‌عنوان کارمند رسمی عراق و همکار اطلاعاتی، درصدد طرحی علیه احمد توفیق بود و با کمک ملا عبدالله حسن‌زاده با احمد نستانی رابطه برقرار کرد و در نهایت احمد توفیق توسط دولت عراق دستگیر شد.

در سال ۱۹۷۱، دکتر قاسملو همراه با چند کورد شرق کوردستان که ساکن جنوب کوردستان که به‌صورت آزادانه در حال آمدوشد به عراق بودند و برخی هم کارمند رسمی دستگاه اطلاعات عراق بودند، جلسه‌ای در هتل شرایتون بغداد ترتیب دادند و گروهی از کادران حزب را دعوت کردند:

عبد الله زکی (قندیل): مسئول عالی روابط عمومی حزب دموکرات کوردستان.

شاعر ماموستا سالار (علی قوتبی): عضو کادر روابط عمومی

کاک خضری به‌ردرشان

عبدوله مام سعیدی

ملا محمد خانه‌خلی سردشت

این پنج نفر در جلسه علیه دکتر قاسملو موضع جدی گرفتند و گفتند:

تو به‌دلیل خیانت در کنگره دوم اخراج شده‌ای و تا زمانی که حزب دموکرات کوردستان تو را به‌عنوان عضو نپذیرد، حتی حق شرکت در کنفرانس و کنگره را نخواهی داشت.

سایر شرکت‌کنندگان، چون تحت حمایت دولت عراق قرار داشتند، اهمیتی ندادند. در آغاز جلسه، آن پنج نفر جلسه را ترک کردند.

دکتر قاسملو در چارچوب برنامه‌ای خیانت‌آمیز، احمد توفیق را توسط دولت عراق دستگیر و به زندان ابوغریب منتقل کرد. احمد توفیق پس از تحمل شکنجه‌های شدید، در اقدامی فجیع، داخل بشکه‌ای قرار داده شد و با پاشیدن اسید بر روی بدنش به قتل رسید. پیکر او نیز به‌صورت مخفیانه پنهان شد و اثری از آن باقی نماند.

احمد توفیق از سال ۱۹۵۰ تا زمان قتلش در سال ۱۹۷۱، رهبر جنبش انقلابی شرق کوردستان و دبیرکل حزب دموکرات کوردستان بود. او انسانی مبارز، فداکار و متعهد به ملت و سرزمین خود بود.

در سال ۱۹۷۲، دکتر عبدالرحمن قاسملو با حمایت حکومت بعث عراق، به‌صورت پنهانی نشستی را در بغداد برگزار کرد تحت عنوان «کنگره سوم حزب» و در جریان آن، حزبی جدید با نام «حزب دموکرات کوردستان ایران» را تأسیس نمود. دولت صدام حسین، واژه «ایران» را به نام حزب افزود و رهبری این حزب تازه‌تأسیس را به دکتر قاسملو سپرد.

پس از شکست قیام بارزانی در سال ۱۹۷۵، اعضای رهبری حزب دموکرات که از یاران احمد توفیق بودند، تحت تعقیب حکومت‌های ایران و عراق قرار گرفتند و ناچار به درخواست پناهندگی سیاسی از دولت عراق شدند. حدود ۵۵ نفر از اعضای رهبری حزب دموکرات، در شهر سنگسر واقع در جنوب کوردستان، رسماً خواهان پناهندگی سیاسی شدند.

این ۵۵ نفر به مدت ۹ روز در شهر رانیه در بازداشت به‌سر بردند. سپس، پس از پذیرش اولیه‌ی درخواست‌شان، توسط خودروهای نظامی و چند کامیون سنگین ارتش عراق به شهر کرکوک منتقل شدند و همان روز از طریق مرز خسروی به نیروهای ژاندارمری ایران تحویل داده شدند. این طرح ننگین، که به‌دست دکتر عبدالرحمن قاسملو، ملا عبدالله حسن‌زاده، ملا حسن رستگار، کریم حداد، محمدامین سیراجی و کریم حیسامی با همکاری صدام حسین و رژیم بعث طراحی و اجرا شد، در تاریخ ملت کورد با عنوان شانۆی خه‌یانت (نمایش خیانت) ثبت شده است.

آن‌هایی که تحویل داده شدند، تا فروپاشی حکومت پهلوی ایران در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ در زندان بودند. پس از شکستن درب زندان‌ها توسط مردم کورد شرق کوردستان، دوستان احمد توفیق آزاد شدند و دریافتند که انقلاب رخ داده و کوردستان آزاد گردیده است. با آزادی شرق کوردستان و فروپاشی رژیم پهلوی، حکومت بعث عراق دست به اقدام شدید دیگری زد و

دکتر عبدالرحمن قاسملو را به شرق کوردستان فرستاد؛ به‌این ترتیب حکومت عراق با عنوان حزب دموکرات کوردستان ایران، کنترل مناطق را در دست گرفت.

پس از آزادی زندانیان، توسط کمیته موقت رهبری حزب دموکرات، به‌منظور جلوگیری از رخداد جنگ داخلی، حزب «کومه‌له یکسانی کوردستان» در سال ۱۹۷۹ تأسیس شد؛ هسته‌ای که در برابر حملات دولت ایران مقاومت کرده و بسیاری از رهبران آن در راه استقلال کوردستان جان باختند.

کومه‌له یکسانی کوردستان معتقد بود که کوردستان باید برای استقلال مبارزه کند و تحت هیچ اشغالگری قرار نگیرد. با افتخار و جان‌باوری در راه خاک مقدس کوردستان ایستادند. بر خلاف دکتر عبدالرحمن قاسملو که برای تصاحب قدرت زیرکانه عمل می‌کرد.

گروهی از کسانی که به‌دلیل طرح خیانت‌آمیز دکتر قاسملو، تسلیم ساواک ایران شده بودند عبارت بودند از:

ماموستا رشید حسینی (شیدای کوردستان): عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کوردستان، دبیرکل کومه‌له یکسانی کوردستان و رئیس اتحادیه کشاورزان کوردستان. او در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران در ۱۷ اوت ۱۹۷۹ در منطقه کرفتوی سقز به شهادت رسید. قبر این مبارز در قبرستان سقز است.

عبد الله زکی (قندیل): مسئول روابط عمومی حزب دموکرات کوردستان، عضو رهبری کمیته اجرایی حزب و سپس عضو کمیته مرکزی کومه‌له یکسانی کوردستان؛ در مبارزه علیه تجاوزگران ایران در ۲۸ اوت ۱۹۸۲ در روستای بادین آباد خانه (پیرانشهر) شهید شد. قبر ایشان در روستای ترکش خانه (پیرانشهر) است.

شاعر بزرگ کورد، ماموستا سالار هورامی (علی قوتبی): کادر توانای حزب دموکرات کوردستان و عضو کمیته مرکزی کومه‌له یکسانی کوردستان. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۰ در روستای بیساران (واقع در نزدیکی مریوان) در حال مبارزه علیه مزدوران رژیم به شهادت رسید. قبر ایشان در روستای بیساران است.

ماموستا خدر قادر (خدر کوردستانی): از ساکنان سردشت و کادر فعال حزب دموکرات و کومەلەی یکسانی کوردستان، که همیشه در برابر اشغالگران کوردستان، شجاعانه مبارزه کرده است.

فردی بەنام قادراغا که در زندان ساواک زیر شکنجەهای شدید رژیم در سال ۱۹۷۵ به شهادت رسید.



انقلابیون از راست به چپ: سالار هورامی (علی قوتبی)، امیر قاضی، احمد توفیق (عبدالله اسحاقی)، رشید حسینی (شیدای کوردستان)، عبدالله زکی (قندیل).

٤.٢٤– قیام باکور (شمال کوردستان) به رهبری عبدالله اوجالان (آپو) در دهه ۱۹۷۰ میلادی

در بخش شمالی کوردستان (باکور)، استفاده از واژه «کورد» و زبان کوردی ممنوع شده بود و هر کسی که سخنی از کوردها به میان می‌آورد، با واکنش شدید و سرکوب نظام اشغالگر تُرکیه مواجه می‌شد. در این دوران دشوار و سرکوبگرانه، آپو به‌عنوان یک جوان مبارز و دانشجوی دانشگاه، به شناخت خویشتن و ملت کورد دست یافت. او دریافت که حکومت‌های اشغالگر کوردستان، ملت کورد را به کلی به فراموشی سپرده‌اند و مشغول نابودی تدریجی آن هستند. بنابراین، برای احیای ملت کورد، راه مبارزه و انقلاب را در پیش گرفت.

اوجالان در میان دانشجویان دانشگاه‌های آنکارا، دوستانی همچون کمال پیر، جمیل بایک، مظلوم دوغان، محمد خیری دورموش و حقی قرای پیدا کرد. این افراد نخستین نشست خود را در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۷۴ در منزلی در شهر آنکارا برگزار کردند و در این جلسه تصمیم گرفته شد یک سازمان انقلابی تشکیل دهند.

نشست دوم آن‌ها در منطقه دیکمن آنکارا در سال ۱۹۷۶ برگزار شد که در آن تصمیم گرفته شد فعالیت خود را از آنکارا به کوردستان گسترش دهند و هر یک از اعضا به شهری از کوردستان بروند تا مردم را بیدار و آگاه سازند. در همان سال، آن‌ها گروهی تحت عنوان «گروه ایدئولوژیک» تشکیل دادند و از آن زمان فعالیت خود را با نام «آپوچی» آغاز کردند.

در سال ۱۹۷۶، همرزمشان «آیدن گول»، یکی از اعضای این گروه، توسط چپ‌گرایان تُرک در شهر درسیم ترور شد.

سپس، در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۷۶، اولین کنگره آپوچی‌ها در روستای فیس، از توابع شهرک لیجه در منطقه آمد (دیاربکر) برگزار شد که در آن، حزب کارگران کوردستان (پ.ک.ک) تأسیس گردید. در ادامه، همرزم حقی قرای در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۷۷ در شهر عنتاب (دیلوک) توسط حزب پیشگام که یک گروه کوردی بود، ترور شد.

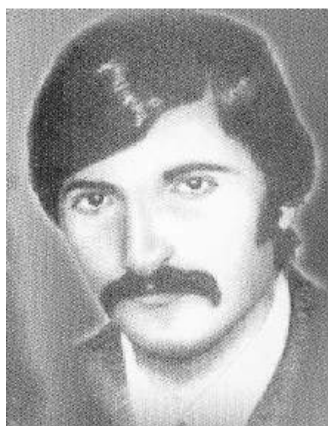
در پی آن، «کمال پیر» که نخستین دوست اوجالان بود و پس از وی به‌عنوان اولین رهبر این جنبش شناخته می‌شد، در سال ۱۹۷۹ به همراه «مظلوم خیری دورموش» توسط دولت تُرکیه در شهر خارپوت (الازیغ) بازداشت و به زندان دیاربکر منتقل شدند.

مظلوم دوغان، عضو کمیته مرکزی پ.ک.ک، در نوروز ۱۹۸۲ بدن خود را به آتش کشید تا نوروز را در زندان دشمن گرامی بدارد. او با این اقدام، نه تنها تسلیم دشمن نشد بلکه با فداکاری خود، روحیه‌ی مبارزه و امید را در دل یارانش زنده کرد و به فانوس شب تار اشغالگران تبدیل شد.

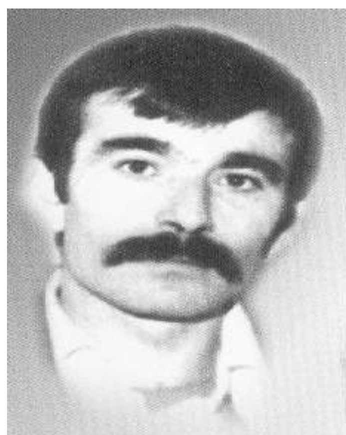
همزمان، «کمال پیر» و « خیری دورموش» در زندان، در اعتراض به ظلم و سرکوب، در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۲ با شعار «یا آزادی یا مرگ» اعتصاب غذای نامحدود خود را آغاز کردند و پس از دو ماه مبارزه جان خود را از دست دادند.



مظلوم دوغان



خیری دورموش



کمال پیر

در سال ۱۹۷۹ میلادی، عبدالله اوجالان (آپو) ناچار شد برای ادامه مبارزه انقلابی خود، از باکور (شمال کوردستان) به سوریه و لبنان مهاجرت کند.

حزب کارگران کوردستان (پ.ک.ک) با هدف دستیابی به استقلال برای سراسر کوردستان تأسیس شد و بر همین مبنا مبارزه‌ای فراگیر و مستمر را آغاز کرد. در تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۸۴، به رهبری همرزم عگید (معصوم قورقماز) که فرمانده کل ارتش آزادی‌بخش کوردستان بود، عملیات مسلحانه‌ای گسترده علیه اشغال‌گران تُرکیه آغاز شد.

عگید اهل فارقین (سیلوان) از توابع آمد بود و در تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۸۵، در کوهستان گوَر، در جریان نبردی با نیروهای اشغال‌گر تُرکیه، جان خود را از دست داد.



عه‌گید

در سال ۱۹۹۳، حزب کارگران کوردستان اعلام آتش‌بس یک‌جانبه کرد و تورگوت اوزال، رئیس‌جمهور وقت تُرکیه، هیئتی متشکل از نمایندگان کورد پارلمان شمال کوردستان را همراه با جلال طالبانی و چند روزنامه‌نگار با هدف حل مسألهٔ کورد و گفت‌وگو با اوجالان به دمشق اعزام کرد. اما پیش از بازگشت هیئت، دولت تُرکیه تورگوت اوزال را به قتل رساند و اعلام کردند که اوزال به علت ایست قلبی درگذشته است. بدین‌سان، تلاش‌های تورگوت اوزال که خود یک کورد و هم شهر اوجالان بود، به هیچ نتیجه‌ای نرسید.

قابل ذکر است که پس از گذشت ۶۸ سال از غیرقانونی بودن زبان کوردی، تورگوت اوزال در سال ۱۹۹۱ سخن گفتن به زبان کوردی در تُرکیه و باکور کوردستان را آزاد اعلام کرد.

در سال ۱۹۹۸، دولت تُرکیه با همکاری ناتو و حمایت ایالات متحده فشار سنگینی بر دولت سوریه وارد کرد و دولت سوریه ناچار شد عبدالله اوجالان را از دمشق اخراج کند. در پی آن، اوجالان در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۹۸ از سوریه به یونان و سپس به روسیه و ایتالیا رفت. اوجالان برای حل مسألهٔ کوردها، به‌شیوه‌ای صلح‌طلبانه و سیاسی به اروپا پناه برد، با این امید که بتواند از راه گفت‌وگو راه‌حلی بیابد.

در ایتالیا، اوجالان خواهان برگزاری کنفرانسی بین‌المللی برای حل مسألهٔ ملت کورد شد، اما همه دولت‌های جهان به‌ویژه ایالات متحده و آلمان، با رفتاری غیرانسانی در برابر این خواسته مقاومت کردند و منافع اقتصادی و روابطشان با اشغال‌گران کوردستان را بر حقوق ملت کورد ترجیح دادند.

فشارهای تُرکیه، آمریکا و آلمان باعث شد دولت ایتالیا اوجالان را از کشور اخراج کند و در نتیجه او را به مقصد نامعلومی فرستادند. هواپیمای اوجالان بر فراز آسمان اروپا پرواز کرد ولی هیچ کشوری به آن اجازه فرود نداد. در نهایت به روسیه، تاجیکستان، یونان و کنیا رفت.
سپس در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹، سازمان اطلاعات موساد اسرائیل و سازمان سیا آمریکا، اوجالان را ربوده و در حالتی نیمه‌بی‌هوش به دولت فاشیستی تُرکیه تحویل دادند.

دولت‌های غربی می‌خواستند انقلاب ملت کورد را در نطفه خفه کنند و در عین حال جنگ در کوردستان ادامه یابد تا منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی آنان تأمین شود.

پس از این فاجعه، ملت کورد با خشم انقلابی به خیابان‌ها آمدند و اعلام کردند که کورد هرگز با زور و سرکوب از بین نمی‌رود و تسلیم نخواهد شد. در جریان این اعتراضات، ۱۵۰ نفر از کوردهای چهار بخش کوردستان خود را به آتش کشیدند و خشم و نفرت خود را نسبت به اشغال‌گران کوردستان و دوگانگی جهان غرب در نام انسانیت ابراز کردند.

در تظاهرات حمایت از اوجالان در شرق کوردستان، مردم کورد در برابر گلوله‌های خونین نیروهای رژیم اشغال‌گر جمهوری اسلامی ایران قرار گرفتند و در یک روز ۲۷ نفر در شهر سنه (سنندج)، از جمله دو زوج جوان که در همان روز ازدواج کرده بودند، کشته شدند. دو نفر دیگر نیز در شهر ورمه (ارومیه) جان باختند و ده‌ها نفر زخمی و روانه زندان شدند.

در تظاهرات کوردهای آلمان در مقابل سفارت اسرائیل، چند جوان کورد هدف گلولۀ کارمندان سفارت قرار گرفتند که در نتیجۀ آن، چهار جوان کورد کشته و ده‌ها نفر زخمی شدند.

قابل ذکر است که پس از گسترش فعالیت حزب کارگران کوردستان در مناطق داخلی شمال کوردستان و شهرهای تُرکیه، شماری از روشنفکران انقلابی کورد در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۹۰ «حزب خلق» را تأسیس کردند. اما این حزب توسط دولت تُرکیه ممنوع اعلام شد و رهبرانش بازداشت و شماری نیز کشته یا آواره شدند.

سپس روشنفکران کورد ناامید نشدند و در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۹۲ «حزب دموکرات آزاد» را تشکیل دادند که در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۹۳ توسط دولت تُرکیه ممنوع شد.

پس از آن، در تاریخ ۷ مه ۱۹۹۳، «حزب دموکرات» شکل گرفت که آن نیز در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۹۴ ممنوع شد.

سپس کوردها در تاریخ ۲۳ مه ۱۹۹۶ «حزب دموکرات خلق» را تأسیس کردند. پس از ممنوعیت این حزب، «حزب چپ دموکراتیک» تشکیل شد و بعد از ممنوعیت آن، «حزب جامعه دموکراتیک» بنیان گذاشته شد. این حزب در انتخابات ۲۰۰۷ موفق شد ۲۱ نماینده کورد را به پارلمان تُرکیه بفرستد و ۹۹ شهرداری در شمال کوردستان را به دست گیرد.

در سال ۱۹۹۳، دولت تُرکیه طرح ترور نمایندگان کورد پارلمان را اجرایی کرد. در نتیجه، محمد سینجار نمایندۀ شهر ماردین در ۴ سپتامبر ۱۹۹۳ در شهر باتمان توسط ارتش اشغال‌گر تُرکیه ترور شد. چند نماینده دیگر همچون لیلا زانا و خطیب دجله (نمایندۀ دیاربکر)، سلیم صادق و ارحام دوغان (نماینده‌های ماردین) در تاریخ ۲ مارس ۱۹۹۴ به زندان آنکارا منتقل و هر یک به ۱۵ سال زندان محکوم شدند و از فعالیت سیاسی منع شدند.

دیگر نمایندگان کورد مانند زوبیر آیدار، رمزی کارتال، یاشار کایه، نظام‌الدین توغوچ و علی یگیت ناچار شدند به تبعید بروند و در سال ۱۹۹۵ «پارلمان کوردستان در تبعید» را در بلژیک تأسیس کردند. سپس در ۲۴ تا ۲۷ مه ۱۹۹۹ «کنگرۀ ملی کوردستان» در هلند تشکیل شد.

در سال ۲۰۱۰، «حزب دموکرات خلق» ممنوع شد و کوردها «حزب صلح و دموکراسی» را تشکیل دادند. قابل توجه است که با وجود فشارها و سرکوب‌های گستردۀ دولت تُرکیه، حزب

صلح و دموکراسی در انتخابات سال ۲۰۱۱ موفق شد ۳۶ کرسی در پارلمان تُرکیه به دست آورد.

سپس دولت تُرکیه صدها تن از اعضای این حزب کوردی را روانه زندان کرد. حتی در سال ۲۰۱۶، صلاح‌الدین دمیرتاش و فیگن یوکسک‌داغ، دو رئیس مشترک حزب صلح و دموکراسی، بازداشت و زندانی شدند.

در سال ۲۰۲۳، دولت تُرکیه حزب صلح و دموکراسی را ممنوع کرد و کوردها در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۳ «حزب برابری و دموکراسی» را تأسیس کردند. پس از ممنوعیت ده حزب کوردی در تُرکیه و شمال کوردستان، در انتخابات سال ۲۰۲۳، حزب برابری و دموکراسی موفق شد ۶۲ کرسی در پارلمان تُرکیه کسب کند و در انتخابات شهرداری‌ها، ادارهٔ شهرداری ۱۰ استان شمال کوردستان را نیز به دست گیرد؛ از جمله شهرهای وان، ماردین، آمد (دیاربکر)، باتمان، شرناخ، جولمریک، سیرت، بتلیس، درسیم و ایغدیر.

اوجالان در ۲۱ مارس ۲۰۱۳ فرایند صلح با دولت تُرکیه را آغاز کرد، اما در تابستان ۲۰۱۵ با حملات ارتش تُرکیه به مواضع حزب کارگران کوردستان این روند متوقف شد. در ۲۷ فوریه ۲۰۲۵، اوجالان خواهان آن شد که حزب کارگران کوردستان سلاح را کنار بگذارد تا مسألهٔ کوردها به‌طور صلح‌آمیز حل شود.

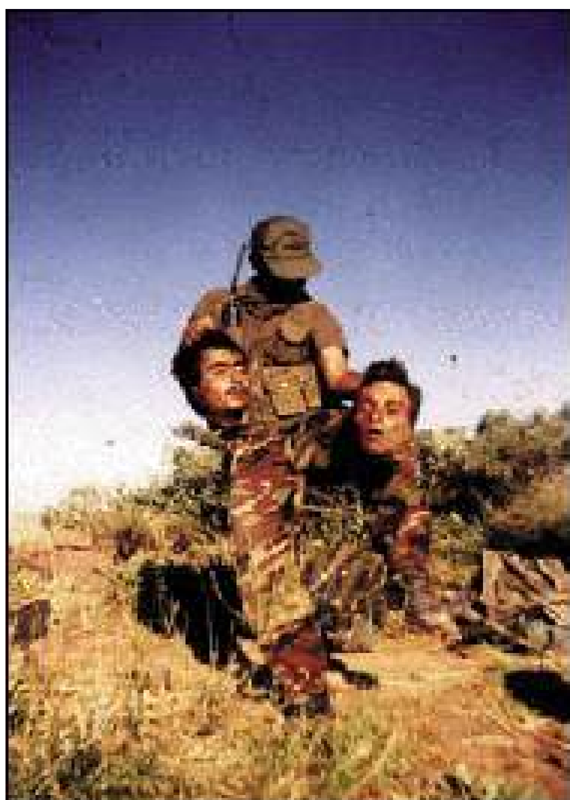
در تاریخ ۱۲ مه ۲۰۲۵، حزب کارگران کوردستان پس از برگزاری دوازدهمین کنگره خود و نزدیک به ۵۰ سال مبارزه، اعلام کرد که خود را منحل می‌کند و خواستهٔ اوجالان را تأیید نمود. اما دولت تُرکیه هیچ گامی برای صلح برنداشت و همچنان همانند گذشته، کوردها را فریب داده و بهانه‌های صلح را صرفاً ابزاری برای سرکوب بیشتر آنان قرار می‌دهد.

زیرا می‌دانند که از طریق جنگ نمی‌توانند کوردها را شکست دهند و حتی
جرأت ندارند نام «کورد» را بر زبان بیاورند؛ اما می‌کوشند با عنوانِ جعلیِ «صلح»، اهداف سلطه‌جویانهٔ خود را پیش ببرند. با این‌حال، از مواضع جنگ‌طلبانهٔ برخی جریان‌های تُرکیه برمی‌آید که این تلاش صلح‌جویانهٔ کوردها نیز ــ با برنامه‌ریزی سیستماتیکِ حکومت تُرکیه ــ احتمالاً به سیاستی تازه برای نابودی دستاوردهای به‌دست‌آمدهٔ ملت کورد بدل خواهد شد.



اوجالان در زمان محاکمه‌اش در دادگاه نظامی تُرکیه در سال ۱۹۹۹

اوجالان اکنون بیش از ۲۷ سال است که ر زندان فوق امنیتی جزیره‌ی امرالی در استانبول زندانی است، و با وجود این دوران طولانی حبس، همچنان توانسته است کاریزمای یک رهبر ملی کورد را حفظ کند و از هویت و حیثیت ملت کورد دفاع نماید.




جنایات رژیم فاشیستی تُرکیه علیه ملت کورد، به‌قدری بیرحمانه است که حتی با پیکرهای جان‌باختگان کورد نیز با توهین و بی‌حرمتی رفتار می‌کند. این اقدامات ضدانسانی شامل مثله‌کردن، بریدن سر، کشیدن اجساد بر زمین و سوزاندن آن‌ها می‌شود.

قابل توجه است که حزب کارگران کوردستان (پ.ک.ک) مسئولیت تاریخی خود را در دیگر بخش‌های کوردستان نیز برعهده گرفته و با نیروهای کورد دیگر مناطق در هماهنگی و همکاری قرار داشته و آنان را در سازمان‌دهی و خودسازی یاری داده است.

حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک) در سال ۲۰۰۴، به‌منظور دفاع از مردم شرق کوردستان، در کوهستان قندیل تأسیس شد. پژاک در مدت‌زمانی کوتاه توانست مبارزه‌ای مبتنی بر ارزش‌های ملی را رهبری کند و به‌عنوان سازمانی نماینده شرق کوردستان، حمایت گسترده‌ای از مردم این منطقه به‌عمل آورد.

٤.٢٥– قیام مردمی باشور (جنوب کوردستان) در سال ۱۹۹۱ میلادی

در آخرین روزهای تابستان سال ۱۹۹۰، رژیم عراق بدون هیچ مقاومتی کشور کویت را اشغال کرد. در پی این حمله، قدرت‌های جهانی به رهبری ایالات متحده آمریکا و تحت عنوان سازمان ملل متحد تصمیم به جنگ علیه عراق گرفتند. روشن است که این جنگ نه از سر دلسوزی برای مردم کویت یا حمایت از حقوق بشر، بلکه به‌منظور حفظ منافع نفتی و بازگرداندن کنترل منطقه به دست خودشان انجام گرفت. در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ حمله نظامی به عراق آغاز شد و تا ۲۸ فوریه همان سال ادامه یافت. در این مدت ۴۱ روزه، رژیم عراق بیش از صدهزار کشته و صدها هزار زخمی و آواره برجای گذاشت و سرانجام شکست را پذیرفت و از کویت عقب‌نشینی کرد.

در این شرایط، حکومت عراق در جنوب کوردستان بسیار تضعیف شده بود. مردم کورد با درک این فرصت، از تاریخ ۵ مارس ۱۹۹۱ از شهر رانیه خیزش خود را آغاز کردند و سپس در سراسر جنوب کوردستان علیه اشغالگری عراق قیام کردند و طی مدت کوتاهی تمام مناطق جنوب کوردستان را آزاد نمودند. در جشن نوروز سال ۱۹۹۱، شهر کرکوک نیز به دست مردم کورد آزاد شد.

مردم جنوب کوردستان امیدوار بودند همان‌طور که آمریکا و متحدانش برای منافع خود از مردم کویت در برابر حمله صدام حسین حمایت کردند، اکنون نیز از کوردها پشتیبانی کنند. اما چنین نشد. کشورهای عضو سازمان ملل متحد خیزش مردم کورد را برخلاف منافع خود دیدند و از شکل‌گیری یک حکومت مستقل کوردی هراس داشتند. از همین رو به رژیم عراق اجازه دادند که بار دیگر به مناطق کوردستان حمله کند.

در بیانیه‌های رژیم عراق تهدید به حمله شیمیایی علیه مردم کورد مطرح شد. سپس در برابر چشم قدرت‌های جهانی، از تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۹۱، هواپیماهای جنگی رژیم عراق که پرواز آن‌ها طبق توافق ممنوع اعلام شده بود، شهرهای جنوب کوردستان را بمباران کردند. در این حملات بیش از ده هزار کورد کشته شدند. نیروهای عراقی مناطق کرکوک و موصل را نیز دوباره اشغال کردند. مردم کورد به دلیل ترس از حملات شیمیایی، به سوی شرق و شمال کوردستان گریختند. در نتیجه بیش از دو میلیون نفر به مناطق مرزی پناهنده شدند.
دولت‌های ایران و تُرکیه مرزهای خود را به روی پناهندگان بستند و از ورود آنان جلوگیری کردند. در نتیجه، شمار زیادی از مردم در کوهستان‌ها از سرما و گرسنگی جان باختند

حتی ژاندارمری ایران در منطقه تمرچین نزدیک خانه (پیرانشهر) به مردم پناهنده حمله کرد و ده‌ها نفر را کشت و زخمی نمود. ژاندارمری تُرکیه نیز در مناطق سلوپی و شمدینان، به سوی پناهندگان کورد آتش گشود و شمار زیادی را به قتل رساند. در مجموع، صدها نفر در اثر مین و خشونت نظامیان کشته شدند.

در ادامه، نیروهای ائتلاف منطقه پرواز ممنوع ۳۶ درجه را برای رژیم عراق تعیین کردند تا مانع از پرواز هواپیماهای عراقی در مناطق هه‌ولیر (اربیل)، دهوک و سلیمانیه شوند. این مناطق تحت نظارت سازمان ملل قرار گرفتند. اما منطقه کرکوک و موصل در این محدوده قرار نگرفتند و همچنان تحت کنترل رژیم عراق باقی ماندند.

در زمان قیام، رهبران احزاب جنوب کوردستان در ایران بودند. پس از آزادسازی مناطق، به سرعت به کشور بازگشتند اما بدون در نظر گرفتن مصالح ملی، با رژیم صدام حسین آشتی کردند و دستاوردهای قیام را بی‌مهابا فروختند.

سپس مجلسی مشترک تشکیل دادند که تنها نمایندگانی از برخی احزاب کوردی در آن حضور داشتند. به دلیل اختلاف بر سر تقسیم قدرت، مجلس دوام نیاورد و میان جلال طالبانی و مسعود بارزانی جنگ داخلی آغاز شد که منجر به کشته شدن بیش از ده هزار کورد شد. پس از چهار سال درگیری، جنوب کوردستان به دو بخش تقسیم شد؛ طالبانی با حمایت ایران کنترل سلیمانیه را به‌دست گرفت و بارزانی با حمایت رژیم عراق هه‌ولیر (اربیل) را تحت سلطه خود درآورد.

واقعیت این است که خروج اشغال‌گران از کوردستان باعث شادی و افتخار هر کورد آزادی‌خواهی شد، اما جنگ داخلی میان دو حزب بزرگ زیان‌های بسیاری برای مردم و آرمان کوردستان به همراه داشت و چهره احزاب کوردی را که سال‌ها مدعی دفاع از کوردستان بودند، مخدوش کرد. حزب دموکرات کوردستان به رهبری خاندان بارزانی و اتحادیه میهنی کوردستان به رهبری خاندان طالبانی، جنوب کوردستان را به صحنه رقابت‌های ویرانگر و منافع اشغالگران تبدیل کردند. هر بار که اشغالگری وارد کوردستان می‌شود، پایگاهی در این مناطق برای خود ایجاد می‌کند. فقط ارتش کوردستان حقی برای حضور در مناطق جنوب کوردستان را ندارد؛ زیرا اشغالگران سپاه پاسداران ایران و ژاندمری و میت تُرکیه نیروهای خود را آزادانه در این مناطق مستقر کرده‌اند.

برای نمونه، در تاریخ ۳۱ اوت ۱۹۹۶، پس از آنکه حزب دموکرات کوردستان متوجه شد قادر به سازش با اتحادیه میهنی نیست و نمی‌تواند هه‌ولیر (اربیل) را حفظ کند، از نیروهای انفال‌کننده صدام حسین درخواست کمک کرد تا با تانک و نیروی نظامی به هه‌ولیر (اربیل) حمله کنند. در نتیجه این خیانت از سوی مسعود بارزانی، صدها فعال کورد کشته شدند و مناطق هه‌ولیر (اربیل) و سلیمانیه به دست نیروهای عراقی و حزب بارزانی افتاد. از سوی دیگر، اتحادیه میهنی کوردستان نیز دست از خیانت برنداشت و با کمک سپاه پاسداران ایران، سلیمانیه را از حزب دموکرات بازپس گرفت و در اختیار ایران قرار داد.



پرچم کوردستان

با گذشت بیش از سی‌وچهار سال، خاندان‌های بارزانی و طالبانی به همراه شبکه‌های وابسته به خود، منابع عمومی مردم کوردستان را به‌طور سیستماتیک غارت کرده‌اند، بی‌آنکه هیچ نهاد نظارتی یا قضایی آن‌ها را مورد بازخواست قرار دهد. به‌جای تلاش برای ساماندهی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کوردستان، دارایی‌های عمومی را به حساب‌های بانکی در کشورهای اشغالگر و سایر نقاط جهان منتقل کرده‌اند. در نتیجه، جنوب کوردستان به پایگاهی برای گروه‌های مذهبی و نژادپرست وابسته به تُرکیه، ایران و عراق تبدیل شده است.

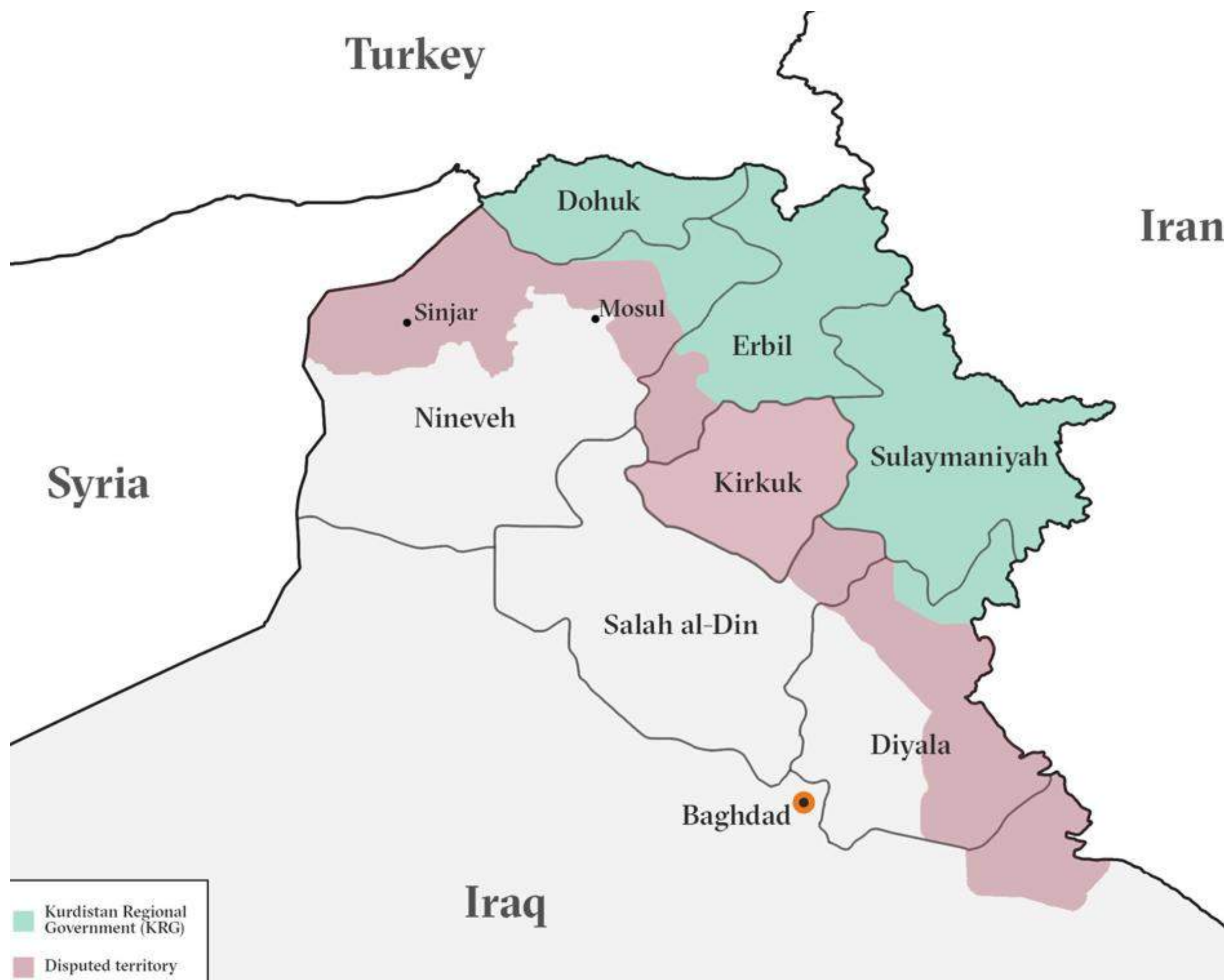
اشغالگران با پوشش فرهنگی، علمی، آموزشی، اقتصادی و مذهبی، اقدام به شست‌وشوی مغزی نسل جوان کورد کرده‌اند. برای فرزندان مقامات کورد، دوره‌های آموزشی

ویژه برگزار کرده‌اند، تابعیت کشورهای تُرکیه، ایران و عراق را به آنان اعطا کرده‌اند و حتی در برنامه‌های اطلاعاتی نهادهای امنیتی ایران و سازمان اطلاعات ملی تُرکیه (میت) به آن‌ها آموزش داده‌اند. دو حزب اصلی حاکم بر جنوب کوردستان، یعنی «حزب دموکرات کوردستان» و «اتحادیه میهنی کوردستان» نیز نه‌تنها در برابر این روند سکوت کرده‌اند، بلکه با دریافت منابع مالی، افراد وابسته به اشغالگران را در ساختار قدرت جای داده و از آن‌ها حمایت کرده‌اند.

باید به روشنی اذعان داشت که پارلمان و دولت اقلیم کوردستان که تحت کنترل «حزب دموکرات کوردستان» و «اتحادیه میهنی کوردستان» اداره می‌شود، نهادی است که تنها برای فریب افکار عمومی و مشروعیت‌بخشی به منافع حزبی آن‌ها ایجاد شده است. چنانچه مردم کورد اقدام به تشکیل حکومتی ملی و مستقل فراتر از این دو حزب نمایند، بی‌تردید این احزاب ـ چنان‌که در گذشته نیز نشان داده‌اند ـ به ابزار دست تمامی اشغالگران کوردستان تبدیل خواهند شد تا آن حکومت را تضعیف و نابود سازند؛ حتی اگر آن حکومت برخاسته از رأی مردم و حافظ منافع ملی کوردها باشد، و به‌مراتب بهتر از «حزب دموکرات کوردستان» و «اتحادیه میهنی کوردستان» عمل کند.



مسعود بارزانی و جلال تالبانی



نقشۀ جنوب کوردستان ؛ منطقۀ خانه‌قین، کرکوک، نینوا (موصل) که هم‌اکنون نیز تحت اشغال حکومت عراق قرار دارد.

۴.۲۶– قیام مردم کورد در کوردستان سرخ (سور) در سال ۱۹۹۲ میلادی

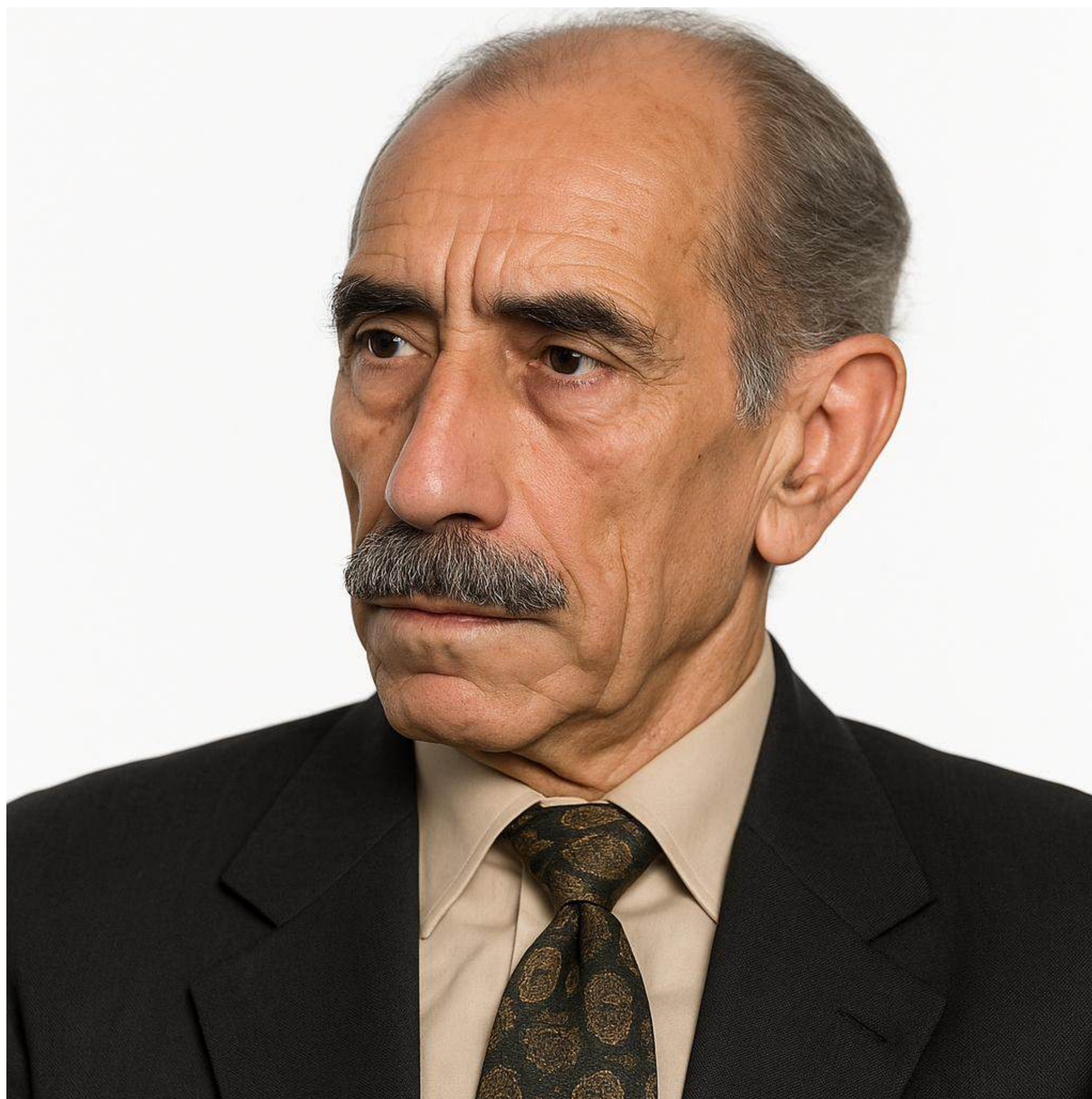
پس از پایان جنگ جهانی اول، بخشی کوچک از سرزمین کوردستان به اشغال دولت شوروی درآمد. همچنین پس از حمله امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۵ به شمال کوردستان، ده‌ها هزار کورد ایزدی (زردشتی) به اجبار آوارۀ کوردستان سرخ و دیگر جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی شدند. در دوران حاکمیت رژیم سوسیالیستی شوروی، تمامی ملیت‌های تحت سلطۀ این اتحاد، حقوق ملی مشخصی داشتند و ملت کورد نیز برای مدتی از خودمختاری برخوردار بود. اما بعدها با دستور استالین، هویت ملی کوردها به‌عنوان «قوم درجه‌دوم» (فرعی) تعریف شد و جمعیت کوردها در جمهوری‌های مختلف شوروی از جمله ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، قزاقستان و روسیه پراکنده گردید.

در آغاز دهۀ ۱۹۹۰ میلادی و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اغلب جمهوری‌های آن اعلام استقلال کردند. در آن زمان، کوردهای ایزدی ساکن کوردستان سرخ به رهبری «وکیل مصطفی» در راستای احقاق حقوق ملی خود، نیرویی با نام «ارتش خلق کورد» تشکیل دادند و استقلال کوردستان سرخ را اعلام کردند و شهر لاچین را به‌عنوان پایتخت کوردستان سرخ برگزیدند. در سال ۱۹۹۲، دولت‌های ارمنستان و آذربایجان جنگی بر سر کنترل مناطق کوردستان سرخ به راه انداختند. دولت ارمنستان از وکیل مصطفی خواست که نیروهای کورد با دولت ارمنستان علیه جمهوری آذربایجان همکاری کنند و وعده داد در صورت پیروزی، خودمختاری کوردستان سرخ را به رسمیت خواهد شناخت.

در مقابل، دولت آذربایجان با توسل به مفاهیم اسلامی و طرح هم‌کیشی، تلاش کرد با جلب اعتماد مردم کورد و وعده‌های مذهبی، حمایت کوردهای مسلمان منطقه را به‌دست آورد.

در نتیجه، نبردی خونین بر سر این‌که کدامیک از دو کشور ارمنستان یا آذربایجان مناطق بیشتری از خاک کوردستان سرخ را اشغال کند، آغاز شد و سه سال به‌طول انجامید. در این جنگ، هزاران کورد کشته شدند و ده‌ها هزار نفر از سرزمین خود آواره شده و کوردستان سرخ را ترک کردند.

در نهایت، در سال ۱۹۹۵ دولت‌های ارمنستان و آذربایجان بر سر تقسیم خاک کوردستان سرخ به توافق رسیدند. اکثر کوردهای انقلابی مجبور به ترک سرزمین خود شدند و به جمهوری‌های قفقاز، روسیه و کشورهای اروپایی پناهنده گردیدند. بدین ترتیب، شورش کوردستان سرخ سرانجام شکست خورد و این منطقه بار دیگر به اشغال درآمد.



وکیل مصطفی (۱۹۳۸–۲۰۱۹)ی میلادی Wekîl Mistefayêv

زادگاه: سمرقند، ازبکستان — محل فوت: بروکسل، بلژیک

٤.٢٧– قیام ملت روژآوا (غرب کوردستان) بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۵ میلادی

پیش از سال ۲۰۱۱ میلادی و در طول تاریخ، حکومت بعث سوریه از به‌رسمیت شناختن هویت ملی کوردها خودداری می‌کرد و مردم کوردِ روژآوا (جنوب کوردستان) را به‌عنوان پناهنده تلقی می‌نمود. اما زمانی‌که خیزش سراسری مردم سوریه در سال ۲۰۱۱ آغاز شد، کوردهای روژآوا با وحدت و سازماندهی، توانستند در مدت زمانی کوتاه، تمامی شهرهای روژآوای کوردستان را از کنترل دولت سوریه خارج و آزاد کنند.

با آغاز اعتراضات سراسری در سوریه، کوردهای روژآوا به‌ویژه در شهرهای قامشلو، سریکانی، عفرین، حسکه، کوبانی و منبج به تظاهرات گسترده پرداختند و به‌سرعت نهادهای سیاسی و نظامی خود از جمله حزب اتحاد دموکراتیک، نیروهای مدافع خلق و نیروهای مدافع زن را تشکیل دادند. در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، دولت تُرکیه گروه‌های اسلام‌گرای افراطی سنی‌مذهب از جمله داعش را برای سرکوب کوردها به‌کار گرفت. داعش در هر دو بخش جنوب و شمال کوردستان به مردم کورد حمله کرد؛ هزاران کورد را سر برید و هزاران زن، کودک و دختر کورد را ربود و به بردگی جنسی گرفت و آن‌ها را سال‌ها تحت غیرانسانی‌ترین شرایط شکنجه و آزار قرار داد.

در آغاز خلافت خودخواندهٔ اسلامی، زنان و دختران کورد به‌عنوان «کنیز» در بازارهای کشورهای عربی به فروش گذاشته شدند. اکنون نیز بیش از ۳۰۰۰ زن و دختر کورد در خانه‌های عرب‌ها و تُرک‌ها همچنان در اسارت جنسی به‌سر می‌برند و از خانواده‌های خود جدا شده‌اند، در حالی که هیچ‌گونه مداخله‌ای برای آزادی آن‌ها انجام نشده است. این فجایع، بازتولید همان فرهنگ و نظام دینی‌ای است که ۱۴۰۰ سال پیش توسط قبایل قریش و امویان عرب، بر سر مردم کورد در شهرهای تیسفون (بغداد)، خرمشهر، ناصریه، ریسافا (رقه)، ئالاپو (حلب)، نینوا (موصل) و هه‌ویز (اهواز) آورده شد. چون زنان کورد در قیاس با عرب‌ها زیباتر بودند، با توجیه دینی مبنی بر «حلال بودن» آن‌ها، مورد تجاوز، بردگی و فروش قرار می‌گرفتند.

در سال ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، داعش به شهر کوبانی حمله کرد. پس از سه ماه مقاومت قهرمانانه مردم و نیروهای مدافع کورد، و با پشتیبانی هوایی ائتلاف بین‌المللی، این حمله در هم شکسته شد. پیروزی در کوبانی به نماد مقاومت مردم کورد تبدیل شد و تحقق عملی شعار «زن، زندگی، آزادی» را رقم زد. پس از این پیروزی، داعش دیگر توان مقابله با کوردهای روژآوا را نداشت و در نهایت تمام شهرها و روستاهای روژآوای کوردستان از اشغال آزاد شدند.

پس از آن، کوردهای روژآوا به رهبری مظلوم کوبانی، ادارۀ خودگردان اقلیم را تشکیل دادند و تا به امروز موفق شده‌اند در برابر حملات داعش، دولت تُرکیه، و حکومت سوریه از مناطق خود دفاع کنند. آنان نیرویی متشکل، مؤمن و با اعتماد به نفس به‌وجود آورده‌اند که در زمینه‌های اداری، نظامی، آموزشی، تربیتی و فنی-نظامی به موفقیت‌های چشم‌گیری دست یافته‌اند.

با این حال، دولت تُرکیه در برابر چشم جهانیان در سال ۲۰۱۸ شهر عفرین و در سال ۲۰۱۹ شهرهای سریکانی و گری‌سپی را اشغال کرد. در این تجاوزها، بیش از ۴۰۰ هزار کورد از خانه‌های خود آواره شدند و این مناطق تحت کنترل ژاندارمری تُرکیه و گروه‌های اسلام‌گرای افراطی عرب وابسته به داعش قرار گرفت. این حملات از سوی نهادهای بین‌المللی به‌عنوان نمونه‌ای از پاک‌سازی قومی و تغییر ساختار جمعیتی کوردستان شناخته شدند، اما جهان واکنش مؤثری به این اقدامات دولت تُرکیه نشان نداد.

قابل ذکر است که در طول این چهارده سال، انقلاب روژآوا نمونه‌ای روشن از استمرار دموکراسی، احترام به حقوق زنان و همۀ اعضای جامعه، و بنای نوعی حکومت خودگردان ریشه‌دار و مردمی بوده است. منبع این خودگردانی نه دولت سوریه و نه اشغالگران کوردستان، بلکه خود مردم و ارادۀ آنان برای مدیریت زندگی‌شان بوده است. تاکنون، موفقیت این انقلاب بر پایۀ همین اعتماد به نفس و مشارکت مردمی استوار مانده است.



ژنرال مظلوم کوبانی

٤.٢٨– آشوری‌ها، کلدانی‌ها و سریانی‌های کوردستان

آشوریان، کلدانیان و سریانیان دارای میراث تاریخی مشترکی هستند، اما از نظر تاریخی، هویتی و زبانی تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. آشوریان از بازماندگان امپراتوری باستانی آشور به‌شمار می‌روند که در فاصلهٔ سال‌های ۲۵۰۰ تا ۶۱۲ پیش از میلاد در منطقهٔ میان‌رودان، یعنی ناحیهٔ میان دو رود دجله و فرات زندگی می‌کردند. به‌نقل از منابع تاریخی، اقوام آشوری، کلدانی و سریانی از نواحی شام (دمشق)، سوریه و اردن به منطقهٔ میان‌رودان مهاجرت کرده‌اند.

سریانیان واژه‌ای است که به جوامع مسیحیِ متکلم به زبان آرامی اشاره دارد، به‌ویژه آنان که پیرو کلیسای ارتدوکس سریانی هستند. برخی خود را آشوری می‌دانند و برخی دیگر هویت مستقلی برای خود قائل‌اند. ایشان به زبان تورویو سخن می‌گویند که ریشه در زبان آرامی دارد. آشوریان و کلدانیان نیز به زبان «سورِث» سخن می‌گویند که آن‌هم شاخه‌ای از زبان آرامی است. از نظر زبان‌شناختی، هر دو گروه به شاخهٔ شرقی زبان‌های سامی تعلق دارند، همچون عبری و عربی. با این‌حال، زبان باستانی آشوریان یعنی «اکدی»، زبانی سامی‌شرقی بوده و به زبان عبری نزدیک‌تر است. زبان آشوری/سریانی شاخه‌ای از آرامی است که جایگزین زبان اکدی گردید.

امپراتوری‌های آشور از بزرگ‌ترین تمدن‌های باستانی در میان‌رودان بودند.

شَمشِیِ–اداد یکم (حکومت: ۱۸۱۳–۱۷۸۱ پیش از میلاد)، بنیان‌گذار اولین دولت‌شهر در سرزمین آشور بود.

توکولتی–نینورتای یکم (حکومت: ۱۲۴۳–۱۲۰۷ پیش از میلاد)، مرزهای حکومت خود را تا بابل و مناطق اطراف گسترش داد.

امپراتوری نوین آشور (۹۱۱–۶۱۲ پیش از میلاد)، دوران اوج قدرت و توسعه بود که در دوران پادشاهانی چون آشورناصیرپال دوم، تیگلات‌پیلسر سوم، سارگن دوم، سَن‌حاریب، آسرحدون و آشوربانی‌پال، تمام میان‌رودان، مصر، شام و آناتولی تحت فرمانروایی آن قرار گرفت.

سرانجام در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، این امپراتوری به‌دست ائتلاف بابلیان و مادها سقوط کرد. پس از آن، آشوریان تحت سلطهٔ امپراتوری‌های بابلی، پارسی، یونانی، رومی، عرب و عثمانی قرار گرفتند.

اگرچه فرهنگ و زبان آنان باقی ماند، اما با گذر زمان، دچار تضعیف و محدودیت شدند.

امروزه آشوریان و سریانیان عمدتاً در این مناطق زندگی می‌کنند:

باشور (جنوب کوردستان) درنینوا (موصل) و هه‌ولیر (اربیل)

روژآوا (غرب کوردستان) در حسکه و ئالاپو (حلب) .

باکور (شمال کوردستان) در ماردین و میدیات.

ڕوژهه‌لات (شرق کوردستان) در ورمه (ارومیه).

عراق در بغداد.

سوریه در دمشق.

تُرکیه در استانبول.

ایران در تهران.

دیاسپورا: ایالات متحده آمریکا، سوئد، آلمان، استرالیا.

براساس برآوردها، جمعیت فعلی آن‌ها در سال ۲۰۲۵ میلادی در سراسر جهان به حدود چهار میلیون نفر می‌رسد که به‌دلیل بحران‌ها و منازعات خاورمیانه، بیشتر آنان در دیاسپورا زندگی می‌کنند. (پیوست شماره ۴).

۵– زبان کوردی

زبان کوردی متشکل از گویش‌هایی است که ملت کورد با آن تکلم می‌کنند. این گویش‌ها عبارت‌اند از:

کوردی شمالی (کرمانجی) – «شکاکی» یک گویش مستقل نیست، بلکه نام یک تیره از کوردهای کوردستان شرقی است. همچنین «بادینی» نیز گویش نیست، بلکه نام منطقه‌ای در جنوب کوردستان است.

کوردی مرکزی (سورانی) – «موکریانی»، «سلیمانی» و «ادالانی» گویش به‌شمار نمی‌روند، بلکه نام تیره‌ها یا مناطق جغرافیایی در محدوده کوردی مرکزی هستند.

کوردی جنوبی (ایلامی) – گویش‌هایی همچون «کرماشانی»، «لَوری»، «کلهوری»، «لَکی» و «بختیاری»، گویش‌های مستقلی محسوب نمی‌شوند، بلکه نام طوایف یا نواحی‌ای هستند که در محدوده کوردی جنوبی قرار دارند.

گورانی – «هورامی»، «زازاکی» و «دملی» گویش‌هایی جداگانه نیستند، بلکه نام مناطقی از کوردستان و تیره‌هایی در محدوده گویش گورانی‌اند.

جدول زیر، تقسیم‌بندی تقریبی و ساده‌شدهٔ گویش‌ها و زیرشاخه‌های زبان کوردی را برای کسانی که امروزه به زبان کوردی سخن می‌گویند یا خود را کورد می‌دانند، نشان می‌دهد:

گویش‌های کوردی	درصد تقریبی گویش‌ها	نواحی جغرافیایی
کوردی شمالی (کرمانجی)	٪۴۵	شمال کوردستان، روژآوای کوردستان، کوردستان سرخ، مناطق بادینان (دهوک)، نینوا (موصل) و شنگال در جنوب کوردستان، ورمه (ارومیه)، سلماس و خوی در شرق کوردستان، بخشی از کوردهای ته‌وریز (تبریز) و کوردهای خورئاسان (خراسان).
کوردی مرکزی (سورانی)	٪۳۰	نواحی مرکزی شرق کوردستان (موکریان، اردلان، سوان، بلباس) و نواحی مرکزی جنوب کوردستان (سوان، بابان، شاره‌زور، کرکوک)
کوردی جنوبی (ایلامی)	٪۲۰	استان‌های کرماشان، ایلام و لورستان در شرق کوردستان و منطقه خانقین در جنوب کوردستان
گورانی (زازاکی / دملی)	٪۳	شمال کوردستان - عمدتاً در منطقه شهر درسیم به زبان زازاکی سخن می‌گویند، اما این گویش در بسیاری دیگر از شهرها که مردم کرمانج هستند نیز صحبت می‌شود، از جمله: بینگول، خاربیت (الازیغ)، ارزرنجان، ارزه‌روم، آمد (دیاربکر)، ملطیه، سیواس، آدیامان و موش.
گورانی (هورامی)	٪۲	مناطق اورامان در جنوب و شرق کوردستان (پاوه، تاویله، نوسود، سروآباد، حلبچه، و بیاره).

اشاره‌ای مسئولانه به سرنوشت فرهنگی مناطق کوردنشین ایران

همان‌گونه که در منابع تاریخی نیز بارها به آن اشاره شده است، تمامی ساکنان استان‌های ئانشان (شیراز)، ئیکباتانا (همدان)، کیوه‌گله (کهگیلویه و بویراحمد)، بختیار، ریی‌شار (بوشهر)، خورستان (خوزستان)، یزدکورد، گناوه و لورستان ـ همچون استان‌های کرماشان و ایلام ـ در گذشته به گویش ایلامی سخن می‌گفته‌اند و هزاران سال بخشی از جمعیت پادشاهی کوردِ ایلام بوده‌اند. با این حال، در طول قرن‌ها و در پی سلطه‌ی متوالی دولت‌های اشغالگر آذری و فارسی، این مناطق تحت فشار شدید فرهنگی، اقتصادی و نظامی قرار گرفتند؛ در نتیجه، آن‌ها را از ایلام جدا کرده، به استان‌های جدیدی تقسیم نمودند و نام‌های تازه‌ای بر آن نهادند.

بخش قابل‌توجهی از ساکنان این مناطق، امروزه نیز خود را کورد می‌دانند؛ اما شماری دیگر، تحت‌تأثیر منافع شخصی، فشارهای اجتماعی، پیوندهای مذهبی (به‌ویژه وابستگی به مذهب شیعه) و یا وابستگی‌های اقتصادی، هویت خود را تغییر داده و خود را لور، فارس، عرب یا بختیاری معرفی می‌کنند.

حتی در حوزهٔ زبان‌شناسی نیز، گویش‌های کوردی ایلام عمدتاً به شاخه‌هایی چون لکی، لوری، کرماشانی (کرمانشاهی)، ایلامی و بختیاری تقسیم شده‌اند. مناطقی که روزگاری بخشی جدایی‌ناپذیر از ایلام و کوردستان به‌شمار می‌رفتند، از ساختار هویتی آن جدا شده، با هویت‌هایی جدید بازتعریف گردیده‌اند و ساکنان آن‌ها به‌طور هدفمند از ریشه‌های کوردی خود دور و دچار سیاست‌های همگون‌سازی فرهنگی (آسیمیلاسیون) شده‌اند.

چنان‌که امروزه، اقوام لور و بختیاری نه‌تنها جدا از کوردها، بلکه گاه در تقابل و تضاد با هویت کوردی معرفی می‌شوند.

استان خوزستان که در گذشته با نام "خورستان" شناخته می‌شد، تحت سیاست‌های عربی‌سازی قرار گرفت و بخش‌هایی از سرزمین کوردستان به غارت از آن جدا شدند. حتی استان "یزدکورد" که در جنوب خورستان واقع بود، با خوزستان درآمیخته شد. شهر کورد "شهر کُرد" که بارها فریاد برآورده که بخشی از کوردستان است، از سوی حکومت به‌عنوان شهری متعلق به فارس معرفی شده است. شوانکاره‌ی کورد استانی که برای قرن‌ها مرکز هویت کوردی بوده، امروز نام استان "فارس" بر آن نهاده‌اند.

بر این اساس، استان‌هایی چون: لاجان (گیلان)، قَزوان (قزوین)، زَنگیان (زنجان)، اردَویل (اردبیل)، ته‌وریز (آذربایجان شرقی)، ئیکباتانا (همدان)، بختیار (چهارمحال و بختیاری)، خورستان (خوزستان)، یزدکورد، کیوه‌گله (کهگیلویه و بویراحمد)، شوانکاره‌ی کورد (فارس) و ریی‌شار (بوشهر)— همگی مناطق کوردستانی‌اند که نام و هویت آن‌ها توسط حکومت ایران دگرگون شده است، اما از نظر جغرافیایی بخشی از خاک کوردستان به‌شمار می‌روند و ساکنان آن‌ها نیز عمدتاً کورد هستند. با این حال، در اثر سیاست‌های آسیمیلاسیون، بسیاری از آن‌ها زبان مادری خود را فراموش کرده‌اند. تنها استان‌های ورمه (ارومیه) و کرماشان (کرمانشاه)، ایلام، سنه (کوردستان) هستند که هنوز نام و هویت کوردی خود را حفظ کرده‌اند.

اگر امروز از ساکنان این مناطق آزمایش دی‌اِن‌اِی (مادّه وراثتی بدن) انجام شود، آشکار خواهد شد که همگی از تبار نژادی ملت کورد هستند و هیچ پیوند نژادی با فارسی‌زبانان تاجیک یا تُرکان مغول‌تبار ندارند. با این وجود، تأسف‌بار است که برخی از این مردم نه‌تنها هویت اصیل کوردی خود را فراموش کرده‌اند، بلکه به دشمنان سرسخت ملت کورد تبدیل شده‌اند؛ زیرا ذهن آن‌ها از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی نظام حاکم، دچار مسمومیت فرهنگی و تاریخی شده است.

احیای زبان و فرهنگ کوردی در این مناطق، وظیفه‌ای اخلاقی و تاریخی بر دوش هر انسان آزادی‌خواه و دوست‌دار ملت‌هاست. ضروری است مردم این مناطق بیدار شوند و فریب هویت‌های تحمیلی آذری و فارسی را نخورند و به ریشه‌ها، فرهنگ و هویت اصیل اجدادی خود بازگردند. این کار ممکن و شدنی است.

چنان‌که فارس‌ها توانستند از دل زبان کوردی و عربی، زبان و هویتِ جدید برای خود خلق کنند، مردم این مناطق نیز می‌توانند زبان شیرین ایلامی را به‌عنوان منبع زبانی خود پرورش دهند. روشنفکران این مناطق باید مسئولانه، آگاهانه و فعالانه در مسیر بازسازی آگاهی ملی، فرهنگی و زبانی مردم خویش گام بردارند.

به‌این‌ترتیب، بازشناسی هویت ملی، فرهنگی و زبانی این مردمان، باید به‌عنوان شالودهٔ اصلی هویت آنان پذیرفته شود تا در آینده‌ای نه‌چندان دور، این مناطق بار دیگر به پیکرهٔ کوردستانی بزرگ، آزاد و مستقل بازگردند. ساده‌ترین و نمادین‌ترین گام در این مسیر، احیای

آیین نوروز به‌شیوهٔ اصیل کوردی و کنار گذاشتن نمادهای تحمیلی فرهنگی و دینی بیگانه است.

مردم این مناطق، همانند کوردهای مبارز ایلام، باید نوروز را به‌شکل انقلابی، هویتی و مردمی جشن بگیرند و «سفرهٔ هفت‌سین» تحمیل‌شده از سوی تاجیک‌زبانان را، به‌نشانهٔ رهایی فرهنگی، به آب‌های خلیج ماد (نام تاریخی خلیج فارس) بسپارند.

۵.۱– پایه‌های زبان کوردی

خوشبختانه در میان اقشار گسترده‌ای از ملت کورد، تاکنون تلاش‌های جدی‌ای برای بازشناسی ریشه‌های تاریخی و بنیادین زبان کوردی صورت گرفته است. هرچند هنوز افرادی هستند که نمی‌دانند زبانشان از کجا ریشه گرفته، چه دگرگونی‌های تاریخی‌ای را پشت سر گذاشته، یا چرا امروزه در قرن بیست‌ویکم با چندین گویش متفاوت تکلم می‌شود. حتی گاه، به‌اشتباه به خود می‌بالند که زبانشان شاخه‌ای از زبان دیگری‌ست، بی‌آنکه به اهمیت و جایگاه واقعی آن پی برده باشند.

از همین رو، زبان‌شناسان محلی و جهانی، زبان کوردی را عمدتاً تحت شاخه‌های زبان‌های هندو-اروپایی جای داده‌اند؛ اما در سایه نفوذ ایدئولوژیک قدرت‌های منطقه‌ای مانند فارس، تُرک و عرب گرایی، این نگاه دگرگون شده و زبان کوردی به‌ناچار زیرمجموعه‌ای از زبان‌های ایرانی تعریف شده است. (پیوست شماره ۵).

در اغلب منابع، ملت کورد را «هندو-اروپایی»، «هندو-ایرانی» یا صرفاً «ایرانی» معرفی می‌کنند و زبان کوردی را نیز در ذیل این ساختار طبقه‌بندی می‌نمایند؛ اما این دسته‌بندی، اساساً نادرست است. چنین طبقه‌بندی‌ای صرفاً با هدف انکار هویت ملت کورد و زبان آن، از سوی دولت‌های اشغالگر کوردستان شکل گرفته است، تا زبان و ادبیات کوردی در جهان جایگاهی مستقل نیابد و همواره تحت عنوان «زبان ایرانی» یا «لهجه‌ای از زبان فارسی» تعریف شود.

ضروری‌ست که با پژوهش دقیق‌تر در منابع زبان‌شناختی، این تحریف تاریخی را باید افشا و اصلاح کرد. با این حال، نبودِ یک دولت یا نهاد علمی کوردستانی و نیز دشمنی ساختاری دولت‌های فارس، تُرک و عرب با به‌رسمیت شناختن هویت مستقل زبان کوردی به‌عنوان شاخه‌ای کاملاً جدا از زبان‌های ایرانی، تاکنون مانع این اصلاح بنیادین شده است. زیرا روشنفکران و نخبگان این سه ملت نه‌تنها از این نگاه حمایت نمی‌کنند، بلکه با آن دشمنی آشکار دارند. دلیل این خصومت آن است که حکومتهای اشغالگر کوردستان، فکر میکنند که در صورت افشای این حقیقت، بنیان‌های تاریخی و فرهنگی زبان و هویت فارس، تُرک و عرب در کشورهای اشغالگر کوردستان به‌شدت متزلزل شده و مشروعیت خود را از دست خواهد داد.

دریغ‌آورتر اینکه بسیاری از زبان‌شناسان جهانی نیز، به‌جای تحلیل مستقل، تحت تأثیر چارچوب‌های علمی مسلطِ برگرفته از نگاه دولت‌های اشغالگر عمل کرده‌اند و زبان کوردی را جدی نگرفته‌اند. آنان نه تمایلی به آموختن زبان کوردی داشته‌اند، و نه حاضر به گفت‌وگو با زبان‌شناسان کورد شده‌اند. این واقعیت مایه شگفتی است که چگونه ملتی با چنین پیشینه و گستره زبانی، تاکنون در ساختارهای علمی و زبانی جهانی به‌درستی شناخته و پذیرفته نشده است.

اما لازم است بدانیم چرا زبان کوردی چنین نامگذاری شده و چرا آن را شاخه‌ای از زبان فارسی به‌شمار می‌آورند.

نخستین‌بار، زبان‌شناس آلمانی فرانس بُپ، در سال ۱۸۳۴ میلادی و پس از سفر به دربار قاجار (به‌درخواست دولت ایران)، زبان کوردی و بلوچی را شاخه‌هایی از زبان فارسی معرفی کرد. پس از او، بدون هرگونه پژوهش میدانی یا مشورت با زبان‌شناسان کورد، ماکس مولر در ۱۸۶۱ و تئودور بنفی در ۱۸۶۹ همان نظریه را تکرار کردند. ویلیام جانسن انگلیسی و دیگر زبان‌شناسان قرن نوزدهم نیز، بدون حضور در کوردستان یا آشنایی مستقیم با زبان کوردی، نظریه فارس‌محور را پذیرفتند. بدین‌سان، در قرن بیست‌ویکم، زبان کوردی در محافل علمی جهان، شاخه‌ای از زبان فارسی شناخته شده است؛ حال آنکه نه تجربه زیستهٔ مردم کورد، نه ساختارهای زبانی، و نه هویت فرهنگی ملت کورد، هیچ‌کدام با این ادعا سازگاری ندارد.

حتی در حوزه‌های زبان‌شناسی، از نظر صرف، نحو، واژگان و قواعد دستوری، تفاوت‌های عمیق و بنیادی میان زبان کوردی و فارسی وجود دارد. اگر کسی به‌راستی به زبان کوردی مسلط نباشد یا تجربه زیستن در سرزمین کوردها را نداشته باشد، نخواهد توانست به درستی تمایز این زبان با فارسی را دریابد.

این در حالی‌ست که ملت فارس، که خود زبانی ساختگی بر پایه واژگان کوردی و عربی ایجاد کرده‌اند، توانسته‌اند زبانشان را در جهان به‌عنوان یک زبان هندواروپایی مستقل معرفی کنند؛ اما زبان کوردی همچنان تحت‌تأثیر پروژه‌های تحقیر و حذف هویتی، کوچک و کم‌اهمیت جلوه داده شده است. متأسفانه دولت ایران نیز با ترفندهایی چون جلوگیری از آموزش زبان کوردی، مانع از آشنایی زبان‌شناسان جهانی با غنای این زبان شده است. در واقع، تاجیک‌های فارس، زبان کوردی را به شاخه‌ای از فارسی تقلیل داده‌اند و تاکنون نیز در این پروژه موفق بوده‌اند. (پیوست شماره ۶).

بر این اساس، دیدگاه غالب علمیِ کنونی که زبان کوردی را بخشی از زبان‌های هندواروپایی یا حتی زبان‌های ایرانی می‌داند، دچار خطای بنیادین است. ملت کورد نه هندواروپایی‌اند و نه هندوایرانی؛ بلکه وارثان مستقیم تمدن‌های ماد، لولو و حوری‌اند. از نظر نژادی، زبانی و تاریخی، هیچ پیوندی با دیگر تیره‌ها و زبان‌ها ندارند.

در طبقه‌بندی زبانی رایج، زبان کوردی گاه به چهار شاخه تقسیم می‌شود: کوردی شمالی (کرمانجی)، کوردی مرکزی (سورانی)، کوردی جنوبی (ایلامی)، و گورانی (زازاکی، هورامی).

در بسیاری از مناطق نیز تفاوت گویش‌ها تنها در حد تلفظ یا نامگذاری محلی‌ست و نباید آن‌ها را زبان یا گویشی مستقل دانست. برای نمونه: شَکاکی، هَرکی، حکاری، آمدی، قامشلو، بادینی – همگی زیرشاخه‌های کوردی شمالی (کرمانجی) هستند. به‌همین ترتیب، هولیری، موکریانی، سلیمانی، سنه‌ای، بلباسی – زیرشاخه‌های کوردی مرکزی (سورانی) به‌شمار می‌روند. همچنین لکی، تاکستانی، بختیاری، لوری شمالی و جنوبی، کلهری، کرماشانی – همگی از زیرشاخه‌های کوردی جنوبی (ایلامی) هستند.

در واقع، اگر آن بخش از کوردهایی که به‌دلیل آسیمیلاسیون، دیگر به زبان کوردی سخن نمی‌گویند، دوباره به زبان مادری خود بازگردند، گویش ایلامی پرجمعیت‌ترین گویش کوردی خواهد بود، نه کرمانجی. چراکه جمعیت استان‌هایی چون قزوان (قزوین)، زنگیان (زنجان) خورستان (خوزستان)، لاجان (گیلان)، آردَویل (اردبیل)، ڕۆژهەلات (مرکزی)، یزدکورد، شهر کورد، بختیاری، کیوه‌گله، ری‌شهر، ئیکباتانا (همدان)، ئانشان (شیراز)، کرماشان و ایلام – همگی به گویش ایلامی تکلم می‌کرده‌اند، اما اکنون تحت سلطهٔ فارسی و تُرکی قرار گرفته‌اند.

در طبقه‌بندی دیگر، گویش گورانی نیز به شش شاخه تقسیم شده است: باجلانی، گورانی، کاکه‌ای، شبکی، زازاکی شمالی و زازاکی جنوبی. اما در کمال تأسف، همهٔ این شاخه‌ها به‌عنوان زبان‌هایی مستقل تعریف شده‌اند و هویتِ کوردی به آن‌ها داده نشده است.

این تقسیم‌بندی‌های هدفمند، همراه با نامگذاری‌های جعلی بر هر شهر و گویش، نه بر مبنای تحقیق علمی، بلکه از سر سیاست‌های تحریف و سرکوب فرهنگی صورت گرفته‌اند. واقعیت زبان کوردی چنین است:

ریشه زبان کوردی: **مادیِ زاگرُس‌خور**	
از خاندان : **ماد زاگرُس‌خور**	
نام زبان : کوردی که به چهار گویش عمده تقسیم می‌شود.	
شاخه‌های اصلی	**مناطقی که در آن‌ها به گویش مورد نظر سخن گفته می‌شود**
کوردی شمالی (کرمانجی / باکور)	بادینان، نینوا، جولامرگ، ماردین، وان، آمد، ارزنجان، ارزه‌رم، آگری، سیواس، قامشلو، ئالاپو (حلب)، عفرین، ورمه.
کوردی مرکزی (سورانی / ناوەڕاست)	سلیمانی، هه‌ولیری، موکریانی، بلباسی، اردلانی.
کوردی جنوبی (ایلامی / باشوور)	کرماشانی، ایلامی، لُوری، کلهری، بختیاری، فیلی، تاتی

گورانی (زازاکی و هورامی)	هورامی، زازاکی، دملی

۵.۲– بررسی زبان اوستایی و کاربرد آن در دوران خود

زبان اوستایی از ۵۳ حرف تشکیل شده است که ۱۴ حرف آن صدادار و ۳۹ حرف آن بی‌صدا هستند.

اوستایی کهن (گاتها) در دوران زرتشت در نواحی شرق ایران یا آسیای مرکزی، در فاصله‌ی تقریبی بین سال‌های ۱۵۰۰ پیش از میلاد تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد، به‌کار می‌رفته است.

اوستایی نو در متون زرتشتی متأخرتر به‌کار رفته است، اما همچنان زبانی زنده و مورد استفاده بوده و در فاصله‌ی زمانی حدود ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ پیش از میلاد رایج بوده است. اگرچه پژوهشگران بر این باورند که زبان اوستایی به‌عنوان یک زبان گفتاری کاملاً از میان رفته، اما در مناسک دینی، پیروان آیین زرتشتی هنوز هم از آن استفاده می‌کنند.

الفبای اوستایی در دوره‌ی سلطه‌ی امپراتوری ساسانی، از حدود سال ۳۵۰ میلادی تا نزدیک به سال ۱۰۰۰ میلادی، یعنی تا آغاز دوران اسلامی، توسط جامعه‌ی زرتشتی مورد استفاده قرار می‌گرفت. پس از سال ۱۰۰۰ میلادی، زبان اوستایی توسط حکومت اسلامی ممنوع اعلام شد و به‌جای آن، زبان عربی رسمیت یافت. به همین دلیل، زبان اوستایی فقط در مدارس دینی زرتشتی و در برخی از جوامع زردشتی ساکن هند و به‌صورت محدود در داخل ایران حفظ شد.

امپراتوری ساسانی از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی از الفبای اوستایی بهره برد و در این دوره، آثار متعددی به این خط نوشته شد. به‌ویژه در دوران سلطنت شاپور دوم (۳۷۹–۳۰۹ م) متون مهمی به این الفبا نگاشته شده‌اند.

در آغاز دوره اسلامی، طی قرون هفتم تا دهم میلادی، روحانیان زرتشتی به کپی‌کردن متون دینی با خط اوستایی ادامه دادند تا این دین و زبان فراموش نشود.

خط اوستایی که به‌طور خاص برای زبان زرتشتی طراحی شده، از چپ به راست نوشته می‌شود و آواهای زیادی را در بر می‌گیرد. این الفبا هیچ ارتباطی با خط دیواناگری (خط زبان سانسکریت) ندارد، گرچه زبان‌های اوستایی و سانسکریت از نظر واژگانی با یکدیگر پیوند دارند.

در اینجا ساختار کامل الفبای اوستایی را ارائه می‌کنیم که از ۵۳ حرف تشکیل شده است.

مصوت‌ها (حروف صدادار) ۱۶ حرف:

a, ā, ə, ə̄, e, ē, o, ō, i, ī, u, ū, əi, əu, ao, āo

بی‌صداها (صامتها): ۳۷ حرف:

k, x, g, γ, c, j, t, d, δ, ṭ, ṭh, p, b, f, β, m, n, ŋ, y, v, r, l, s, z, š, ž, h, ʿ, θ, ź, ṣ, ṛ, ṝ, ṇ, ḷ, ḹ

در جدول زیر، حروف و صداهای آن‌ها همراه با مقایسه‌ای با زبان انگلیسی و کوردی (کرمانجی و سورانی) توضیح داده شده‌اند. قابل ذکر است که برخی از این حروف در زبان کوردی امروزی وجود ندارند.

اوستایی	**صدا**	**English**	**کوردی شمال**	**کوردی مرکز**
𐬀 (a)	/a/	a in father	a	ا
𐬁 (ā)	/aː/	long a	a (درێژ)	ئا
𐬆 (ə)	/ə/	a in sofa	e (بێ پەستایی)	ە
𐬇 (ə̄)	/əː/	long schwa	–	–
𐬈 (e)	/e/	e in bed	e	ە
𐬉 (ē)	/eː/	long e	ê	ێ

𐬊 (o)	/o/	o in hot	o	و
𐬋 (ō)	/oː/	long o	o (درێژ)	وو
𐬌 (i)	/i/	i in machine	i	ی
𐬍 (ī)	/iː/	long ee	î	یی
𐬎 (u)	/u/	u in put	u	و
𐬏 (ū)	/uː/	long oo	û	وو
𐬈 (əi)	/əi/	like ei in weigh	ê یان ey	ێ
𐬉 (əu)	/əu/	like ow in cow	ew	ێو یان ۆ
𐬂 (ao)	/ao/	ow in how	aw	ئاو یان ئاۆ
𐬃 (āo)	/ao/	long ow	aw (درێژ)	ئاۆ
𐬐 (ka)	/k/	k in kite	k	ک
𐬑 (xa)	/x/	German ch in Bach	x	خ
𐬔 (ga)	/g/	g in go	g	گ
𐬖 (γ)	/ɣ/	French r (guttural)	gh	غ

ᨓ (ca)	/t͡ʃ/	ch in church	ç	چ
ນ (ja)	/d͡ʒ/	j in jam	j	ج
ჹ (ṭ)	/ʈ/	retroflex t	ṭ (در کوردی ت)	ط (در کوردی ت)
ᒉ (δ)	/ð/	th in this	dh (در کوردی د)	ذ (در کوردی د)
ჴ (t)	/t/	t in top	t	ت
ᓂ (d)	/d/	d in dog	d	د
ᕓ (p)	/p/	p in pen	p	پ
ـو (b)	/b/	b in boy	b	ب
ς (f)	/f/	f in fun	f	ف
ღ (β)	/β/	soft v, as in Spanish	v یان w	و
ഉ (ŋ)	/ŋ/	ng in sing	ng	نگ
ᘐ (n)	/n/	n in net	n	ن
ـر (m)	/m/	m in man	m	م
ഡ (y)	/j/	y in yes	y	ی

ȝ (v)	/v/	v in vet	v	و یان ف
ሆ (r)	/r/	rolled r	r	ر
ȝ (l)	/l/	l in lip	l	ل
ı (s)	/s/	s in sit	s	س
| (z)	/z/	z in zoo	z	ز
ىپ (š)	/ʃ/	sh in ship	ş	ش
ɕ (ž)	/ʒ/	s in measure	j	ژ
ɕ (h)	/h/	h in hat	h	ه
ﻋ (ʿ)	/ʔ/	glottal stop	'	ع
ሥ (ṯ)	/θ/	th in think	th (not in Kurdish)	ث (در کوردی س)
ϸ (ź)	/z̪/	dental z	–	–

اشاره به این نکته ضروری‌ست که در دوران حکومت امپراتوری ساسانی ـ که اصالتاً کورد بودند ـ زبان رسمی و اداری آنان، کوردی جنوبی (ایلامی) بوده و برای این منظور از خط اوستایی استفاده می‌کردند. زبان اوستایی صرفاً زبان مذهبی ساسانیان به شمار می‌رفت. پس از فروپاشی خلافت عرب در ایران، امپراتوری سامانی با بهره‌گیری از گویش کوردی جنوبی (ایلامی) و زبان عربی، زبان فارسی را پدید آورد. زیرا هیچ‌کس به یاد نداشت که زبان فارسی کهن چگونه بوده، و نه می‌خواستند به عربی سخن بگویند و نه به کوردی، بنابراین

ناگزیر دستور زبان کوردی را با کلمات قرضی عربی درآمیختند و نام آن را زبان فارسی نوین نهادند.

۵.۳– بررسی زبان‌شناختی ملت سرزمین زاگرُس، میان‌رودان و پیرامون آن

با استناد به منابع تاریخی پیشین که مورد بررسی قرار گرفتند، روشن می‌شود که ملت کورد شاخه‌ای از اقوام «ماد، لولوبی و حوری» بوده است که بعدها، در سال ۶۷۸ پیش از میلاد، امپراتوری ماد را بنیان نهادند. این ملت از تمامی نژادهای موجود در منطقه و حتی جهان متمایز بودند. به عبارت دیگر، کورد نه هندی است، نه فارس، نه عرب، نه تُرک و نه اروپایی؛ بلکه از تبار «ماد، لولوبی و حوری» است، و مادها نیز به زبان کوردی سخن می‌گفتند. زبان آن‌ها هیچ‌گونه خویشاوندی زبانی با دیگر زبان‌های منطقه یا جهان نداشت.

اگرچه زبان فارسی از برخی جنبه‌ها شباهت‌هایی با زبان کوردی دارد، اما این به معنای خویشاوندی یا یکی بودن این دو زبان و ملت نیست؛ بلکه زبان کوردی زبانی کاملاً مستقل و متمایز از زبان فارسی است. به این ترتیب، تنها با یافتن چند واژه مشابه مانند واژه‌های «دو» و «آب» در چند زبان، نمی‌توان نتیجه گرفت که این زبان‌ها از یک ریشه مشترک پدید آمده‌اند و سایر تفاوت‌های بنیادین میان آن‌ها را نادیده گرفت. (پیوست شماره ۷).

برای درک بهتر چیستی زبان کوردی و تمایز آن با زبان‌های همسایه، به‌طور خلاصه به بنیان زبان کوردی و مقایسه‌ای تطبیقی با زبان‌های اطراف می‌پردازیم.

لطفاً به نمونه‌ی زیر توجه فرمایید و تفاوت این زبان‌ها را در جمله‌ی ساده‌ی «من هم مانند انسان‌های دیگر، یک انسانم» بررسی نمایید:

کوردی شمال (کوردی سه‌روو)	Ez jî wekî wan mirovan mirov im. ئه‌ز ژی وه‌کی وان مرۆڤان مرۆڤم.

کوردی مرکز (کوردی ناوەڕاست)	منیش وەک مرۆڤانی تر مرۆڤم.
کوردی خنوب (کوردی خواروو)	منیم وەک دیار مردمی دیەم.
فارسی	من انسان هستم مانند سایر انسان‌ها
فارسی دری	من انسان هستم مانند سایر انسان‌ها
فارسی تاجکی	Ман инсон ҳастам мисли дигар инсонҳо. من انسان هستم مثل دیگر انسان‌ها.
تُرکی آذری	Mən də digər insanlar kimi insanam.
تُرکی آذری ایران	من انسانم، دیگر انسانلار؛
تُرکی استانبولی	Ben de diğer insanlar gibi insanım.
عربی	أنا إنسان مثل باقي البشر.
هندی	मैं भी अन्य इंसानों की तरह इंसान हूँ।
انگلیسی به‌عنوان یک زبان اروپایی	I am human as other human beings.

آیا می‌توان با استناد به واژگان، دستور زبان و ساختار جمله، زبان کوردی را یکی از شاخه‌ها یا گویش‌های فارسی، هندی یا اروپایی دانست؟

ساختار نحوی زبان کوردی، به‌ویژه گویش کرمانجی که یکی از گویش‌های اصلی و معیار کوردی به‌شمار می‌آید، به‌طور کامل با زبان‌های نامبرده تفاوت دارد. این خود، گواهی قاطع است که زبان کوردی نه از خانوادۀ زبان‌های هندو-اروپایی است و نه زیرمجموعه‌ای از زبان‌های فارسی یا هندی. حتی اگر برخی واژگان کوردی با زبان‌های هندو-اروپایی شباهت‌هایی داشته باشند، این درصد بسیار ناچیز است و از نظر زبانی کافی نیست که کوردی را عضوی از آن خانواده قلمداد کرد. از این‌رو، باید کوردی را زبان مستقلی دانست که

خارج از شاخهٔ زبان‌های ایرانی قرار می‌گیرد. پیشنهاد شده است که این زبان با عنوان «زبان مادی-زاگرُسی-خوری» شناخته شود؛ چرا که مادها در سرزمین ماد (کوردستان امروزی) حضور داشتند و حکومت می‌کردند، در حالی که تاجیک‌های فارس، هزار سال پیش از تاجیکستان به سرزمین ماد مهاجرت کردند. بنابراین، فارس‌ها ماد نبودند و زبان آنان نیز ریشه در زبان کوردی ندارد. اگرچه فارس‌ها و هندی‌ها آریایی‌تبارند، اما کوردها آریایی نیستند و از دیرباز در همین منطقه می‌زیسته‌اند. در واقع، فارس‌ها مهاجرانی از آسیای مرکزی به سرزمین ماد بودند.

قابل ذکر است که زبان فارسی امروزی (معروف به فارسی نو) تفاوت بنیادینی با زبان پهلوی دارد؛ هم از منظر دستوری و هم از منظر کلمات، این دو کاملاً از هم متمایزند. زمانی که حکومت سامانیان، اقتدار را از خلفای عباسی گرفت، در آن دوران دیگر زبان فارسی وجود خارجی نداشت و فارس‌ها نیز دانشی از آن نداشتند. بنابراین، برای بازسازی هویتِ زبانی، از لهجه ایلامی کوردی با دستور زبان کوردی استفاده کردند و با ترکیب آن با کلمات عربی و نگارش با الفبای عربی، زبان جدیدی به‌نام «فارسی نو» خلق کردند. در صورتی که کلمات عربی و کوردی از این زبان حذف شود، چیزی باقی نخواهد ماند. حتی اکثر کلمات عربی در فارسی به‌نادرستی به‌کار رفته‌اند. برای نمونه، کلمات چون تصادف، قرارداد، تعارف، اتفاق، جعل و ده‌ها واژهٔ دیگر، معانی متفاوتی در فارسی نو یافته‌اند که بعضاً با معانی اصلی‌شان در عربی سازگار نیستند.

تصادف- در عربی به معنای شانس و اتفاق است.

قرارداد- در عربی به معنای تصمیم و اقامت است.

تعارف- در عربی به معنای آشانی شدن است.

جعل- در عربی به معنای عملی کردن است.

بنابراین، آیا می‌توان زبانی را که برای **کلمات** و **حروف** از **لغات** عربی **استفاده** می‌کند، یا از واژگان کوردی بهره می‌گیرد، واقعاً «زبان **مستقل** و **کامل**» نامید؟ در همین جملهٔ کوتاه، کلمات «مستقل» و «کامل» خود برگرفته از زبان عربی هستند و حتی واژهٔ «زبان» نیز از لهجهٔ ایلامی کوردی اقتباس شده است. آیا در زبان فارسی واژگانی وجود دارد که بتوان با

آن‌ها چنین جمله‌ای یا حتی تنها یک جمله را ساخت؟ بی‌تردید در زبان فارسی کهن چنین واژگانی وجود داشته‌اند، اما امروزه هیچ‌کس نه با آن زبان می‌نویسد و نه سخن می‌گوید. بنابراین، آیا می‌توان چنین زبانی را زبانی زنده نامید؟

در حالی که همین جمله را در زبان کوردی می‌توان بدون استفاده از حتی یک واژهٔ بیگانه نوشت: "زمانێکی سەربەخۆ و ڕشت" و این یعنی زبانِ مستقل و زنده.

زبان فارسی نو، زبانی است نوظهور که عمر چندانی ندارد و از حدود سال ۹۰۰ میلادی، در دوران سامانیان، توسط ناصر دوم در شهر بخارا بنیان‌گذاری شد. در همین دوران، ابوعبدالله جعفری رودکی، اهل رودک تاجیکستان، اشعار دیوان «کلیله و دمنه» را از عربی به فارسی نو ترجمه کرد. رودکی در واقع، زبان فارسی نو را در قالب شعر و غزل گسترش داد. بدین‌سان، ترکیبی از زبان‌های کوردی و عربی، در قالب نوشتاری جدیدی به‌نام «فارسی نو» شکل گرفت. این زبان، تنها با اتکا به خط عربی و دستور زبان کوردی ممکن شد. دلیل آن‌هم این است که در طول ۲۰۰ سال حاکمیت عباسیان (۷۵۰ تا ۹۴۵ میلادی)، تنها زبان رسمی در ایران، عربی بود. پیش از آن نیز ساسانیان به‌مدت ۴۲۷ سال (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) تنها از زبان کوردی به‌عنوان زبان رسمی بهره می‌بردند. فارس‌ها اگرچه نام زبان خود را به یاد داشتند، اما نه دسترسی به ساختار زبانی پهلوی داشتند و نه توان خواندن یا شنیدن آن را. بنابراین، ناچار شدند با خط عربی که بر آن مسلط بودند و دستور زبان کوردی که میراث ساسانیان بود، زبان جدیدی خلق کنند و نام آن را «فارسی نو» نهادند؛ زبانی که بیشتر مبتنی بر لهجه ایلامی کوردی بود، با حجم گسترده‌ای از واژگان عربی و کوردی. به‌ویژه واژگان مربوط به حکومت، قانون، مدیریت و دین که در این زبان جای گرفتند. هدف اصلی از این کار، حفظ هویت فارس‌ها بود.

زبان فارسی نو، بعدها در سال ۱۰۱۰ میلادی در شاهنامهٔ فردوسی به‌طور گسترده‌تری استفاده شد و توسط عمر خیام نیشابوری، در رباعیات خود در سال ۱۱۳۰ میلادی، به اوج زیبایی ادبی رسید. از این‌رو، زبان ساکنان پیش از رودکی در سرزمین ماد، زبان مادی بوده که با زبان فارسی امروز تفاوت اساسی داشته و با زبان کوردی امروزی و کهن ترکیب شده بود.

اکنون، برای روشن‌تر شدن تفاوت، ساختار جملهٔ «من انسانم» در زبان‌های کوردی و فارسی کهن و نو را بررسی می‌کنیم:

زبان کوردی در سال ۲۰۲۵ میلادی	من مرۆڤم. Ez mirovim.
زبان فارسی در سال ۲۰۲۵ میلادی	من انسانم.
زبان فارسی سامانی در قرن ۱۰۰۰ میلادی	من مردم.
زبان کوردی ساسانی در سال‌های ۳۰۰ تا ۹۰۰ میلادی	ئەز مەردۆم . Az mard–om.
زبان فارسی هخامنشی در حدود سال‌های ۶۰۰ تا ۴۰۰ پیش از میلاد، که شکل رسمی آن فارسی پهلوی بوده است.	ئادەم مارتیا Adam martiya (𐎠𐎭𐎶 𐎶𐎼𐎫𐎡𐎹)
زبان اوستایی در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد	ئەزم مەشییا. Azəm mašiiå" (𐬀𐬰𐬆𐬨 𐬨𐬀𐬱𐬌𐬌𐬃)

در تصویر بالا، زبان فارسی در دوران باستان، به‌ویژه در عصر هخامنشیان که زبان رسمی آن‌ها فارسی پهلوی بود، هیچ واژه‌ای مشابه زبان کوردی ندارد. در دوره معاصر، زبان فارسی واژه‌ای مانند «من» را از زبان کوردی قرض گرفته، اما آن را به صورت «مَن» با آوای متفاوت تلفظ می‌کند. همچنین واژه «مردم» از «مەردۆم» کوردی گرفته شده است، اما آن را به شکل «مَردم» ادا می‌کنند. این نشان می‌دهد که تلاش کرده‌اند با دگرگون‌سازی آگاهانه صدای کلمات، آن‌ها را به فرم فارسی‌سازی‌شده‌ای بازنمایی کنند. در نهایت روشن می‌شود که زبان فارسی نوین در اصل لهجه‌ای از زبان کوردی است، همان کوردی ایلامی، که با برخی کلمات عربی ترکیب شده و تا حدودی تغییر یافته است.

در جمله بالا، زبان فارسی واژه «انسان» را از زبان عربی قرض گرفته است. هرچند این واژه در کوردی نیز به کار می‌رود، اما کوردها واژه اصیل خود یعنی «مرۆڤ» را برای اشاره به انسان دارند.

در نمونه‌های زیر، زبان کوردی را با زبان‌های فارسی و اوستایی مقایسه می‌کنیم:

زبان اوستایی – حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد	[illegible] Ahuna Vairya, Ashem Vohu, Vohu Manah, Asha, Spenta Armaiti
زبان کوردی – قرن بیست و یکم میلادی	یەکسانی خوازی، بیری باشە، بیری باش، وشەی پیرۆزە، وشەی پیرۆز کرداری پیرۆزە.
زبان فارسی – قرن بیست و یکم میلادی	عادل بوودن، فکر خوب است، فکر خوب، کلام مقدس است، کلام مقدس عمل مقدس است.

در تصویر بالا، هیچ کمله مشترکی میان زبان‌های اوستایی، کوردی و فارسی مشاهده نمی‌شود. بنابراین، ادعای کسانی که با افتخار می‌گویند زبان فارسی ریشه در اوستایی دارد، پایه و اساسی ندارد. روشن است که زبان اوستایی در دوران امپراتوری ماد و ساسانی، صرفاً زبان مذهبی نهاد حاکم بوده و در آیین‌ها و معابد دینی به کار می‌رفته، در حالی که زبان گفت‌وگوی روزمره مردم امپراتوری ماد و ساسانی، زبان کوردی بوده است.

از همین جمله نیز می‌توان نتیجه گرفت که زبان کوردی و فارسی دو زبان کاملاً مجزا از یکدیگرند، به‌گونه‌ای که این جمله کوردی حتی برای فارسی‌زبانان تاجیک، ایرانی و افغانی نیز قابل درک نیست. در حالی که اگر کلمات کوردی (به‌ویژه کوردی ایلامی) و عربی را از جمله‌ی فارسی حذف کنیم، هیچ واژه‌ای در آن باقی نمی‌ماند که بتوان آن را «فارسی اصیل» نامید.

بنابراین، به‌روشنی می‌توان گفت که زبان کوردی ریشه و زیرشاخه‌ی زبان فارسی نیست، بلکه زبان فارسی ترکیبی است که از واژگان کوردی و عربی ساخته شده است.

کلمات عربی	عادل بوودن، فکر خوب است، فکر خوب، کلام مقدس است، کلام مقدس عمل مقدس است.
کلمات کوردی	بوودن(بوون)، خوب است(خاسەست)، است (هەس، هەست)

با این حال، هر فرد کوردی که به یکی از لهجه‌های کوردی سخن بگوید، دست‌کم ۵۰ درصد از سخنان لهجه‌های دیگر کوردی را نیز متوجه می‌شود. این امر به روشنی نشان می‌دهد که گویش‌های کوردی شاخه‌هایی از یک زبان واحد هستند. همان‌گونه که می‌توان گفت فارسی دری، فارسی ایران و فارسی تاجیکی نیز گویش‌های یک زبان‌اند.

حروف «ڤ» و «ژ» در زبان کوردی کاربرد گسترده‌ای دارند، اما در فارسی ریشه‌ای برای آن‌ها یافت نمی‌شود. هدف از مقایسه‌های بالا، آن است که روشن شود زبان کوردی نه زیرمجموعه‌ای از زبان یا لهجه فارسی است و نه به آن وابسته، بلکه برعکس، زبان فارسی از زبان کوردی ریشه گرفته است. اگر واژگان کوردی از زبان فارسی حذف شوند، دیگر نمی‌توان فارسی را زبانی کامل نامید. اما زبان کوردی بدون بهره‌گیری از هیچ واژه‌ای از زبان‌های دیگر، غنای زبانی و استقلال کامل دارد و می‌تواند هم‌پای زبان‌های اصلی جهان تعریف شود و در ادبیات جایگاهی شایسته داشته باشد. همان‌گونه که هویت ملت‌ها به زبانشان گره خورده است، زبان نوشتار و گفتمان تنها مؤلفه‌ای‌ست که ملت‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازد، و در این میان زبان کوردی تعریفی زنده و روشن از هویت ملی کوردهاست که دست‌کم از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد در این سرزمین و کوهستان‌ها زیسته و از کهن‌ترین دوران به عنوان میدیا، زاگرُس، مزوپوتامیا و امروز با نام کوردستان شناخته شده است.

از سوی دیگر، زبان کوردی زبانی «آگلوتیناتیو» (چسبان) است؛ بدین معنا که با پیوند چند واژه، واژه‌ای تازه با معنای جدید شکل می‌گیرد، در حالی‌که زبان‌های «هندو-اروپایی» واژگان خود را به صورت مستقیم در جمله به کار می‌برند. شیوه ساختار دستور زبان در زبان کوردی، به‌ویژه در لهجه کرمانجی، به کلی متفاوت از دستور زبان‌های هندو-اروپایی است.

نکته‌ای قابل تأمل آن است که زبان کوردی در پی تجزیه‌ی ملت کورد و اشغال سرزمین کوردستان برای بیش از ۱۴۰۰ سال از سوی اقوامی چون فارس‌های تاجیکی، تُرک‌های مغول‌تبار قاجاری، و اعراب قریشی، به چندین لهجه تبدیل شده و در گذر زمان به دلیل قطع پیوند میان حوزه‌های کوردنشین، این لهجه‌ها از یکدیگر فاصله گرفته‌اند. برای نمونه، لهجه

کوردی شمالی و لهجه کوردی مرکزی تا حدودی به یکدیگر نزدیک‌اند، اما لهجه کوردی جنوبی فاصله‌ی بیشتری با لهجه شمالی دارد، چرا که در جغرافیای متفاوتی شکل گرفته و ارتباط میان ساکنان این نواحی کمتر یا حتی قطع شده است. به همین ترتیب، بین کوردی مرکزی و کوردی جنوبی پیوندهای کلمات و دستوری بیشتری وجود دارد نسبت به پیوند میان کوردی شمالی و کوردی جنوبی.

٥.٤– مراحل بنیادین گسترش زبان کوردی

زبان کوردی پیشینه‌ای چند هزار ساله دارد و ریشه‌های آن به ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد بازمی‌گردد؛ زمانی که مردم لولوبی در میان دو رود دجله و فرات از این زبان بهره می‌بردند. در ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد، قوم حوری (یا خوری) که از نیاکان کوردها محسوب می‌شوند نیز در همین منطقه به زبان کوردی سخن می‌گفتند. در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد، قوم گوتی در کوه‌های زاگرُس همین زبان را به کار می‌بردند. سپس در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد، زبان کوردی در میان ملت ماد رواج یافت و مادها از آن زمان به بعد به این زبان سخن می‌گفتند. برای نمونه، کلمات بسیاری از زبان کوردی در متون باستانی ماد مربوط به قرن ششم پیش از میلاد ثبت شده‌اند.

لهجه کوردی مرکزی تحت تأثیر لهجه گورانی قرار گرفته و در فاصلهٔ سال‌های ۳۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی این گویش رایج بوده است. در متون زردشتی و آغازین دوران اسلامی، به لهجه‌های کوردی اشاره شده است. متون مذهبی به لهجه گورانی نوشته شده‌اند و در قرن دهم میلادی به آن‌ها اشاره شده است. وجود زبان کوردی در اسناد دوره ساسانی (۲۲۴–۶۵۱ میلادی) نیز مورد تأکید قرار گرفته است. با این حال، به‌دلیل از دست رفتن حاکمیت کوردی، آثار و منابع زبان کوردی در دوره ماد و ساسانی از بین رفته‌اند.

اوستا (کتاب مقدس آیین زرتشتی) به‌طور مستقیم نامی از کوردها نمی‌برد، اما به سرزمین ماد اشاره می‌کند که همواره در ادبیات تاریخی به عنوان سرزمین نیاکان کوردها شناخته شده است. برای مثال، در وندیداد (بخش ۱، بند ۹) چنین آمده است:

«شانزدهمین سرزمین نیکویی که من، اهورامزدا، آفریدم، سرزمین راه (راغا/ری) بود»

ری (راغا)، شهری مهم در سرزمین مادها بوده که اکنون در جنوب تهران قرار دارد. این نکته نشان می‌دهد که تهران و بخش بزرگی از ایران کنونی، خراسان و مازندران در گذشته سرزمین‌های کوردها بوده‌اند.

حتی در کتاب مقدس انجیل (عهد عتیق) نیز آمده است که مادها نیاکان کوردها بوده‌اند.

در اشعیا ۱۳:۱۷ آمده است:

"اینک من مادها را بر ضد آنان برمی‌انگیزم، کسانی که نقره را ارزش نمی‌نهند و به طلا میل ندارند".

این آیه به مادهایی اشاره دارد که در سرزمین کوردستان امروزی می‌زیسته‌اند.

همچنین در کتاب دانیال ۵:۲۸ آمده است:

«پیرس: پادشاهی‌ات تقسیم شده و به مادها و فارس‌ها داده شده است»

در اینجا اشاره به سقوط بابل و برآمدن مادها و فارس‌ها دارد. همچنین تصریح شده که مادها و فارس‌ها دو قوم مجزا بوده‌اند و یک ملت نبوده‌اند. بنابراین، در متون مقدس نیز مادها و فارس‌ها جدا از یکدیگر ذکر شده‌اند؛ به‌عبارتی دیگر، کوردها از تبار مادها هستند، اما فارس‌ها تبار تاجیکی و آریایی دارند و ربطی به مادها ندارند.

در کتاب اعمال رسولان ۲:۹ (عهد جدید) چنین آمده است:

«...پارت‌ها، مادها، ایلامی‌ها، و ساکنان بین‌النهرین، یهودیه، کاپادوکیه، پونتوس و آسیا»

در این آیه به سه نام اشاره می‌شود که نمایانگر اقوام کورد هستند: پارت، ماد و ایلام.

حتی در جریان جشن پنطیکاست، مادها به عنوان یکی از گروه‌های حاضر ذکر شده‌اند؛ امری که امروزه بسیاری از پژوهشگران مادها را نیاکان کوردها می‌دانند.

در تورات (کتاب مقدس یهودیان) و در آیه پیدایش ۱۰:۲ (جدول اقوام) آمده است:

«پسران یافث: جومر، ماگوگ، مادای، یاوان، توبال، ماشک و تیرا»

نام «مادای» اشاره‌ای مستقیم به مادها دارد که پیوندی عمیق با تبار کوردها دارند.

همچنین در آیۀ ارمیا ۵۱:۱۱ آمده است:

«خداوند روح پادشاهان ماد را برانگیخته است، زیرا قصدش نابودی بابل است».

در این‌جا نیز مادها به عنوان نیرویی بزرگ و تأثیرگذار ذکر شده‌اند.

زبان کوردی کلاسیک

زبان کوردی کلاسیک، که آغازگر ادبیات مکتوب کوردی به‌شمار می‌رود، در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی ظهور کرد. در حوالی سال ۱۶۵۰ میلادی به‌صورت رسمی تثبیت شد. از این دوره به بعد، زبان کوردی به یک زبان ادبی بدل گشت که شاعرانی همچون ملا جزیری (۱۵۷۰–۱۶۴۰ م) و احمد خانی (۱۶۵۰–۱۷۰۷ م) آثار ادبی خود را به آن نگاشتند. قابل ذکر است که

بسیاری از این نویسندگان در ابتدا آثارشان را با خط آرامی می‌نوشتند. برای نمونه، احمد خانی نخستین داستان مم و زین را در سال ۱۶۹۵ میلادی با الفبای آرامی نوشت.

زبان کوردی شمالی (کرمانجی) نیز از سال ۱۸۳۲ میلادی با الفبای لاتین نگاشته شد. این روند به‌دست جلالت بدرخان آغاز شد و نخستین روزنامه کوردی در سال ۱۸۹۸ میلادی منتشر گردید. از آن زمان به بعد، دستور زبان و واژگان رسمی کوردی در قرن بیستم به‌طور کامل شکل گرفت و به عنوان زبان نوشتاری پذیرفته شد.

۵.۵- گویش تاتی کوردی

گویش تاتی یکی از شاخه‌های زبان کوردی است که به‌دلیل فرایند آسیمیلاسیون (همگون‌سازی فرهنگی و زبانی) توسط زبان‌های فارسی و تُرکی آذری، تا حد زیادی به فراموشی سپرده شده یا دچار زوال شده است. پیش از ورود فارس‌ها و تُرک‌ها به این مناطق، تمام ساکنان شهرهای زنگیان (زنجان)، قزوان (قزوین)، رامسوار (رامسر)، به گویش تاتی کوردی سخن می‌گفتند. به‌عبارتی، تمامی فارس‌ها و آذری‌هایی که امروز در استان‌های زنگیان (زنجان)، قَزوان (قزوین)، ریبار (رشت)، رامسوار (رامسر)، تهران، استان مرکزی، خراسان و حتی تُرکمنستان زندگی می‌کنند، در اصل از نژاد کورد تات هستند، که زبانشان به‌مرور تحت تأثیر شدید زبان‌های تُرکی آذری و فارسی قرار گرفته است. از این منظر، می‌توان گفت ریشه قومی این مردم به کوردهای تات بازمی‌گردد.

اگرچه گویش تاتی کوردی به‌دلیل نبود سواد رسمی و عدم مستندسازی دچار دگرگونی‌های زبانی گسترده‌ای شده و واژگان بسیاری از فارسی و آذری در آن وارد شده‌اند، اما هنوز هم در بخش‌هایی از شمال غرب ایران و برخی مناطق قفقاز بدان سخن گفته می‌شود. مناطق اصلی‌ای که هنوز گویش تاتی در آن‌ها رواج دارد عبارت‌اند از:

استان قَزوان (قزوین) (مناطقی مانند تاکستان، آشتَرْهارد، آبیک و روستاهای اطراف). جالب است بدانیم که نام اصلی شهر تاکستان، در ابتدا «تاتستان» بوده است، اما تُرک‌ها آن را به «تاکستان» تغییر داده‌اند.

استان زنگیان (زنجان) (جنوب و جنوب‌شرق زنگیان (زنجان))

استان اَردَویل (اردبیل) (روستاهای اطراف خلخال)

استان البرز (مناطق کرج)

استان مرکزی

استان تهران

همچنین در نواحی کوهستانی داغستانِ روسیه، برخی روستاییان یهودی‌تبار که به آنان «جوهوری» نیز گفته می‌شود، هنوز به لهجه تاتی سخن می‌گویند. این گروه در متون پژوهشی با عنوان «جودیئو-تات» شناخته می‌شوند.

گویش تاتی که از شاخه گویش‌های کوردی جنوبی (ایلامی) محسوب می‌شود، در معرض خطر نابودی قرار دارد. چرا که بسیاری از کوردهای تاتی برای بهره‌برداری از فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی، به زبان‌های فارسی یا تُرکی آذری روی می‌آورند. نسل جوان دیگر این گویش را به‌عنوان زبان مادری نمی‌آموزد، زیرا تحصیلات، زندگی روزمره و زبان قدرت به‌گونه‌ای است که زبان مادری آنان به حاشیه رانده شده و بسیاری از آن‌ها تنها به تُرکی آذری صحبت می‌کنند.

بدیهی است که حاکمیت‌های سیاسی نیز در این زمینه کوتاهی نکرده‌اند، بلکه تمام تلاش خود را به‌کار گرفته‌اند تا گویش تاتی را با عنوان «آذری کهن» معرفی کنند؛ به‌طوری که تات‌های کورد از زبان اجدادی خود شرمنده شده و زبان تُرکی آذری را بیاموزند و به‌کار ببرند. هرچند هنوز در برخی روستاهای استان‌های قَزوان (قزوین)، زنجان و اَردَویل (اردبیل) گروه‌هایی از مردم به لهجه تاتی صحبت می‌کنند، اما به‌دلیل عدم مستندسازی این گویش کوردی، متأسفانه روند فراموشی آن سرعت گرفته است.

گویش تاتی از بسیاری جهات به گویش ایلامی شباهت دارد، اما به‌دلیل عدم استفاده، واژگان مدرن و اصطلاحات روزمره به‌مرور جایگزین شده‌اند و واژگان فارسی و آذری در آن نفوذ کرده‌اند.

در جمله ساده‌ای مانند «وڵات جوانه» (کشور زیباست) که در جدول زیر به زبان‌های اطراف و کوردی ترجمه شده، به‌وضوح پیداست که لهجه تاتی زیرشاخه‌ای از کوردی جنوبی (ایلامی) است و استفاده از نام «آذری کهن» تنها نوعی تحریف تاریخی برای پنهان کردن ریشه کوردی آن بوده است.

زبان	**عبارتی به زبان رسمی منطقه**
آذری کهن	Vatan šāzāyī va bādīh. واتان شازای وابه‌دیه.
آذری باکو (قرن بیست و یکم)	Vətən gözəldir. وەتەن گوزەلدیر.
آذری ایران	Vətən gözəl di وەتەن گوزەلدی
کوردی شمالی (گویش کرمانجی)	Wilat xoşike وڵات خۆشکە
کوردی مرکزی (گویش سورانی)	وڵات جوانە
کوردی جنوبی (گویش ایلامی)	وەتەن خۆشە
کوردی جنوبی (زیرگویش تاتی کوردی)	Watan xoşike وەتەن خۆشکە
فارسی	کشور زیباست
انگلیسی	The country is beautiful

واژه‌ی «وەتەن» که وارد زبان کوردی شده، ممکن است از واژه‌ی عربی «الوطن» گرفته شده باشد؛ هرچند زبان کوردی خود دارای واژه اصیل «وڵات» با همین معنا است. بنابراین، واژه

«وڵات» یک واژه‌ی بومی و زیبای کوردی است که در لهجه‌های کوردی شمالی و مرکزی به‌خوبی کاربرد دارد.

از دیدگاه زبان‌شناسی و بر پایه‌ی نظر زبان‌شناسان جهانی، گویش تاتی در اصل از شاخه‌ی زبان‌های هندواروپایی به‌شمار می‌رود. حال پرسش این است: چگونه ممکن است زبان تاتی به‌عنوان «آذری کهن» معرفی شود، در حالی که زبان آذریِ کنونی ریشه در زبان‌های تُرکی و مغولی دارد؟ در حالی که حدود هزار سال پیش از میلاد در این منطقه، نه تُرک‌ها، نه فارس‌ها و نه آذری‌های امروزی حضور نداشتند. از این‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که تاتی، در واقع، یک زیرشاخه‌ی بومی از زبان کوردی است که متأسفانه در پی روندهای آسیمیلاسیون زبانی، رفته‌رفته به حاشیه رانده شده است.

قابل ذکر است که در دوران حکومت شَددادیان کورد، شهرهای باخو (باکو)، گه‌نجه (گنجه)، نخجوان، آرس، اَردَویل (اردبیل، آرتویل) و سراسر منطقه‌ی آذربایجان کنونی، با لهجه کوردی شمالی (کرمانجی) و کوردی جنوبی (زیرشاخه تاتی) سخن می‌گفتند. اما امروز ساکنان این مناطق که عمدتاً تُرک‌زبان شده‌اند، تحت سلطه‌ی زبان تُرکی آذری قرار دارند، حال آن‌که اصالت نژادی این مردم به کوردها بازمی‌گردد.

در جمهوری آذربایجان، اغلب مردم این کشور تا حدود ۹۰۰ سال پیش به زبان کوردی (لهجه‌های کرمانجی و تاتی ایلامی) سخن می‌گفتند. اما به‌دلیل سیاست‌های آسیمیلاسیون زبانی که از زمان ورود سلجوقیان در قرنهای ۱۱ و ۱۲ میلادی، و سپس مغولان در قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی آغاز شد، این لهجه‌های کوردی رفته‌رفته ممنوع شده و جای خود را به زبان تُرکی آذری دادند.

امروزه روشن است که زبان کوردی در بسیاری از شهرها و استان‌های کوردنشین کاملاً آسیمیله شده و اثر چندانی از هویت کوردی باقی نمانده است. برای مثال، مردم شهرستان ته‌وریز (تبریز) از نژاد کوردی موکری هستند، اما زبان‌شان تُرکی آذری شده است. تنها تُرک‌هایی که در استان ورمه (ارومیه) زندگی می‌کنند، از نژاد مغولی هستند. حتی این تُرکان نیز، به‌دلیل ازدواج با زنان کورد، نیمی از ژن خود را از کوردها گرفته‌اند؛ از این‌رو، چهره‌ی ظاهری آنان ترکیبی از ویژگی‌های مغولی و کوردی است. تُرک‌ها خود را دارای چشم‌های کشیده، بادامی، تیره‌رنگ و پوست گندمی می‌دانند. در حالی که در کوردستان، ایران،

آذربایجان و تُرکیه، چنین ویژگی‌های ظاهری در کمتر از یک درصد جامعه دیده می‌شود. بیشتر این افراد در جامعه خاموش‌اند و نقشی جز کارگری ساده (کاسبی) ندارند.

تصویر زیر، چهره‌ی نمونه‌ای از یک مغول را به‌خوبی نشان می‌دهد.





چهره‌ی مغول‌ها در دوره‌های تاریخی، به‌روشنی قابل شناسایی است و تُرک‌ها و آذری‌ها نیز خود را به این نژاد منسوب می‌دانند. اما اگر با دقت بنگریم، مشخص است که تُرک‌ها و آذری‌هایی که امروزه در کوردستان، آذربایجان، ایران و تُرکیه زندگی می‌کنند، از نظر چهره و رفتار بسیار بیشتر به کوردها شباهت دارند تا به مغول‌ها.

مردمی که در استانهای ئیکباتانا (همدان) و شوانکاره‌ی کورد (فارس) سکونت دارند، به‌صورت تاریخی کورد هستند و زبان آن‌ها زیرمجموعه‌ی همان گویش ایلامی کوردی است. با این حال، اکثر آنان در روند آسیمیلاسیون زبانی، به زبان فارسی تاجیکی سخن می‌گویند. مردمانی که در استان‌های خورستان (خورستان)، بندر مانگشار (دربند ماهشهر)، به‌ختیار (چهارمحال و بختیاری)، کیوه‌گله (کهگیلویه و بویراحمد)، و ریی شار (بوشهر) زندگی می‌کنند، نیز همگی از نژاد کوردی هستند و به شاخه‌ی جنوبی زبان کوردی (ایلامی) تعلق دارند. اما کوردهای این مناطق نیز، متأسفانه تحت فشارهای زبانی و فرهنگی، فارسی‌زبان یا عرب‌زبان شده‌اند و نشانه‌های قومی کوردی در میان آن‌ها کم‌رنگ شده است.

حتی تا حدود سال ۱۶۲۵ میلادی، یعنی تنها ۴۰۰ سال پیش، مردم شهرهای ته‌وریز (تبریز)، دواوان (میاندوآب)، گانزاک (تکاب) ، توفَرَقان (آذرشهر)، ارده‌شیر (عجَب‌شیر) و مه‌راقه (مراغه)، به لهجه کوردی مرکزی (سورانی) سخن می‌گفتند. تُرک‌ها در آن زمان تنها در قالب

چند خانوادەی پناەجو در این مناطق حضور داشتند. اما امروزە، در نتیجەی آسیمیلاسیون گستردەی جمعیت کورد این مناطق، این نواحی بەطور کامل تُرک‌زبان شدەاند و هویت تُرکی به این کوردها تحمیل شده است؛ تا جایی که هیچ آگاهی تاریخی یا هویتی دربارەی ریشەی کوردی خود ندارند.

در پایان، این تصویر دیگری است از طبقەبندی لهجەهای کوردی همراه با زیرشاخەهایی چون کرماشانی، زازاکی، هورامی، فەیلی، تاتی، لوری و بختیاری؛ که همگی بازتاب‌دهندەی غنای زبان کوردی‌اند:

لهجەهای کوردی	**معنای یکسان این عبارت در تمامی گویش‌های زبان کوردی و مقایسەی آن‌ها با یکدیگر**
کوردی شمال (کوردی سەروو یا کرمانجی)	Ez mirov im û kêfxweşim ji gotinê zimanê dayikê ئەز مرۆڤم و کەیف خۆشم ژ گوتنێ زمانێ دایکێ
کوردی مرکز (کوردی ناوەڕاست یا سۆرانی)	من مرۆڤم و خۆشحاڵم لە دوان بە زمانی دایکم.
کوردی جنوب (کوردی خواروو یا ایلامی)	من مرۆڤم و خۆشحالم ژ گۆڤتەن زمانێ مادەرەم
کوردی جنوب (کوردی خواروو - لکی)	من مرۆڤم و خۆشحاڵم کە بە زمانی دایکەم گەپمە کنەم
کوردی جنوب (کوردی خواروو - لوری)	من مرۆڤم و خۆشحالم کە بەزبان مادریم گپوگا میزەنم
کوردی جنوب (کوردی خواروو - بەختیاری)	من مرۆڤم و حالی‌کم کە بە زمانێ مادەری خودم گەڤتەم
کوردی جنوب (کوردی خواروو - فەیلی)	من مرۆڤم و خوشم هەد لە پەیڤینە زمانێ دایکەم
کوردی گورانی (زازاکی)	Ez miro im û xweş im ji peyvê xwende zımanê dayikam. ئەز مرۆڤم و خوشم هەد لە پەیوەڕو زیمانێ دایکەم
کوردی گورانی (هەورامی)	من مرۆڤم و خوشم هەد لە گەوتنە زمانێ دایکەم

از این چند گویش بالا چنین برمی‌آید که همگی این گویش‌ها شاخه‌هایی از یک زبان یگانه‌اند: زبان کوردی. زیرا واژگان هم‌معنا و ساختار نحوی یکسانی دارند. در حالی‌که در زبان فارسی، این گویش‌های کوردی از نظر واژگان و ساختار جمله تفاوت‌های چشمگیری دارند.

در جدول زیر، همان جمله را به زبان‌های فارسی، آذری، تُرکی، عربی و دیگر زبان‌های مرتبط مورد مقایسه قرار خواهیم داد:

زبان	معنای یک جمله و ارزیابی آن در زبان‌های انگلیسی، فارسی، تُرکی، عربی، آذری، آشوری، سریانی و سومری
انگلیسی	I am human and enjoying to speak my mother language
فارسی ایران	من انسان هستم و خوشحالم که به زبان مادریم صحبت میکنم
فارسی تاجیکی	Ман инсон ҳастам ва аз гап задани забони модам шодам Man insan hastam va az gap zadani zaboni modam shodam من انسان هستم و از گپ زدنی زابوونی مودام شدم
فارسی دری (افغانستان)	من انسان هستم و از صحبت کردن به زبان مادری‌ام لذت می‌برم
فارسی پهلوی با الفبای اوستایی	[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] Az mān xwadag ī margom ud xwāhēn andar gōwāg dādīg madar–zabān. Pad har du nāmag ī kadīm, nāmag ī Rūmīg, ud nāmag ī nēwīn ī Pārsīg. **از من خُوَداگِی مَرگُم و خواهم اندر گُوَگ دادِگِ مادرزَبان. پَد هر دو نامَگِ کَدیم، نامَگِ رومیگ، و نامَگِ نوینِ پارسیگ.**	با الفبای لاتین با الفبای فارسی امروزی
أنا إنسان وأستمتع بالتحدث بلغتي الأم	عربی
Ben insanım ve anadilimi konuşmaktan zevk alıyorum	تُرکی
Mən insanam və ana dilimi danışmaqdan zövq alıram Mən insanam və ana dilimi danışmaqdan zövq alıram	آذری جمهوری آذربایجان
من انسانام و آنا دیلیمین دانیشماغدان زؤق آلارام	آذری ایرانی
ܐܢܐ ܒܪܢܫܐ ܐܢܐ، ܘܐܢܐ ܚܕܝܐ ܕܡܡܠܠ ܐܢܐ ܒܠܫܢܐ ܕܐܝܡܐ. Ana barnasha ana, w–ana ḥadya d–mamllal ana b–lishana d–ayma.	آشوری
ܐܢܐ ܒܪܢܫܐ ܐܢܐ، ܘܐܢܐ ܚܕܝܐ ܕܡܡܠܠ ܐܢܐ ܒܠܫܢܐ ܕܐܝܡܐ ܕܝܠܝ. Ana barnasha ana, w–ana ḥadya d–mamllal ana b–lishana d–eyma d–yeli.	سریانی
[illegible] [illegible] lu$_2$–u$_{18}$–lu ma–an–na–me–en, šag–ĝa–na mu–un–du$_3$–de$_2$ ki–en–gi–ka.	سومری

از این ارزیابی چنین برمی‌آید که زبان کوردی هیچ‌گونه وابستگی یا پیوند ساختاری با زبان‌های فارسی، عربی و تُرکیه ندارد، بلکه زبانی کاملاً مستقل و خودبنیاد است و به ریشه‌ی هیچ‌یک از این زبان‌ها تعلق ندارد. قرار دادن زبان کوردی در دسته‌بندی زبان‌های هندواروپایی یا ایرانی، تنها جنبه‌ای سیاسی و جهت‌دار دارد و هیچ پایه‌ی زبان‌شناختی مستندی در پشت آن نیست.

در حالی که زبان آذری از شاخه‌ی زبان‌های تُرکی به‌شمار می‌رود که خود متعلق به شاخه‌ی اوغوز است، زبان مغولی نیز یکی از شاخه‌های زبان‌های اورال-آلتایی به‌شمار می‌آید که با زبان‌های اوغوز نزدیکی دارد.

همان‌گونه که پیش‌تر در بخش تاریخ امپراتوری‌ها نیز اشاره شد، اقوام تُرک، آذری و تُرکمن از قرنهای یازدهم میلادی، یعنی حدود ۹۰۰ سال پیش، از منطقه‌ی مغولستان به سوی این نواحی مهاجرت کردند. تُرکان مغولی با حمله به این سرزمین‌ها، زبان، فرهنگ و سلطه‌ی خود را بر مردم بومی تحمیل کردند و بیشتر ساکنان اصلی این نواحی را با زور و خشونت، به‌تدریج تُرک‌زبان و آذری‌زبان ساختند.

اگر به چهره‌ی تُرکها و آذری‌های اصیل نگاه شود، درمی‌یابیم که شباهت زیادی به مغول‌ها دارند و چهره‌شان بیشتر به مردمان شمال چین نزدیک است. بسیاری از کسانی که امروزه خود را تُرک یا آذری می‌دانند، اگر آزمایش دی‌ان‌ای بر روی آن‌ها انجام شود، به‌روشنی مشخص خواهد شد که نیاکانشان عمدتاً کورد بوده‌اند و بخشی از آن‌ها نیز از تبار مردم رومی، ایتالیایی یا یونانی هستند.

۵.۶– ریشه کوردهای گوران

سارگون اکدی در فاصله‌ی سال‌های ۲۳۳۴ تا ۲۲۷۹ پیش از میلاد حکومت کرد و یکی از شاهان برجسته‌ی امپراتوری اکد به شمار می‌رود. در دوران فرمانروایی او، دولت‌ها و شهرهای سومری مانند اور، اوروک و لاگاش به‌دست ارتش او تسخیر شدند. پس از فروپاشی پادشاهی سومر، بخشی از جمعیت سومری‌ها به‌طور گسترده و اجباری به سمت شمال

اکد، یعنی شمال کوردستان، کوچانده شدند. این اقدام دو هدف داشت: کنترل بهتر آنان و بهره‌برداری از آن‌ها علیه اقوام گوتی.

در دوره‌ی پادشاهان آشوری، به‌ویژه تیگلات‌پیلسر سوم و سَن‌حاریب که در قرون ۷ و ۸ پیش از میلاد بر امپراتوری نوین آشور حکومت می‌کردند، و همچنین سارگون دوم که بین سال‌های ۷۲۲ تا ۷۰۵ پیش از میلاد در میان‌رودان سلطه داشت، ده‌ها هزار بابِلی (که برخی از آن‌ها از بازماندگان سومریان بودند) از جنوب بین‌النهرین، یعنی سرزمین‌های محل سکونت سومریان، به نواحی زاگرُس کوچانده شدند. این کوچ اجباری موجب اسکان سومری‌ها در مناطقی از دِرسیم (شمال کوردستان) و هورامان در جنوب و شرق کوردستان شد.

اگرچه بسیاری از زبان‌شناسان به دلیل تأثیرپذیری از حوزه‌های قدرت و منافع سیاسی، زبان سومری را زبانی منقرض‌شده می‌دانند، اما وجود ده‌ها واژه‌ی مشترک میان کوردی امروزی و زبان سومری، دلیلی قوی بر پیوند ریشه‌ای این دو زبان است. بر این اساس، می‌توان گفت که کوردهای این مناطق، به‌ویژه هورامی‌ها و زازاکی‌ها، تبار خود را از سومریان گرفته‌اند. با این حال، ساختار نحوی زبان سومری با زبان کوردی امروزی تفاوت‌هایی دارد و ممکن است زبان کوردی در گذر زمان دچار تغییر و تحول شده باشد. مشخص است که در حدود پنج هزار سال پیش، ساختار نحوی زبان‌ها ساده‌تر بوده و واژه‌ها تنها از طریق ترکیب چند ریشه‌ی فعلی ساخته می‌شدند، همانند زبان‌های آیینی که در آن دوران رایج بودند. در آن زمان، نوشته‌هایی که با هزاران زحمت بر روی سنگ‌ها حک می‌شد، به‌جای توجه به دستور زبان و ساختار نحوی، صرفاً بر انتقال پیام متمرکز بودند. این موضوع حتی در اشعار حماسی گیلگمش نیز دیده می‌شود که بر قدرت و فرمانروایی آن دوره تأکید دارد.

می‌توان گفت که کوردها تنها بازماندگان اصیل تمدن سومری هستند. چه کسی می‌داند که در حملات آشوریان اکدی، سامانیان پارسی، اعراب قریش و مغولان تُرک، چه چیزهایی به تاراج رفته، چه چیزهایی از میان برداشته شده و چه چیزهایی برای همیشه محو شده‌اند.

سومری‌ها از یک‌سو درگیر نبرد با اقوام لولوبی، بابلی و ایلامی بودند و از سوی دیگر همواره میان خودشان نیز بر سر قدرت و ثروت با یکدیگر در ستیز بودند. اگر هیچ پیوند مستقیمی میان سومری‌ها و کوردها وجود نداشته باشد، دست‌کم این درگیری‌ها و نزاع‌های داخلی‌شان

به‌گونه‌ای کامل بازتاب وضعیت امروز کوردهای شرق و جنوب کوردستان است؛ جایی که هم درگیر جنگ اشغالگران کوردستان هستند و هم در نبرد با برادران کورد خود در دیگرند، به این روش پرچم یکپارچگی را از دست داده‌اند.

بی‌گمان، کوردها در بُعد فرهنگی شباهت‌های عمیق و قابل‌توجهی با سومریان دارند. می‌توان گفت یا ژنتیک آن‌ها در جمعیت کورد نفوذ کرده است، یا این‌که کوردها خود حامل ژن‌های سومری‌اند. سومریان با وجود دستاوردهای بزرگ تمدنی، در نهایت بر اثر اختلافات داخلی، تفرقه و خیانت‌های درون‌قومی از هم پاشیدند. نکته‌ی تأمل‌برانگیز آن است که کوردها نیز، گویی به‌گونه‌ای ناخودآگاه، همان اشتباهات تاریخی را تکرار کرده‌اند؛ فرهنگی که از سومریان به ارث برده‌اند را ادامه داده‌اند، اما تمدن ایشان را به‌جای حفاظت، به دیگر ملت‌ها واگذار کرده‌اند.

در نتیجه، از آن‌جا که بخشی از ملت کورد ریشه در نژاد و فرهنگ سومری دارد، هیچ‌کس نمی‌تواند تمدن سومری و میراث مادی و معنوی آن را بدون در نظر گرفتن نقش و جایگاه ملت کورد بررسی یا مصادره کند و کوردها را نادیده بگیرد.

بخش ششم

۶- جعل، بازنام‌گذاری و حذف میراث فرهنگ کوردی

کوردستان به عنوان یکی از گهواره‌های بزرگ تمدن بشری شناخته می‌شود. کوه‌ها، رودخانه‌ها و دشت‌های گسترده‌اش از دیرباز جایگاه اسکان هزاران‌ساله ملت کورد بوده است؛ سرزمینی که در آن شهرها، قلعه‌ها و مراکز مذهبی در طول تمامی ادوار تاریخی بشر، از دوران نوسنگی تا قرون میانه، شکل گرفته‌اند.

با وجود این ثروت و میراث عظیم فرهنگی، ملت کورد بارها از روایت تاریخی خویش کنار نهاده شده‌اند. یافته‌های باستان‌شناسی در مناطق کوردنشین غالباً به‌صورت عمدی با عنوان‌هایی چون «فارسی یا ایرانی»، «تُرکی»، «عربی، عراقی یا سوری»، «آشوری»، «آناتولیایی» یا به طور کلی «میان‌رودانی (مِسوپوتامیا)» معرفی می‌شوند و زمینه‌ی فرهنگی و هویت کوردی آن‌ها به‌طور هدفمند حذف می‌گردد.

این روند حذف در چندین شکل نمایان شده است:
۱- تغییر نام‌ها در اسناد رسمی، فهرست‌های موزه‌ها و نمایشگاه‌ها به‌منظور تطبیق با میراث ملی دولت‌های اشغالگر کوردستان.
۲- پنهان‌سازی یا جلوگیری از انتشار نتایج کاوش‌ها در مناطق کوردی، و ممانعت از طرح آن‌ها در گفتمان‌های علمی داخلی و بین‌المللی.
۳- انتقال آثار و اشیای باستانی به پایتخت دولت‌های اشغالگر یا به موزه‌های خارجی بدون اشاره به خاستگاه واقعی جغرافیایی و فرهنگی‌شان.
٤- ایجاد روایت‌های تاریخی نادرست یا افسانه‌سازی‌های اغراق‌آمیز برای منحرف‌کردن توجه جهانی از منبع اصلی و اصیل این میراث.
٥- نادیده‌گرفتن یا حذف عامدانه‌ی محوطه‌های باستانی مهم کوردی با هدف کمرنگ‌کردن و تضعیف میراث فرهنگی این ملت در سرزمین خود.

نمونه‌های زیر فهرستی از شواهد روشن این روند هستند، که هر یک اشاره به یکی از سرچشمه‌های اصیل میراث فرهنگی کوردی دارند که در سراسر کوردستان کشف شده و اکنون در موزه‌های جهانی پراکنده‌اند. در مجموع، این موارد نشانگر تداوم حذف نظام فرهنگی و تاریخی ملت کوردند که گویی تنها قطره‌ای در دریایی فراموشی دانسته می‌شوند.

۶.۱- ئاشقانی داریاس

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: عاشقان حسنلو – ایران، استان آذربایجان غربی، منطقه نقده.

نام و موقعیت واقعی کوردی: ئاشقانی داریاس – شرق کوردستان، استان ورمێ، شهر داریاس.

دوره تاریخی: حدود ۸۰۰ پیش از میلاد.

در سال ۱۹۷۳ میلادی، کاوش‌های باستان‌شناسی در تپه‌ی داریاس یکی از مهم‌ترین اکتشافات شرق کوردستان را آشکار ساخت. در این حفاری، اسکلت دو انسان یافت شد که یکی دیگری را در آغوش گرفته بود؛ آنان در ویرانه‌های شهری که بر اثر آتش نابود شده بود، محفوظ مانده بودند. این ویرانی‌ها به حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد بازمی‌گردند و نشانه‌ای از خشونت‌های شدید عصر آهن در ناحیه‌ی داریاس استان ورمێ به شمار می‌آیند.

اگرچه داریاس در قلب جغرافیای شرق کوردستان واقع است، اما انتشارات رسمی و گزارش‌های موزه‌ای معمولاً آن را بخشی از شمال غرب ایران معرفی می‌کنند، بی‌آنکه به بُعد فرهنگی و هویت کوردی آن اشاره‌ای کنند.

جام زرین داریاس یکی از شناخته‌شده‌ترین آثار این محوطه است که به همراه دیگر یافته‌های ارزشمند، اکنون در تهران و موزه‌ی دانشگاه پنسیلوانیا در فیلادلفیای آمریکا نگهداری می‌شود؛ جایی بسیار دور از خاستگاه جغرافیایی و فرهنگی اصیلش. این نوع غارت فرهنگی، در کنار منع شناسایی هویت کوردی، بازتابی از تسلط و مصادره‌ی گسترده‌ی میراث باستان‌شناسی کوردستان است.



«ئاشقانی داریاس» (نام کوردی) که بعدها به نام «عاشقان حسنلو» (نام آذری) تغییر یافت، در واقع اسکلت‌های انسانی‌اند که در حال در آغوش گرفتن یکدیگر در تپه‌ی داریاس در سال ۱۹۷۳ میلادی کشف شدند.

۶.۲ مرد نمکی چێراوه

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: مرد نمکی چهرآباد – ایران، استان زنجان، رشته‌کوه زاگرُس.

نام و موقعیت واقعی کوردی: پیاوه خوێیه‌که‌ی چێراوه (مرد نمکی چێراوه) – شرق کوردستان ، استان زه‌نگیان، منطقه چێراوه، رشته‌کوه زاگرُس.

دوره‌ی تاریخی: عصر ساسانی (حدود قرن پنجم پیش از میلاد تا قرن چهارم میلادی).

میان سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۰ میلادی، مجموعه‌ای از اکتشافات باستان‌شناسی شگفت‌انگیز در معدن نمک چێراوه واقع در کوه‌های زاگرُس انجام گرفت. کارگران معدن در جریان فعالیت‌های استخراجی، بقایای طبیعی و مومیایی‌شده، انسان‌هایی را یافتند که به‌دلیل ترکیب نمک و شرایط خاص محیطی به‌صورت استثنایی سالم مانده بودند. این اجساد که اکنون به نام «مردان نمکی» شناخته می‌شوند، با مو، لباس، کفش و ابزارهای شخصی‌شان حفظ شده‌اند و تصویر روشنی از زندگی و کار در دوران باستان به دست می‌دهند.

بر اساس تاریخ‌گذاری رادیوکربن، این مومیایی‌ها به دوران ساسانی بازمی‌گردند و حدود هزار سال از تاریخ فرهنگی و انسانی کورد را در خود جای داده‌اند. منطقه‌ی چێراوه بخشی از ناحیه‌ای است که از روزگار کهن محل سکونت مردمان کورد تات بوده است. شواهد باستان‌شناسی، زبان‌شناسی و قوم‌نگاری به روشنی پیوند فرهنگی چندهزارساله این بخش از زاگرُس را با گروه‌های نژادی و فرهنگی کوردی نشان می‌دهند.

با این حال، با وجود پیشینه روشن نژادی و تاریخی این آثار، موزه‌های زه‌نگیان (زنجان) و تهران همچنان «مرد نمکی چێراوه» را بخشی از «میراث فارسی» معرفی می‌کنند، بی‌آنکه به خاستگاه کوردی و پیوند فرهنگی آن اشاره نمایند. این تغییر نام و هویت‌دهی نادرست بازتابی از روند سازمان‌یافته‌ی مصادره‌ی میراث فرهنگی در مناطق کوردنشین و انتقال نمادهای تمدنی آن به چارچوب ملی دولت فارس است؛ فرایندی که به حذف تدریجی تاریخ و هویت فرهنگی ملت کورد از موزه‌ها و نظام‌های آکادمیک منجر می‌شود.



مومیایی مرد نمکی چێراوە، با موی سر و ریشِ سالم و دست‌نخورده.

۶.۳- گنجینه زێوه

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: گنجینه زیویه – ایران، استان کوردستان، نزدیک شهر سقز.

نام و موقعیت واقعی کوردی: گنجینه‌ی زێوه – شرق کوردستان، استان سنه، در نزدیکی شهر سقز.

دوره تاریخی: حدود قرن هفتم پیش از میلاد.

در سال ۱۹۴۷ میلادی، مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از آثار زرین، عاجی و فلزیِ حکاکی‌شده، که امروزه به نام «گنجینه‌ی زێوه» شناخته می‌شود، در نزدیکی شهر سقز کشف گردید. این مجموعه به اواخر دوران آهن تعلق دارد و بازتابی از نفوذ هنری و سیاسی دوره مادها در

منطقه‌ی زاگرُس است. طراحی‌ها و نقوش این آثار آمیزه‌ای از سبک‌های بومی و منطقه‌ای‌اند که نشان از جایگاه مرکزی این ناحیه در تمدن‌های باستانی و پیدایش هنر ماد دارند.

پس از کشف، گنجینه‌ی زێوه از راه قاچاق، خرید و فروش و انتقال غیرقانونی در سطح جهانی پراکنده شد. امروزه بخش‌هایی از این مجموعه در موزه‌های تهران، لندن، پاریس و نیویورک نگهداری می‌شوند و عمدتاً با برچسب «هنر ایرانی» به نمایش درمی‌آیند. این پراکندگی و فقدان نظارت، نه‌تنها موجب حذف تدریجی آثار تاریخی مهمِ کورد از چارچوب باستان‌شناسی و میراث فرهنگی جهان شده، بلکه موجب سردرگمی و تحریف در روایت‌های تاریخی نیز گردیده است.

در بسیاری از منابع رسمی و فهرست‌های موزه‌ای، این آثار تحت عناوینی چون «مادی ایرانی»، «آشوری»، «سَکایی» یا «هنر ایرانی» معرفی می‌شوند، بی‌آنکه اشاره‌ای به موقعیت کوردی محل کشف یا هویت تاریخی و فرهنگی مردمان بومی آن ناحیه شود.

چه این حذف و بازنام‌گذاری عامدانه باشد یا ناشی از بی‌توجهی، در هر دو صورت نتیجه‌ی آن، مشارکت در روند سیستماتیک محو و حذف میراث فرهنگی کورد از هر دو حوزه‌ی آکادمیک و حافظه‌ی عمومی جهانی است.



طلای زرین و آثار عاجیِ زێوه

۶.۴- قلعه بەستەم

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: قلعه باستام – ایران، استان آذربایجان غربی، میان شهرهای خوی و ماکو.

نام و موقعیت واقعی کوردی: قەڵای بەستەم – شرق کوردستان، استان ورمێ، میان شهرهای خوی و ماکو.

دوره تاریخی: حدود قرن هفتم پیش از میلاد.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۸ میلادی، کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌ی بەستەم بقایای یک قلعه‌ی عظیم اورارتویی را آشکار ساخت که به دوران فرمانروایی پادشاه «روسای دوم» بازمی‌گردد. این محوطه دارای دیوارهای دفاعی مستحکم، انبارها و ساختمان‌های اداری است که جایگاه استراتژیک و نظامی این قلعه را در ارتفاعات شمالی زاگرُس نشان می‌دهد.

هرچند بەستەم در محدوده‌ی تاریخی و فرهنگی کوردستان قرار دارد، اما گزارش‌های رسمی ایران آن را بخشی از «میراث اورارتویی ایران» معرفی می‌کنند و هیچ اشاره‌ای به بستر جغرافیایی و فرهنگی کوردی این منطقه نمی‌نمایند. این حذف آگاهانه موجب کمرنگ شدن پیوند تاریخی میان تأثیرات تمدن کهن اورارتو و ساکنان اصیل کورد این سرزمین شده است؛ مردمانی که هزاران سال در ارتفاعات زاگرُس زندگی کرده و در تداوم فرهنگ و معماری منطقه نقش بنیادین داشته‌اند.

به همین ترتیب، روایت‌های رسمی در چارچوب ملی ایران با تأکید بر مالکیت فرهنگی واحد، تلاش کرده‌اند آثار بەستەم را در چهارچوب «باستان‌شناسی ایرانی» بازتعریف کنند و از اشاره به زمینه تاریخی و تمدنی کوردی آن بپرهیزند. این رویکرد بخشی از روند گسترده‌تری است که با هدف محو تدریجی میراث فرهنگی و تاریخی کورد از نقشه حافظه باستان‌شناسی زاگرُس دنبال می‌شود.



قلعه‌ی اورارتوییِ به‌سته‌م

۶.۵- قلعه ئایانیس

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: قلعه آیانیس – تُرکیه، استان وان.

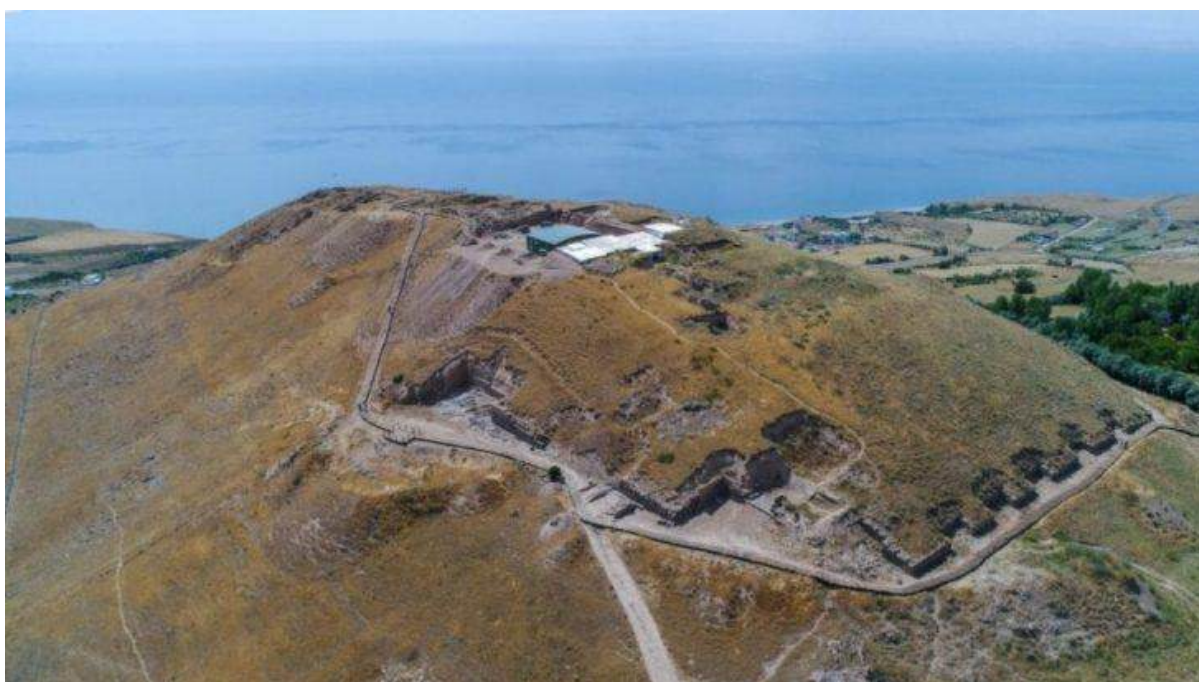
نام و موقعیت واقعی کوردی: قلعه ئایانیس – شمال کوردستان، استان وان.

دوره تاریخی: حدود قرن هفتم پیش از میلاد.

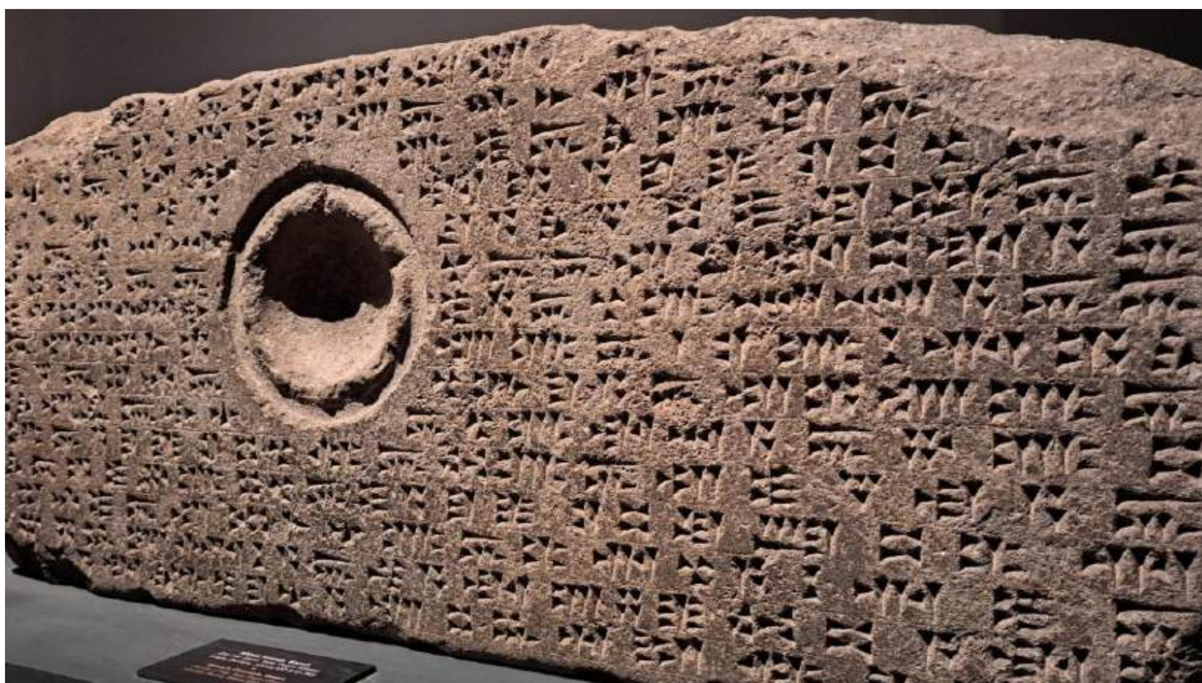
در سال ۲۰۲۳ میلادی، باستان‌شناسان گور سلطنتی‌ای با قدمتی حدود ۲۷۰۰ سال در قلعه‌ی اورارتویی ئایانیس در ساحل شرقی دریاچه‌ی وان کشف کردند. این آرامگاه که شامل مجموعه‌ای از اشیای تدفینی گران‌بها است، اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی ساختار سیاسی، اجتماعی و دینی امپراتوری اورارتو در اواخر دوران آهن در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد.

گزارش‌های رسمی تُرکیه این کشف را بخشی از «میراث اورارتویی آناتولی شرقی» معرفی کرده‌اند، بی‌آنکه به هویت فرهنگی و جمعیتی اکثریت کورد ساکن در این منطقه یا نقش تاریخی آن در بستر تمدنی کوردستان اشاره کنند. چنین رویکردی، در امتداد سیاست‌های رایج بازنمایی فرهنگی در تُرکیه، موجب حذف نظام‌مند پیوند تاریخی میان کوردها و میراث باستانی سرزمین‌شان می‌شود.

این نوع بازتعریف و تحریف فرهنگی نه‌تنها مالکیت تاریخی کوردستان را در چارچوب تمدن‌های باستانی کمرنگ می‌کند، بلکه مانعی در برابر درک پیوستگی تاریخی ملت کورد با سرزمین زاگرُس و تمدن‌های کهن منطقه است؛ پیوستگی‌ای که ریشه‌های آن در هزاران سال تاریخ مکتوب و نامکتوب این سرزمین آشکار است.



قلعه ۲۷۰۰ ساله‌ی اورارتویِ ئایانیس در شمال کوردستان



کتیبه‌ی میخیِ درون قلعه اورارتوییِ ئایانیس در شمال کوردستان



قلعه ۲۷۰۰ ساله اورارتوییِ ئایانیس در شمال کوردستان



قلعه ۲۷۰۰ ساله اورارتوییِ ئایانیس در شمال کوردستان



قلعه ۲۷۰۰ ساله اورارتوییِ ئایانیس در شمال کوردستان

۶.۶- غار شانیدار

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: غار شانیدار – عراق، اقلیم کوردستان، برادوست، بارزان.

نام و موقعیت واقعی کوردی: غار شانیدار – جنوب کوردستان، استان دهۆک، منطقه‌ی برادوست، بارزان.

دوره تاریخی: حدود ۶۵,۰۰۰ تا ۳۵,۰۰۰ سال پیش از میلاد.

در غار شانیدار، از دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی تاکنون، چندین تدفین متعلق به انسان‌های نئاندرتال کشف شده است. در میان این یافته‌ها، تدفین معروف به «تدفین گل»، «لاله» و «ریشه گل» شواهدی از وجود رفتارهای دینی و نمادین در میان نئاندرتال‌ها ارائه می‌دهند؛ جایی که گل‌ها عمداً در کنار اجساد قرار داده شده‌اند. این کشفیات از مهم‌ترین شواهد باستان‌شناسی درباره‌ی آغاز تفکر نمادین، همبستگی اجتماعی، و رفتارهای آیینی نخستین انسان‌ها در تاریخ تکامل به‌شمار می‌آیند.

غار شانیدار در عمق کوه‌های برادوست، در منطقه‌ی بارزانِ جنوب کوردستان واقع شده است. هرچند این منطقه بخشی از جغرافیای اصیل کوردستان به‌شمار می‌رود، اما بسیاری از منابع رسمی باستان‌شناسی، این مکان را با اصطلاحاتی چون «شمال عراق» یا «میان‌رودان (مِسوپوتامیا)» توصیف می‌کنند و بدین‌سان، پیوند تاریخی و فرهنگی آن با ملت کورد را نادیده می‌گیرند.

این نوع نام‌گذاری‌ها و چارچوب‌گذاری‌های آگاهانه موجب می‌شود نقش کوردها در تداوم حضور انسانی در یکی از کهن‌ترین زیستگاه‌های جهان کمرنگ گردد. در حالی‌که شواهد ژنتیکی، زبانی و قوم‌نگارانه، پیوستگی مستقیم میان ساکنان پیشاتاریخی این ناحیه و مردمان امروزین کورد را نشان می‌دهند.



دهانه غار شانیدار – جنوب کوردستان، برادوست، بارزان

۶.۷- مومیایی شاهانه سنه

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: مومیایی شاهانه سنندج – ایران، استان کردستان، حسن‌آباد.

نام و موقعیت واقعی کوردی: مومیایی شاهانه‌ی سنه – شرق کوردستان، استان سنه، هاساناوا.

دوره تاریخی: عصر آهن، حدود ۱۲۰۰ تا ۵۵۰ پیش از میلاد.

در سال ۲۰۰۸ میلادی، کارگران راه‌سازی در حومه‌ی شهر سنه بیش از بیست آرامگاه متعلق به دوران آهن را کشف کردند. این گورها شامل بقایای انسانی، سفالینه‌ها و اشیای تدفینی بودند که از ارزش بالایی برای پژوهش‌های باستان‌شناسی و تاریخ کهن کوردستان برخوردارند.

در پی این کشف، توجه عمومی به‌سرعت به خبر پیدا شدن پیکر مومیایی‌شده‌ی یکی از پادشاهان کورد جلب شد؛ خبری که در رسانه‌های محلی بازتاب گسترده‌ای یافت. با این حال، مقامات رسمی ایران به‌سرعت این کشف را انکار کردند و اعلام نمودند که ادعای کشف «مومیایی شاهانه» واقعیت ندارد. در نتیجه، گورها و آثار واقعیِ به‌دست‌آمده از دل خاک کوردستان، از سوی نهادهای علمی و رسانه‌ای کشور با کمترین توجه و بررسی روبه‌رو شدند.

این واکنش، بازتابی از سیاست دیرینه‌ی دولت‌های اشغالگر کوردستان است که از طریق کنترل روایت‌های رسمی و حذف عامدانه‌ی بُعد کشفیات تاریخی کورد، مانع از برجسته‌شدن نقش ملت کورد در تاریخ باستان می‌شوند. چنین رویکردی نشان می‌دهد چگونه کنترل آگاهانه‌ی گفتمان باستان‌شناسی می‌تواند هویت فرهنگی و تاریخی یک ملت را در سطح ملی و جهانی به حاشیه براند.



خبرگزاری رسمی ایرنا در سال ۲۰۰۸ میلادی تصویری از **مومیایی شاهانه‌ی سنه** را منتشر کرد.

ویدئوی مربوط به این کشف را می‌توان از طریق پیوند زیر مشاهده کرد:

https://www.youtube.com/watch?v=8_eXiB8jRpQ



تصویری از پاهای مومیایی شاهانه‌ی سنه

بازخوانی خط میخی و تأثیر آن بر تاریخ خاور نزدیک باستان

بازگشایی خط میخی در قرن نوزدهم میلادی یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای روشنفکری و علمی در تاریخ پژوهش‌های باستان‌شناسی و زبان‌شناسی به‌شمار می‌رود. برای بیش از سه هزار سال، خط میخی نظام نوشتاری اصلی در خاور نزدیک باستان بود که تمدن‌های سومر، اکد، ایلام، آشور، بابل، هیتی و ماد آن را به کار می‌بردند و سپس به بخش‌هایی از جهان مدیترانه نیز راه یافت. این خط برای نگارش فرمان‌های شاهانه، قوانین، پیمان‌های بازرگانی، رصدهای نجومی، اشعار حماسی و اسناد روزمره مورد استفاده قرار می‌گرفت و نقش بنیادی در تثبیت قدرت سیاسی، استمرار فرهنگی و ارتباطات بین‌المللی ایفا می‌کرد.

از قرن چهارم پیش از میلاد، استفاده از خط میخی به‌تدریج منسوخ شد و الفباهای آرامی و یونانی جایگزین آن گردیدند. با از میان رفتن این نظام نوشتاری، بخش بزرگی از میراث

فرهنگی و فکری میان‌رودان و مادها نیز در سکوت فرو رفت. برای قرن‌ها، سنگ‌نوشته‌ها و الواح باستانی تنها به‌عنوان نقش‌های رازآلود دیده می‌شدند و معنا و زبان آن‌ها از حافظه‌ی بشری حذف شده بود.

اما با کشف کتیبه‌ی بیستون، متنی سه‌زبانه بر دامنه‌ی صخره‌ای در زاگرُس، تحولی شگرف در تاریخ‌نگاری باستان‌شناسی رخ داد. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که ساختار و محتوای یادمانی کتیبه‌ی بیستون احتمالاً ریشه در سنت‌های سلطنتی و سنگ‌نوشته‌های شاهانه‌ی ماد دارد که به دوران فرمانروایی دیاکو (در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن هفتم پیش از میلاد) بازمی‌گردد.

اگرچه در دوره‌های بعدی امپراتوری‌ها تغییرات فراوانی در نظام نوشتار و زبان‌های رسمی پدید آمد، اما فرم و محتوای نمادین این نوشته‌ها نشان می‌دهد که ریشه‌هایشان در دوران مادها و در ارتفاعات زاگرُس حفظ شده است.

در سال ۱۸۳۵ میلادی، افسر بریتانیایی «هنری راولینسون» با یاری راهنمایان محلی کورد، موفق شد از کتیبه‌ی بیستون نسخه‌برداری کند. این نسخه‌برداری همراه با تحلیل فهرست پادشاهان، متون سلطنتی و اسناد مربوطه، راه را برای رمزگشایی ارزش آوایی علائم خط میخی هموار کرد. در سال ۱۸۵۷ میلادی، «انجمن سلطنتی آسیایی» در لندن ترجمه‌ی کنترل‌شده‌ای از متن را تأیید کرد و بدین ترتیب، رمزگشایی نهایی خط میخی به‌صورت علمی تثبیت شد.

این دستاورد، ابعاد تازه‌ای از تاریخ سیاسی و فرهنگی منطقه را آشکار ساخت که در متون دینی و کلاسیک سابق ناشناخته مانده بود. آثاری همچون حماسه‌ی گیلگامش، سرودهای دینی، نقشه‌های نجومی و قوانین باستانی پس از هزاران سال فراموشی، بار دیگر به جهان علم عرضه شدند و درک ما را از خاور نزدیک باستان دگرگون ساختند.

امروزه صدها هزار لوح میخی کشف شده‌اند که شناختی مستقیم از زبان، حکومت، علم و باورهای دینی تمدن‌های کهن ارائه می‌دهند. برای ملت کورد که نیاکانشان بخشی از مردم

ماد بودند رمزگشایی دوباره‌ی این خط، پیوندی تاریخی میان میراث نوشتاری باستان و تداوم فرهنگی ملت کورد ایجاد کرده است؛ پیوندی که بذر آن نزدیک به دو هزار سال پیش کاشته شده است.

کشف مومیایی سال ۲۰۰۸ میلادی – احتمال آرامگاه پادشاه دیاکو در سنه

کشف باستان‌شناسی چشمگیری که در سال ۲۰۰۸ میلادی در جریان احداث جاده‌ی سنه–هاساناوا در شرق کوردستان رخ داد، بار دیگر ارتباط میان میراث خط میخی و تاریخ ملت کورد را تقویت کرد. در این حفاری، کارگران به پنج پیکر مومیایی‌شده درون آرامگاه‌های باستانی برخوردند که چهار تن از آنان به نظر می‌رسید سرباز باشند. پیکر پنجم که از همه چشمگیرتر بود، ویژگی‌های استثنایی زیر را داشت.

جسد به‌طور کامل سالم مانده و درون تابوتی دولایه قرار گرفته بود؛ لایه‌ی بیرونی از سنگ سخت و لایه‌ی داخلی از طلا.

در بخش بالایی تابوت، یک یا دو صندوقچه‌ی زرین حاوی اشیای گران‌بها قرار داشت و در کنار تابوت نیز گرزی گذاشته شده بود.

دو لوح طلایی کوچک، یکی به شکل ماهی و دیگری به صورت هلال، بر روی سینه و پشانگاه پیکر قرار داشت که بر هر دو با خط میخی نوشته‌هایی حک شده بود.

نقشی برجسته بر دیواره‌ی داخلی تابوت، در پشت سر جسد دیده می‌شد.

دیگر اشیای تدفینی شامل زره، سلاح و ابزارهای فلزی که نشان از جایگاه اشرافی یا شاهانه‌ی متوفی داشتند.

محل این تدفین تنها ۵۰۰ متر از تپه‌ی باستانی زاگرُس–سنه فاصله داشت، که خود یکی از محوطه‌های مهم تاریخی منطقه است. منابع محلی و شماری از پژوهشگران احتمال داده‌اند که این مومیایی متعلق به دیاکو، نخستین پادشاه شناخته‌شده‌ی مادها (حدود ۶۷۸–۶۴۷ پیش از میلاد) باشد، فرمانروایی که با یکپارچه‌سازی قبایل ماد، پایتخت خود را در شهر اکباتان (هَمدان کنونی) بنیان نهاد و یکی از نخستین نظام‌های شاهی سازمان‌یافته در تاریخ کوردستان را پایه‌گذاری کرد.

از نظر سیاسی، این کشف اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. طبق گزارش‌ها، اندکی پس از کشف، بقایا و اشیای مرتبط با آن تحت نظارت دولت ایران با بالگرد از محل خارج شدند. تاکنون هیچ گزارش رسمی یا مقاله‌ی آکادمیکی درباره‌ی این کشف منتشر نشده است. این سکوت سازمان‌یافته احتمالاً با هدف جلوگیری از تثبیت پیوند تاریخی میان میراث مادها و ملت کورد صورت گرفته است.

در صورتی که اصالت این مومیایی تأیید شود، این یافته را می‌توان یکی از مهم‌ترین اکتشافات باستان‌شناسی تاریخ کورد و کوردستان دانست، زیرا:

- ارتباط مستقیم و فیزیکی میان دوران خط میخی و نخستین پادشاهی ثبت‌شده‌ی ماد را نشان می‌دهد.

- بازتاب‌دهنده‌ی آیین‌های تدفینی و ساختار شاهانه‌ی تمدن ماد در کوردستان است.

- پیوندی روشن میان شواهد نوشتاری، تدفین سلطنتی و حاکمیت تاریخی ملت کورد برقرار می‌کند.

- چنین کشفی نه‌تنها فهم علمی ما از دوره‌ی مادها و ساختار سیاسی آنان را ژرف‌تر می‌سازد، بلکه بر نقش محوری ملت کورد در تاریخ فرهنگی و سیاسی خاور نزدیک باستان نیز پرتو تازه‌ای می‌افکند.



تصویر دیجیتالی لوحه سینه از مومیاییِ فوق.



تصویر دیجیتالی لوحه پشانگاهی از مومیاییِ فوق.

این احتمال وجود دارد که این نظام نوشتاری، شکل ابتداییِ یک الفبای کهن کوردی باشد که در دوران امپراتوری مادها مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اهمیت این فرضیه در آن است که می‌تواند پیوندی مستقیم میان زبان نوشتاریِ مادها و ریشه‌های زبان کوردی امروز برقرار کند. ازاین‌رو، ضروری است که در پژوهش‌های آینده، خوانش و تحلیل زبان‌شناختی ویژه‌ای بر روی این آثار صورت گیرد.



تصویر دیجیتالی مومیایی شاهانه‌ی کشف‌شده در سنه، که بر پایه‌ی شواهد اولیه احتمال می‌رود به یکی از پادشاهان ماد تعلق داشته باشد. بر اساس فرضیه‌ی غالب، این پیکر ممکن است به دیاکو (دیوسِس)، بنیان‌گذار و نخستین فرمانروای شناخته‌شده‌ی دولت ماد در قرن هفتم پیش از میلاد تعلق داشته باشد.

۶.۸- دختر شاهزاده تەپکە یاغ

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: دختر شاهزاده یاغه‌تپه – ایران، استان کردستان.

نام و موقعیت واقعی کوردی: دختر شاهزاده تەپکە یاغ – شرق کوردستان، استان سنه، شهر سنه.

دوره تاریخی: عصر آهن، یعنی دوران آغازین تاریخ مکتوب.

در اوایل سال ۲۰۲۵ میلادی، کاوش باستان‌شناسی در تپه یاغه در استان سنه از شرق کوردستان، آرامگاه زنی اشراف‌زاده را آشکار ساخت. این گور شامل مجموعه‌ای از اشیای تدفینی کم‌نظیر بود. پیکر دختر در تابوتی سنگی قرار داشت که با نقش‌مایه‌هایی از مار و پلنگ به‌شیوه‌ای هنرمندانه تزئین شده بود. چنین طراحی‌ای بازتاب‌دهنده‌ی مفاهیم دینی محافظت، احترام و قدرت نمادین در هنر خاور نزدیکِ کوردستان است.

هرچند این کشف به دلیل ارزش هنری و ظرافت فنی خود در رسانه‌های داخلی و بین‌المللی بازتاب گسترده‌ای یافت، اما هیچ اشاره‌ای به موقعیت جغرافیایی و هویت فرهنگی آن در کوردستان یا اهمیتش برای میراث باستان‌شناسی کورد صورت نگرفت. این بی‌توجهی بار دیگر الگویی تکراری را نشان می‌دهد که در آن اکتشافات باستانی مناطق کوردنشین در چارچوب‌های رسمی ملی از بافت فرهنگی اصیل خود جدا می‌شوند و در اسناد و گزارش‌های رسمی به‌صورت مجزا از هویت بومی معرفی می‌گردند. چنین روندی عملاً ارزش تاریخی و تمدنی این ناحیه را در تاریخ ثبت‌شده‌ی منطقه کاهش می‌دهد.



دفین دختر شاهزاده تەپکە یاغ

۶.۹ – شهر غرق شده حەسکێف

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: حەسَن‌کَیف – تُرکیە، استان باتمان.

نام و موقعیت واقعی کوردی: شهر غرق شده حەسکێف – شمال کوردستان، در محدوده‌ی استان باتمان، محل شهر باستانی حەسکێف.

دوره تاریخی: حدود ۱۰,۰۰۰ سال پیش از میلاد.

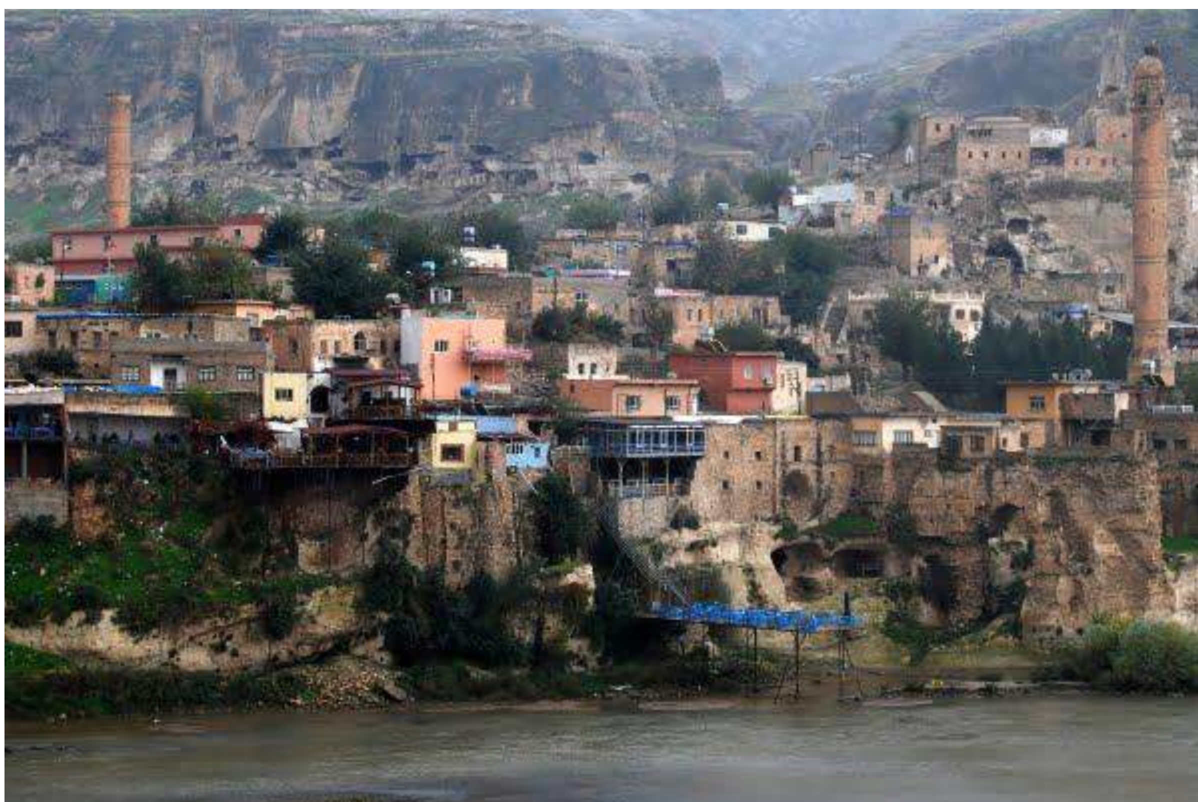
تا سال ۲۰۱۹ میلادی، شهر باستانی حەسکێف همچنان زیستگاهی فعال و محل زندگی جوامع کوردی بود. این شهر در کرانه‌ی رود دجله در استان باتمان واقع شده و از دوران پیش از عصر فلز تا اوایل قرن بیست‌ویکم، یکی از کهن‌ترین مراکز اسکان پیوسته‌ی انسان در سرزمین کوردستان به‌شمار می‌رفت. شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد که حضور انسانی در این ناحیه دست‌کم به بیش از دوازده هزار سال پیش بازمی‌گردد.

غارهای سکونتی، قلعه‌های کهن، مساجد قرون میانه، پل‌ها و مناره‌های مرتفع، همگی بازتاب‌دهنده‌ی تداوم فرهنگی و تمدنی چشمگیری هستند که حه‌سنکێف را به «دفتر زنده‌ی تاریخ کورد» در خاور نزدیک بدل ساخته بود.

اما در سال ۲۰۱۹ میلادی، ساخت سد «ایلیسو» از سوی دولت تُرکیه منجر به غرق شدن بخش اعظم میراث تاریخی و باستانی این شهر شد. هرچند شماری از بناها از جمله بخشی از آرامگاه زه‌ینه‌لبیگ و سازه‌هایی از دوران آرتوقیان به پارک فرهنگی جدیدی منتقل شدند، اما اکثر آثار باستانی و محوطه‌های تاریخی حه‌سکێف برای همیشه از میان رفتند.

این اقدام نه‌تنها موجب نابودی بخشی غیرقابل‌جبران از میراث تاریخی ملت کورد شد، بلکه به یکی از آشکارترین نمونه‌های تخریب و محو عمدی میراث فرهنگی کوردستان به‌دست حکومت اشغالگر تُرکیه بدل گردید؛ تصویری دردناک از ویرانگری فرهنگی در قرن بیست‌ویکم.

احداث این سدِ عظیم آبی، عملاً موجب شد که بیش از دوازده‌هزار سال تاریخ مکتوب و نامکتوب حه‌سکێف از ثبت و حافظه‌ی میراث جهانی پاک گردد و یکی از ارزشمندترین محوطه‌های باستانی خاورمیانه برای همیشه زیر آب رود دجله مدفون شود.



نمایی از شهر تاریخی حه‌سکێف در شمال کوردستان، پیش از آن‌که در پی احداث سد ایلیسو در سال ۲۰۱۹ میلادی به زیر آب رود دجله فرو رود. این شهر از کهن‌ترین مراکز تمدنی خاور نزدیک و یکی از مهم‌ترین نمونه‌های تداوم زیست فرهنگی در تاریخ ملت کورد به‌شمار می‌رفت.

۶.۱۰- گنجینه غار که‌لمه‌کاره

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: غار کَلمه‌کاره– ایران، استان لرستان.

نام و موقعیت واقعی کوردی: گنجینه غار که‌لمه‌کاره – شرق کوردستان، استان لورستان.

دوره تاریخی: هزاره‌ی نخست پیش از میلاد.

غار که‌لمه‌کاره در ناحیه‌ی کوهستانی استان لورستان واقع شده و یکی از چشمگیرترین محوطه‌های باستانی حاوی گنجینه‌های تمدن خاور نزدیک باستان به‌شمار می‌آید. این غار در سال ۱۹۸۹ میلادی کشف شد و به‌عنوان یکی از غنی‌ترین و ارزشمندترین خزانه‌های باستان‌شناسی منطقه شناخته می‌شود. یافته‌های آن به هزاره‌ی نخست پیش از میلاد

بازمی‌گردند و شامل مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از اشیای زرین، نقره‌ای، برنزی، ظروف دینی و زیورآلات ظریف‌اند.

طراحی‌ها و نمادهای موجود در این گنجینه بیانگر ترکیب فرهنگی پرتوانی در جوامع لوری–کوردی منطقه‌اند و پیوندی آشکار میان فرهنگ‌های ایلامیِ کهن و مادها را برقرار می‌کنند. این امر گواهی است بر تداوم جریان فرهنگی و هنری بومی کوردستان از دوران پیشاتاریخ تا شکل‌گیری تمدن‌های تاریخی زاگرُس.

اما اندکی پس از کشف این محوطه‌ی گران‌بها، غار که‌لمه‌کاره به‌سرعت مورد غارت قرار گرفت و شمار زیادی از آثار آن وارد بازارهای غیرقانونی و مجموعه‌های خصوصی شد. در نمایشگاه‌ها و گزارش‌های رسمی ایران، این آثار اغلب با عنوان «گنجینه‌ی غار غرب ایران» معرفی می‌شوند، بی‌آنکه اشاره‌ای به موقعیت واقعی آن در شرق کوردستان و هویت فرهنگی مردم بومی منطقه صورت گیرد.

امروزه تنها بخش کوچکی از این گنجینه در موزه‌های ایران باقی مانده است. بررسی‌های باستان‌شناسی محدود و جهت‌دار دولت ایران، همراه با حذف عامدانه‌ی پیوند فرهنگی و تاریخی کوردی از گزارش‌های رسمی، غار که‌لمه‌کاره را به نمونه‌ای روشن از استعمار فرهنگی و حذف سیستماتیک میراث باستانی کوردستان تبدیل کرده است. این سیاست، بازتابی از تلاش مستمر برای نسبت‌دادن میراث کهن کورد به چارچوب مصنوعی «تاریخ و فرهنگ ایرانی» و محو تدریجی ریشه‌های تاریخی ملت کورد در سرزمین خود است.



غار کەلمەکارە



بخشی از اشیای باستانیِ بەدست‌آمده از غار کەلمەکارە در شرق کوردستان



بخشی از اشیای باستانیِ بەدستآمده از غار کەلمەکاره در شرق کوردستان





بخشی از اشیای باستانیِ به‌دست‌آمده از غار که‌لمه‌کاره در شرق کوردستان



بخشی از اشیای باستانیِ بەدستآمده از غار کەلمەکارە در شرق کوردستان

۶.۱۱- وەتاغی بۆستان

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: تاقِ بستان – ایران، استان کرمانشاه.

نام و موقعیت واقعی کوردی: وەتاغی بۆستان – شرق کوردستان، استانِ کرماشان، ناحیهٔ بێستون.

دوره تاریخی: قرن چهارم میلادی.

سنگ‌نگاره‌های بزرگ تاقِ بوستان که در دورهٔ شاهنشاهی ساسانی و در قرن چهارم میلادی ساخته شده‌اند، از برجسته‌ترین نمونه‌های هنرِ سلطنتی کوردیِ ساسانی بر فراز بلندی‌های کوردستان به‌شمار می‌روند. این مکان در استان کرماشان واقع شده است؛ منطقه‌ای که به‌عنوان یکی از کانون‌های اصلی میراث فرهنگی کوردی شناخته می‌شود و صحنه‌هایی از پادشاهان ساسانی، آیین‌های تاج‌گذاری و مراسم رسمی آنان را به تصویر می‌کشد.

با وجود ارزش هنری و تاریخی والای تاقِ بستان، گزارش‌های رسمی ایران پیوسته آن را صرفاً به‌عنوان میراث «فارسی» معرفی کرده و اهمیت فرهنگی و بومی آن در میان سرزمین‌های کوردنشین را نادیده گرفته‌اند. این نگرش به‌گونه‌ای مؤثر سبب محو هویت واقعی این منطقه در حافظهٔ عمومی شده و سهم ساکنان بومی، یعنی نیاکان کورد، را در ساخت، نگهداری و پاسداری از این اثر تاریخی تعمداً از نظر پنهان داشته است.

چنان‌که دربارهٔ بسیاری از آثار باستانی دیگرِ کوردستان نیز دیده می‌شود، شیوهٔ معرفی تاقِ بوستان بازتابی از روند گستردهٔ تصاحب و تحریف میراث فرهنگی ملتِ کورد است. قابل توجه است که باستان‌شناسی نظام‌مند ایرانِ اشغالگر، همراه با حذف عامدانهٔ آثار اصیل کوردی از منابع رسمی و رسانه‌ای، گنجینهٔ تاقِ بوستان را به نمونه‌ای برجسته از سیاست‌های استعمار فرهنگی، نابودی هویت تاریخی و ادغام اجباری آن در قالب «فرهنگ و تاریخ ایرانی» تبدیل کرده است.





حفاری‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی در سنگ‌نگاره‌های دورهٔ ساسانی در تاقِ بوستان

۶.۱۲- پرستشگاه چاوێن عفرین (چشم‌های عفرین)

نام و موقعیت تحریف‌شده توسط اشغالگران: عین‌دارا – سوریه، منطقهٔ عفرین.

نام و موقعیت اصیل کوردی: چاوێن عفرین – غرب کوردستان، استان عفرین، شهر عفرین.

دورهٔ تاریخی: حدود ۱۳۰۰ تا ۷۴۰ پیش از میلاد.

پرستشگاه چاوێن عفرین یکی از مهم‌ترین نیایشگاه‌های دورهٔ هیتی است که در منطقهٔ عفرین، با اکثریت ساکنان کورد، واقع شده است. این پرستشگاه با سنگ‌های بازالتی (سنگ آتشفشانی سخت) و نقوش برجستهٔ چشمگیر ساخته شده و از نظر معماری و تزیینات، یکی از شناخته‌شده‌ترین معابد باستانی در سراسر بین‌النهرین و کوردستان به‌شمار می‌رود. پیکره‌ها و نقوش حجاری‌شدهٔ آن سال‌هاست باستان‌شناسان را شگفت‌زده کرده و بسیاری از پژوهشگران آن را با توصیف «معبد سلیمان» در متون عبری مقایسه کرده‌اند. این پرستشگاه در دورهٔ انتقالی از عصر برنزِ متأخر به عصر آهن، یعنی حدود ۱۳۰۰ تا ۷۴۰ پیش از میلاد ساخته شده و در زمان خود مرکز مهمی برای آیین‌ها و مراسم مذهبی به‌شمار می‌رفته است. از این‌رو، پرستشگاه چاوێن عفرین پلی فرهنگی میان تمدن کوردیِ کهن و فرهنگ زنده و پویای کوردی در قرن بیست‌ویکم میلادی است.

در ژانویهٔ ۲۰۱۸ میلادی، در جریان تهاجم نظامی دولت تُرکیه به عفرین، این اثر تاریخی آسیب‌های فاجعه‌باری متحمل شد. حملات هوایی ارتش تُرکیه حدود ۹۰ درصد از سازهٔ اصلی شکسته شدند و ساختار (Relief Panels) معبد را ویران کرد؛ سنگ‌نگاره‌های فریاگوزاری اصلی پرستشگاه به‌طور جدی تخریب گردید. جامعهٔ باستان‌شناسی بین‌المللی این حمله را نقض آشکار قوانین بین‌المللی دربارهٔ حفاظت از میراث فرهنگی دانست و آن را نمونه‌ای از جنایت فرهنگی علیه تاریخ بشریت توصیف کرد.

با وجود آنکه این پرستشگاه در قلب یکی از مناطق فرهنگی کوردستان قرار دارد، گزارش‌های رسمی تُرکی، عربی و حتی برخی نهادهای بین‌المللی، آگاهانه بُعد کوردی این میراث باستانی را نادیده می‌گیرند و آن را صرفاً در چارچوب «تمدن سوری» یا «هیتی»

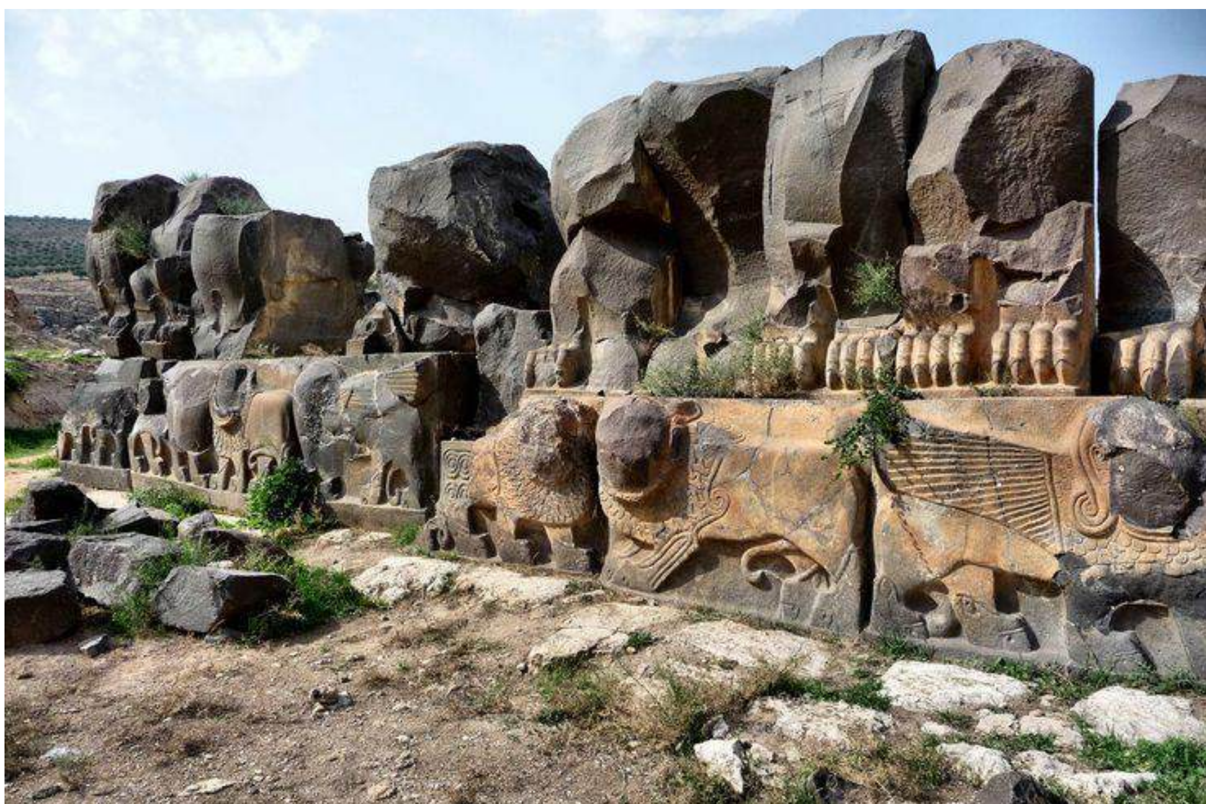
معرفی می‌کنند. این سیاست ضدکوردی نه‌تنها پرستشگاه را از بستر تاریخی واقعی خود جدا می‌سازد، بلکه جلوه‌ای از روند گستردهٔ حذف و تخریب فرهنگی در مناطق کوردنشین را آشکار می‌کند؛ روندی که مرزهای جغرافیایی دولت‌های اشغالگر کوردستان را در طول تاریخ دربرگرفته و هنوز نیز به این اشکال به شیوه‌های گوناگون ادامه دارد.



پرستشگاه چاوێن عه‌فرین (عه‌ین دارا) در سال ۲۰۱۸، پیش از حملات اشغالگرانه‌ی دولت تُرکیه، یکی از مهم‌ترین بناهای مذهبی و تاریخی غرب کوردستان به‌شمار می‌رفت.



پرستشگاه چاوێن عەفرین (عەین دارا) در سال ۲۰۱۸، پیش از حملات اشغالگرانەی دولت تُرکیە



پرستشگاه چاوێن عەفرین (عەین دارا) در سال ۲۰۱۸، پیش از حملات اشغالگرانەی دولت تُرکیه



پرستشگاه چاوێن عەفرین (عەین دارا) پس از حملات هوایی سال ۲۰۱۸ توسط نیروهای اشغالگر تُرکیه، بەطور عمدی ویران گردید. این پرستشگاه از آثار کهن و اصیل تمدن کوردی در منطقه بەشمار می‌رفت.

۶.۱۲- گرێ ناوراست (تپه وسطی)

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: گوبه‌کلی‌ته‌په – تُرکیه، ولایت شانلی‌اورفا.

نام و مکان اصیل کوردی: گردی ناوەڕاست یا گرێ ناوراست – شمال کوردستان، ولایت ڕیحا، شهر ڕیحا.

دوره تاریخی: پیشینه‌ی گرێ ناوراست به حدود ۹۶۰۰ تا ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد بازمی‌گردد.

تا کنون، گرێ ناوراست کهن‌ترین مکان آیینی و یادمانی شناخته‌شده‌ی جهان به‌شمار می‌رود.

ستون‌های آن به‌شکل "ت"انگلیسی و با ساختاری حلقوی و منظم در کنار هم قرار گرفته‌اند. بیشتر این ستون‌ها با نقش‌برجسته‌هایی از حیوانات و نمادهای اسطوره‌ای و اعتقادی (غیرواقعی) تزیین شده‌اند. این محوطه‌ی باستانی به دوران پیشاکشاورزی تعلق دارد، یعنی به دوران «نوسنگی» یا پیش از استقرار جوامع کشاورز، و به‌شیوه‌ای چشمگیر، برداشت‌های پژوهشگران قرن بیست‌ویکم را درباره‌ی پیدایش کشاورزی، دین و ساختارهای اجتماعی دگرگون ساخته است.

گرێ ناوراست تاریخ معماری و بناهای میراث جهان را چندین هزار سال به عقب برده و درک ما از تمدن انسانی را دگرگون کرده است. از همین‌رو، مورد توجه ویژه‌ی باستان‌شناسان و پژوهشگران بین‌المللی قرار گرفته است.

با وجود اهمیت جهانی این محوطه‌ی تاریخی، دولت تُرکیه و حتی سازمان یونسکو همچنان گرێ ناوراست را بخشی از میراث فرهنگی «آناتولی» توصیف می‌کنند، بی‌آن‌که به‌روشنی تصریح کنند که این مکان در شهر ڕیحای شمال کوردستان واقع است. این سیاست خصمانه به‌طور مستقیم تلاش دارد ارزش و جایگاه تمدنی ملت کورد را در بستر فرهنگی و تاریخی اصلی خود نادیده بگیرد و از آن جدا سازد.

تداوم حفاری‌های رسمی و معرفی این محوطه به‌عنوان نمادی از «هویت ملی تُرکی»، نمونه‌ی آشکاری از حذف و تحریف هویت اصیل مردم کورد ساکن این سرزمین است. سیاست‌های دولت تُرکیه در قبال گرێ ناوراست نشان می‌دهد که چگونه با اعمال قدرت و تحمیل روایت‌های سیاسی، تاریخ و هویت سرزمین شمال کوردستان را به‌زور به میراث تُرکی پیوند می‌زنند و در عین حال، وابستگی فرهنگی و تمدنی آن را به ساکنان اصلی‌اش ـ ملت کورد ـ انکار می‌کنند.

این روند در حقیقت بازتابی از استعمار فرهنگی و مصادره تمدنی است که دولت تُرکیه در قالب سیاست آسیمیلاسیون فرهنگی و تاریخی بر ملت کورد اعمال می‌کند.





ستون‌ها و سازه‌های باستانی گرێ ناوراست (تپه وسطی) نمادهایی از دوران نوسنگی هستند که بیش از دوازده هزار سال پیش، توسط نیاکان مردم کورد در شمال کوردستان ساخته شده‌اند. این ستون‌ها، که از سنگ آهک تراشیده شده‌اند، به‌شکل "ت" انگلیسی طراحی شده و درون حلقه‌هایی منظم و هماهنگ در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. ارتفاع برخی از این ستون‌ها به بیش از پنج متر و وزن آن‌ها به حدود ده تُن می‌رسد.

در سطح ستون‌ها نقش‌برجسته‌هایی از جانوران مختلف همچون شیر، مار، گراز، روباه، پرندگان شکاری، گاو وحشی و حشرات دیده می‌شود. این نقش‌ها، که با ظرافت و دقتی چشمگیر تراشیده شده‌اند، نشانگر باورهای مذهبی و نمادین سازندگان این پرستشگاه هستند. بیشتر پژوهشگران بر این باورند که هر یک از این نمادها، مفاهیم آیینی و کیهانی ویژه‌ای را بازتاب می‌دهد که به نظام فکری و جهان‌بینی جوامع نخستین منطقه‌ی کوردستان تعلق دارد.

در مرکز هر حلقه دو ستون بزرگ‌تر قرار دارد که به‌نظر می‌رسد نماد نیایان یا خدایان نگهبان باشند. روی این ستون‌ها تصاویری از دست‌ها و کمربندها حک شده است، که نشانگر انسان‌گونه بودن این موجودات و جایگاه آیینی آن‌ها در باور مردمان آن دوران است.

محوطه‌ی گرێ ناوراست شامل چندین تالار آیینی و لایه‌های معماری گوناگون است که در گذر زمان ساخته و بازسازی شده‌اند. باستان‌شناسان تاکنون بیش از بیست محوطه‌ی حلقوی را در این تپه شناسایی کرده‌اند. وجود مسیرهای سنگ‌فرش‌شده، ابزارهای سنگی و نشانه‌هایی از گردهمایی‌های جمعی، همگی گواه آن است که گرێ ناوراست مرکز مذهبی و اجتماعی مهمی برای جوامع پیشاکشاورزی کوردستان بوده است.

از دیدگاه تاریخی و فرهنگی، گرێ ناوراست نه‌تنها کهن‌ترین نمونه‌ی شناخته‌شده از معماری آیینی بشر است، بلکه آغازگر مفهومی نوین از سازمان‌یافتگی دینی و اجتماعی در تاریخ تمدن بشری به‌شمار می‌رود. این مکان شواهدی انکارناپذیر از نقش پیشتاز مردمان کورد در شکل‌گیری تمدن، هنر و باورهای آیینی خاورمیانه و جهان ارائه می‌دهد.

۶.۱۴- کانییا زەلال

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: دوروپینار – تُرکیه، ولایت ئاغری.

نام و مکان اصیل کوردی: کانییا زەلال – شمال کوردستان، شهر ئاگری، دامنه‌ی کوه ئاگری، نزدیک روستای ئۆزەنگلی که در میان شهر ئاگری در شمال کوردستان و ماکوی شرق کوردستان قرار دارد.

دوره تاریخی: تاریخ دقیق پیدایش آن نامشخص است، اما یک پدیده‌ی زمین‌شناسی طبیعی به‌شمار می‌رود که از اواخر قرن بیستم میلادی توجه جامعه‌ی علمی و جهانی را به خود جلب کرده و در منابع دینی، به‌ویژه در کتاب مقدس (انجیل) به‌عنوان یکی از مکان‌های احتمالی توقف کشتی نوح به آن اشاره شده است.

محوطه‌ی طبیعی کانییا زەلال شامل ساختاری سنگی و برجسته است که در میان کوه‌های شمال کوردستان و استان ئاگری واقع شده و در نزدیکی مرزهای شرق کوردستان قرار دارد. پژوهش‌های زمین‌شناسی به‌طور کلی این پدیده را حاصل فرایندهای طبیعی می‌دانند، با این حال، رسانه‌های عمومی، گروه‌های گردشگری مذهبی و مؤسسات رسمی تُرکیه‌ای آن را

به‌عنوان محل احتمالی قرار گرفتن «کشتی نوح» معرفی کرده‌اند؛ رویدادی که در هر دو متن دینی ــ انجیل و قرآن ــ نیز به آن اشاره شده است.

نهادهای رسمی گردشگری تُرکیه این منطقه را بخشی از «میراث ملی تُرکیه» معرفی کرده و آن را به داستان‌های اسطوره‌ای و مذهبی آناتولی پیوند می‌زنند. با این وجود، در این معرفی‌ها، پیشینه‌ی فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی کوردی این ناحیه به‌طور کامل نادیده گرفته شده است؛ در حالی‌که این منطقه در قلب کوردستان قرار دارد و در طول تاریخ، محل سکونت و زیست فرهنگی ملت کورد بوده است.

این تغییر نام و بازتفسیر عامدانه، بخشی از روند گسترده‌تری از تحریف و مصادره‌ی فرهنگی و تاریخی است که در آن مکان‌های مذهبی، اسطوره‌ای و باستانی کوردستان در چارچوب روایت‌های رسمی دولت‌های اشغالگر بازتعریف می‌شوند تا پیوستگی تاریخی و تمدنی ملت کورد با سرزمین خویش محو گردد.

در واقع، سیاست‌های تُرکیه در قبال کانییا زەلال نمونه‌ای روشن از استعمار فرهنگی و هویت‌زدایی سازمان‌یافته است که در آن از ابزارهای مذهبی، رسانه‌ای و آموزشی برای تحمیل هویتی جعلی و حذف ریشه‌های کوردی بهره گرفته می‌شود؛ روندی که نه‌تنها میراث باستانی کوردستان را از ملت کورد جدا می‌کند، بلکه در سطح جهانی نیز تصویری تحریف‌شده از تاریخ و تمدن این سرزمین ارائه می‌دهد.



محل کشتی نوح (کانییا زەلال)

۶.۱۵- نیبۆر

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: نفر – عراق، استان قادسیه.

نام اصیل کوردی و مکان: نیبۆر – جنوب کوردستان، استان نیبۆر، شهر نیبۆر.

دروه تاریخی: در حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد.

در روزگار خود، شهر نیبۆر یکی از مقدس‌ترین مراکز مذهبی سومریان، گوتیان و کاسیان به‌شمار می‌رفت. نیبۆر یکی از مهم‌ترین مراکز روحانی و فرهنگی بین‌النهرین باستان بود که هزاران سال جایگاه مرکزی پرستش خدای بزرگ سومری، اِنلیل، محسوب می‌شد.
کاوش‌های باستان‌شناسی در نیبۆر نشان می‌دهد که این شهر مقدس و کهن از هزاره‌ی پنجم پیش از میلاد به‌طور پیوسته محل سکونت و تمدن سومریان بوده و پس از آن تحت فرمانروایی گوتیان و کاسیان درآمد؛ اقوامی که همگی از نواحی کوهستان زاگرُس برخاسته و به‌عنوان نیاکان کوردها شناخته می‌شوند.

اگرچه شهر نیبۆر از دیدگاه فرهنگی با تمدن‌های گوناگون ارتباط داشته است، اما یافته‌های موزه‌های بین‌المللی و انتشارات رسمی، آن را صرفاً به‌عنوان شهری سومری معرفی می‌کنند و نقش گوتیان و کاسیان و پیوند آن با ناحیه‌ی زاگرُس را نادیده می‌گیرند. این حذفِ عامدانه سبب شده است که بُعد کوردیِ تاریخی نیبۆر از حافظه‌ی پژوهش‌های جهانی زدوده شود و سهم ساکنان کورد این منطقه در پیشرفت تمدن پساسومری نادیده گرفته گردد.

قابل ذکر است که در دوره‌ی ساسانیان، شهر نیبۆر به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین مراکز آیینی زردشتی شناخته می‌شد و در چارچوب دین رسمی آن امپراتوریِ کوردی مورد احترام بود. با این حال، در هیچ‌یک از منابع تاریخی جهانی به نیبۆر به‌عنوان شهری باارزش و زیارتگاهی کوردی-زردشتی اشاره‌ای نشده است.



پرستشگاه نیبۆر

۶.۱۶- راه باستانی شهر بابیلۆن

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: راه شهری بابل – عراق، استان بابل، شهر بابل.

نام اصیل کوردی و مکان: ڕێڕەوی شاری بابیلۆن (راه آیینیِ شهر بابیلۆن) – جنوب کوردستان، استان بابیلۆن، شهر بابیلۆن.

دوره تاریخی: حدود سال‌های ۱۸۹۴ تا ۵۳۹ پیش از میلاد.

شهر بابیلۆن یکی از نامدارترین شهرهای جهان باستان است که به‌ویژه به‌سبب معماری و ساختار شهری چشمگیر خود شناخته می‌شود. از جمله آثار برجسته‌ی آن، «دروازه‌ی

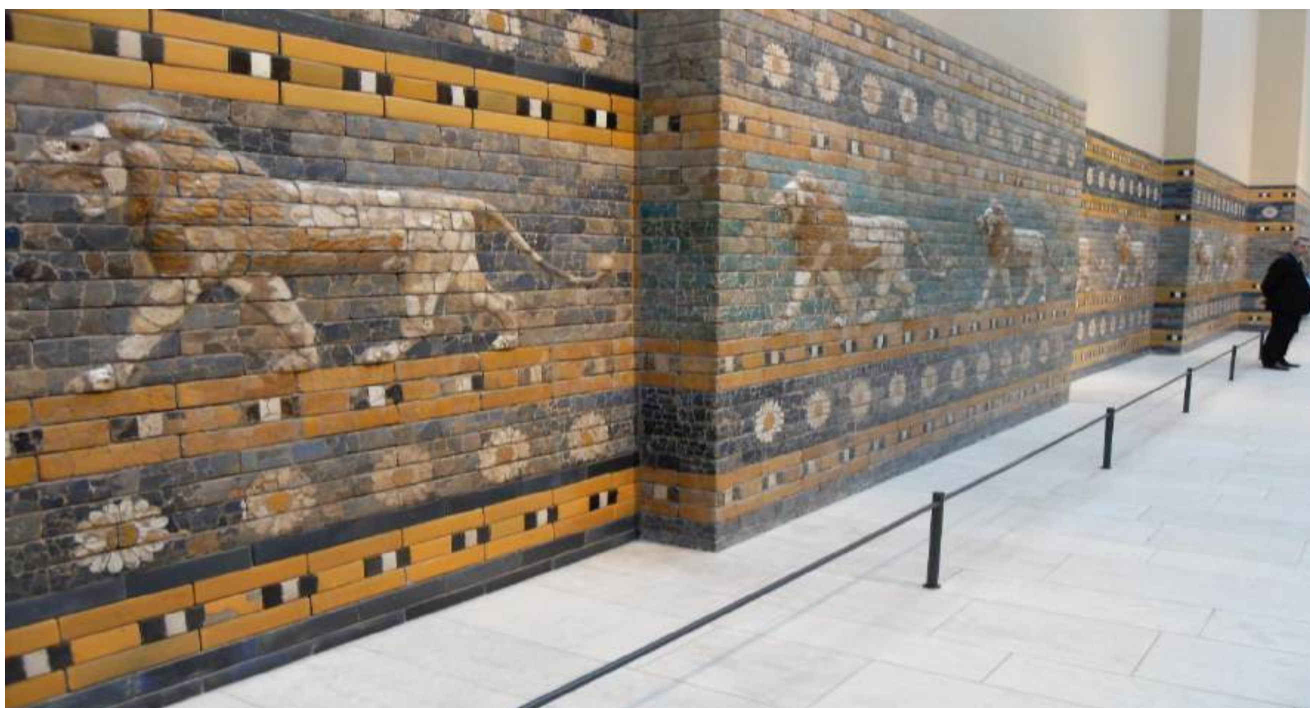
ایشتار» است که پس از کاوش‌های آلمان در آغاز قرن بیستم، به موزه‌ی پرگامون در برلین منتقل و در آنجا نگهداری می‌شود.

اگرچه بابیلۆن در منابع رسمی به‌طور گسترده به‌عنوان مرکز تمدن بابلی معرفی شده است، اما اسناد تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهند که این شهر در دوره‌های مختلف با اقوام کوهستانی زاگرُس، از جمله گوتیان، کاسیان و مادیان – که همگی از نیاکان کوردها به‌شمار می‌آیند – پیوندی ژرف داشته است. شواهد حاکی از آن‌اند که این اقوام در دوره‌های گوناگون تاریخی بر بابیلۆن تأثیر گذاشته، در آن ساکن شده و کنترل سیاسی یا فرهنگی آن را به‌دست گرفته‌اند.

با وجود مستند بودن این ارتباطات، نمایشگاه‌های موزه‌ای و بازسازی‌های رسمیِ بابیلۆن، این پیوندها چندقومیتی و ریشه‌های زاگرُسی آن را نادیده گرفته‌اند و تصویر یک‌جانبه‌ای از «تمدن بابلی» ارائه می‌دهند. این حذفِ هدفمند بخشی از روند گسترده‌تری است که در آن مراکز مهم میان‌رودان از میراث تاریخی و فرهنگی ملت کورد جدا و بازتعریف شده‌اند.



راه باستانی شهر بابیلۆن



راه باستانی شهر بابیلۆن

۶.۱۷- شکار شیرهای نەینەوا

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: شکار شیرهای آشور – عراق، موصل.

نام اصیل کوردی و مکان: شکار شیرهای نەینەوا – جنوب کوردستان، استان نەینەوا، شهر نەینەوا.

دوره تاریخی: حدود قرن هفتم پیش از میلاد.

شهر نَینَوا (موصل، نام کوردی:نەینەوا) از استان‌های باستانی جنوب کوردستان است که در دوران فرمانروایی پادشاهانی چون سەنحیریب، ئیسەرحەدون، و آشوربانی‌پال، به‌عنوان آخرین پایتخت رسمی امپراتوری آشوری نوین شناخته می‌شد. این شهر در اوج شکوفایی خود، به یکی از مراکز بزرگ هنری، اداری و فرهنگی میان‌رودان تبدیل گردید. از میان آثار برجسته‌ی باستان‌شناختی کشف‌شده در نَینَوا ، می‌توان به نقوش برجسته‌ی نبرد با شیر و آرشیو

عظیم الواح گِلی خط میخی اشاره کرد که امروزه بخش عمده‌ای از آن‌ها در موزه‌ی بریتانیا و دیگر مؤسسات بین‌المللی نگهداری می‌شوند.

اگرچه در اغلب منابع دانشگاهی و موزه‌ای، این آثار به‌عنوان دستاوردهای «تمدن آشوری» یا «میراث عراق باستان» معرفی می‌شوند، اما در این روایت‌ها هیچ اشاره‌ای به جایگاه و پیوستگی تاریخیِ سرزمین کوردستان در شکل‌گیری و تداوم تمدن نَینَوا دیده نمی‌شود. واقعیت تاریخی آن است که در طول قرون متمادی، نَینَوا در پیوند مستقیم با اقوام کوهستانی زاگرُس – شامل گوتیان، کاسیان و مادیان – بوده است؛ اقوامی که در سپاه، نظام اقتصادی، و ساختار فرهنگی امپراتوری آشوری نقشی کلیدی ایفا کرده‌اند و از نیاکان ملت کورد به‌شمار می‌آیند.

نادیده‌گرفتن این پیوندهای دیرینه و حذف آگاهانه‌ی نام کورد از تاریخ رسمیِ نَینَوا ، بازتابی از روندی گسترده‌تر است که در آن میراث اصیل و چندلایه‌ی کوردستان به‌تدریج از متون تاریخی زدوده و به هویت‌های جایگزین نسبت داده شده است. این سیاستِ حذف و بازنویسی، در واقع استمرار همان رویکرد سیستماتیکی است که میراث فرهنگی و تمدنی ملت کورد را از بستر واقعی خود در میان‌رودان و زاگرُس جدا کرده و از آن هویتی جعلی و غیرکوردی ساخته است.



شکار شیرهای نَینَوا

۶.۱۸ - پیکره‌های چشم‌دار (بت‌های چشم‌دار)

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: دارتماثيل العيون في تل براك – سوريه، تل براک، ناحیه‌ی حَسَکَه.

نام اصیل کوردی و مکان: بته‌کانی چاودار- غرب کوردستان، استان حَسَکَه، شهر حَسَکَه، تل براک.

دوره تاریخی: دوران اواخر اوروکی، حدود ۳۵۰۰ تا ۳۳۰۰ پیش از میلاد.

در محوطه‌ی باستانی تل براک در روژاوا (غرب کوردستان)، که امروزه بخش بزرگی از ساکنان آن از ملت کورد هستند، پیکره‌هایی کوچک و چشم‌گیر از سنگ مرمر کشف شده‌اند که به‌سبب چشمان بزرگ و حالت خاص چهره‌شان شهرت یافته‌اند. این پیکره‌ها که در پژوهش‌های باستان‌شناسی به نام «بت‌های چشم‌دار » شناخته می‌شوند، از مهم‌ترین نشانه‌های فرهنگی و آیینی دوره‌ی اوروکیِ متأخر به‌شمار می‌روند.

از منظر تاریخی و دینی، این پیکره‌ها بازتاب‌دهنده‌ی باورهای کهن و آیین‌های ابتدایی مردم زاگرُس و میان‌رودان شمالی‌اند که در آن دوران به پرستش نیروهای طبیعی، نمادهای دید و بصیرت، و نگهبانی معنوی از انسان باور داشتند. با این حال، بخش اعظم این یافته‌ها به موزه‌ی بریتانیا و چند موزه‌ی دیگر منتقل شده و در آنجا تحت عنوان کلی «تمدن شمال میان‌رودان» یا «شمال بین‌النهرین» معرفی می‌شوند؛ بی‌آنکه به خاستگاه جغرافیایی و فرهنگیِ کوردی آن اشاره شود.

این حذف نظام‌مند، چه از سوی نهادهای دولتیِ سوریه و چه از طرف مراکز پژوهشی و موزه‌ای جهان، بخشی از سیاست گسترده‌تری است که هدف آن نادیده‌گرفتن و محو پیشینه‌ی تاریخی ملت کورد در تمدن‌های باستانی منطقه است. چنین رویکردی در عمل، به بازتولید روایت‌های نادرست و سیاسی‌شده‌ای می‌انجامد که میراث اصیل کوردستان را تحت عناوینی جعلی چون «سوریایی» یا «میان‌رودانی» پنهان می‌سازند.

در حقیقت، از دیدگاه علمی و باستان‌شناسی، کشف پیکره‌های چشم‌دار در سرزمینی که از دیرباز زیستگاه مردمان کورد بوده است، دلیلی قاطع بر حضور ریشه‌دار و پیوسته‌ی فرهنگیِ کوردستان در پیدایش تمدن‌های نخستین خاورمیانه محسوب می‌شود؛ گواهی بر آن‌که ریشه‌های مدنیت و هنر در این منطقه، از بطن فرهنگ‌های بومیِ زاگرُسی و کوردی برآمده است، نه از تمدن‌های تحمیلیِ بیرونی.



بت‌های چشم‌دار

۶.۱۹ - کاخ نَمرود

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: کاخ نَمرود – عراق، استان نَینَوا، نزدیک موصل.

نام اصیل کوردی و مکان: کاخ نَمرود – جنوب کوردستان، استان نه‌ینه‌وا، شهر نه‌ینه‌وا.

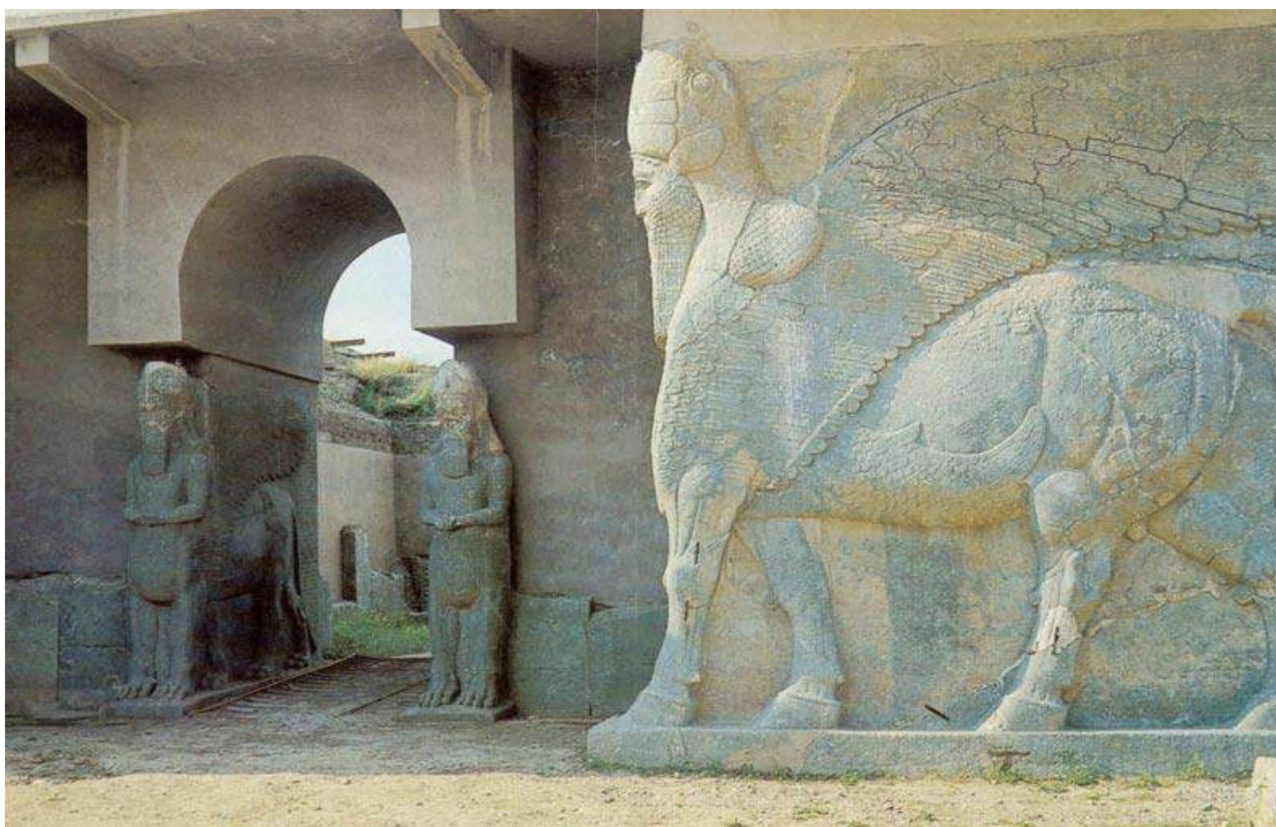
دوره تاریخی: دوران آشوری نوین، قرنهای نهم تا هفتم پیش از میلاد.

ویرانه‌های باعظمت کاخ‌های نَمرود (کالخو یا کَلهووی باستان) از مهم‌ترین یافته‌های باستان‌شناسی خاورمیانه به‌شمار می‌روند. این آثار در نیمه‌ی قرن نوزدهم میلادی به‌دست باستان‌شناس بریتانیایی آستن هنری لایارد، در جنوب شهر موصل کشف شدند. در میان این یافته‌ها، نقوش برجسته‌ی سنگی عظیم – که صحنه‌هایی از آیین‌های شاهانه، لشکرکشی‌های نظامی، و اسطوره‌های مذهبی را به تصویر می‌کشند – از برجسته‌ترین نمونه‌های هنر و معماری دوران آشوری نوین محسوب می‌شوند.

پس از حفاری‌ها، بخش قابل‌توجهی از این تخته‌سنگ‌های عظیم و نقش‌برجسته‌ها، که گاه وزن آن‌ها به چند تُن می‌رسید، به لندن منتقل و در موزه‌ی بریتانیا نگهداری شدند؛ آثاری که امروزه از شاخص‌ترین و شناخته‌شده‌ترین نمایشگاه‌های آن موزه‌اند. با این حال، در تمامی معرفی‌های رسمی و موزه‌ای، این آثار صرفاً با عنوان «هنر آشوری نوین» نام‌گذاری شده‌اند، بی‌آنکه کوچک‌ترین اشاره‌ای به بستر جغرافیایی و فرهنگیِ کوردی منطقه‌ی نَینَوا – جایی که این آثار در آن پدید آمده‌اند – صورت گیرد.

این حذفِ آگاهانه، بخشی از همان سیاست دیرینه‌ی جداسازی میراث فرهنگی و تاریخی کوردستان از ریشه‌های واقعی خود است. واقعیت آن است که محوطه‌ی نَمرود در قلب سرزمینی واقع شده که از دیرباز زیستگاه جوامع زاگرُسی و مردمان کورد بوده است. پیوند این جوامع با نظام سیاسی، اقتصادی و هنری امپراتوری آشوری، در بسیاری از متون تاریخی و باستان‌شناسی ثبت شده است؛ با این وجود، در روایت‌های رسمی، این حضور نادیده گرفته شده و جای خود را به تصاویری تک‌قومیتی از تمدن «آشوری» داده است.

نادیده‌گرفتنِ این واقعیت‌ها نه‌تنها به تحریف جغرافیای فرهنگی میان‌رودان انجامیده است، بلکه سبب شده میراث هنری و تمدنیِ برآمده از بستر کوردستان به نام دیگران مصادره گردد. در حقیقت، کاخ نَمرود نمادی روشن از تداوم سنت‌های هنری و آیینی زاگرُسی در دل تمدن‌های بین‌النهرینی است؛ یادگاری از دوره‌ای که فرهنگ‌های بومی کوردستان، نقش بنیادینی در شکل‌گیری میراث فرهنگی خاورمیانه‌ی باستان داشتند.



کاخ نَمرود

۶.۲۰ – لاماسوهای خۆرساوا

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: لاماسو – عراق، استان نَینَوا، نزدیک موصل، خورساباد.

نام اصیل کوردی و مکان: لاماسوهای خۆرساوا – جنوب کوردستان، استان نَینَوا، شهر نَینَوا، خۆرساوا.

دوره تاریخی: دوران آشوری نوین، زمان سارگون دوم (۷۲۱–۷۰۵ پیش از میلاد).

پیکره‌های باشکوه گاوهای بالدار با سر انسان که در متون باستانی با نام لاماسو شناخته می‌شوند، از برجسته‌ترین نمادهای هنر و اسطوره‌پردازی میان‌رودان به‌شمار می‌آیند. این پیکره‌ها در روزگار سارگون دوم ساخته شده و در دروازه‌ی کاخ سلطنتی وی در شهر خۆرساوا (خورساباد امروزی) به‌منظور نگهبانی آیینی و نمادین از کاخ و شهر نصب شده بودند.

لاماسوها، که با دقتی خیره‌کننده از یک سنگ عظیم تراشیده شده‌اند، آمیزه‌ای از قدرت، خرد و قداست را در خود دارند. بال‌هایشان نماد توان آسمانی، بدن گاو یا شیر نشانگر نیروی زمینی، و چهره‌ی انسانی‌شان تجسم خرد و آگاهی است. این پیکره‌ها در اصل، نگهبانان مقدس تمدن زاگرُسی–میان‌رودانی بودند و بیانگر پیوند عمیق میان باورهای دینی، پادشاهی و طبیعت در فرهنگ‌های بومی منطقه‌اند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، باستان‌شناسان فرانسوی و بریتانیایی – به‌ویژه هیئت اعزامی فرانسوی به سرپرستی «پاول-امیل بوتا» – شماری از این لاماسوها را از محل اصلی خود برداشتند و به موزه‌ی لوور در پاریس و موزه‌ی بریتانیا در لندن منتقل کردند. امروزه این آثار در هر دو موزه با شکوه فراوان به نمایش گذاشته می‌شوند، اما تنها با عنوان «هنر آشوری نوین» معرفی می‌گردند، بی‌آنکه اشاره‌ای به بستر فرهنگی و جغرافیایی کوردیِ خۆرساوا – واقع در استان نَینَوا، بخشی از سرزمین تاریخی کوردستان شود.

نادیده‌گرفتنِ خاستگاه واقعی این آثار، بخشی از سیاست ساختگی و استعماری است که هدف آن حذف نظام‌مند نام کورد از حافظه‌ی فرهنگی میان‌رودان است. در حالی‌که اسناد تاریخی و داده‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهند که منطقه‌ی خۆرساوا، همزمان با شکوفایی تمدن‌های باستانی، یکی از مراکز کهن فرهنگی و جمعیتی کوردها بوده است. حتی در سنت‌های اسطوره‌ای و فرهنگی، این منطقه با آیین‌های آتش و پیدایش نخستین نوروز پیوندی ژرف دارد؛ نشانه‌ای از حضور پایدار ملت کورد در شکل‌گیری تمدن و اندیشه‌ی آیینی خاورمیانه‌ی باستان است.

از این‌رو، لاماسو نه‌فقط یک نماد هنری یا مذهبی، بلکه یادگاری از میراث اصیل کوردستان است؛ گواهی سنگی از فرهنگی که ریشه در کوهستان‌های زاگرُس دارد و در طول تاریخ، با وجود تلاش قدرت‌های بیگانه برای محو و مصادره‌ی آن، همچنان پابرجا و درخشان مانده است.



لاماسوهای خۆرساوا

۶.۲۱ - پیکرەهای گۆزان

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: پیکرەهای تِل حَلف – سوریه، استان حَسَکَه.

نام اصیل کوردی و مکان: پیکرەهای گۆزان – روژاوا کوردستان، استان حَسَکَه، شهر حَسَکَه، گۆزان باستان.

دوره تاریخی: قرن‌های نهم تا دهم پیش از میلاد.

محوطه‌ی باستانی گۆزان (تِل حَلف)، که در منابع تاریخی با نام کهن شهر گۆزان شناخته می‌شود، در دوران باستان مرکز فرمانروایی آرامیِ بیت‌بهیانی بوده است. در جریان کاوش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده میان سال‌های ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ میلادی به‌وسیله‌ی باستان‌شناس آلمانی ماکس فون اوپنهایم مجموعه‌ای ارزشمند از آثار سنگی شامل اُرتوستات‌ها (سنگ‌نقش‌های دیواری) و تندیس‌های آیینی کشف گردید. پیکرەهای بازالتی،

این آثار، که تلفیقی از آیکونوگرافی آرامی و سبک بومی زاگرُسی–میان‌رودانی هستند، در اصل تزئینات معماری کاخ حاکم کاپارایان به‌شمار می‌رفتند.

پس از پایان حفاری‌ها، بخش عمده‌ای از این آثار به آلمان منتقل شد و اکنون در موزه‌ی در برلین به‌عنوان یکی از گنجینه‌های شاخص هنر باستانی خاورمیانه به پرگامون و موزه‌ی نمایش درآمده‌اند. با این حال، در اغلب منابع دانشگاهی و معرفی‌های موزه‌ای، این آثار به‌عنوان دستاوردهای «تمدن آرامیِ شمال میان‌رودان» معرفی می‌شوند، بدون اشاره به این واقعیت تاریخی که محوطه‌ی گۆزان در قلمرو کنونی استان حَسَکَه – بخشی از روژاوای کوردستان – قرار دارد و از دیرباز زیستگاه مردمان کورد بوده است.

این نوع نام‌گذاری و طبقه‌بندیِ فرهنگی، نمونه‌ی آشکاری از روند «آسمیلاسیون میراث باستانی» است که از رهگذر آن، زمینه‌ی قومی و جغرافیاییِ واقعیِ آثار باستانی کوردستان به عمد نادیده گرفته می‌شود. چنین رویکردی، چارچوب اتنوزمانی واقعیِ محوطه را از میان می‌برد و تاریخ‌نگاری منطقه را در خدمت روایت‌های سیاسی و ملی‌گرایانه‌ی بیگانه بازنویسی می‌کند.

در حقیقت، از دیدگاه باستان‌شناسی تطبیقی، پیکره‌های گۆزان نه‌فقط بخشی از میراث تمدن‌های میان‌رودانی، بلکه بازتاب‌دهنده‌ی پیوستگی فرهنگی، آیینی و هنریِ مردمان زاگرُس و کوردستان در شکل‌گیری نخستین ساختارهای شهری و هنری خاورمیانه‌اند. بنابراین، حذف آگاهانه‌ی هویت کوردی از تاریخ گۆزان، تحریف آشکاری در بازنمایی واقعیت تاریخی سرزمینی است که سهم بنیادین در زایش تمدن بشری داشته است.



پیکره گۆزان که از سنگ آتشفشانی بازالت (ئاورینه) ساخته شده است.

۶.۲۲ - برنزهای ئورارتو

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: برنزهای اورارتیا – تُرکیه، استان وان، توپراقاله

نام اصیل کوردی و مکان: برنزهای ئورارتو – شمال کوردستان، استان وان، شهر وان.

دوره تاریخی: قرنهای هشتم تا هفتم پیش از میلاد.

پادشاهی باستانی ئورارتو یکی از تمدن‌های درخشان کوهستان‌های زاگرُس شمالی و دریاچه‌ی وان بود که در قرنهای نهم تا هفتم پیش از میلاد شکوفا شد. مرکز حکومتی آن،

قلعه‌ی شهر وان (روساهینِلی باستان)، در قلب استان امروزی وان در شمال کوردستان قرار دارد. این قلعه در زمان خود، نه‌تنها پایگاه سیاسی و نظامی، بلکه مرکز مهم هنری و آیینیِ تمدن ئورارتو نیز بوده است.

در کاوش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده در شهر وان، مجموعه‌ای چشمگیر از آثار برنزی کشف شده است، از جمله درهای تزئین‌شده‌ی معابد و کاخ‌ها، تابلوهای نقش‌دار، زره‌ها، سپرها، کمربندهای جنگی، و ابزارهای آیینی که با طرح‌ها و نقوشی ظریف و پیچیده زینت یافته‌اند. این آثار بازتاب‌دهنده‌ی اسطوره‌شناسی و آیین‌های سلطنتی ئورارتویی‌اند و جلوه‌ای از پیشرفت شگرف فلزکاری و هنر نمادین زاگرُسی‌ها را نشان می‌دهند.

در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، بخش بزرگی از این آثار از طریق هیئت‌های باستان‌شناسی اروپایی جمع‌آوری و به خارج از کوردستان منتقل شد. امروزه بسیاری از نمونه‌های اصلی این آثار در موزه‌ی بریتانیا و دیگر موزه‌های اروپا نگهداری می‌شوند. با این حال، در کاتالوگ‌های رسمی موزه‌ها، این آثار با عنوان «تمدن ئورارتوییِ شرق آناتولی» معرفی می‌شوند، بی‌آنکه به خاستگاه واقعی و جغرافیاییِ کوردیِ آن اشاره گردد.

این تغییر نام و تحریف جغرافیایی، بخشی از سیاست فرهنگی و تاریخیِ استعمارگران در پاک‌سازی هویت کوردستان از نقشه‌ی تمدن‌های باستانی است. در حقیقت، آثار برنزی ئورارتو، از جمله یافته‌های شهر وان، به‌روشنی نشان می‌دهند که منطقه‌ی وان از دیرباز بخشی جدایی‌ناپذیر از جغرافیای فرهنگی و تاریخی کوردستان بوده است.

از دیدگاه باستان‌شناسی تطبیقی، برنزهای ئورارتو گواهی زنده بر تداوم سنت‌های فلزکاری، اسطوره‌سازی و هنر آیینی در میان مردمان زاگرُس‌اند؛ مردمانی که سهم بنیادینی در پیدایش هنر و تمدن خاورمیانه‌ی باستان داشته‌اند. نادیده‌گرفتن این واقعیت، نه‌تنها تحریف تاریخ، بلکه بی‌عدالتی در برابر یکی از کهن‌ترین ملت‌های این سرزمین است — ملتی که میراثش در سنگ، فلز و افسانه‌های زمان، هنوز با نام کوردستان تنفس می‌کند.



قالب تیر برنزیِ ئورارتو یکی از ارزشمندترین آثار فلزکاری به‌جای‌مانده از تمدن باستانی ئورارتو است.

۶.۲۳ - مصنوعات عاج و زرین زێوه

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: مصنوعات عاج و زرین زِیویه – ایران، استان کوردستان، نزدیک سقز.

نام اصیل کوردی و مکان: مصنوعات عاج و زرین زێوه – شرق کوردستان، استان سنه، شهر سه‌قز.

دوره تاریخی: قرن هفتم پیش از میلاد.

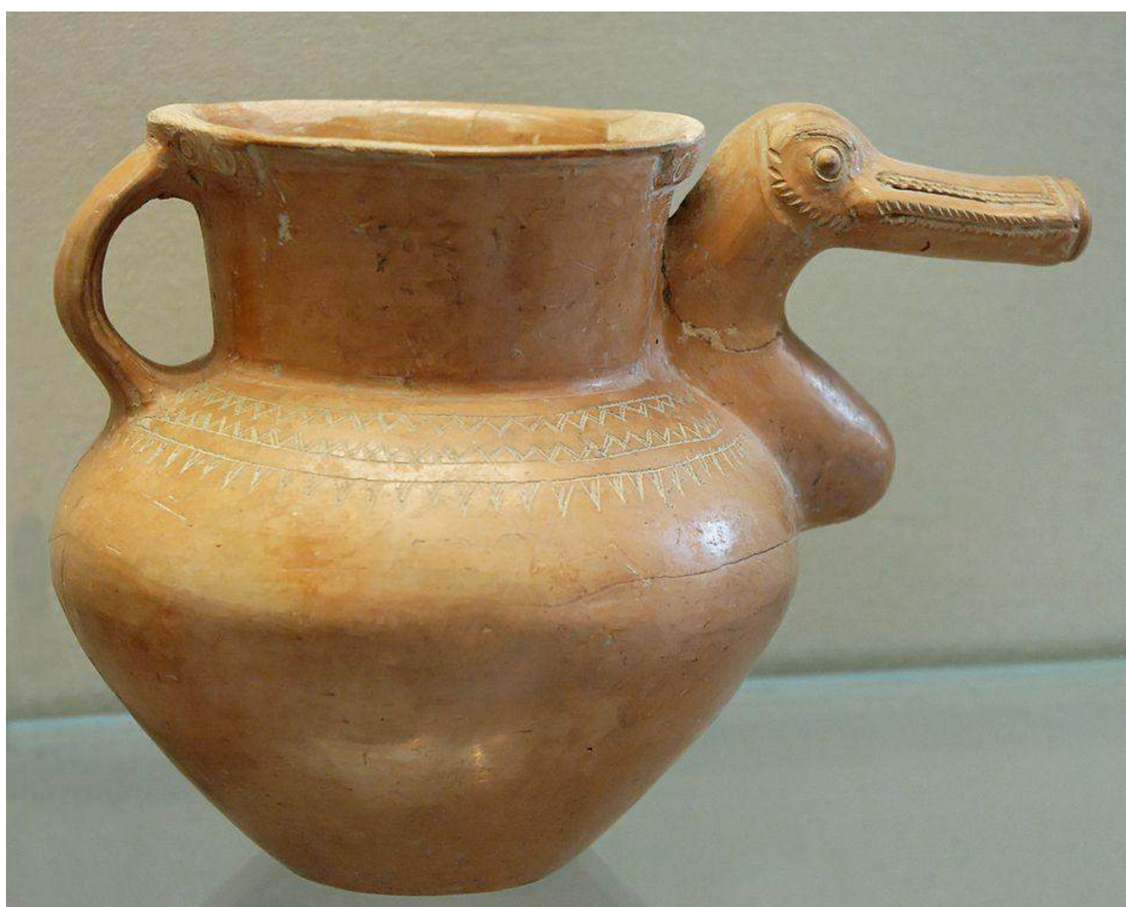
مجموعه‌ی باستانی و گران‌بهای مصنوعات عاج و زرین زێوه از برجسته‌ترین گواه‌های فرهنگی و هنریِ دوران میانیِ عصر آهن در زاگرُس شرقی است و از دیدگاه هنری و تاریخی، ارتباطی مستقیم با تمدن مادها دارد. محوطه‌ی باستانی زێوه در نزدیکی شهر سه‌قز در شرق کوردستان واقع شده و در آن، گنجینه‌ای از آثار فلزی و هنری شامل زیورآلات طلا، لوحه‌های عاجی، اشیای نقره‌ای و تزیینات آیینی کشف گردیده است.

طرح‌ها و نقوش این آثار با دقت و ظرافتی استثنایی ساخته شده‌اند. نقش حیوانات اسطوره‌ای، ترکیب طرح‌های هندسی با عناصر طبیعی، و جلوه‌های ترکیبی از هنر بومی زاگرُسی و تأثیرات فرامنطقه‌ای، همگی نشان‌دهنده‌ی جایگاه زێوه به‌عنوان یکی از مراکز فرهنگی مهم در دوران شکل‌گیری هویت هنری مادها و مردمان باستانی کوردستان است. این آثار بازتاب‌دهنده‌ی پیوستگی سنت‌های فلزکاری، عاج‌تراشی و باورهای آیینی در میان جوامع کوهستانی زاگرُس هستند.

امروزه، بخش قابل‌توجهی از گنجینه‌ی زێوه در موزه‌ی لوور در پاریس و موزه‌ی هنر متروپولیتن نیویورک نگهداری می‌شود. با این حال، در معرفی رسمی این آثار، اغلب با عناوینی چون «مادی»، «سکایی»، «آشوری» یا «هنر ایرانی» نام‌گذاری شده‌اند، بدون آنکه اشاره‌ای روشن به خاستگاه واقعی آن‌ها در شرق کوردستان صورت گیرد.

این نوع نام‌گذاری‌های تحریف‌آمیز بخشی از یک سیاست دیرینه‌ی فرهنگی است که هدف آن جداکردن میراث هنری و تمدنی ملت کورد از بستر جغرافیایی و تاریخی واقعی آن است. در حالی که شواهد باستان‌شناسی به‌روشنی نشان می‌دهد که زێوه در قرن‌های هفتم پیش از میلاد، یکی از مراکز پیشرفته‌ی هنری و صنعتیِ تمدن زاگرُس بوده و آثار آن بیانگر سطح بالای سازمان اجتماعی و باورهای آیینی مردم آن دوران است.

در نتیجه، مصنوعات عاج و زرین زێوه نه‌فقط گنجینه‌ای از هنر و زیبایی، بلکه سندی انکارناپذیر از تداوم فرهنگی و هنری ملت کورد در دل تمدن‌های باستانی خاورمیانه محسوب می‌شوند؛ گواهی بر آن‌که خاستگاه واقعی بسیاری از جلوه‌های هنری نسبت‌داده‌شده به «ایران» یا «میان‌رودان»، در حقیقت، در سرزمین کوردستان نهفته است.



گلدان اردکی زێوه



تابلوی جانوران بالدار زرّینِ زێوه



گلدانِ زرّینِ شِیرهای زێوه

۶.۲۴ - جام زرین داریاس

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: جام زرین حَسَنلو – ایران، استان آذربایجان غربی، نقده.

نام اصیل کوردی و مکان: جام زرین داریاس – شرق کوردستان، استان ورمه (ارومیه، به کوردی: ورمێ)، شهر داریاس.

دوره‌ی تاریخی: حدود ۸۰۰ پیش از میلاد، دوران پایانی عصر آهن.

جام زرین داریاس یکی از شاهکارهای بی‌بدیل فلزکاری و هنر نمادین دوران باستان است که در محوطه‌ی باستانی تپه داریاس در شرق دریاچه‌ی ورمه کشف شده است. این اثر، که به‌غایت با دقت و ظرافت از طلای خالص ساخته شده، از مهم‌ترین گنجینه‌های فرهنگی شرق کوردستان و نشانه‌ای از سطح بالای دانش فنی، ذوق هنری و باورهای آیینی مردمان کورد آن دوران به‌شمار می‌آید.

بدنه‌ی جام با نقوشی پیچیده و روایت‌محور تزئین شده است؛ صحنه‌هایی که به‌صورت چرخشی و پیوسته، ماجراهایی از جهان اسطوره‌ای و طبیعت را بازمی‌نمایانند. پژوهشگران این نقوش را بازتابی از افسانه‌ها و آیین‌های کهن زاگرسی می‌دانند؛ تصاویری که مفاهیمی چون نبرد میان نیروهای نیکی و تاریکی، زایش و مرگ، باروری و ایزدان طبیعت را در قالب هنر فلزکاری بیان می‌کنند. طراحی ظریف خطوط و ترکیب‌بندی منظم صحنه‌ها نشان می‌دهد که سازندگان آن نه‌تنها استادان چیره‌دست طلاسازی، بلکه حاملان سنت‌های هنری و نمادشناسی عمیقِ فرهنگی بوده‌اند.

با وجود آن‌که محوطه‌ی باستانی داریاس در استان ورمه (ارومیه) – منطقه‌ای که از دیرباز زیستگاه مردمان کورد بوده است – قرار دارد، در متون رسمی و معرفی‌های موزه‌ای، این اثر اغلب با عنوان «جام زرین حَسَنلو» یا «هنر شمال‌غرب ایران» نامگذاری می‌شود. در این روایت‌ها، هیچ اشاره‌ای به موقعیت واقعی و هویت فرهنگیِ منطقه‌ی کشف اثر – یعنی شرق کوردستان– صورت نمی‌گیرد.

این حذفِ نظام‌مند، بخشی از سیاست گسترده‌ی فرهنگی در راستای انکار پیوستگی تاریخی و هنری ملت کورد با میراث باستانی زاگرس است. چنین تحریف‌هایی موجب می‌شود تا آثار تمدنی که در سرزمین کوردستان پدید آمده‌اند، به نام دیگران ثبت شوند و بستر فرهنگی واقعی آن‌ها از حافظه‌ی تاریخی جهان محو گردد.

امروزه جام زرین داریاس در موزه‌ی ملی ایران در تهران نگهداری می‌شود و به‌عنوان یکی از شاهکارهای عصر آهن معرفی می‌گردد. اما حقیقت آن است که این اثر، بیش و پیش از هر چیز، نمادی زنده از شکوه هنری و فرهنگی کوردستان باستان است؛ گواهی درخشان از تداوم دانش، ذوق، و بینش آیینی مردمانی که در دامنه‌های زاگرس، یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشری را بنیان نهادند.



جام زرین داریاس

۶.۲۵ - دروازه ئێشتار و راه کاروانی

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: دروازه عشتار و راه کاروانی – عراق، استان بابل.

نام اصیل کوردی و مکان: دروازه ئێشتار و راه کاروانی – جنوب کوردستان، استان بابیلون، شهر بابیلون. واژه ئێشتار در زبان کوردیِ دوران مادها به‌معنای باوەڕ (ایمان)، ژیان (زندگی)، خۆشەویستی (محبت) و ئافرەت (زن) به‌کار می‌رفته است.

دوره‌ی تاریخی: فرمانروایی نَبوخودنَسَر دوم، حدود ۵۷۵ پیش از میلاد.

دروازه باشکوه ئێشتار و راه کاروانی (راه آیینی بابیلون) از برجسته‌ترین نمونه‌های معماری شهری و آیینی جهان باستان به‌شمار می‌آیند. این دروازه از آجرهای لعاب‌دار آبی‌رنگ ساخته شده و با نقش‌های برجسته‌ی اژدهاها، گاوهای بالدار و شیرها تزئین گردیده است؛ نمادهایی که قدرت شاهی، نگهبانی ایزدان، و شکوه تمدن بابیلون را بازتاب می‌دهند.

ئێشتار، ایزدبانوی عشق، باروری، و جنگ، جایگاهی محوری در آیین‌ها و باورهای مردمان زاگرُس و میان‌رودان داشت. نام او در زبان‌ها و گویش‌های باستانی زاگرُسی، از جمله کوردی مادها، نشانه‌ای از نیروهای زنانه، زندگی و دوستی بود؛ مفاهیمی که بعدها در فرهنگ‌های مختلف منطقه دگرگون و بازتفسیر شدند.

در آغاز قرن بیستم، در پی کاوش‌های گسترده‌ی هیئت باستان‌شناسی آلمان در بابیلون، بخش بزرگی از دروازه و مسیر آیینی آن به‌طور کامل برچیده و به برلین منتقل شد. امروزه این سازه‌ی باعظمت در موزه پرگامون بازسازی شده و به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین آثار تمدن بابلی به نمایش درآمده است. با این حال، در معرفی رسمی آن هیچ اشاره‌ای به موقعیت فرهنگی و جغرافیایی واقعیِ این محوطه – یعنی قرار داشتن آن در جنوب کوردستان – نمی‌شود.

این حذف آگاهانه بخشی از روند گسترده‌تری است که در آن، هویت کوردی مراکز باستانی میان‌رودان از حافظه‌ی تاریخی زدوده شده است. در حالی‌که منابع باستان‌شناسی و تاریخی متعدد نشان می‌دهند که نواحی پیرامون بابیلون در دوران پیش از سلطه‌ی امپراتوری‌های سامی و عربی، از زیستگاه‌های کهن مردمان زاگرُس و کوردستان بوده‌اند.

در حقیقت، دروازه ئێشتار نه‌تنها نمادی از شکوه معماری بابیلون، بلکه یادگاری از سنت‌های هنری، آیینی و زبانی مردمان زاگرُسی است که ریشه‌ی فرهنگی‌شان در کوردستان باستان است. نادیده‌گرفتن این پیوند، به‌منزله‌ی تداوم همان سیاست تاریخیِ مصادره‌ی میراث تمدن‌های زاگرُس و حذف نام کورد از نقشه‌ی تمدن بشری است.



بازسازی دروازۀ ئێشتار (ایشتار)



بازسازی دروازهٔ ئێشتار (ایشتار)

۶.۲۶ - تابلوهای نیبۆر (نیپوور)

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: لوحه نفر – عراق، استان قادسیه، نفر (نیبور باستان).

نام اصیل کوردی و مکان: تابلوهای نیبۆر – جنوب کوردستان، استان نیبۆر، شهر نیبۆر. واژه نیبۆر در زبان کوردیِ دوران امپراتوری مادها به‌معنای جایگاه مقدس، منطقه مقدس و شهر قدیمی (سرزمین کهن و مقدس) به‌کار می‌رفته است.

دوره تاریخی: بازمی‌گردد به دوران سومری، حدود هزاره سوم تا دوم پیش از میلاد.

شهر باستانی نیبور (نیپوور) یکی از کهن‌ترین و مقدس‌ترین مراکز مذهبی در میان‌رودان بود؛ شهری که همزمان نقش آیینی، اداری، و علمی ایفا می‌کرد. این مکان، محل پرستش ایزد

بزرگ اِنلیل – خدای باد و فرمانروای آسمان‌ها – بود و از دیرباز جایگاه مرکزی در باورهای دینی اقوام زاگرُسی و میان‌رودانی داشت.

در کاوش‌های باستان‌شناسی انجام‌شده در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به‌ویژه به‌وسیله‌ی هیئت اعزامی دانشگاه پنسیلوانیا، بیش از ده‌هزار لوح گِلی خط میخی از این محوطه کشف شد. این لوح‌ها شامل متون اقتصادی، اداری، آیینی، و ادبی‌اند و از کهن‌ترین نمونه‌های نوشتار انسانی به‌شمار می‌آیند. برخی از این لوحه‌ها شامل افسانه‌ها، سرودها، دعاها، و روایات اسطوره‌ای هستند که بعدتر در تمدن‌های دیگر – از جمله در روایت‌های بابلی، آشوری و حتی متون دینی سامی – تکرار یا بازآفرینی شدند.

از جمله مشهورترین این آثار، لوحه لافاو (طوفان بزرگ) است که در آن از تصمیم ایزدان برای نابودی جهان با سیل سخن گفته می‌شود. در این روایت، مردی به نام اوتنَپیشتی کشتی بزرگی می‌سازد تا خود، خانواده‌اش و همه گونه‌های حیوانی را از نابودی نجات دهد. این داستان، از نظر ساختار و مفهوم، شباهت چشمگیری به روایت‌های بعدی از داستان گیلگامیش و نیز سرگذشت نوح در کتاب مقدس دارد؛ نشانه‌ای روشن از ریشه‌ی زاگرُسی و میان‌رودانیِ این اسطوره‌ی جهانی را نشان میدهد.

با وجود این، لوح‌ها و آثار نیبور در نمایشگاه‌ها و متون رسمی، همواره با عنوان «تمدن سومری» یا «اکدی» معرفی می‌شوند و هیچ اشاره‌ای به پیوند فرهنگی و تاریخیِ آنان با کوردستان و اقوام زاگرُس صورت نمی‌گیرد. این در حالی است که شواهد تاریخی نشان می‌دهد نیبور در دوران متأخرتر تحت کنترل گوتیان و دیگر اقوام زاگرُسی – که از نیاکان ملت کورد به‌شمار می‌آیند – قرار داشته است.

نادیده‌گرفتن این واقعیت، بازتابی از سیاست دیرینه‌ی پاک‌سازی فرهنگی است که در آن، کوردستان به‌عنوان بستر پیدایش و انتقال تمدن میان‌رودان از حافظه‌ی تاریخی حذف می‌شود. در حقیقت، لوحه‌های نیبور نه‌تنها گنجینه‌ای از اندیشه و هنر نوشتاری بشر، بلکه سندی روشن از ریشه‌های کوردی و زاگرُسی تمدن سومر هستند – میراثی که نشان می‌دهد نخستین واژه‌ها و روایت‌های مقدس، از دل سرزمین‌های کوهستانی کوردستان برآمده‌اند.



تابلویی با نوشته به خط میخی از نیبور (نیپور)

۶.۲۷ - شکار شیر زاگرُس

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: شکار شیر آشوری – عراق، موصل.

نام اصیل کوردی و مکان: شکار شیر زاگرُس – جنوب کوردستان، استان نَینَوا، شهر نَینَوا.

دوره تاریخی: دوران آشوری نوین، فرمانروایی آشوربانیپال، قرن هفتم پیش از میلاد.

نقش برجسته‌ی شکار شیر زاگرُس از شناخته‌شده‌ترین و درخشان‌ترین آثار حجاری دوران آشوری نوین است که در کاخ سلطنتی آشوربانیپال در نَینَوا کشف گردید. این اثر، یکی از نمونه‌های برجسته‌ی هنر تصویری و روایت‌گرانه‌ی میان‌رودان است و صحنه‌هایی را به تصویر می‌کشد که در آن، شاه آشور در میدان شکار، با تیر و نیزه به مصاف شیران رهاشده می‌رود؛ صحنه‌ای که نماد قدرت شاهانه، پیروزی انسان بر نیروهای طبیعت، و مشروعیت آسمانی پادشاه تلقی می‌شده است.

از دیدگاه هنری، این مجموعه اوج مهارت حجاری و ترکیب‌بندی را در هنر زاگرُسی-میان‌رودانی نشان می‌دهد. حالت چهره‌ی شیران، تنش عضلانی، و جزئیات دقیق در حرکات بدن، تجسمی زنده از پویایی و عواطف در هنر سنگ‌نگاری باستانی است. این اثر، نه صرفاً بازتابی از شکوه سلطنتی، بلکه نمایانگر درکی فلسفی از رابطه‌ی انسان، طبیعت و ایزدان در فرهنگ‌های زاگرُسی است؛ جایی که نبرد با شیر، نماد آزمون قدرت، شجاعت و پاسداری از نظم کیهانی بود.

این نقوش برجسته در نیمه‌ی قرن نوزدهم میلادی، به‌وسیله‌ی باستان‌شناسان بریتانیایی – از جمله آستن هنری لایارد – از کاخ نینوا جدا و به لندن منتقل شدند. امروزه، این آثار در موزه‌ی بریتانیا در میان شاخص‌ترین بخش‌های نمایشگاهی نگهداری می‌شوند. با این حال، در معرفی رسمی آن‌ها تنها از عنوان «هنر آشوری نوین» استفاده می‌شود و هیچ اشاره‌ای به موقعیت فرهنگی و جغرافیایی کوردستان که این آثار از دل آن برخاسته‌اند، دیده نمی‌شود.

در واقع، نینوا – محل کشف این آثار – در قلب جنوب کوردستان واقع شده و در دوران آشوربانیپال نیز زیستگاه اقوام زاگرُسی، از جمله نیاکان کوردها بوده است. با این وجود، هویت فرهنگی این آثار در متون و نمایشگاه‌های رسمی به‌طور نظام‌مند حذف شده است.

این حذف آگاهانه بخشی از سیاستی دیرینه در تاریخ‌نگاری باستانی است که هدف آن جداسازی میراث فرهنگی و هنری کوردستان از تمدن میان‌رودان و نسبت دادن آن به قدرت‌های اشغالگر است. در حالی که شواهد باستان‌شناسی و زبان‌شناسی به‌روشنی نشان می‌دهند که بسیاری از سنت‌های هنری و دینی این منطقه – از جمله مضامین شکار شیر – ریشه در فرهنگ و اسطوره‌شناسی کوهستان‌های زاگرُس دارند.

بنابراین، نقش برجسته‌ی شکار شیر زاگرُس نه‌تنها نماد قدرت و زیبایی در هنر باستان، بلکه سندی گران‌سنگ از پیوستگی فرهنگی و تاریخی ملت کورد با میراث هنری میان‌رودان است؛ میراثی که با وجود مصادره‌ی سیاسی، هنوز در سنگ و تاریخ، با زبان خاموش خود از کوردستان سخن می‌گوید.



شکار شیر زاگرُس



شکار شیر زاگرُس



شکار شیر زاگرُس

۶.۲۸ - تابلوی خط میخی نَینَوا و داستان گیلگامیش

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: لوحه‌های داستان گیلگامیش – عراق، منطقه موصل.

نام اصیل کوردی و مکان: تابلوی داستان گیلگامێش – جنوب کوردستان، استان نَینَوا، شهر نَینَوا.

دوره‌ی تاریخی: دوران آشوری نوین، حدود قرن هفتم پیش از میلاد.

یکی از برجسته‌ترین و مهم‌ترین کشفیات باستان‌شناسی در خاور نزدیک، تابلوی خط میخی نَینَوا است که بخشی از کتابخانه‌ی سلطنتی آشوربانیپال را تشکیل می‌دهد و دربردارنده‌ی نسخه‌ای از داستان گیلگامیش است – کهن‌ترین اثر ادبی شناخته‌شده در تاریخ بشر. این تابلوی ارزشمند، از ویرانه‌های شهر باستانی نَینَوا در قلب جنوب کوردستان به‌دست آمده است.

در میان متن‌های این تابلوی خط میخی، روایتی از لافاو (طوفان بزرگ) وجود دارد؛ داستانی که از تصمیم خدایان برای نابودی جهان از طریق سیلی عظیم سخن می‌گوید. در این روایت، مردی نیک‌سرشت به‌نام اوتناپیشتی به فرمان ایزدان، کشتی بزرگی می‌سازد تا خود، خانواده‌اش، و تمامی گونه‌های جانداران را از نابودی نجات دهد. این روایت، بعدها الهام‌بخش افسانه‌های دینیِ متعددی شد و به‌ویژه در کتاب مقدس در قالب داستان کَشتی نوح بازتاب یافت.

هنگامی که این تابلوی خط میخی در سال ۱۸۷۲ میلادی برای نخستین‌بار رمزگشایی و ترجمه شد، جهان پژوهش دچار شگفتی شد. کشف این داستان، پیوند مستقیمی میان میراث فرهنگی زاگرُس و متون دینی ادیان ابراهیمی نشان داد و ثابت کرد که بسیاری از مفاهیم بنیادین تمدن و اسطوره از بستر کوردستان باستان برخاسته‌اند.

با وجود اهمیت تاریخی و فرهنگی این اثر، در نمایشگاه‌های رسمی – به‌ویژه در موزه‌ی بریتانیا که محل نگهداری آن است – این تابلوی ارزشمند صرفاً با عنوان «ادبیات آشوری نوین» معرفی می‌شود و هیچ اشاره‌ای به موقعیت جغرافیایی و فرهنگی واقعیِ آن، یعنی نَینَوا در جنوب کوردستان، صورت نمی‌گیرد.

از نظر تاریخی، نَینَوا نه‌تنها یکی از مراکز اصلی تمدن میان‌رودان، بلکه از کهن‌ترین شهرهای کوردستان بوده است. منابع باستانی اشاره می‌کنند که در دوران میانی هزاره‌ی اول پیش از میلاد، نخستین آیین‌های نوروز در همین شهر برپا شده و از آن‌جا در سراسر سرزمین‌های ماد و زاگرُسی گسترش یافته است.

بنابراین، تابلوی گیلگامیش نَینَوا نه‌فقط سندی ادبی، بلکه گواهی تمدنی بر ریشه‌های کوردیِ نخستین میراث نوشتاری بشر است – یادگاری از سرزمینی که اندیشه، اسطوره و ایمان نخستین را به جهان بخشید، و نامش هنوز بر سنگ‌ها و خط میخ‌های نَینَوا می‌درخشد.



تابلوی خط میخی نَینَوا و داستان گیلگامیش



تابلوی خط میخی نَینَوا و داستان گیلگامیش

گیلگامش با اوتناپیشتی دیدار می‌کند؛ کسی که برای او روشن می‌سازد چگونه توانسته از طوفانی بزرگ جان سالم به در بَرَد و از سوی خدایان، زندگی جاودانه به او بخشیده شده است.

۶.۲۹ - زیگورات چۆغا زەنبیل

نام تحریف‌شده توسط اشغالگران و مکان: زیگورات چُغازنبیل – ایران، استان خوزستان.

نام اصیل کوردی و مکان: زیگورات یا زیگوری چۆغا زەنبیل – شرق کوردستان، استان خۆرستان (ایلام باستان)، شهر شوش.

دوره‌ی تاریخی: قرن سیزدهم پیش از میلاد.

زیگورات چوغا زەنبیل یکی از باشکوه‌ترین و سالم‌ترین معابد پلکانی جهان باستان است که در قرن سیزدهم پیش از میلاد به‌دستور پادشاه ایلامی اونتاش ناپیریشا در نزدیکی شهر باستانی شوش بنا شد. این سازه‌ی عظیم، از برجسته‌ترین یادگارهای معماری مذهبی تمدن

ایلامی کوردی به‌شمار می‌آید و به‌عنوان مرکز آیینی و نیایشی مردمان ایلام، نقشی اساسی در نظام دینی و اجتماعی آن دوران داشت.

زیگورات چوغا زه‌نبیل در آغاز، به خدایان اینشوشیناک و ناپیریشا – ایزدان نگهبان سرزمین ایلام – تقدیم شده بود و ساخت آن نزدیک به بیست سال به‌طول انجامید. ساختار آن از آجرهای پخته مهری‌دار تشکیل شده و در پنج طبقه، با نقشه‌ای مربع‌شکل و تقارن دقیق هندسی طراحی شده است. کتیبه‌های میخی به‌دست‌آمده از دیوارها، به زبان ایلامی نوشته شده‌اند و بیانگر شکوه، باور دینی، و پیشرفت معماری مردم زاگرُس در آن دوران‌اند.

با وجود این‌که چوغا زه‌نبیل در دل سرزمین تاریخی ایلام – یکی از هسته‌های کهن تمدن شرق کوردستان– ساخته شده است، در گزارش‌های رسمی و متون باستان‌شناسیِ ایرانی، همواره با عنوان «اثر باستانی ایرانی» معرفی می‌شود و هویت فرهنگی و جغرافیایی ایلامی کوردی آن نادیده گرفته می‌شود. در حالی‌که ایلامیان، از دیدگاه زبان‌شناسی، باستان‌شناسی و قوم‌نگاری، از نیاکان مستقیم مردمان کورد امروزی به‌شمار می‌آیند و آثار برجای‌مانده‌شان، بخشی جدایی‌ناپذیر از میراث فرهنگی کوردستان است.

نادیده‌گرفتن این پیوند تاریخی، بخشی از سیاست دیرینه فارسی‌سازی میراث زاگرُس و ایلام است که در آن آثار کهن سرزمین‌های کوردنشین، به‌جای آن‌که در چارچوب جغرافیایی و فرهنگی واقعی خود معرفی شوند، به هویت‌های جعلی نسبت داده می‌شوند.

در حقیقت، زیگورات چوغا زه‌نبیل نه‌تنها معبدی مذهبی، بلکه نمادی از شکوه معماری و ایمان مردمان زاگرُس و کوردستان باستان است؛ بنایی که از دل خاک خوٚرستان برخاست تا پیوند آسمان و زمین را در باورهای کهن ایلامی بازتاب دهد – یادگاری از نخستین دوران‌هایی که اندیشه‌ی مقدس در میان کوه‌ها و دشت‌های کوردستان با سنگ و آجر ساخته شد.



زیگورات چۆغا زەنبیل

۶.۳۰ – غارت و مصادره میراث فرهنگی کوردی

سیاست‌های نظام‌مند و مستمری که در بخش‌های پیشین به آن‌ها اشاره شد، نه تصادفی و ناهماهنگ، بلکه برنامه‌ریزی‌شده و هدفمند بوده‌اند. در سراسر کوردستان و حتی در فراتر از مرزهای سیاسی کنونی آن، میراث تاریخی، فرهنگی و هنری ملت کورد به‌شکل سیستماتیک تحریف، غارت، و از حافظه‌ی تاریخی زدوده شده است. در تمامی مناطق کوردنشین، دولت‌های ایران، تُرکیه، عراق و سوریه به‌طور پیوسته یافته‌های باستان‌شناسی را بخشی از «فرهنگ ملی خود» معرفی کرده و هویت کوردی آن‌ها را حذف کرده‌اند.

در موزه‌های بزرگ بین‌المللی – از لندن و پاریس تا برلین و نیویورک – آثار باستانیِ کشف‌شده از کوردستان، زیر عناوینی چون «آشوری»، «ایرانی»، «سوری» یا «میان‌رودانی» نمایش داده می‌شوند؛ در حالی‌که منشأ جغرافیایی و فرهنگی آن‌ها به‌روشنی کوردستان است.

واقعیت تاریخی آشکار است: حضور و تمدن فارس‌ها در فلات ایران به حدود سه‌هزار سال پیش بازمی‌گردد؛ استقرار عرب‌ها در عراق و سوریه به قرنهای ششم میلادی مربوط می‌شود؛ و ورود تُرکها به ایران، آناتولی و خاورمیانه میان قرنهای یازدهم تا سیزدهم میلادی روی داده است. با این وجود، بسیاری از آثار باستانی این سرزمین‌ها صدها سال پیش از ورود این اقوام پدید آمده‌اند. با این حال، نه‌تنها قدرت‌های اشغالگر منطقه، بلکه حتی بخش بزرگی از جامعه‌ی علمی جهانی نیز از بازشناسی و پذیرشِ خاستگاه راستینِ کوردستانیِ این آثار خودداری کرده است.

این سیاستِ فرهنگیِ استعمارگرانه دو هدف عمده را دنبال کرده است:

۱- استفاده از شکوه تمدن‌های باستانی کوردستان برای مشروعیت‌بخشی به روایت‌های تاریخیِ جعلی و تقویت جایگاه سیاسی دولت‌های فارس، عرب و تُرک در منطقه.

۲- حذف ملت کورد از تاریخ تمدن بشری از طریق جلوگیری از بازشناسی میراث آنان به‌عنوان بخشی از میراث جهانی، تا مانع از آن شوند که کوردها بتوانند با تکیه بر هویت فرهنگی و تاریخی خود، بنیان‌های سیاسی و فرهنگی نیرومندی بنا نهند.

در نتیجه، تصویری ناقص و تحریف‌شده از تاریخ شکل گرفته است؛ گویی هیچ نقشی برای ملت کورد در پیدایش تمدن‌های زاگرُس و میان‌رودان وجود نداشته است. در حالی‌که شواهد باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، و اسطوره‌شناسی به‌روشنی نشان می‌دهند که این سرزمین و مردمان آن، بنیان‌گذاران و حاملان فرهنگ‌های باستانی از کورا- آراکس تا ایلام، از گوتیان تا کاسیان و از هوریان تا مادها بوده‌اند.

در بسیاری از موارد، تخریب فیزیکی و فکریِ آثار نیز عمداً صورت گرفته است. شمار زیادی از آثار طلایی و فلزیِ کهن کوردستان ذوب یا دوباره قالب‌گیری شده‌اند تا تحت نام «گنجینه‌های سلطنتی ایرانی یا آشوری» معرفی شوند و هرگونه نشانه‌ای از منشأ کوردی آن‌ها از میان برود. این رفتارها نقض آشکار استانداردهای بین‌المللی میراث فرهنگی و تلاشی آگاهانه برای محو هویت تاریخی ملت کورد است.

چنین رویکردی، آشکارا بازتابِ بی‌عدالتی تاریخی و ناآرامی تمدنیِ عمیق در خاورمیانه است؛ جایی که قدرت‌های اشغالگر می‌کوشند با در اختیار گرفتن میراث فرهنگیِ کوردستان، تاریخ خود را مشروع و تاریخ دیگران را بی‌ریشه جلوه دهند.

برای ملت کورد، بازگرداندن میراث فرهنگیِ خود، تنها بازگرداندن آثار باستانی نیست، بلکه بازگرداندن تاریخ و حیثیت ملی است. این کار نه‌فقط مسئولیتی فرهنگی، بلکه وظیفه‌ای اخلاقی و علمی برای تمام پژوهشگران و نهادهای بین‌المللی است. بازشناسی و بازگردانی این آثار باید از راه‌های مستند، پژوهش‌محور و قانونی پیگیری شود تا گذشته واقعی این سرزمین، از زیر لایه‌های تحریف و انکار، دوباره آشکار گردد.

در نهایت، بازگرداندن میراث فرهنگی کورد، به‌معنای احیای حافظه‌ی جمعی و بازنویسی تاریخ بشری بر بنیاد حقیقت است — حقیقتی که هزاران سال است در کوه‌ها، دشت‌ها و سنگ‌نبشته‌های کوردستان نهفته مانده و اکنون زمان آن فرارسیده است که بار دیگر با نام واقعی‌اش شناخته شود.

۶.۳۱ - نام‌های محوشده و میراث غارت‌شده کوردستان

بازنویسی تاریخ کورد و کوردستان تنها به‌معنای بازگویی سرگذشت مردمانی نیست که در دل کوه‌های زاگرُس زیسته‌اند، بلکه تلاشی است برای بازگرداندن ارزش و هویت به میراث فرهنگی و تاریخیِ کوردی که در طول هزاران سال، به‌شکل نظام‌مند دزدیده، تحریف و محو شده است. دشمنان تاریخی ملت کورد نه‌تنها این میراث را غارت کرده‌اند، بلکه با جعل نام‌ها و تغییر هویت آثار کوشیده‌اند تا ردی از خاستگاه کوردی آن‌ها باقی نماند.

از دوران امپراتوری ماد تا امروز، نام و تاریخ کورد به‌طور پیوسته در سایه روایت‌های اشغالگران پنهان شده است. این روند نه تصادفی، بلکه استراتژی سیاسیِ حساب‌شده‌ای بوده است برای کنترل سرزمین، منابع، و حافظه‌ی فرهنگی کوردستان.

در اواخر قرن هشتم پیش از میلاد، امپراتوری ماد به‌دست پادشاه دیاکو بنیان گذاشته شد؛ نخستین دولت سازمان‌یافته‌ی منطقه که پیوندی مستقیم با نیاکان ملت کورد داشت. قلمرو مادها از رشته‌کوه‌های زاگرُس تا دامنه‌های آناتولی امتداد داشت. با وجود این، در اغلب منابع تاریخیِ وابسته به قدرت‌های اشغالگر، دولت ماد را به‌عنوان بخشی از «امپراتوری پارس» معرفی کرده و نقش محوری مادها در بنیان‌گذاری نخستین ساختار سیاسی و فرهنگی فلات ایران نادیده گرفته شده است. در حالی‌که مهاجرت فارس‌ها از آسیای میانه به منطقه‌ی ماد چند قرن قبل از تشکیل سازماندهی قوم ماد رخ داد. با این حال، در روایت‌های رسمی، مادها زیرمجموعه‌ی فارس‌ها معرفی می‌شوند تا میراث سیاسی و فرهنگی کوردها به نام دیگران ثبت گردد.

همین سیاست در دوره‌های بعد نیز تکرار شد. برای نمونه، امپراتوری ساسانی (۲۲۴–۶۵۱ میلادی) که بخش عظیمی از قدرت و ساختار خود را بر منابع انسانی و جغرافیایی زاگرُس استوار کرده بود، به‌طور یک‌دست «فارسی» نامیده شده است، در حالی که زبان گفتار کوردی و خاندان‌های نظامی و سیاسی آن، در اصل از تبار کورد بودند. اما آثار، کتیبه‌ها و یادمان‌های این دوران نیز مانند همیشه با عنوان‌های «فارسی» معرفی شدند، بی‌آنکه به ریشه‌ی کوردی آن‌ها اشاره‌ای گردد.

تحریف فرهنگی حتی به سطح اسطوره و نماد نیز کشیده شد. شخصیت تاریخی و اسطوره‌ای کاوه آهنگر (کاوه‌ی ئاسنگەر)، که در حدود ۷۰۰ پیش از میلاد رهبری یک قیام مردمی کوردی علیه استبداد را بر عهده داشت، بعدها در متون فارسی – به‌ویژه در شاهنامه‌ی فردوسی – به چهره‌ای صرفاً افسانه‌ای تبدیل شد. این بازآفرینی عمدی، تلاش آگاهانه‌ای بود برای پاک‌کردن نقش تاریخی کاوه به‌عنوان نماد آزادی‌خواهی کورد و تبدیل او به قهرمانی «ملی» در اسطوره‌های فارس.

این رونْدِ مصادره و تحریف، حتی طبیعت و زیست‌بوم زاگرُس را نیز در بر گرفته است. پلنگ زاگرُس، که در فرهنگ کوردی با نام «پلنگی تینوو» شناخته می‌شود و از نمادهای دیرینه‌ی قدرت و پایداری در فرهنگ‌های زاگرُسی است، امروزه در متون جانورشناسی جهانی به نام «پلنگ فارسی» ثبت شده است؛ نمونه‌ای آشکار از حذف نام کوردی از میراث طبیعی منطقه است.

همین منطقِ حذف و مصادره در فرهنگ مادی و ناملموس نیز تکرار شده است. زمانی‌که سپاهیان عثمانی به شهر سلیمانیه رسیدند و آیین‌های "گه‌رماوی گه‌رمیان" را دیدند، آن‌ها را با خود به استانبول بردند و بعدها با نام «حمام تُرکی» در سراسر جهان معرفی کردند. در عرصه‌ی خوراک نیز همین روند تکرار شد: کباب کوردی به «کباب تُرکی» تغییر نام داد؛ نوشیدنی سنتی ماست یا دوغ به نام «آیران تُرکی» شناخته شد؛ و بسیاری از غذاهای بومی کوردی مانند پنیر، شیرینی و نان‌های محلی با هویت جعلی ایرانی و تُرکی در بازارهای جهانی عرضه شدند.

در هنر و صنایع دستی نیز همین سرنوشت رقم خورده است. قالی و نمدهای بافته‌شده کوردی که با نقش‌ها و رنگ‌های بومی زاگرُسی شناخته می‌شوند، در بازارهای جهانی به عنوان فرش فارسی یا ایرانی به‌فروش می‌رسند، در حالی‌که طرح‌ها و بافت آن‌ها ریشه در فرهنگ کوهستانی کوردستان دارد. حتی در کشاورزی و موسیقی نیز، آوازها و سبک‌های اصیل کوردی به نام فرهنگ‌های ایرانی و تُرکی ثبت شده‌اند.

از دیگر ابزارهای تأثیرگذار در این فرایند، تغییر سازمان‌یافته‌ی نام‌های جغرافیایی بوده است. شهرها، کوه‌ها، رودخانه‌ها، و روستاهای کوردستان به‌طور سیستماتیک تغییر نام داده‌اند تا هویت زبانی و فرهنگی منطقه از میان برود. شهرهای باستانی مادها و زاگرُس همچون زه‌نگیان (زنجان)، ڕێبار (رشت)، قه‌زوان (قزوین)، ته‌ورێز (تبریز)، ئه‌رده‌وێڵ (اردبیل)، مه‌راقه (مراغه)، ئیکباتان (همدان)، ئانشان (شیراز)، ڕێی شار (بوشهر)، تیسفون (بغداد)، خه‌راپه (بصره)، نه‌ینه‌وا (موصل)، ئالاپۆ (حلب) و ئانتاکیه (هاتای)، همگی نمونه‌هایی‌اند از تغییر نام‌های تاریخی برای تطبیق با زبان‌های فارسی، تُرکی و عربی. این تغییرات، نه‌تنها بخشی از جغرافیای تاریخی کوردستان را از حافظه‌ی جهانی جدا کرده‌اند، بلکه باعث ایجاد بی‌هویتی فرهنگی و تاریخی در بستر واقعی آن شده‌اند.

با وجود همه این تلاش‌ها، کوردستان از نقشه زمین پاک‌شدنی نیست. آثار باستانی، ویرانه‌های مادها، و یادمان‌های سنگی هنوز بر جای مانده‌اند و حقیقت را فریاد می‌زنند. هرچند نام‌ها تغییر کرده‌اند، اما سنگ‌ها، کوه‌ها، و رودخانه‌ها همچنان به زبان خویش سخن می‌گویند. پلنگ تینوو شاید دیگر در زاگرُس قدم نزند، اما در حافظه جمعی کورد زنده است؛ نمادی از ماندگار ملی که قرن‌هاست می‌خواهند از تاریخ پاکش کنند.

بازگرداندن تاریخ کورد تنها وظیفه‌ای دانشگاهی نیست؛ جنبشی فرهنگی، هویتی و سیاسی است. این جنبش باید نام‌های راستین، خاستگاه‌های واقعی و ریشه‌های فرهنگی را دوباره به نقشه حافظه جهان بازگرداند. بازشناسی چهره‌های تاریخی، آثار باستانی، موسیقی، خوراک، و هنرهای سنتی کوردی، گامی اساسی در بازسازی حقیقت و مقابله با قرن‌ها جعل و مصادره است.

تا زمانی‌که تاریخ رسمی، کورد را در سایه دیگران روایت کند، وظیفه پژوهشگران و فرهیختگان کورد، آن است که حقیقت را از میان غبار تحریف بیرون کشند. زیرا کوردستان، همانند کوه‌هایش، ایستاده است – زخمی، اما پایدار. و تا زمانی‌که صدای رودها و کوه‌ها طنین دارد، حقیقت این ملت خاموش نخواهد ماند.



پلنگ زاگرُس، که در زبان کوردی با نام « پڵینگی تینوو» شناخته می‌شود، از بزرگ‌ترین و نیرومندترین زیرگونه‌های پلنگ آسیایی به‌شمار می‌آید. واژه‌ی «تینوو» (تشنه) در فرهنگ بومی کوردی از آن‌رو به این جانور داده شده است که اغلب در نزدیکی سرچشمه‌های رودخانه‌ها و نواحی کوهستانی مرطوب زاگرُس دیده می‌شود. وزن متوسط نرهای بالغ این زیرگونه حدود ۲۵۰ کیلوگرم و طول بدن آن‌ها به ۲٫۷ متر می‌رسد؛ در حالی‌که ماده‌ها به‌طور میانگین ۱۲۰ کیلوگرم وزن و حدود ۲٫۴ متر طول دارند. پلنگ تینوو دارای بدنی عضلانی، پاهای نیرومند و دمی بلند است که برای حفظ تعادل هنگام جهش در مناطق صخره‌ای زاگرُس تکامل یافته است.

این پلنگ در فرهنگ و اسطوره‌شناسی کوردی، نماد قدرت، شجاعت و پایداری کوهستان زاگرُس به‌شمار می‌رود و در زبان فولکلور محلی، حضور آن با مفاهیمی چون پاسداری از سرزمین و آزادگی پیوند خورده است.

سخن پایانی برای آغاز نو

مردم کورد در طول تاریخ، بارها فرصت‌های طلایی برای دست‌یافتن به حاکمیتی مقتدر و سرزمین مستقل خویش داشته‌اند. اما به‌دلیل نبود اتحاد و انسجام درونی میانشان، دشمنان کورد توانسته‌اند بر این ملت غلبه یابند؛ دشمنانی که نه تنها هیچگاه در برابر کوردها دلسوز نبوده‌اند، بلکه اختلافات درونی میان کوردها را تعمیق و بهره‌برداری کرده‌اند. این فاجعه موجب آن شد که دشمنان کورد، از خود مردم کوردستان علیه یکدیگر استفاده کنند و از سرزمینی حاصل‌خیز، پربرکت و ثروتمند، به نفع خود بهره‌برداری نمایند. به این ترتیب، استقلال بزرگ کوردستان هزاران سال به تعویق افتاده و منابع طبیعی و زیرزمینی این سرزمین غارت شده است.

متأسفانه، در هیچ دوره‌ای از تاریخ، همه مردم کورد یا حتی اکثریت رهبران، احزاب و نیروهای کورد به‌صورت یکپارچه در برابر اشغال‌گران و دشمنان ایستادگی نکرده‌اند. همواره بخشی از کوردها قیام کرده‌اند، بخشی دیگر بی‌تفاوت بوده‌اند و گروهی حتی در کنار دشمنان کورد جنگیده‌اند. نتیجه این خیانت‌ها و ناهماهنگی‌ها، ریخته‌شدن خون کوردها، ویرانی خانه‌هایشان و بهره‌برداری انحصاری دشمنان از حاصل مبارزات بوده است. بدین‌سان، ملت کورد همچنان بی‌حاکمیت و بی‌سرزمین باقی‌مانده، و کشورشان با تمام ثروت‌هایش به گنجینه‌ای رایگان برای اشغال‌گران بدل شده است. از آب شیرین و رودخانه‌ها گرفته تا زمین‌های کشاورزی، منابع زیرزمینی، نفت، گاز و دیگر معادن، همه به غنیمتی برای دشمنان کورد تبدیل شده‌اند. حتی از منابع و تجهیزات کوردستان، دشمنان برای تجهیز سلاح و ابزار جنگی بهره برده‌اند و خود را ثروتمند ساخته‌اند، در حالی که ملت کورد به خاک‌سیاه نشسته و منافع هیچ‌یک از این ثروت‌ها را ندیده است.

در قرن بیست‌ویکم نیز، ملت کورد هنوز فاقد هویت رسمی است. حتی بخشی از کوردها، ارزش و اهمیت هویت خویش را درنیافته و با افتخار، هویت دشمنان خود را پذیرفته‌اند و ندانسته تُرک، فارس یا عرب شده‌اند؛ و گاه آشکارا از کوردبودن خود بیزاری جسته‌اند.

متأسفانه، در همین قرن، اکثریت ساکنان کوردستان تحت سلطه اشغال‌گران قرار دارند؛ اشغال‌گرانی که خود از نژاد کورد بوده اما هویت‌شان را تغییر داده‌اند و تُرک آذری، فارس

تاجیک، مغول تُرکی یا عرب قریشی شده‌اند. این افراد که صدها سال است در دشمنی با کوردها ریشه دوانده‌اند، شکاف و تفرقه بیشتری را در میان ملت کورد ایجاد کرده‌اند. (پیوست شماره ۸).

با وجود پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک، اما بخش بزرگی از ملت کورد به راحتی زبان و هویت خود را از دست داده‌اند و تُرک، تُرکمن، آذری، فارس یا عرب شده‌اند. نه‌تنها از کوردبودن شرم دارند و پرهیز می‌کنند، بلکه در دشمنی با ملت خود نیز مشارکت دارند. برای مثال، حدود ٪۸۰ از جمعیت تُرکیه، اصالتاً کورد هستند اما تنها ٪۲۰ خود را کورد می‌دانند. باقی آن‌ها با وجود ریشه کورد، تحت تأثیر نژادپرستی تُرکی، خود را تُرک می‌پندارند و حتی حاضر نیستند گذشته خویش را بازبینی کنند؛ گذشته‌ای که در آن والدین‌شان توسط تُرک‌ها کشته شده و خودشان از کودکی به زور تُرک شده‌اند و علیه کوردها استفاده شده‌اند. این فاجعه پاک‌سازی نژادی ملت کورد به‌شیوه‌ای سیستماتیک، در شش کشور تُرکمنستان، ایران، آذربایجان، تُرکیه، عراق و سوریه از ۲۵۰۰ سال پیش آغاز شده و تاکنون نیز ادامه دارد.

در نتیجه این روند، کوردهای زنگیان (زنجان)، ریبار (رشت)، قزوان (قزوین)، تەوریز (تبریز)، آردَویل (اردبیل) و مەراقە (مراغه) به‌طور کامل آذری شده‌اند. کوردهای ایکباتان (همدان)، ئانشان (شیراز) و ریی‌شار (بوشهر) فارس شده‌اند. کوردهای خورستان (خورستان)، تیسفون (بغداد)، خەراپە (بصره)، تکریت، کاوەکورد (صلاح‌الدین)، نینوا (موصل)، ریسافا (رقه) و ئالاپو (حلب) نیز اکثراً عرب شده‌اند. حتی در تُرکمنستان و آذربایجان، همه کوردها تُرکمن و آذری تلقی می‌شوند. به‌عبارتی، اگرچه ٪۸۰ مردم این مناطق اصالتاً کورد هستند، اما هویت کوردی آن‌ها چنان لکه‌دار شده که به‌طور کامل تُرکمن و آذری به‌شمار می‌روند. در حقیقت، جز افرادی معدود که چهره‌ای شبیه مغول دارند، بقیه کورد بوده و به‌زور تُرک شده‌اند.

از سوی دیگر، افراطگرایی مذهبی سنی و شیعه نیز به ابزاری دیگر در دست تُرک، فارس و عرب برای به‌جان‌هم‌انداختن کوردها بدل شده است. برای نمونه، مذهب شیعه دوازده‌امامی که بیشترین دشمنی و جنگ علیه کوردها را در پی داشته، توسط یک کورد اردبیلی به‌نام شیخ صفی‌الدین اردبیلی در قرن ۱۶ میلادی بنیان گذاشته شد. پادشاهان سلسله صفوی که همگی از همان خاندان کورد بودند، کوردستان را با دست خود نابود کردند و در برخی مناطق، ملت کورد را به ملت‌های آذری و فارسی تبدیل کردند. زبان کوردی را ممنوع کردند و مردم را وادار به استفاده از زبان‌های آذری و فارسی نمودند.

همچنین در مناطق آنتاکیه (هاتای)، باخچه (عثمانیه) و بسیاری از شهرهای شمال کوردستان، زبان کوردی تا سال ۱۹۹۱ میلادی ممنوع بود و زبان تُرکی بر ساکنان تحمیل می‌شد. اگرچه ٪۸۰ مردم آناتولی (تُرکیه) کورد هستند، اما تحت استحاله و شست‌وشوی مغزی قرار گرفته و اکنون مانند یک تُرک نژادپرست علیه کوردها رفتار می‌کنند. برخی از این کوردها دیگر حتی نمی‌توانند بپذیرند که کورد هستند، زیرا به‌قدری تحت تأثیر تبلیغات ضد کوردی قرار گرفته‌اند که از کوردبودن خود بیزارند و تُرک بودن را مایه افتخار می‌دانند. آن‌ها سال‌هاست با ملت خویش دشمنی کرده‌اند و نمی‌توانند باور کنند که کوردند؛ زیرا نژادپرستی تُرک در ژن، رفتار و تفکرشان نهادینه شده است و شخصیت و آینده خود را در تُرک‌بودن و مخالفت با کوردها تعریف کرده‌اند.

حتی نام اکثر استان‌ها، شهرها، روستاها، مناطق و کوه‌های کوردستان را از کوردی به فارسی، آذری، تُرکی و عربی تغییر داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که دیگر این مناطق با نام کوردی‌شان شناخته نمی‌شوند. برای نمونه، نام برخی استان‌های کوردستان به‌کلی تغییر یافته است:

نام اصیل کوردی	**نام تحریف‌شده‌ی اشغالگران**
باخۆ	باکو
ورمێ	آذربایجان غربی
تەورێز	آذربایجان شرقی
زەنگیان	زنجان
قەزوان	قزوین
ئەردەوێڵ	اردبیل
ڕێبار، لاجان	گیلان
ڕۆژهەڵات	استان مرکزی
ئەردەڵان، سنە	کردستان
کرماشان	کرمانشاه
خۆرستان	خوزستان

شوانکارەی کوردی	فارس
خۆرئاوا	خرم‌آباد
ئیکباتان	همدان
بەختیاری	چهارمحال و بختیاری
کێوەگڵە	کهگیلویه و بویراحمد
ڕێی شار	بوشهر
نەینەوا	موصل
تیسفون	بغداد
خەراپە	بصره
ئالاپۆ	حلب
ئانتی یۆج	هاتای
باخچە	عثمانیه
خارپیت	الازیغ

اشاره به این حقایق تاریخی صرفاً برای روشنگری و ثبت نوشتاری نیست، بلکه وظیفه‌ای اخلاقی است برای آگاه‌کردن مردمان این مناطق که بیش از صد سال است مورد انکار و تحریف واقع شده‌اند، تا دیگر به دشمنی با ملت خود نپردازند و هرگونه نژادپرستی و قومگرایی را کنار بگذارند. تقویت حس ناسیونالیستی، قوم‌گرایی یا خودبرتربینی برای هیچ‌یک از ملت‌های همسایه‌ی کوردها و حتی برای خود کوردها نفعی ندارد. آنان که اکنون خود را فارس، آذری، تُرک یا عرب می‌دانند، باید بدانند که در گذشته، پدران و نیاکانشان از طریق اجبار و خشونت، از کورد به تُرک، فارس یا عرب تغییر هویت داده شده‌اند. اما امروز دیگر آن دوران گذشته است و نباید کسی به اجبار، زبان و هویت خود را تغییر دهد.

بنابراین، آگاهی‌یافتن کسانی که اکنون تحت نامهای تُرک، آذری، تُرکمن، فارس یا عرب در کشورهای کوردستان، تُرکیه، آذربایجان، ایران، عراق و سوریه زندگی می‌کنند، یک وظیفه اخلاقی و ملی است. زمانی که این اقوام به درک این حقیقت برسند که در گذشته خود کورد

بوده‌اند و به اجبار از هویت‌شان جدا شده‌اند، دیگر حس ناسیونالیستی خود را علیه کوردها به‌کار نخواهند گرفت و می‌توانند همسایگان خوبی برای ملت کورد باشند. ضروری نیست که آنان دوباره به زور به کورد تبدیل شوند؛ هر زبانی که دوست دارند صحبت کنند و هر فرهنگی که می‌پسندند، با آن زندگی کنند. آنچه مهم است، دوری‌گزیدن از نژادپرستی ضد کوردی و ایجاد همزیستی صلح‌آمیز و انسانی با ملت کورد است.

به‌همین ترتیب، کوردهای ساکن در شهرهای همدان، ملایر، بروجرد، خورآوا (خرم‌آباد)، کرماشان، شوشتر، شیراز، ریی‌شار (بوشهر)، خوزستان، یزدکورد و کوردشهر باید بدانند که آنان کورد هستند و سرزمین‌شان بخشی از میهن کوردستان است. آنان باید از به‌کارگیری قوم‌گرایی ضد کوردی پرهیز کرده و کوردهای لور نیز باید شکوه ایلامی خود را بازگردانند و به کوردبودن خود افتخار کنند و در راستای دوستی و همیاری با تمامی ملت کورد و ملت‌های دیگر منطقه، تلاش کنند. (پیوست شماره ۹).

ملت فارس تاجیک ایران نیز باید بدانند که نزدیک به سه‌هزار سال پیش از آسیای مرکزی و تاجیکستان به سرزمین کوردها مهاجرت کرده‌اند و زبان و فرهنگ خود را با زبان و فرهنگ ملت کورد غنی کرده‌اند. از این‌رو شایسته است که همچون همسایه‌ای انسان‌دوست، به ملت کورد همجوارشان احترام بگذارند و از به‌کارگیری روحیه نژادپرستانه ضد کورد و سایر ملت‌های جهان پرهیز کنند. شکوه، احترام و تاریخ کورد باید به ملت کورد بازگردانده شود و آنان نیز از همزیستی با کوردها به خود ببالند.

همچنین کوردهایی که در خورستان (خوزستان)، کاوه‌کورد (صلاح‌الدین)، موصل، ریسافا (رقه)، تیسفون (بغداد)، خه‌راپه (بصره) و ئالاپو (حلب) زندگی می‌کنند، بسیاری‌شان با اجبار به عرب تغییر هویت داده شده‌اند و امروز نه‌تنها از کوردبودن خود شرم دارند، بلکه دشمن کوردها نیز شده‌اند. این کوردها باید بدانند که دوران نژادپرستی، تعصب قومی و تفکر قبیله‌ای سپری شده و اکنون عصر همزیستی ملت‌های آزاد، انسان‌دوست و روشن‌فکر است که با صلح و آرامش در کنار هم زندگی کنند. آنان باید بدانند که در گذشته‌ی نزدیک، کورد بوده‌اند و اکنون باید با افتخار، هویت همزیستی هم‌وطنان خود را بپذیرند و برای ساخت جامعه‌ای پیشرفته و برابر تلاش کنند. از همین‌رو لازم است روابط خود با ملت کورد را دوستانه‌تر کنند و کینه‌ی صدساله‌ی تحمیل‌شده را پشت‌سر بگذارند.

از سوی دیگر، چگونه ممکن است ملتی از هویت خود محروم گردد، در حالی‌که سرزمینش از کهن‌ترین خاستگاه‌های تاریخ تمدن انسانی است؟ چگونه می‌توان ملتی را انکار کرد در حالی‌که سرزمینش همان کوهی را دربرمی‌گیرد که به باور بسیاری، کشتی نوح پیامبر در آن آرام گرفته است؟ چگونه می‌توان موجودیت ملتی را زیر سؤال برد، در حالی‌که آرامگاه نوح در سرزمین آن ملت واقع شده است؟ چنان ملتی که دارای جغرافیای مقدس و تاریخی پرشکوه است، نباید از هویت و تاریخ راستین خود محروم گردد. (پیوست شماره ۱۰).

با این وجود، چگونه ممکن است ملتی که هزاران سال سبک زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و زبانی مستقل خود را حفظ کرده، در چهارچوب دیدگاه‌های نژادپرستانه‌ی همسایگان و نادیده‌گرفتن‌های سیستماتیک، بی‌هویت شمرده شود؟ ملت کورد یکی از کهن‌ترین و اصیل‌ترین ملت‌های خاورمیانه است که همواره تمدن خویش را از طریق غنای زبانی و فرهنگی، با آگاهی تاریخی عمیق و اصالت مستمر حفظ کرده است. ملتی که با وجود نداشتن نظام حکومتی، دادگستری یا نهادهای رسمی، توانسته ساختار اجتماعی، فرهنگی و زبانی خود را حفظ کند، ملتی است شایسته بقا، رشد و پیشرفت. این ملت باید همواره برای دستیابی به هویت ملی خود، در مسیر مقاومت و سرافرازی باقی بماند. (پیوست شماره ۱۱).

و سرانجام، تا زمانی که هویت رسمیِ یک کوردستان مستقل در خاورمیانه به‌رسمیت شناخته نشود، نه‌تنها ملت‌های تُرک، فارس و عرب به آرامش نخواهند رسید، بلکه سایر ملت‌های منطقه و حتی کشورهای جهان نیز در امنیت کامل نخواهند بود. بنابراین، اکنون زمان آن فرا رسیده است که سازمان ملل متحد، نمایندگیِ ملت کورد را به‌رسمیت بشناسد و اجازه دهد پرچم کوردستان در کنار دیگر پرچم‌های جهان به اهتزاز درآید. نقشهٔ کوردستان باید به‌طور رسمی در نقشه‌های جهانی و در سامانه‌هایی مانند گوگل ثبت گردد و کشور کوردستان به‌صورت رسمی و مستقل شناخته شود. در آن صورت، وجدان بشری تا اندازه‌ای می‌تواند آرامش خود را در برابر ملتِ ۸۰ میلیونیِ کورد احساس کند.

پیوست شماره ۱

History of Mitanni Kingdom https://en.wikipedia.org/wiki/Mitanni	۱
History of Lullubi Kingdom https://en.wikipedia.org/wiki/Lullubi	۲
History of Gutian people https://en.wikipedia.org/wiki/Gutian_people	۳

1. Hurrians (c. 3000–1200 BCE)

- **Location**: The Hurrians lived in areas now part of modern–day Kurdistan, particularly in the upper reaches of the Tigris and Euphrates rivers.
- **Rise to Power**:
  - The Hurrians played an important role in the early history of the ancient Near East. They were contemporary with the Akkadian Empire and were known for their cultural influence.
  - Around 1500 BCE, the **Mitanni Kingdom**, a Hurrian–speaking kingdom, emerged as a major power in the region, especially in northeastern Syria, southern Turkey, and parts of Mesopotamia.
- **Major Historical Event**:
  - The Mitanni Kingdom was one of the significant states of the Middle Bronze Age, often in conflict with the Hittites, Egyptians, and Assyrians.
  - It was known for its powerful rulers, such as **Tushratta**, and had a strong influence on the region's politics. The Hurrians also played a key role in spreading the use of horses in chariot warfare.

- **Decline and Fall**:
  - By the 12th century BCE, the **Mitanni Kingdom** collapsed due to the combined pressures from the **Hittites**, **Assyrians**, and other neighboring powers.
  - The Hurrians as a distinct group faded, but their influence persisted in the culture of their conquerors, especially in the Assyrian Empire.
- **Legacy**:
  - While the Hurrians disappeared as a distinct people, their contributions to the cultural and political landscapes of the ancient Near East were significant. Their language influenced the Assyrian and Aramean peoples.

2. Lullubi (c. 2300–2200 BCE)

- **Location**: The Lullubi were an ancient people living in the Zagros Mountains, covering parts of modern–day northern Iraq and western Iran.
- **Rise to Power**:
  - The Lullubi people were contemporaneous with the Akkadian Empire and played a key role in the interactions between mountain peoples and the Mesopotamian civilizations.
  - They resisted the early Akkadian king **Sargon of Akkad** around 2300 BCE but were eventually defeated by the Akkadian forces.
- **Major Historical Event**:
  - In the mid–23rd century BCE, **Sargon of Akkad** invaded Lullubi territory, marking their defeat and eventual absorption into the Akkadian Empire.
- **Decline and Fall**:
  - After the fall of the Akkadian Empire around 2200 BCE, the Lullubi likely fell under control of the **Gutians** (who briefly ruled Mesopotamia) or the **Sumerians**.
  - The region came under the control of the **Assyrians** in later centuries.
- **Legacy**:

    - The Lullubi, after their integration into larger empires, contributed culturally to the development of the **Medes** and **Persians**. Their legacy is especially tied to the ethnic and cultural development of the Kurdish people.

3. Gutians (c. 2200–2100 BCE)

- **Location**: The Gutians originated in the Zagros Mountains, in areas now part of modern Kurdistan (northern Iraq and Iran). They were known to have invaded and briefly ruled parts of Mesopotamia, including **Akkad** and **Sumer**.
- **Rise to Power**:
    - Around 2200 BCE, the **Gutians** overthrew the Akkadian Empire, which had weakened due to internal conflict and external pressure. They briefly ruled over Sumer and Akkad.
    - The Gutians were often depicted as barbaric invaders by later sources, but they likely had their own cultural and political systems.
- **Major Historical Event**:
    - The **Gutians** are said to have sacked the Akkadian capital of **Akkad**, bringing an end to the Akkadian Empire around 2200 BCE.
    - The Gutians' rule in Mesopotamia was marked by political instability, and they were seen as disruptors of the region's prosperity.
- **Decline and Fall**:
    - Around 2100 BCE, the **Sumerian king Ur–Nammu**, of the **Ur III Dynasty**, expelled the Gutians from Sumer and Akkad, restoring Sumerian control over the region.
    - After their defeat, the Gutians retreated to the Zagros Mountains. It is believed that they eventually merged with other groups in the region, contributing to the rise of the **Medes** and **Kurds**.
- **Legacy**:
    - The Gutians left little trace of their own culture, but their brief rule contributed to the dynamics of Mesopotamian history. Some of their descendants likely formed part of the **Medes** and **Persians**.

Chronological Order of Events:

1. **Hurrians** (c. 3000–1200 BCE)
   - Rise of the **Mitanni Kingdom** (1500–1300 BCE).
   - Influence over Mesopotamian politics and eventual absorption by the **Assyrians** in the 12th century BCE.
2. **Lullubi** (c. 2300–2200 BCE)
   - Resisted **Sargon of Akkad** around 2300 BCE.
   - Absorbed into the **Akkadian Empire** after their defeat.
   - Likely integrated into **Sumerian** or **Assyrian** rule after the fall of Akkad.
3. **Gutians** (c. 2200–2100 BCE)
   - Overthrew the **Akkadian Empire** around 2200 BCE.
   - Brief rule over **Akkad** and **Sumer**.
   - Expelled by **Ur–Nammu** around 2100 BCE and retreated to the Zagros Mountains.

پیوست شماره ۲

The Sassanids were Kurds not Persians https://www.kurdia.net/archives/5141?utm_source=chatgpt.com	۱
the origins of the Kurds—myths, history, and modern politics https://www.degruyterbrill.com/document/doi/10.7560/309117-003/html?srsltid=AfmBOor1JHRwlOWVfu7TomMWM91DE-rA-Ovr-Z3hVM-4PCFutLrCYuM-&utm_source=chatgpt.com	۲
The Origins and Appearance of the Kurds in https://www.academia.edu/98763429/The_Origins_and_Appearance_of_the_Kurds_in?utm_source=chatgpt.com	۳

The Kurdish Origins of the Sassanid Dynasty: A Reexamination of Historical Evidence

Throughout history, the Sassanid Empire (224–651 AD) has been predominantly identified as a Persian dynasty. However, a closer examination of historical sources reveals compelling evidence supporting the Kurdish origins of the Sassanids. Contrary to traditional historical narratives, a wealth of documentation indicates that the Sassanids were of Kurdish descent. This article presents and analyzes various historical sources that substantiate this claim.

1. The Ancestry of Sasan and the Kurdish Connection

Sasan, the progenitor of the Sassanid dynasty, is believed to have originated from Kurdistan. Historical records indicate that he fled to Persia after a prophecy foretold that his descendants would rule Ariana. Notably, Sasan was not of Persian origin but instead traced his lineage to Bahman, son of Esfandyar, and the Kiani king Goshtasp. He was known to be a camel herder under a feudal lord. Furthermore, Dehkhoda's encyclopedia states that Ardashir's father, Papak, was a Kurdish shepherd.

Dr. Rashid Yasemi, a professor at the University of Tehran, asserts that Sasan belonged to the Kurdish Shwankara clan. Additionally, Papak's mother was from the

Kurdish Bazrangi clan, whose homeland was in the Kurdish region of Fars Province. These details affirm that Ardashir I, the founder of the Sassanid dynasty, had Kurdish ancestry.

2. The Testimony of Ardavan IV and Parthian Sources

The Parthian king Ardavan IV, in his correspondence with Ardashir I, explicitly referred to him as a Kurd. Historical records preserved by Al–Tabari and Ibn al–Athir document a letter from Ardavan IV, in which he ridiculed Ardashir, stating: "You, Kurdish man who was raised in Kurdish tents, who authorized you to wear a crown?" This statement is a significant indication of Ardashir's Kurdish origins.

Similar sentiments were echoed by Bahram Chopin, the governor of Armenia and Azerbaijan during the Sassanid era, who insulted Khosrau II by calling him the "son of an adulteress raised in Kurdish tents." This further suggests that the Sassanid rulers were identified as Kurds even by their contemporaries.

3. The Kurdish Roots of the Shwankara Clan

The Shwankara clan, from which Sasan descended, later established a Kurdish emirate during the late Buyid dynasty. The historical record compiled by Eduard Karl Max von Zambauer identifies the Shwankara tribe as direct descendants of Ardashir Papak. This lineage further reinforces the notion that the Sassanids were of Kurdish origin.

4. The Kurdish Districts in Sassanid Cities

Several cities built by the Sassanids bore Kurdish names. The capital city of Mada'in included a district called "Kurdabad," meaning "A district built by the Kurds." The historical text *The Dictionary of Countries* by Yaqut al–Hamawi affirms this fact. Additionally, Ardashir I founded a city named "Buth Ardashir" near present–day Mosul for the Kurds.

Furthermore, Sassanid kings such as Qubad and Anushirwan built over thirty cities in Aran, including Malazkurd, whose name clearly denotes a Kurdish origin.

5. Linguistic and Cultural Evidence

The term "Khosrau," used by the Sassanid rulers, is derived from two Kurdish words: "khas" (good) and "rau" (conduct). This suggests that the title of Sassanid kings had Kurdish linguistic roots. Unlike Persian, which lacks these words, Kurdish retains these meanings, reinforcing the claim that the Sassanids were of Kurdish descent.

Additionally, many Sassanid names bear Kurdish etymological connections. For instance:

- *Yazdkurd* combines "Yazd" (a deity reference) with "Kurd."
- *Ardashir* is derived from "Arda" (good) and "Sher" (lion), both words of Median–Kurdish origin.
- *Fairooz* or *Peeroz* means "blessed" in Kurdish.
- *Hormizd* is linked to the Sumerian deity Hormes, later adapted as Ahura Mazda.

These linguistic traces further highlight the Kurdish identity of the Sassanid rulers.

6. The Kurdish Influence on Sassanid Resistance

During the Arab–Islamic conquest, resistance against the invaders was primarily concentrated in Kurdish strongholds such as Sharazur, Mosul, Helwan, Nahavand, and Jalawla. The fierce defense of the Sassanid state in these areas underscores the strong Kurdish support for the dynasty, further indicating that the Sassanids were perceived as a Kurdish ruling house.

7. The Flag of Kawa and Sassanid Symbolism

The Sassanid imperial flag, known as the *Kawyan Banner*, was named after the Kurdish blacksmith Kawa, a legendary figure in Kurdish folklore. The reverence for

Kawa among the Sassanids suggests a strong cultural affiliation with Kurdish identity.

8. Historical Testimonies of Nestorian and Other Scholars

A Nestorian Syrian historical text, *The Little History*, identifies the Sassanid general Hormazdān, cousin of Yazdkurd III and grandson of Ardashir Papak, as a descendant of the Median Kurds. Similarly, historian Parvaneh Pourshariati notes that Hormazdān was a resident of Media, further linking the Sassanids to the Medes, the ancestors of the Kurds.

9. The Sassanids and the Kurdish Language

Medieval scholar Masoud Muhammad asserts that the Kurdish Hawrami dialect is identical to the Pahlavi language, which was spoken by the Sassanids. He references *The Lexicon in Measures of Non–Arabic Poetry*, which praises both the Hawramani melody and Pahlavi verses, illustrating the linguistic continuity between the Sassanids and the Kurds.

10. The Fathlawi Dynasty and the Shwankara Kurdish Emirate

The Fathlawi family, ruling from 1155 to 1432 AD, belonged to the Kurdish Shwankara tribe and claimed descent from the Sassanid kings. The establishment of the Atabak of Shwankara Kurds in Persia during the Buyid period further substantiates the Kurdish heritage of the Sassanid dynasty.

The overwhelming historical, linguistic, and cultural evidence presented in this study strongly supports the assertion that the Sassanid dynasty was of Kurdish origin. The direct references by contemporaries, the linguistic structure of royal titles, the geographical and cultural footprints, and the resistance against Arab conquest all point to a Kurdish heritage for the Sassanid rulers.

This reevaluation challenges the traditional Persian–centric perspective on Sassanid history and calls for a more nuanced and inclusive approach to understanding the ethnic identity of one of the most significant dynasties of antiquity.

Here’s a list of Sassanid kings mentioned in your text, along with their reign years, areas ruled, capitals, and languages used:

1. **Ardashir I** (r. 224–242 AD)
   - **Ruled:** Sassanid Empire (Kurdistan, Iran, Mesopotamia, parts of Central Asia)
   - **Capital:** Ctesiphon (current name Al–Mada'in)
   - **Language:** Kurdish
2. **Khosrau II** (r. 590–628 AD)
   - **Ruled:** Sassanid Empire
   - **Capital:** Ctesiphon
   - **Language:** Kurdish
3. **Yazdkurd III** (r. 632–651 AD)
   - **Ruled:** Sassanid Empire (last Sassanid ruler)
   - **Capital:** Ctesiphon
   - **Language:** Kurdish
4. **Qubad I** (r. 488–531 AD)
   - **Ruled:** Sassanid Empire
   - **Capital:** Ctesiphon
   - **Language:** Kurdish
5. **Anushirwan (Khosrau I)** (r. 531–579 AD)
   - **Ruled:** Sassanid Empire
   - **Capital:** Ctesiphon
   - **Language:** Kurdish
6. **Hormazdān (General, related to Yazdkurd III)**
   - **Role:** Sassanid general, governor of Media
   - **Ruled:** Not a king but an influential Sassanid noble
   - **Language:** Kurdish

7. Here is a list of the **Sassanian kings**, their **reign periods**, and their **capital cities**:

King Name	Reign (AD)	Capital City
Ardashir I	224–242	Ctesiphon
Shapur I	242–270	Ctesiphon
Hormizd I	270–271	Ctesiphon
Bahram I	271–274	Ctesiphon
Bahram II	274–293	Ctesiphon
Bahram III	293	Ctesiphon
Narseh	293–302	Ctesiphon
Hormizd II	302–309	Ctesiphon
Shapur II	309–379	Ctesiphon
Ardashir II	379–383	Ctesiphon
Shapur III	383–388	Ctesiphon
Bahram IV	388–399	Ctesiphon
Yazdegerd I	399–420	Ctesiphon
Bahram V (Gor)	420–438	Ctesiphon
Yazdegerd II	438–457	Ctesiphon
Hormizd III	457–459	Ctesiphon
Peroz I	459–484	Ctesiphon
Balash	484–488	Ctesiphon
Kavadh I (1st reign)	488–496	Ctesiphon
Djamasp	496–498	Ctesiphon
Kavadh I (2nd reign)	498–531	Ctesiphon

King Name	Reign (AD)	Capital City
Khosrow I (Anushirvan)	531–579	Ctesiphon
Hormizd IV	579–590	Ctesiphon
Khosrow II (Parviz)	590, 591–628	Ctesiphon
Kavad II	628	Ctesiphon
Ardashir III	628–630	Ctesiphon
Shahrbaraz	630	Ctesiphon
Boran	630–631	Ctesiphon
Shapur V	631	Ctesiphon
Azarmidokht	631	Ctesiphon
Hormizd VI	631–632	Ctesiphon
Yazdegerd III	632–651	Ctesiphon (later moved due to Rashidum Caliphate Arab invasion to Hilwan near Kirmashan, then moved to Istakhir near Perspolis). Yazdegerd III was killed after he was betrayed when refuge to Merv (in modern Turkmenistan)

پیوست شماره ۳

Khorshidi dynasty https://en.wikipedia.org/wiki/Khorshidi_dynasty?utm_source=chatgpt.com	۱
Safavid Lorestan https://en.wikipedia.org/wiki/Safavid_Lorestan?utm_source=chatgpt.com	۲
Khorshidi dynasty https://en.wikipedia–on-ipfs.org/wiki/Khorshidi_dynasty?utm_source=chatgpt.com	۳

The **Khorshidi Dynasty** ruled primarily **from the 12th to the 14th centuries**. The dates I initially mentioned earlier (1184–1598) are more **accurate** for their rule. The other dates you mentioned (1050–1250) might have been mistakenly referenced or confused with another dynasty or time period.

Here's a more precise breakdown of the **Khorshidi Dynasty's rule**:

Khorshidi Dynasty Timeline:

- **Period**: The **Khorshidi Dynasty** ruled **from 1184 to 1598**.
- **Capital**: The capital was **Shiraz** (in **Fars**).

List of Rulers of the Khorshidi Dynasty (1184–1598):

Ruler Name	Reign Period	Key Areas Controlled	Capital	Fate
Ata (Pasha) Begi Luri	1184–1211	Fars, Khuzestan, parts of southern Iran	Shiraz	Died or overthrown
Shujaddin Khorshadi	1211–1230	Shiraz, Fars, parts of western Iran	Shiraz	Died or overthrown
Badreddin Masoud	1230–1250	Shiraz, Khuzestan, Luristan	Shiraz	Died or overthrown

Ruler Name	Reign Period	Key Areas Controlled	Capital	Fate
Tajaddin Shai Kouri Khalil	1250–1275	Shiraz, Fars, Luristan, Khuzestan, Khorramabad	Shiraz	Died or overthrown
Jamaleddin Khodr	1275–1290	Shiraz, parts of western Iran	Shiraz	Died or overthrown
Hosameddin Omar	1290–1315	Shiraz, Luristan, Khuzestan	Shiraz	Died or overthrown
Samsamaddin Mahmood	1315–1330	Shiraz, Khuzestan, parts of western Iran	Shiraz	Died or overthrown
Izzeddin Ahmed	1330–1350	Shiraz, Khuzestan, Fars	Shiraz	Died or overthrown
Hossein	1350–1370	Shiraz, Khuzestan, Luristan	Shiraz	Died or overthrown
Dowlath Khatun	1370–1390	Shiraz, Khuzestan, parts of western Iran	Shiraz	Died or overthrown
Izzeddin Shujaeddin Mohammad	1390–1410	Shiraz, Khuzestan, Fars	Shiraz	Died or overthrown
Izzeddin Sehham	1410–1425	Shiraz, Khuzestan, Fars	Shiraz	Died or overthrown
Sidi Ahmad	1425–1430	Shiraz, Khuzestan, Fars	Shiraz	Died or overthrown
Ata (Pasha) Begi Luri	1430–1440	Shiraz, parts of Khuzestan	Shiraz	Died or overthrown
Shujaddin Khorshadi	1440–1460	Shiraz, Khuzestan, Luristan, Fars	Shiraz	Died or overthrown
Badreddin Masoud	1460–1480	Shiraz, parts of Khuzestan, Fars	Shiraz	Died or overthrown

Ruler Name	Reign Period	Key Areas Controlled	Capital	Fate
Tajaddin Shai Kouri Khalil	1480–1500	Shiraz, parts of western Iran	Shiraz	Died or overthrown
Jamaleddin Khodr	1500–1520	Shiraz, parts of western Iran	Shiraz	Died or overthrown
Hosameddin Omar	1520–1540	Shiraz, Luristan, parts of Khuzestan	Shiraz	Died or overthrown
Samsamaddin Mahmood	1540–1560	Shiraz, Khuzestan, parts of western Iran	Shiraz	Died or overthrown
Izzeddin Ahmed	1560–1598	Shiraz, Khuzestan, Fars	Shiraz	Died or overthrown

- **Khorshidi Dynasty** ruled from **1184 to 1598**, with **Shiraz** as their main capital.
- Their influence extended across regions like **Khuzestan**, **Luristan**, and **Fars**.
- They faced pressures from external powers like the **Seljuks**, **Mongols**, and **Safavids** during their reign.
- **Shiraz** remained central to their political and cultural influence.

پیوست شماره ۴

History of Assyrian https://www.britannica.com/topic/Assyrian?utm_source=chatgpt.com	۱
History of Syriac language https://en.wikipedia.org/wiki/Syriac_language?utm_source=chatgpt.com	۲
History of Assyrian people https://en.wikipedia.org/wiki/Assyrian_people?utm_source=chatgpt.com	۳
Transcript: The oldest cuisine in the world https://www.ft.com/content/dc28dd5e–1b7a-4113-a11a- 32f55032d35e?utm_source=chatgpt.com	۴

The Assyrians and the Syriacs (Suryanis) share a common ancient heritage, but they have distinctions in history, identity, and language.

1. Origins & Differences

- **Assyrians**: Descendants of the ancient Assyrian Empire (circa 2500 BCE–612 BCE), which was centered in Mesopotamia (modern–day Iraq, Syria, and parts of Turkey & Iran).
- **Suryanis (Syriacs)**: This term often refers to Aramaic–speaking Christian communities, especially those from the Syriac Orthodox Church. Some consider themselves Assyrians, while others view their identity as separate.

2. Language Classification

Both groups speak dialects of **Aramaic**, which belongs to the **Semitic language family**, like Hebrew and Arabic.

- **Ancient Assyrian Language**: Akkadian (an East Semitic language, closer to Hebrew)
- **Modern Assyrian/Syriac Language**: Neo–Aramaic (descended from Aramaic, which replaced Akkadian)

3. Assyrian Kingdom & Kings

The **Assyrian Empire** was one of the most powerful ancient Mesopotamian civilizations. Key periods:

1. **Old Assyrian Period (circa 2025–1364 BCE)**
    - **Kings**: Shamshi–Adad I (1813–1781 BCE)
    - Early city–state dominance in Assur
2. **Middle Assyrian Period (1363–912 BCE)**
    - **Kings**: Tukulti–Ninurta I (1243–1207 BCE)
    - Expansion into Babylon and surrounding areas
3. **Neo–Assyrian Empire (911–612 BCE)** (Peak of Power)
    - **Kings**: Ashurnasirpal II, Tiglath–Pileser III, Sargon II, Sennacherib, Esarhaddon, Ashurbanipal
    - Controlled Mesopotamia, Egypt, Levant, and Anatolia
    - **Fall of Empire (612 BCE)**: Defeated by a coalition of Babylonians, Medes, and Persians

4. What Happened to the Assyrian Rule?

- After 612 BCE, the empire collapsed, and the Assyrians were ruled by the Babylonians, Persians, Greeks, and later Romans, Arabs, and Ottomans.
- They retained their culture and language but were persecuted over time.

5. Modern Assyrian/Suryani Population & Locations

Today, Assyrians/Syriacs live mainly in:

- **Iraq (Nineveh Plains, Baghdad, Erbil)**
- **Syria (Hasakah, Aleppo, Damascus)**
- **Turkey (Mardin, Midyat, Tur Abdin)**
- **Iran (Urmia, Tehran)**
- **Diaspora**: USA, Sweden, Germany, Australia

Current Population –in 2025: Estimated **3–5 million worldwide**, mostly in diaspora due to conflicts in the Middle East.

پیوست شماره ۵

Languages of the World https://www.ethnologue.com/	۱
Catalogue of languages and families https://glottolog.org/	۲
The World Atlas of Language Structures (WALS) https://wals.info/	۳
Catalogue of languages of the world https://docs.ropensci.org/lingtypology/reference/glottolog.html	۴
A Guide to the World's Languages: Volume I, Classification 1st Edition by Merritt Ruhlen (Author)– Publisher : Stanford University Press (1 Jun. 1987)	۵

The classification of languages into families, as listed above, is based on widely accepted linguistic research from sources such as:

1. **Ethnologue: Languages of the World** (published by SIL International) – One of the most comprehensive linguistic databases.
2. **The World Atlas of Language Structures (WALS)** – Published by the Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology.
3. **Glottolog** – A database maintained by the Max Planck Institute for the Science of Human History.
4. **Lyle Campbell's "Historical Linguistics: An Introduction"** – A well–known textbook on linguistic classification.
5. **George L. Trager and Joseph Greenberg's work on language families** – Greenberg, in particular, classified African and Native American languages into major families.
6. **Merritt Ruhlen's "A Guide to the World's Languages"** – A continuation of Joseph Greenberg's work.

Most of these classifications originate from **Sir William Jones (18th century), Franz Bopp (19th century), and August Schleicher (19th century)** for Indo–European languages. Other families, like Afro–Asiatic and Niger–Congo, were systematically categorized in the **20th century** by scholars like Joseph Greenberg.

Here's a classification of **all national languages** of the world under their respective language families:

1. Indo–European Family

- **Germanic Branch**
  - English (USA, UK, Canada, Australia, etc.)
  - German (Germany, Austria, Switzerland)
  - Dutch (Netherlands, Belgium)
  - Swedish (Sweden)
  - Danish (Denmark)
  - Norwegian (Norway)
  - Icelandic (Iceland)
- **Romance Branch**
  - Spanish (Spain, Mexico, Argentina, etc.)
  - Portuguese (Portugal, Brazil, etc.)
  - French (France, Canada, Belgium, etc.)
  - Italian (Italy, San Marino, Vatican City)
  - Romanian (Romania, Moldova)
- **Slavic Branch**
  - Russian (Russia, Belarus, Kazakhstan, etc.)
  - Polish (Poland)
  - Ukrainian (Ukraine)
  - Czech (Czech Republic)
  - Slovak (Slovakia)
  - Bulgarian (Bulgaria)
  - Serbian (Serbia, Bosnia, Montenegro)
  - Croatian (Croatia)
  - Slovenian (Slovenia)
  - Macedonian (North Macedonia)
  - Belarusian (Belarus)
- **Indo–Iranian Branch**
  - Hindi (India)
  - Urdu (Pakistan)
  - Bengali (Bangladesh)
  - Punjabi (Pakistan, India)
  - Persian (Iran, Afghanistan [Dari], Tajikistan [Tajik])
  - Pashto (Afghanistan, Pakistan)
  - Kurdish (Iraq, Iran, Turkey, Syria)

    - Nepali (Nepal)
    - Sinhala (Sri Lanka)
- **Celtic Branch**
    - Irish (Ireland)
- **Baltic Branch**
    - Lithuanian (Lithuania)
    - Latvian (Latvia)

---

2. Uralic Family

- Finnish (Finland)
- Hungarian (Hungary)
- Estonian (Estonia)

---

3. Turkic Family

- Turkish (Turkey)
- Azerbaijani (Azerbaijan)
- Uzbek (Uzbekistan)
- Kazakh (Kazakhstan)
- Turkmen (Turkmenistan)
- Kyrgyz (Kyrgyzstan)
- Tatar (Russia)

---

4. Afro–Asiatic Family

- **Semitic Branch**
    - Arabic (many countries in the Middle East & North Africa)
    - Hebrew (Israel)
    - Amharic (Ethiopia)
    - Tigrinya (Eritrea)
- **Berber Branch**
    - Tamazight (Morocco, Algeria)

---

5. Sino–Tibetan Family

- **Sinitic Branch**
  - Mandarin Chinese (China, Taiwan, Singapore)
  - Cantonese (Hong Kong, Macau)
- **Tibeto–Burman Branch**
  - Burmese (Myanmar)

---

6. Dravidian Family

- Tamil (Sri Lanka, India)

---

7. Japonic Family

- Japanese (Japan)

---

8. Koreanic Family

- Korean (South Korea, North Korea)

---

9. Austroasiatic Family

- Khmer (Cambodia)
- Vietnamese (Vietnam)

---

10. Austronesian Family

- Filipino (Philippines)
- Malay/Indonesian (Malaysia, Indonesia, Brunei)
- Malagasy (Madagascar)

---

11. Niger–Congo Family

- Swahili (Tanzania, Kenya, Uganda, etc.)
- Zulu (South Africa)
- Xhosa (South Africa)
- Yoruba (Nigeria)
- Igbo (Nigeria)
- Shona (Zimbabwe)

---

12. Nilo–Saharan Family

- Dinka (South Sudan)
- Luo (Kenya, Uganda)

---

13. Eskimo–Aleut Family

- Greenlandic (Greenland)

پیوست شماره ۶

Ethnologue https://www.ethnologue.com/subgroup/21/	۱

- Indo–European 455
- Indo–Iranian 312
- **Iranian**
  - Western 68
    - Northwestern 51
      - Kurdish 4
        - Kurdish, Central ckb, a language of Iraq
        - Kurdish, Northern kmr, a language of Turkey
        - Kurdish, Southern sdh, a language of Iran
        - Laki lki, a language of Iran
      - Talysh 16
        - Alviri–Vidari avd, a language of Iran
        - Eshtehardi esh, a language of Iran
        - Gozarkhani goz, a language of Iran
        - Harzani hrz, a language of Iran
        - Kabatei xkp, a language of Iran
        - Kajali xkj, a language of Iran
        - Karingani kgn, a language of Iran
        - Kho'ini xkc, a language of Iran
        - Koresh–e Rostam okh, a language of Iran
        - Maraghei vmh, a language of Iran
        - Razajerdi rat, a language of Iran
        - Rudbari rdb, a language of Iran
        - Shahrudi shm, a language of Iran
        - Takestani tks, a language of Iran
        - Talysh tly, a language of Azerbaijan

- Taromi, Upper tov, a language of Iran

Zaza–Gorani 6

-
- Bajelani bjm, a language of Iraq
- Gurani hac, a language of Iran
- Kakayi sdf, a language of Iraq
- Shabak sdb, a language of Iraq
- Zazaki, Northern kiu, a language of Turkey
- Zazaki, Southern diq, a language of Turkey

Southwestern 17

- Fars 2

Luri 4

-
- Bakhtiâri bqi, a language of Iran
- Kumzari zum, a language of Oman
- Luri, Northern lrc, a language of Iran
- Luri, Southern luz, a language of Iran

Persian 9

Tat 2

- Judeo–Tat jdt, a language of Russian Federation
- Tat, Muslim ttt, a language of Azerbaijan

پیوست شماره ۷

Kurdish and Persian: Dialects or Separate Languages? https://www.ijsshr.in/v6i4/29.php?utm_source=chatgpt.com	۱

Analysis of Kurdish as an Independent Language from Farsi

1. Historical and Ethnic Origins

Kurdish and Farsi (Persian) have distinct historical origins, tracing back to different ancient civilizations.

- **Kurdish Origins:** The Kurdish people trace their ancestry to the **Medes, Gutians, Hurrians, and Lullubi**, all of whom inhabited the Zagros Mountains and surrounding regions long before the migration of Indo–Iranian peoples into the area.
- **Farsi Origins:** The Persian (Farsi) language is largely associated with the **Tajik, Aryan, and Indo–Iranian groups**, which migrated to the Iranian plateau around 1000 BCE, significantly later than the civilizations from which Kurds descend.

This distinction in ancestry and historical settlement suggests that Kurdish is not a derivative of Farsi but rather an independent linguistic and ethnic entity with deep roots predating Persian influences.

2. Linguistic Classification and Distinctions

A. Kurdish Belongs to a Different Language Category

Most linguistic classifications group Kurdish under the Iranian branch of the Indo–European language family, but this categorization is misleading because it does not acknowledge its **pre–Iranian** roots. A better classification would be:

- **Medo-Zagros-Hurrian** as a distinct language family with its own dialects, including:

- Kurmanji
- Sorani
- Zaza–Gorani
- Laki

Farsi, on the other hand, is part of the **Indo–Iranian** group, which includes:

- Persian (Farsi, Dari, Tajik)
- Pashto

By placing Kurdish under a different classification, it correctly reflects its deep–rooted connection to ancient Mesopotamian and Zagros civilizations rather than to the later Indo–Iranian migrations.

B. Lexical and Grammatical Differences

A comparison of Kurdish and Farsi demonstrates their linguistic separation:

Feature	Kurdish (Kurmanji)	Persian (Farsi)
Pronouns	Ez (I), Te (You)	Man (I), To (You)
Verb Structure	Inflected for tense/aspect	Use of auxiliary verbs
Sentence Structure	SVO (Subject–Verb– Object)	SOV (Subject–Verb– Object)
Vocabulary	Retains purely Kurdish which are Med Goti Lulu words	Heavy Sanskrit and Arabic influence

Example Sentences:

1. **Kurdish:** Ez diçim malê. (I go home.)
2. **Farsi:** Man be xane miravam. (I to home go.)

Kurdish language uses SVO structure but Farsi language uses SOV structure and their morphology and vocabulary are different enough to treat them as separate languages.

3. The Need for a New Linguistic Category

Current linguistic institutions incorrectly categorize Kurdish as a subset of Persian or Iranian languages. However, given its:

- **Distinct historical origins**
- **Separate grammatical structure**
- **Unique vocabulary**
- **Pre–roots**

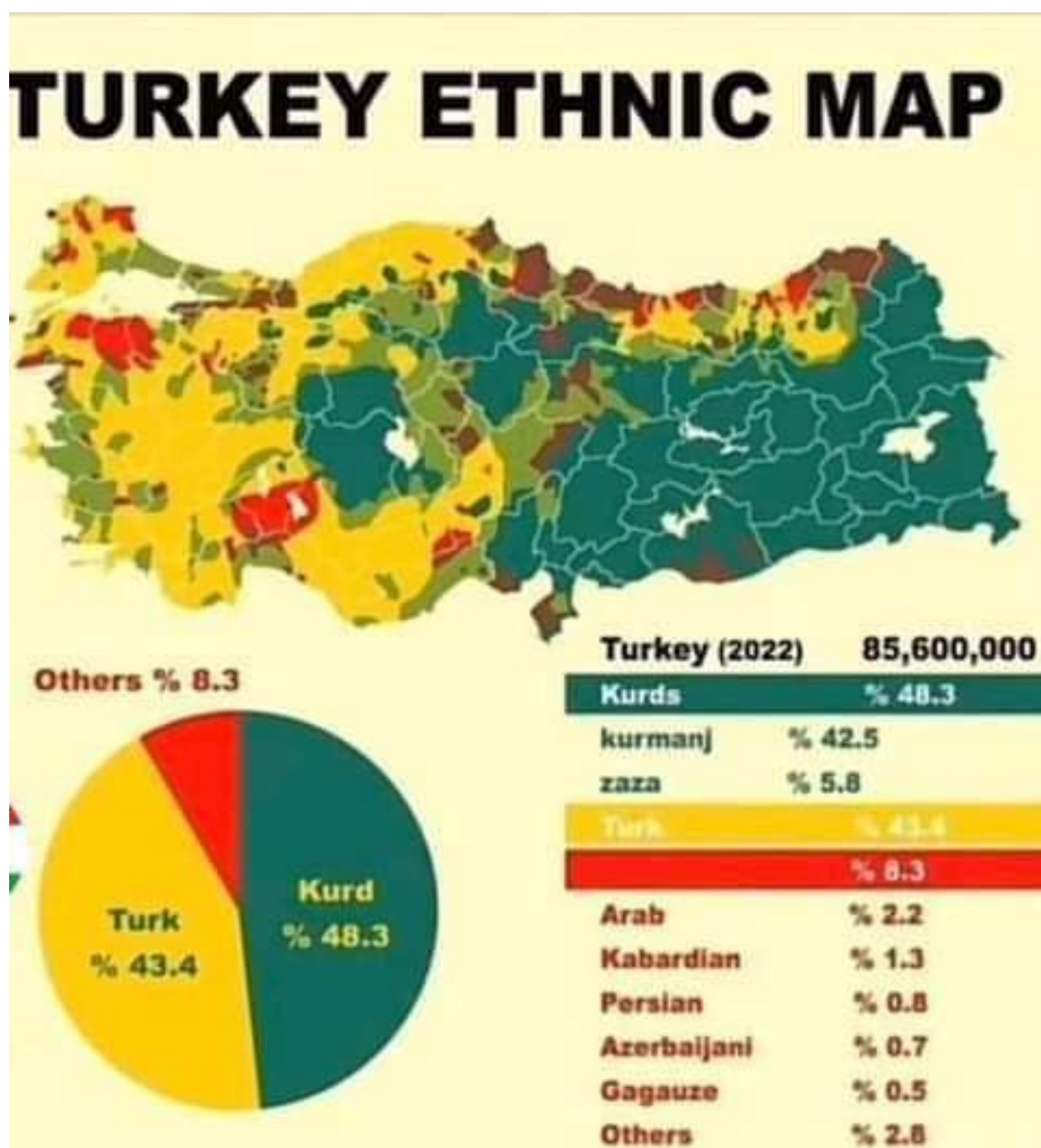
It is necessary to recognize **Medo-Zagros-Hurrian** as a separate linguistic family. Kurdish should not be considered a dialect of Farsi but rather a distinct language in its own right.

4. Call for International Linguistic Recognition

- **Linguistic institutions** such as UNESCO, SIL International, and the International Linguistics Association must revise their classification to acknowledge Kurdish as a separate entity from Farsi.
- **Educational systems** should not treat Kurdish as a derivative of Persian but should recognize its independent status.
- **Political and cultural policies** in Iran, Iraq, Syria, and Turkey must respect Kurdish linguistic rights and promote its use in education, media, and governance.

Kurdish is not a dialect of Farsi; it is a distinct language with a unique historical, linguistic, and cultural heritage. Recognizing this distinction is essential for linguistic accuracy, cultural identity, and international recognition of the Kurdish people and their language.

پیوست شماره ۸



ارزیابی جمعیت بر پایه‌ی نژادها، مطابق با مطالعات علمی نژادشناسی جهانی که در سال ۲۰۲۲ میلادی منتشر شده است، نشان می‌دهد که اکثریت ساکنان امروزی کشور موسوم به «تُرکیه»، از تبار کورد هستند.

افشای حقایق تاریخی پنهان‌شده



تپه مرکزی یا گره ناڤوک، محوطه‌ای باستانی متعلق به دوران پیشاکشاورزی است که در شمال کوردستان و در نزدیکی شهر تاریخی ریحا (اورفا) واقع شده است. این مکان در سال ۱۹۶۳ میلادی کشف شد و تاکنون نیز از سوی دولت تُرکیه با بی‌توجهی و سستی مورد بررسی قرار می‌گیرد. تمدن‌شناسی این محوطه به حدود ۹۵۰۰ تا ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد بازمی‌گردد، یعنی به دوران پیش از آغاز کشاورزی و شهرنشینی.

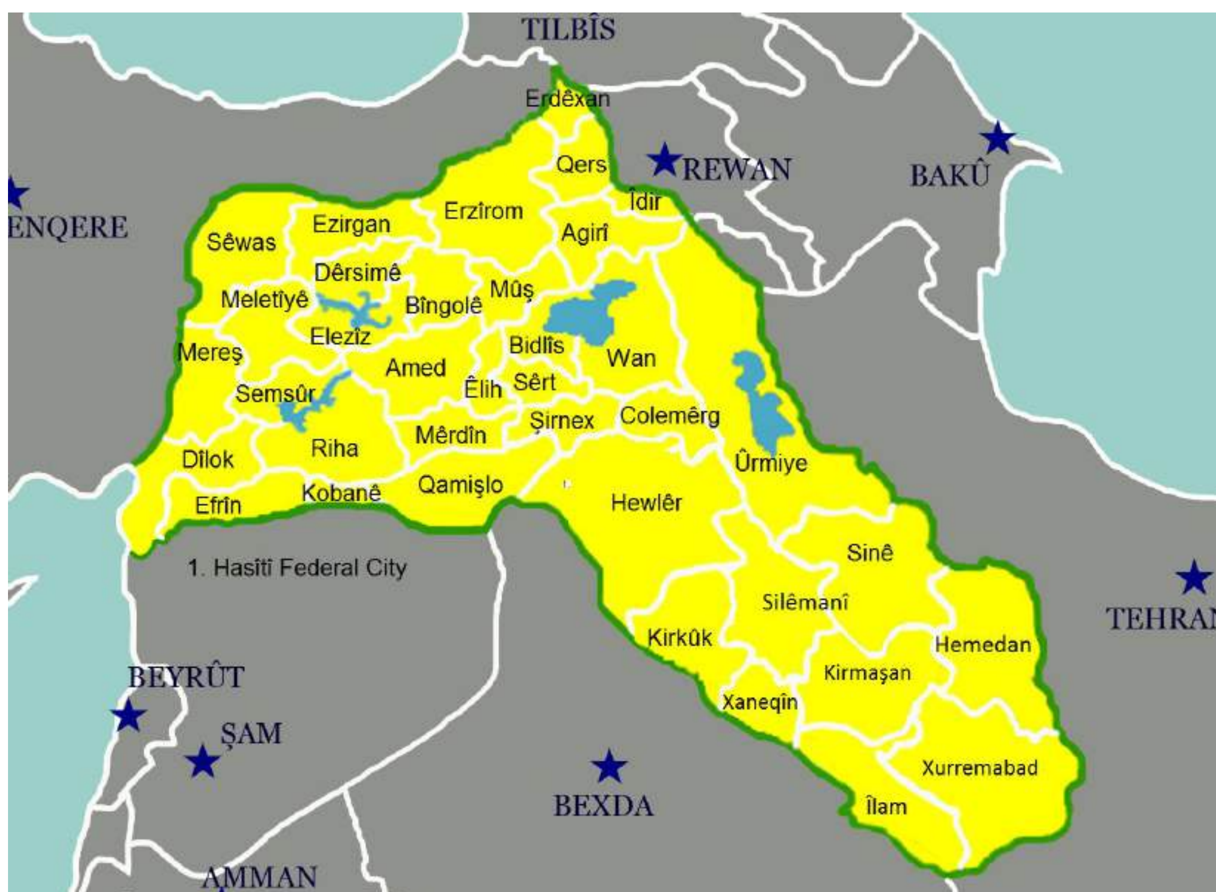
این اثر به‌دلیل ساختار معماری منحصربه‌فرد خود شهرت یافته است، چرا که شامل سکویی عظیم با ستون‌های سنگی حجاری‌شده‌ای است که برخی از آن‌ها با نقوش انسانی و طرح‌های پیچیده‌ای از حیوانات حکاکی شده‌اند. این ستون‌ها از کهن‌ترین سازه‌های مگالیتیک در جهان به‌شمار می‌روند و بازتابی از باورها، آیین‌های پیشاتاریخی و شمایل‌نگاری دینی آن دوران هستند.

تپه مرکزی یکی از بزرگ‌ترین و ارزشمندترین منابع تمدن بشری به‌شمار می‌رود. با این حال، از آنجا که در کوردستان واقع شده است، هیچ سودی از آن عاید ملت کورد نمی‌شود. برعکس، دانش آن سرکوب می‌شود و سرمایه‌های پژوهشی آن به غارت می‌روند.



این تصویر مربوط به تپه مکزی (گره ناڤوک) است. هیچ شکی وجود ندارد که دولت تُرکیه با هدف تحریف و محو این منبع تمدنی، هر آنچه توانسته انجام داده تا پیوند آن را با هویت کوردی قطع کند، و همچنان نیز در تلاش است تا دانش مربوط به این تمدن را از دسترس عموم دور نگه دارد یا آن را تحریف کند.

پیوست شماره ۹



در نقشه بالا، نام استان‌های امروزی کوردستان به زبان کوردی درج شده است. روشن است که این تنها نقشه‌ای از منطقه‌ای است که امروز هم مردم کورد و هم اشغال‌گران کوردستان، و نیز جامعه جهانی، آن را به‌عنوان کوردستان می‌شناسند. نام‌هایی چون استان‌های آرِدَویل، ریبار، تَه‌وریز، زنگیان، قزوان، ئانشان، روژهلات، مالامیر، ایکباتان، کَوه‌گُله، بختیاری، شهر کورد، ئالاپو و نینوا در همین دوران نیز برخی از ساکنانشان به زبان کوردی سخن می‌گویند، و این مناطق بخشی از کوردستان بزرگ به‌شمار می‌روند.

جدول مقایسه‌ای نام‌های اشغالگران در برابر نام‌های اصیل کوردی:

نام اصیل کوردی + نگارش لاتین	نام اشغالگران تعیین کرده‌اند
باخۆ — Baxo	باکو Baku
ورمە، ورمێ — Urmê	آذربایجان غربی- ارومیه
تەورێز — Tewrêz	آذربایجان شرقی- تبریز
زەنگیان — Zengiyan	زنجان
قەزوان — Qezwan	قزوین
ڕێبار — Rêbar	گیلان
ڕۆژهەڵات — Rojhelat	مرکزی
سنە، ئەردەڵان — Ardalan	کردستان
کرماشان — Kirmaşan	کرمانشا
خۆرستان — Xoristan	خوزستان
شوانکارەی کوردی — Şwankarêy Kurdî	فارس
خۆرئاوا — Xorawe	خرم آباد
ئیکباتانا، ئیقباتان، ئیکباتان — Eqbatana	همدان
بەختیاری — Baxtiyarî	چهارمحال و بختیاری
کێوەگڵە — Keywegle	کوهگیلو و بویرحمت
ڕێی شار — Rêy Şar	بوشهر
نەینەوا — Neynawa	موصل
بالاخانە، Balaxane – تیسفون — Tîsfon	بغداد
خەراپە — Xerapê	بصره
ئالاپۆ — Alapo	حلب
ئانتی یۆج — Antiyoc	Hatay
باخچە — Baxçe	Osmaniye
خارپێت — Xarpêt	Elazığ
سەمیسات — Semîsat	Adıyaman

نام اشغالگران تعیین کرده‌اند	نام اصیل کوردی + نگارش لاتین
Ağrı	ئاگری — Agrî
Bingöl	چەولیک — Çewlîk
Bitlis	بێدلێس — Bêdlês
Dersim (Tunceli)	دەرسیم — Dersim
Diyarbakır	ئامەد — Amed
Erzincan	ئەرزینگان — Erzingan
Erzurum	ئەرزروم — Erzerom
Gaziantep	دلۆک — Dilok
Hakkâri	جولەمێرگ — Colemêrg
Kars	قەرس — Qers
Iğdır	ریندک — Rîndik
Malatya	مەڵەتی — Meletî
Mardin	مێردین — Mêrdîn
Siirt	سێرت — Sêrt
Şanlıurfa	ڕیحا — Riha
Şırnak	شرنەخ — Şirnex
Van	وان — Wan
Batman	ئێلۆ — Êlû
Muş	مووش — Mûş
Ardahan	ئارتا — Arta
Bayburt	بایبورت — Bayburt
Artvin	ئەرتڤین — Artvîn

پیوست شماره ۱۰

نوح و داستان کشتی‌اش

گور حضرت نوح در شهر جزیره قرار دارد که اکنون در استان شرناخ واقع در شمال کوردستان (باکور) جای گرفته است. در نزدیکی قلعه‌ای تاریخی که به نوح نسبت داده می‌شود، مسجد کوچکی به عنوان زیارتگاه ساخته شده است.

طول این آرامگاه حدود ۹ متر و عرض آن ۱٫۵ متر تخمین زده می‌شود. مردم شهر جزیر و نواحی اطراف، از دوران‌های بسیار کهن به این باور بوده‌اند که این مکان محل دفن پیامبر نوح است. گفته می‌شود که پس از طوفان، نوح در شهر جزیره ساکن شده و باقی‌مانده عمر خود را در آنجا سپری کرده است. بر پایه برخی روایت‌ها و باورهای کهن مردمان کورد، کشتی نوح در دوران خودش در کوه جودی واقع در نزدیکی منطقه جزیر لنگر انداخته است. پس از فرود آمدن از کشتی، نوح شهری در نزدیکی کوه جودی تأسیس کرد که آن را «جزیر یا جزیره» نامید، یعنی شهری که از هر سو با آب احاطه شده است.

به همین دلیل، شهر جزیر در فرهنگ فولکلور محلی جایگاهی مقدس دارد و گاه از آن با عنوان «شهر پیامبر» یاد می‌شود. این شهر بسیار به کوه جودی نزدیک است، کوهی که در متون دینی به آن اشاره شده و گفته شده کشتی نوح در آنجا به زمین نشسته است.

چنان‌که در قرآن، سوره هود، آیه ۴۴ آمده است:
«.و کشتی بر جودی قرار گرفت ...»

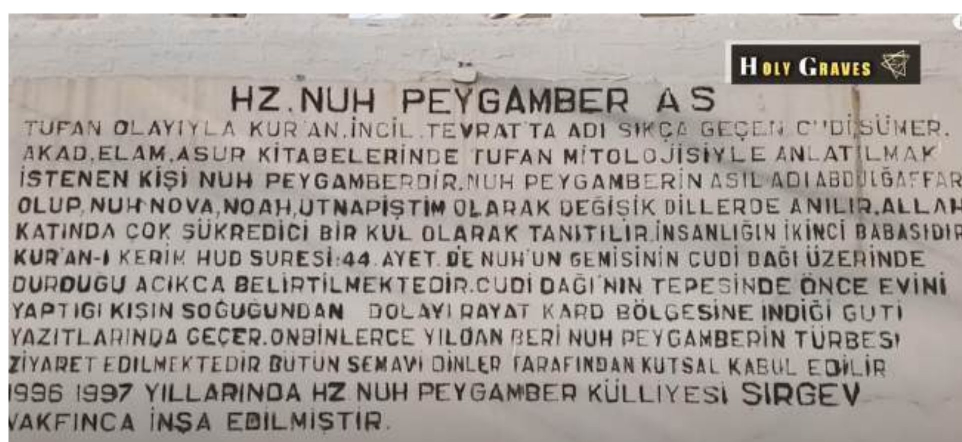
بسیاری از پژوهشگران و مردم محلی بر این باورند که این اشاره قرآن به کوه جودی است، نه کوه آرارات. البته هیچ مدرک محکم باستان‌شناسی وجود ندارد که به‌طور قطعی این مکان را آرامگاه واقعی نوح معرفی کند، چرا که باستان‌شناسان هنوز به‌طور جدی به کاوش در این زمینه نپرداخته‌اند. با این حال، این مکان قرن‌هاست که محلی مقدس به شمار می‌رود و توسط جغرافی‌دانان و زائران نخستین ادیان ابراهیمی – یهودیت، مسیحیت و اسلام – مورد توجه و اشاره قرار گرفته است.

این مکان همچون زیارتگاهی مذهبی برای مردم محلی و زائران کورد باقی مانده است. طول چشمگیر قبر نیز به عنوان نمادی از عظمت و شکوه حضرت نوح تلقی می‌شود، چرا که به باور عموم، نوح عمری نزدیک به ۹۰۰ سال داشته است.



آرامگاه پیامبر نوح در شهر جزیر واقع در شمال کوردستان (باکور) قرار دارد.
این آرامگاه در هر نقطه‌ای دیگر از جهان می‌توانست به یکی از بزرگ‌ترین منابع درآمد گردشگری جهانی تبدیل شود. اما چون در کوردستان واقع شده است، حتی نوح نیز همچون یک کورد، بی‌پشتوانه و بی‌کس باقی مانده است.





پیامبر نوح

حادثه‌ی طوفان بارها در قرآن، انجیل و تورات ذکر شده است. داستان طوفان نوح، به عنوان پیامبری بزرگ، در متون اکدی، ایلامی و آشوری نیز روایت شده است. نام اصلی پیامبر نوح، «عبدالغفار» بوده و در زبان‌های مختلف با نام‌هایی چون نوح، نُوَّا، نُوی و اوتناپیشتیم شناخته شده است. خداوند، پیامبر نوح را به‌عنوان بنده‌ای سپاسگزار و خدمتگزار توصیف کرده است. او پدر دوم بشریت به‌شمار می‌رود. در آیهٔ ۴۴ سورهٔ هود در قرآن کریم، به‌صراحت آمده که کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت. در متون تاریخی مربوط به منطقه کوه جودی آمده است که نوح ابتدا خانه‌ای بر دامنهٔ کوه جودی بنا کرد و سپس به‌دلیل سرمای شدید، به سوی نواحی آرارات و پایین‌دست کوه جودی کوچ نمود. هزاران سال است که آرامگاه پیامبر نوح از سوی پیروان تمام ادیان یکتاپرست زیارت می‌شود و مورد احترام قرار دارد.

در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۷، بنیاد اجتماعی پیامبر نوح موسوم به «سیرگیو» این تابلو را تهیه و نصب کرده است.

پیوست شماره ۱۱

اسطوره‌شناسی کوردی

اسطوره‌شناسی کوردی، یا روایات و افسانه‌های اسطوره‌ای مردم کورد، بازتابی از مجموعه‌ای از باورها، روایت‌ها، هنر و افسانه‌هایی است که ریشه در روح جمعی و تاریخ کهن ملت کورد دارند.
به‌طور کلی، اسطوره‌شناسی کوردی سفری‌ست به گذشته‌هایی که کوردها هنوز درگیر نبردهای بقا، ساختن زندگی، کشف عظمت جهان، ستایش طبیعت، و بزرگداشت فاجعه‌ها و شخصیت‌های تاریخی بودند.

اسطوره‌های کوردی مجموعه‌ای از باورها و افسانه‌هایی هستند که از طریق نقل سینه‌به‌سینه از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند. این روایت‌ها اغلب با عناصر مقدس، نقش برجسته طبیعت، نیروهای خیر و شر (مانند جن، دیو) در هم آمیخته‌اند.

در اینجا به سه نمونه از داستان‌های اسطوره‌ای کوردی اشاره می‌کنیم:

۱- شای ماران (ملکه مارها)

شخصیتی اسطوره‌ای و نیمه‌افسانه‌ای است که نیم‌زن و نیم‌مار توصیف می‌شود. روایت شای ماران، بازتابی از تخیل، ژرف‌نگری و جهان‌بینی زنانه در فرهنگ کوردی است.
به‌ویژه در شمال کوردستان (باکور)، این داستان همچنان در حافظه‌ی جمعی زنان باقی مانده و در هنرهای تجسمی و آثار هنری بازتاب دارد. روشن است که هرجا این روایت شنیده شود، نام کورد و کوردستان نیز با آن همراه است.





شاه ماران (ملکه مارها)

۲- دیو

دیوها اغلب نماد نیروهای شر و ویرانگر در جهان طبیعت هستند. دیو، یا مردمان عجیب، نشانه‌ای از عظمت، توانمندی و نیروی خارق‌العاده به‌شمار می‌روند.

دیو موجودی خیالی است که در داستان‌ها و افسانه‌های فولکلور کوردی حضوری پررنگ دارد. این شخصیت اسطوره‌ای معمولاً نمایانگر شرارت، ترس، و سرکوب است. با این حال، در برخی روایت‌ها دیو چهره‌ای مهربان، یاری‌گر، و حتی پهلوانی دارد که به‌دفاع از ضعیفان برمی‌خیزد و دشمن ستمگران می‌شود.

از این‌رو، در اسطوره‌های ذهنی مربوط به دیو، ترکیبی از دو وجه متضاد – نیکی و شر، دانایی و نادانی، سرکوب و آزادی – بازتاب می‌یابد و شخصیت دیو را به نمادی پیچیده و چندلایه در فرهنگ اسطوره‌ای کوردی تبدیل می‌کند.





۳- نمرود

شخصیت «نمرود» یا «نیمروت» پادشاهی نیمه‌اسطوره‌ای‌ست که در بسیاری از روایت‌های کهن از او یاد شده و ریشه‌ی تاریخی آن به حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد بازمی‌گردد. در افسانه‌های فولکلور بین‌النهرین، کتاب مقدس، قرآن و فرهنگ کوردی – به‌ویژه در شمال کوردستان – جایگاه ویژه‌ای برای نمرود قائل شده‌اند.

در مناطق مختلفی از کوردستان مکان‌هایی با نام نمرود وجود دارد؛ از جمله کوه نمرود در شمال کوردستان که در ۴۰ کیلومتری شهر قه‌خته (کَختا) و ۸ کیلومتری شهر آدیامان واقع شده است. از منظر تاریخی، این منطقه به پادشاهی کوماگن و به‌ویژه به سلطنت آنتیوخوس تئوس اول (قرن اول پیش از میلاد) نسبت داده می‌شود.

کوه نمرود با صدها تندیس سنگی عظیم‌الجثه شناخته می‌شود که نمایانگر دستاوردهای انسانی آن دوران است. متأسفانه بسیاری از این تندیس‌ها توسط حکومت تُرکیه به موزه‌های جهان فروخته شده‌اند، و آنچه باقی مانده نیز توسط حکومت تُرکیه غارت و تخریب شده و از میراث تاریخی کوردستان دریغ گردیده است.

در کتاب مقدس در پیدایش ۱۰:۸–۱۲، نمرود به‌عنوان یکی از نخستین پادشاهان قدرتمند روی زمین و از نسل پیامبر نوح معرفی شده است.

در منابع اسلامی، نمرود به‌عنوان پادشاهی ظالم و مستبد شناخته می‌شود که با حضرت ابراهیم دشمنی ورزید. در روایت‌ها آمده که ابراهیم از شهر ریحا (اورفا) برخاست و بت‌هایی را که نمرود در بلندای کوهی بنا نهاده بود شکست. این روایت یادآور همان کاری‌ست که دولت تُرکیه در طول تاریخ با میراث کوردها انجام داده است.

در سوره بقره، آیه ۲۵۸ چنین آمده است:

آیا ندیدی آن کسی را که درباره پروردگارش با ابراهیم گفت‌وگو می‌کرد، زیرا خداوند به او پادشاهی داده بود؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند. (نمرود) گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق

برمی‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور! پس آن کافر حیران ماند. بی‌گمان خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

در فولکلور کوردی، نمرود به‌عنوان فرمانروایی بت‌پرست، مستبد و ستمگر تصویر شده که تلاش می‌کرد ابراهیم را با آتش بسوزاند، اما ابراهیم به معجزه‌ای نجات یافت.

در مجموع، مکان‌های مختلفی در کوردستان به نام نمرود شناخته می‌شوند، که مهم‌ترین آن‌ها کوه نمرود است، واقع در شمال کوردستان، ۴۰ کیلومتری قه‌خته و ۸ کیلومتری آدیامان.



کوه نمرود، واقع در ۴۰ کیلومتری شهر قه‌ختێ (کَختا) و ۸ کیلومتری شهر آدیامان، در شمال کوردستان (باکور).

دریاچهٔ دام نمرود در ۱۳ کیلومتری شهر تاتوان، ۳۰ کیلومتری شهر بَتلیس، و در جنوب دریاچه وان، در شمال کوردستان (باکور) واقع شده است.

ویرانه‌های نمرود که به تمدن باستانی آشور تعلق دارند، در حدود ۳۰ کیلومتری شمال‌شرق شهر موصل در جنوب کوردستان (باشور) جای گرفته‌اند.

تپهٔ نمرود در محدوده شهر کوچک حاجیاوا، در جنوب کوردستان واقع شده است.

گفته می‌شود که نمرود در این مناطق فرمانروایی کرده است:

بابل، اریخ (اورُک)، آکد، و کالنه در جغرافیای تمدن باستانی سومر.

از نظر آیینی و دینی، نمرود پیرو چندخدایی بوده و خدایان اِنلیل، ایشتار، مردوک و خورشید را پرستش می‌کرده است.



دریاچه نمرود، که آب آن شیرین است و مساحتی در حدود ۱۲ کیلومتر مربع دارد، در ۱۳ کیلومتری شهر تاتوان واقع در شمال کوردستان (باکور) قرار گرفته است.

منابع

منابع کوردی

ئەبوو حەنیفەی دینەوەری (٨٨٨) مێژووی شارستانەکان و پادشا
ئەبوو حەنیفەی دینەوەری (٨٩٠) أنساب الأكراد– نەسەبی کوردان
بابا تاهیر عوریان هەمەدانی (١٠٠٠) دووبەیتەکانی بابا تاهیر
ئەولیایی چەلەبی (١٦٤٠) سیاحەتنامە (اولیای چلبی سیاحتنامەسی)
عەلی تەرمەخی (١٦٥٠) سینتاکس و وشەکاری کوردی (سەرفی کوردی)
مەستورەی ئەردەڵان (١٨٤٠) مێژووی ئەردەڵان
مەلا مەحمود بایەزیدی(١٨٥٠) کورد و عەجەم
مەلا مەحمود بایەزیدی(١٨٥٧) مێژووی نوێی کوردستان
شەرەفخانی بتلیسی (١٥٩٧) شەرەفنامە، مێژووی کوردستان
شێخ محەمەد مەردۆخی (١٩٢٥) مێژووی کورد و کوردستان
محەمەدەمین زەکی (١٩٣٧) خولاسەیەکی تاریخی کورد و کوردستان
شەرەفخانی بتلیسی (١٥٩٧) شەرەفنامە، مێژووی ماڵەمیرانی کوردستان. وەرگێران لە فارسیەوە بۆ کوردی، هەژار موکریانی (١٩٧٢)
نەوشیروان مستەفا ئەمین (٢٠٠٥) کورد و عەجەم، مێژووی سیاسی کوردەکانی ئێران
دوکتۆر جەمال ڕشید، دوکتۆر فەوزی ڕشید(٢٠١١) مێژووی کۆنی کورد. وەرگیران لە عەرەبیەوە ملکۆ کەلاری
سۆران حەمەڕەش (٢٠١٣) کورد کێیە

منابع فارسی

ابن‌خلدون (۱۳۸۵) تاریخ ایران باستان
فرانسوا دوک (۱۳۹۵) تاریخ پارتیان (پارتیان)
پیتر براون (۱۳۷۰) تاریخ ساسانیان
جواد مشکور (۱۳۴۸) تاریخ سامانیان
حسن امین (۱۳۶۴) تاریخ عباسیان
جان پرکینز (۱۳۸۳) تاریخ مغولان و تاثیر آنها بر ایران
سیدمحمود محدث (۱۳۷۵) تاریخ ایران در دوره صفویان
کریم کشاورز (۱۳۸۷) تاریخ ایران در دوران قاجاریه
عزیزالله علیخانی (۱۳۶۳) نقش ایران در تاریخ دنیای اسلام
باباجان غفوروف (۱۳۹۸) تاجیکان (تاریخ قدیم و قرون وسطی)
روشن رحمانی و فرانک دوانلو (۱۳۸۰) تاریخ گردآوری، نشر و پژوهش افسانه‌های مردم فارسی‌زبان (تاجیکستان، افغانستان، ایران)
اسماعیل حقی اوزوون چارشلی (۱۳۸۰–۱۳۸۸) تاریخ عثمانی (۴ جلدی)
علی‌اصغر شعر دوست (نامشخص) تاریخ ادبیات نوین تاجیکستان
رحیم مس‌اف (نامشخص) تاریخ تاجیکان
نماز حاتم (نامشخص) تاریخ تاجیکان ورارود (از دهه ۱۸۶۰ تا ۱۹۲۴)
دکتر صاحب‌نظر مرادی (چاپ دوم، تابستان ۱۴۰۳) تاریخ تاجیکان خراسان؛ تاریخ، فرهنگ و سرنوشت (دوره سه‌جلدی)
دکتر غلامعلی ادریسیان (۲۰۱٦) کورد کوردستان در هزاره‌های ماقبل تاریخ و عهد باستان

منابع عربی

ابن أبي شيبة (٧٣٣) مسند ابن أبي شيبة
محمد بن الحسن الشيباني (٨٠٠) الفقه الشافعي (في شرح السيرة النبوية)
أبو جعفر محمد بن جرير الطبري(٩١٥) تاريخ الأمم والملوك (الطبري) کوردی از تبار تات اهل شهر آمُل بود و این کتاب را در بغداد نگاشته است.
علي بن محمد بن محمد بن عبد الكريم بن الأثير الجزري(١٢٣١) الكامل في التاريخ کوردی اهل شهر جزیره در شمال کوردستان (باکور) بود و این کتاب را در موصل به نگارش درآورده است.
صلاح الدين الصفدي (١٣٤٩) الوافي بالوفيات
ابن خلدون (١٤٠٧) مقدمة ابن خلدون
جلال الدين السيوطي (١٥١۶) الدر المنثور في التفسير بالمأثور
د. عبد الرحمن بدوي (١٩٧٢) الفكر الفارسي في العصر الإسلامي
أحمد باشا اليازجي (١٨٨٢) تاريخ تركيا
إدوارد ج. براون (١٩٢۴) تاريخ الأدب الفارسي
محمد عبد الله دراز (١٩۴٩) الإسلام والتاريخ في العراق
عمر رضا كحالة (١٩۵٣) تاريخ إيران في العصر الإسلامي
فوزي النشار (١٩۶٧) أثر الفتوحات الإسلامية على الحضارات القديمة (مصر، العراق، إيران)
قاسم محمد عباس (١٩٧٣) تاريخ الأكراد في الشرق الأوسط
إحسان عباس (١٩٧۵) تاريخ الأدب الكردي
محمد سعيد رمضان البوطي (١٩٧٨) الإسلام في بلاد فارس (إيران)
محمود شاكر (١٩٧٨) الحضارة الإسلامية في إيران والعراق
علي عبد الله صالح (١٩٨٠) تاريخ الأكراد في التاريخ الإسلامي
كمال مظهر العكيدي (١٩٨٢) مؤرخو العراق القديم
عبد القادر زاهر (١٩٨٣) العراق وسوريا في العصور الإسلامية المبكرة
جان باتيست ڤيرمو (١٩٨۵) الآشوريون: دراسة في التاريخ والحضارة

منابع عربی

إبراهيم الأنصاري (١٩٨٧) الآشوريون في بلاد الرافدين: دراسة تاريخية
صلاح الدين الجابري (١٩٩٠) الإسلام في العراق: من الفتح الإسلامي إلى الدولة العباسية
أندريه لاكوست (١٩٩١) تاريخ تركيا الحديثة: من السلطنة العثمانية إلى الجمهورية التركية
سامي محمد مصلح (١٩٩٢) تاريخ إيران في العصر الساساني
إحسان عباس (١٩٩٤) تاريخ الأدب الكردي
جورج أكرم فارس (١٩٩٤) تاريخ الأكراد في القرون الوسطى
د. نجيب مكسيموس (١٩٩٥) تاريخ العراق القديم: من السومريين إلى الآشوريين
جورج إسحاق (١٩٩٦) تاريخ سوريا الحديث: من الاستعمار الفرنسي إلى الاستقلال
عادل زكريا (١٩٩٨) تاريخ الساسانيين وتحولاتهم السياسية
ياسين إبراهيم العلي (٢٠٠٥) دور إيران في تكوين الفكر الإسلامي

منابع انگلیسی

📚 Books

1. Herodotus. (440 B.C.). *The Histories*.

   ➤ One of the earliest historical accounts describing the peoples, cultures, and political events of the ancient Near East, including references to the Medes and surrounding regions.

2. Xenophon. (399 B.C.). *Anabasis*.

   ➤ A firsthand account of the march of the Ten Thousand through regions inhabited by ancient Kurdish tribes and peoples.

3. Xenophon. (c. 370 B.C.). *Cyropaedia* (*The Education of Cyrus*).

   ➤ A historical and philosophical work describing the life, leadership, and empire-building of Cyrus the Great and the early Persian Empire.

4. Strabo. (20 B.C.–20 A.D.). *Geographica*.

   ➤ A major geographical and historical work documenting the peoples, regions, and cultures of the ancient world, including Kurdistan and surrounding territories.

5. Pliny the Elder. (77 A.D.). *Natural History*.

   ➤ An encyclopedic Roman work containing geographical, ethnographic, and historical information about ancient peoples and regions.

6. Ptolemy. (150 A.D.). *The Geography*.

   ➤ A foundational geographical text mapping ancient regions and settlements across the Near East and surrounding areas.

7. Movses Khorenatsi. (5th Century A.D.). *History of Armenia*.

   ➤ An important Armenian historical chronicle containing references to neighboring peoples and regional political developments.

8. Al-Masudi. (10th Century A.D.). *The Meadows of Gold*.

   ➤ An influential Islamic-era historical and geographical work mentioning Kurdish populations and regional dynamics.

9. Sharaf Khan Bidlisi. (1597 A.D.). *Sharafnameh*.

➤ One of the most important classical Kurdish historical works documenting Kurdish dynasties, emirates, and political history.

10. Kessler, K. (1889). *Mani: A Study on the Founder of Manichaeism*. Berlin: Reimer.

➤ A seminal academic work on the religious figure Mani and his impact.

11. King, L. W. (1915). *A History of Babylon, from the Foundation of the Monarchy to the Persian Conquest*. London: Chatto & Windus.

➤ An early yet foundational account of Babylonian civilization.

12. Mostofi, A. (1945). *Administrative and Social History of the Qajar Period*. Tehran: Soroush Press.

➤ Chronicles the bureaucratic and social developments during the Qajar dynasty in Iran.

13. Culican, W. (1965). *The Medes and Persians (Ancient Peoples and Places)*. London: Thames & Hudson.

➤ Traces the origins and contributions of the Medes and early Persians.

14. Piotrovsky, B. (1969). *The Ancient Civilization of Urartu*. London: Barrie & Rockliff.

➤ An archaeological and historical overview of the Urartian civilization in eastern Anatolia.

15. Entessar, N. (1992). *Kurdish Ethnonationalism*. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

➤ A political science perspective on Kurdish identity and nationalism.

16. Hassanpour, A. (1992). *Nationalism and Language in Kurdistan, 1918–1985*. San Francisco: Mellen Research University Press.

➤ A study of how language has been used in Kurdish national identity and politics.

17. Izady, M. R. (1992). *The Kurds: A Concise Handbook*. Washington D.C.: Taylor & Francis.

➤ Covers history, language, religion, and culture of the Kurds with maps and charts.

18. van Bruinessen, M. (1992). *Agha, Shaikh and State: The Social and Political Structures of Kurdistan*. London: Zed Books.

➤ An anthropological and sociopolitical exploration of Kurdish tribal society.

19. Laçiner, S., & Bal, İ. (2004). *The Ideological and Historical Roots of Kurdist Movements in Turkey: Ethnicity, Demography, Politics*. Ankara: USAK.

➤ Explores the historical and ideological context of Kurdish movements in Turkey.

20. McDowall, D. (2004). *A Modern History of the Kurds* (3rd ed.). London: I.B. Tauris.

➤ One of the most comprehensive books on Kurdish history from the 19th to early 21st century.

21. Yildiz, K. (2004). *The Kurds in Iraq: The Past, Present and Future*. London: Pluto Press.

➤ Offers a detailed account of Kurdish autonomy and Kurdish-Iraqi relations.

22. Natali, D. (2005). *The Kurds and the State: Evolving National Identity in Iraq, Turkey, and Iran*. Syracuse: Syracuse University Press.

➤ Focuses on Kurdish identity and the relationship with surrounding states.

23. Romano, D. (2006). *The Kurdish Nationalist Movement: Opportunity, Mobilization and Identity*. Cambridge: Cambridge University Press.

➤ An academic analysis of the Kurdish national movement using political theory.

24. Sarkhosh Curtis, V. (2007). *The Age of the Parthians (The Idea of Iran)*. London: I.B. Tauris.

➤ Covers the culture, administration, and military of the Parthian Empire within broader Iranian history.

25. Aigle, D. (2011). *Iran under the Mongols: Ilkhanid Administrators and Persian Notables in Fars*. Leiden: Brill.

➤ A detailed examination of Mongol rule in Iran and its Persian bureaucratic structure.

26. Álvarez–Mon, J., & Garrison, M. B. (2011). *Elam and Persia*. Winona Lake, IN: Eisenbrauns.

➤ Scholarly contributions on the continuity and connections between the Elamite and Persian civilizations.

27. Gunter, M. M. (2011). *The Kurds: A Modern History*. Princeton: Markus Wiener Publishers.

➤ Focuses on recent Kurdish political movements and the geopolitics of the region.

28. Daryaee, T. (2013). *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire (International Library of Iranian Studies)*. London: I.B. Tauris.

    ➤ A comprehensive study of Sasanian political, cultural, and social structures.

29. Bengio, O. (2014). *The Kurds of Iraq: Building a State within a State*. Boulder: Lynne Rienner Publishers.

    ➤ Examines the evolution of Kurdish autonomy in post–Saddam Iraq.

30. Waters, M. (2014). *Ancient Persia: A Concise History of the Achaemenid Empire, 550–330 BCE*. Madison: University of Wisconsin Press.

    ➤ A thorough yet accessible history of the Achaemenid Empire and its impact.

31. Bryce, T. (2018). *Warriors of Anatolia: A Concise History of the Hittites*. London: I.B. Tauris.

    ➤ A readable overview of the Hittite civilization and its influence on the ancient Near East.

32. Hourly History. (2022). *Mitanni Empire: A History from Beginning to End (Ancient Civilizations)*.

    ➤ A brief introduction to the rise and fall of the Mitanni kingdom.

33. Frahm, E. (2023). *Assyria: The Rise and Fall of the World's First Empire*. New York: Basic Books.

    ➤ A recent and accessible history of ancient Assyria's power and influence.

34. Evliyā Çelebi. (1670). *Narrative of Travels in Europe, Asia, and Africa, in the Seventeenth Century* (J. von Hammer, Trans., 1834).

    ➤ A historical travel narrative offering early accounts of regions including Kurdistan.

35. Evliyā Çelebi. (1670/2023). *Book of Travels* (K. Kreiser, Trans.).

    ➤ Modern English translation of Çelebi's accounts of 17th-century Middle East and Kurdish regions.

Web Resources

1. Council on Foreign Relations. (n.d.). *Timeline: The Kurds' Long Struggle With Statelessness*.

   Retrieved from https://www.cfr.org/timeline/kurds-long-struggle-statelessness

   ➤ Outlines key historical events in Kurdish statelessness.

2. Encyclopaedia Britannica. (n.d.). *Elam*.

   Retrieved from https://www.britannica.com/place/Elam

   ➤ Information on ancient Elamite civilization relevant to early Kurdish history.

3. Encyclopaedia Britannica. (n.d.). *History of Mesopotamia*.

   Retrieved from https://www.britannica.com/place/Mesopotamia-historical-region-Asia

   ➤ Comprehensive history of Mesopotamia, a region central to Kurdish origins.

4. Getty Museum. (n.d.). *Mesopotamia: Civilization Begins*.

   Retrieved from https://www.getty.edu/art/exhibitions/mesopotamia/explore.html

   ➤ Exploration of Mesopotamian artifacts and culture.

5. Harvard Museums of the Ancient Near East. (n.d.). *Teacher Resources for Mesopotamian Monuments*.

   Retrieved from https://hmane.harvard.edu/teacher-resources-mesopotamian-monuments

   ➤ Educational tools focused on Mesopotamian civilization.

6. Khan Academy. (n.d.). *Ancient Mesopotamian Civilizations*.

   Retrieved from https://www.khanacademy.org/humanities/world-history/world-history-beginnings/ancient-mesopotamia/a/mesopotamia-article

   ➤ Introductory resource on Mesopotamian history.

7. Kurdistan Memory Programme. (n.d.). *History of the Kurds*.

   Retrieved from https://kurdistanmemoryprogramme.com/history-of-the-kurds/

   ➤ Multimedia documentation of Kurdish history and heritage.

8. National Geographic Education. (n.d.). *Mesopotamia*.

   Retrieved from https://education.nationalgeographic.org/resource/resource-

library-mesopotamia/

➤ Overview of Mesopotamian civilization and geography.

9. Short History. (n.d.). *The Term Persia and Medes Empire*. Retrieved from https://www.shorthistory.org/ancient-civilizations/mesopotamia/persian-empire/the-term-persia-and-medes-empire/

➤ Details the historical context of Medes and Persia, connected to Kurdish ancestry.

10. TeachersFirst. (n.d.). *Ancient Mesopotamian Civilizations Resources*. Retrieved from https://www.teachersfirst.com/spectopics/mesopotamian.cfm

➤ Educational content for teaching Mesopotamian civilizations.

11. The Kurdish Project. (n.d.). *Learn About Kurdish History*. Retrieved from https://thekurdishproject.org/history-and-culture/kurdish-history/

➤ User-friendly overview of Kurdish historical developments.

12. University of Cambridge, Department of Archaeology. (n.d.). *Online Resources for Mesopotamia*. Retrieved from https://www.arch.cam.ac.uk/about-us/mesopotamia/online-resources-for-mesopotamia

➤ Academic resources on Mesopotamian archaeology.

13. World History Encyclopedia. (n.d.). *Map of the Akkadian Empire*. Retrieved from https://www.worldhistory.org/image/160/map-of-the-akkadian-empire/

➤ Visual representation of the Akkadian Empire's expanse.



Avê dinyayê pir mezine,
tiriya me hemû heye
Çima çavê we bar nabin,
qey milka bavê we ye?

Avê dinyayê pir mezíne,
tiriya me hemû heye
Çima çavê we bar nabin,
qey tanê dinyayê we ye

Ji nav baxê gulan,
gulêk her gulêk bihînek heye
Tev mirovan, tev insanan,
her kesek rengêk heye
Dest bidin destê ev gulan,
salên xweş pêşiya me ye

آینده زودتر از
آنچه انتظار داریم
خواهد رسید

